

نقطه

شماره ۱ سال اول، بهار ۱۳۷۴

سالی که گذشت ناصر مهاجر • هنوز هم دختر رحمان با یکا تب سه ساعته می‌میره • مسعود نقره‌کار • مشکل جمعیت و مسئله زن • مهناز متین • الجزایر در بروج آتش و خون • خسرو آشتیانی • بحران مکزیک... • کارلوس فونتنس • هارکس اندیشمند آزادی • ناصر اعتمادی • اسلام موجود، اسلام موعود • باقر مؤمنی • زنان با حجاب و بی‌حجاب • اردشیر محمص • دربارهٔ قربانیان خشونت • فرهاد سرداری • در تباهی • حسین دولت‌آبادی • بازرگان، آئینهٔ اوج و افول بورژوازی ملی ایران • تراب حق‌شناس • بزرگمردی چو مهر داد بهار • هرمز مرادک • گزارش یک جنایت • ناصر مهاجر • نامه به تسلیمه نسوین • نعمت آزر • تأملی در "حقیقت ساده" • شهلا شفیق • و...



نقطه "محل تلاقی دو یا چند خط است. پس نه تنها از گرایش‌ها و خط‌های گوناگون جنبش آزادی‌جو و ترقی‌خواه استقبال میکند، بلکه وجود این گرایش‌ها و خط‌ها را علت وجودی خود می‌داند.

نقطه‌گذاری روی حروف، به معنای روشن کردن ابهام‌ها و خواناکردن حرف‌های ناخواناست. اصطلاح فرانسوی "Mettre le point sur le 'i'" و یا اصطلاح "وضع النقط علی الحروف" که به معنای روشن کردن حروف در خط فارسی و عربی است، اهمیت نقطه را در نگارش نشان می‌دهد. بدان امید که "نقطه" در خدمت روشنی بخشیدن به مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ما باشد.

– اصطلاحاتی چون نقطه‌آماز، نقطه انکاء، نقطه‌نظر، نقطه عطف، نقطه جوش، نقطه تعادل و... نشانگر باری است که "نقطه" بر دوش دارد.

– نقطه بادآور ذره هم هست. اما ذره هم به نوبه خود کم چیزی نیست، به مصداق آنکه: "ذره ذره جمع گردد، وانگهی دریا شود".

– امیدواریم "نقطه" در آسمان مه‌آلود امروز، نقطه روشنی باشد و به تعبیری که در شعر ماندگار "عقاب" آمده از تسلیم و گند و مردارخواری به دور ماند:

شهر شاه هوا اوج گرفت	خلق را دیده بر او مانده شگفت
سوی بالا شد و بالاتر شد	راست با مهر فلک همسر شد
لحظه‌ای بعد بر آن لوح کبود	نقطه‌ای بود و دگر هیچ نبود

نقطه

تشریح سیاسی، اجتماعی و فرهنگی
مدیر مسئول: بهزاد لادین
بر دبیره: ناصر مهاجر
زیر نظر: جنت تحریریه
مسئول نشر: کریم صادق
صفحه آرایی: علیرضا یاری

نشانی پستی در ایالات متحده آمریکا:

Noghteh
P.O.Box 8181
Berkeley, C.A. 94707 U.S.A

نشانی پستی در اروپا:

Noghteh
B.P. 157
94004 Creteil Cedex, France

حساب بانکی:

Noghteh
Account No. 139299
Cooperative center Federal
Union
P.o. Box 248
Berkeley C.A. 94701-0248
U.S.A

تلفن و فاکس:

510 - 763 6220 U.S.A

E - Mail: NOGHTEH

قیمت برابر ۶ دلار آمریکا

نقطه

- | | |
|----|----------------------------------------------|
| ۴ | سال‌ها که گذشت |
| ۱۳ | تراژدی بهداشت و درمان در ایران و... |
| ۱۸ | مشکل جمعیت و مسئله زن |
| ۲۵ | الجزایر در برزخ آتش و خون |
| ۳۱ | چین‌ها، برده‌می‌سختی |
| ۳۳ | بحران مکزیک بحرانی سیاسی است... |
| ۳۵ | مارکس اندکشمند آزادی |
| ۴۰ | رن در اسلام |
| ۴۳ | اسلام موجود و اسلام موعود |
| ۴۷ | نوطه‌گری مدرس و خلق قاجار از سلطنت |
| ۴۹ | زنان باحجاب و بی‌حجاب |
| ۵۲ | درباره فریادنان شکنجه |
| ۵۵ | در نهای |
| ۵۹ | بازرگان، آئینه اوج و افول بورژوازی علی ایران |
| ۶۷ | بزرگسردی چو مهر داد بهار |
| ۷۰ | گزارش یک جنایت |
| ۷۷ | نامه به تسلیحه نرسین |
| ۸۱ | سینما، سانسور و دولت زلین |
| ۸۵ | تأملی در "حقیقت ساده" |
| ۸۷ | کتاب‌های تازه |
| ۸۸ | زندگی مردم از زبان رسانه‌های دولتی |



طرح روی جلد: اودشیر محمدرضا

سالی که گذشت

ناصر مهاجر

اقتصاد ایران در لبه پرتگاه

وضع بازار به گونه‌ای است که هر صافتی باید از فروشنده‌گان عمده قیمت را بگیریم، چرا که وضع کالا مثل بازار ارز شده است و مرتب در نوسان است و این نوسان همیشه سیر صعودی دارد (۱).

حذف سوبسیدها و افزایش قیمت‌ها اما به معنای افزایش دستمزدها نبود. کارندها و کارگرها، بیش از پیش قدرت خرید خود را از دست دادند، تنبی دست‌تر شدند و برای گذران زندگی به کارهای دوم و سومی رو آوردند و این در حالی بود که بسیاری از واحدهای تولیدی به حالت تعطیل یا نیمه‌تعطیل در آمده بودند. چه شرکت‌های تولیدی شدن ارز و کنار رفتن ارز ترجیحی، بینه مالی بسیاری از کارخانه‌ها و صنایع وابسته به مواد وارداتی را تحلیل برده بود و این‌ها ناچار شده بودند که کالای کمتری وارد کنند، پول بیشتری بپردازند، بر خنیل بیکاران بیافزایند و نیز، بر قیمت فرآورده‌هاشان که برای مصرف داخلی بود، تورم بیشتر شد و سرمایه‌گذاری در زمینه‌های تولیدی کمتر و کمتر. هرج و مرج اقتصادی فزونی می‌شد. واردات که رو به فرود گذاشت، تب صادرات شدت گرفت، صادرات هر چیزی! که سودش به بانک‌های خارجی سپرده می‌شد و در سود ناچیزی از درآمدش در بازار داخلی به گردش در می‌آمد. حجم نقدینگی باز هم زیادتر شد و این به نوبه خود نرخ تورم را بالاتر برد. کم‌کم دولت دست‌یازچه شد، مهار اقتصاد کشور از گش بیرون رفته و در بن‌بستی سخت گرفتار آمده بود. به چاره‌اندیشی افتاد. سیاست‌های دیگری بکار بندد و سیاست تعدیل اقتصادی راه ولو موقتاً، به کنار نهاد. این سیاست نه توانسته بود تورم را مهار زند، نه نرخ رشد نقدینگی را پائین آورد، نه ارزش ریال را افزایش دهد و نه نرخ برابری دلار را کاهش. در کار خصوصی‌سازی و جلب سرمایه‌های خارج از کشور هم توفیقی نیافته و بدهی‌های کمرشکن خارجی به ارمغان آورده بود. فقر و تنگ‌دستی زیادتر می‌شد. فاصله میان طبقات فرودست و فرادست نیز، وضعت، انفجارآمیز می‌نمود و انتخاب چندانی پیش رو نبود. دولت حتماً نمی‌توانست به سر وقت بانک‌های خارجی و مؤسسات مالی بین‌المللی رود؛ چون در کار بازپرداخت بدهی‌هایش فرومانده بود. درآمد نفتش کمتر شده بود. ذخیرهٔ اندک ارزی که در خزانه داشت وادارش ساخت که در سیاست "درهای باز" هم یازاندیشی کند؛ از میزان واردات بکاهد و ساز و کار "تنظیم بازار" را در دستور بگذارد. اما این امر مورد پسند جناح بازار و "تجار عزیز" نبود که در سال‌های اول انقلاب به سرمایه‌های هنگفتی دست یافته بودند. این‌ها که محدودیتی را در امر تجارت و واردات و صادرات نمی‌پذیریدند و دخالت دولت را در اقتصاد بر نمی‌تابند، واکنش نشان دادند. سیاست پولی رئیس بانک مرکزی را زیر پرسش بردند، به وقت تکشودن اعتبار برای کالاهای اساسی را میانه قرار دادند و زمینه واژگونی عدالی را فراهم ساختند (۱۰ و ۱۱).

بورسی دوباره نابامانی‌های کشور، به معنای ریشه‌یابی دقیق و تغییر بنیادی سیاست اقتصادی نبود. دولت بی‌کفایت حتماً اگر کیفیت و کمیت بحران را درست درمی‌یافت، کاری از دستش ساخته نبود. با ساده‌انگاری ابلهانه و ابله‌نویسی‌های گروانی لجام‌گسیخت را ناشی از سوءاستفاده سرمایه‌داران (۱۲) می‌انگاشت و دست‌بالا رضایت می‌داد که «بعضی دستگاه‌های دولتی نیز گرانفروشی می‌کنند» (۱۳). نقطه‌نظر دولت را، منجم‌تر از هر کس خود رقت‌جاتی بیان داشت:

می‌گویند سالی که نکوست از بهارش پیداست. و سال ۱۳۷۳ با گرانی هولناکی آغاز شد. بر خلاف معاصبات کارشناسان اقتصادی رژیم، قیمت نفت بالا نرفت. ارزش ریال که فرار بود بر اثر تسهیلات دولت رقت‌جانگی و طرح یک سرخی کردن ارز افزایش باید، باز هم بیشتر افت کرد. دلار اما خیز تازه‌ای برداشت و انفار گشته پیش ناخت. شب عید نوروز ۲۳۰ تومان بود، اردیبهشت به ۲۵۷ تومان رسید. افزایش قیمت دلار، البته این بار زیر سر "تورپیست‌های اقتصادی"، "دلالتان ارز" و "گردانندگان بازار میاه" نبود؛ به ابتکار دولت بود و در راستای حذف سوبسیدها و بخشی از برتانه "تعدیل اقتصادی". ابتدا اداره گمرک کرایه هر کیلو بار را افزایش داد (۱). پس از گمرک، اداره پست، قیمت مرسولات پستی را دو برابر کرد (۲). سپس قیمت قطعات اتوبوس شرکت واحد و قطارهای راه آهن بالا رفت؛ و آنگاه قیمت افزایش قیمت شکر و روغن نباتی رسید و سایر جنس‌ها (۳). افزایش قیمت‌ها به حدی چشمگیر و غافلگیرکننده بود که سر و سسای جناح‌های مستضعف‌پناه حکومت و رقیبان دولت را هم درآورد:

«این سالیانه ناخوشایند افزایش قیمت‌ها که متأسفانه عمدتاً توسط مؤسسات و شرکت‌های دولتی به آن دامن زده می‌شود، تا چه وقت ادامه خواهد داشت؟ مایه می‌ماند که دولت از مردم انتظار داشته باشد، سختگیری‌های درون بازسازی را تحمل کنند و در برخورد با مشکلات صبر داشته باشند... اما مردم انتظار ندارند که دولت هزینه‌های گرفت دستگاه‌های تحت مدیریت خود را از طریق افزایش نامعقول قیمت‌ها تعیین نماید و با فشار آوردن به گرده مردم، بیجان کار افتاد آریز بدهد...» (۴).

روزنامه سلام فرارش رفت و نوشت:

«دو روز بر تورم و گرانی افزوده می‌شود و قدرت خرید مردم پائین می‌آید. آیا آینده انجمن‌آمیز این وضع را دولت پیش‌بینی کرده است بیشتر مردم مستضعف جامعه از با درآمده‌اند» (۵).

دولت درمانده بود. با کمتری بودجه‌ای سنگین و ذخیره ارزی رو به پایان، اتمان آورده بود که اگر دستورالعمل‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را به کار بندد، می‌تواند بر بحران مالی‌اش چیره شود و گرانی‌های تفرقاتی در اقتصاد ایران را متوقف کند. و یکی از راه‌های چیرگی بر بحران مالی، افزایش قیمت کالاها و خدمات شرکت‌ها و نهادهای دولتی و نیمه‌دولتی بود. هم از این‌رو، وزیر اقتصاد محمدخان در خردادماه اعلام کرد:

«۶۰٪ فعالیت‌های اقتصادی ما از مالیات معاف می‌باشد و از جمله آب، برق و گاز و ارتباطات و نفت... و کلیه معافیت‌های مالیاتی این خدمات حذف می‌شود یا به سفر می‌رود» (۶).

پس در چله تابستان "سوبسید آب" را حذف کردند و قیمت آنرا را بالا بردند (۷). رئیس کمیسیون بهداشتی و بهزیستی مجلس شورای اسلامی هم اعلام کرد قیمت دارو دو برابر می‌شود، چرا که «ارز در نظر گرفته شده در بودجه سال جاری برای دارو تقریباً ۴۰٪ نیاز داخلی را تأمین می‌کند» (۸). در این زمان، یک دلار به ۲۷۵ تومان به فروش می‌رسید!

افزایش قیمت کالاها و خدمات دولتی بر نرخ رشد تورم تأثیر می‌گذاشت و افزایش سایر کالاها را موجب می‌گشت. قیمت‌ها به شکل سرسام‌آوری زیاد شد، با آهنگی سرگیجه‌آور. یکی از دست‌اندرکاران بازار می‌گوید:

در یک سال، دوسوم ارزش خود را از دست داد و این بر نرخ تورم افزود (۱۹). بر فقرزدگی جامعه هم، که دیگر بیداد می‌کرد، 'اسلام'

وضعیت اقتصادی کشور را در پایان سال ۷۳ چنین ترسیم کرد:

... فقر، ورشکستگی، ایجاد عدم تعادلهای حاد، تشدید وابستگی، تورم نجومی گریخته، ایجاد آینده‌های نامعلوم، بی‌انگیزه کردن مردم... (۲۱).

و گیمان بین‌المللی نوشت:

میلارد کلی به استثنای چند صد نفر از نخبگان کشور، مردم عمدتاً در برابر منکرات اقتصادی کشور بی‌سناک هستند (۲۲).

مرکز تحقیقات کشاورزی و برنامه‌ریزی اقتصادی جمهوری اسلامی هم فاش کرد که:

... یک چهارم کودکان زیر ۵ سال در اثر سوءتغذیه رشد کافی نمی‌کنند (۲۳).

این تیره‌روزان به ختم همه فرزندان کارگران و کارمندان ایران نیستند. اما بی‌شک شمار شایان نوجویی از آنان فرزندان خنوق‌گیرانند که ۶۰٪ جامعه را تشکیل می‌دهند. به این‌ها بیش از سایر طبقات و اقشار اجتماعی در جمهوری اسلامی ستم شده است. این‌ها که نه درآمد ثابتی دارند و نه، جز نیروی کار، چیزی در چنته، زیر چرخ دنده‌های اقتصادی ک بیابانی ندارد و کار و تولید را در بیشترین حالت در رده دوم اهمیت می‌شمارد، خود و خیر شده‌اند. به شدت دست‌تنگ و دچار مسکنت و محرومیت و عدم امنیت. نشانی هم از بهبود وضعیت‌شان به چشم نمی‌آید. به ویژه آنکه با کاهش ارزش دلار در مقیاس جهانی که به معنای ارزش کمتر برای کشورهای جهان سوم است، درآمد نفت باز هم بیشتر کاهش خواهد یافت و زندگی مردم را سخت‌تر خواهد ساخت.

در جمهوری اسلامی وضعیت نیروهائی که دستی در تجارت ندارند، در مان‌ناپذیر است، چه ساختار اقتصادی بر بنیاد تجارت است و سوداگری. اگر نمی‌توانند بحران اقتصادی را تعدیل کنند و از وخامت بیشتر وضعیت جلوگیری نمایند، اگر مدیریت ندانند، اگر نمی‌توانند از دانش کارشناسانه‌ای که در اختیار دارند برای به درآمان رساندن اقتصاد سود جویند، اگر هنوز پس از ۱۶ سال استراتژی اقتصادی‌شان ناروشن است، اگر تغییرهای عمده اقتصاد از نرخ تورم تا نراز بازرگانی خارجی نامعین است، اگر حجم نقدینگی پیوسته افزایش یافته است، اگر در امر تولید بی‌کفایت‌اند و کاروان و کارآه نیستند، اگر فساد در تاروپود نظام تنیده است، اگر نرخ دلار بیشتر و بیشتر شده است، بدین سبب است که در ایران تجارت است که حکومت می‌کند و تاجرپیشگان. این‌ها وقتی هم که از فرایند خصوصی‌سازی پشتیبانی می‌کنند، بیش از آنکه برای ایجاد تکان و تحولی در ساختار اقتصادی کشور و تقویت صنعت باشند، برای رونق بخشیدن بیشتر به تجارت است و دادوستد و تجارت فرهنگ، ویژه خود را دارد. برنامه تعادستن، در لحظه زیستن و در پی سودهای آسان بودن!

انفجار در حرم امام‌رضا

در نیمروز ۳۰ خرداد امسال، بمب قدرتمندی در حرم امام هشتم شیعیان منفجر می‌شود. آن روز، روز عاشورا بود و حرم پُر از زیارت‌کننده، بمب را که گفت می‌شود ۵ کیلو وزن داشت، در پای یکی از ستون‌های نزدیک مسیر کار گذاشت بودند؛ در قسمت زنان. به این دلیل بیشتر کشته‌شدگان و زخمی‌ها را زنان و کودکان رقم می‌زنند. بنا به آخرین آماري که مقامات جمهوری اسلامی دادند، ۲۵ نفر به شکلی دلخراش کشته و ۷۰ نفر زخمی شدند (۲۴).

ساعتی از این جنایت هولناک نگذشته بود که 'ایرنا'، بنگاه خبر جمهوری اسلامی، مسئولیت انفجار را به حملات سازمان مجاهدین خلق گذاشت و اعلام داشت که یکی از افراد این سازمان در تماس

... تولید را سامان داده‌ایم... و مستخترین مرحله نیز این بود که

تولید شکل بگیرد... بارها به ایرانیان توزیع گفتیم... باید خودشان را برای یک توزیع عادلانه آماده کنند. برای این منظور، چند چیز نیاز بود. یکی زمینه اجتماعی روانی آن و شرایط اجتماعی، دیگری دفتر ۱۹۸۵... در دیت اول می‌باشد... تنها کاری که باید شروع کنیم، این است که مقررات عادلانه‌ای بنویسیم برای مسئولانی که قیمت‌ها را مراعف نمی‌کنند، درجا ستوریم آنها را جریمه کنیم و تنبیه... (۲۵).

خودشان باعث و بانی گرانفروشی بودند و عمده‌فروشان کالاها از خودشان و دم از مبارزه یا 'ظلم مخافعی' بنام گرانفروشی می‌زدند و به 'سودجویان' و 'عوامل مخرب' و 'اخلال‌گران اقتصادی' اخطار می‌دادند؛ با علم کردن 'تمزیرات اقتصادی' و کسب‌داشتن گروه‌های بازرسی ویژه، در حقیقت می‌خواستند جلوی گرانفروشی خرده‌فروشان را بگیرند. طرحی هم برای نظارت بر بازار و نظام‌دهی به قیمت‌ها در دست داشتند که هسته سرکزی‌اش برچسب‌گذاری بر کالاها بود. برای نظارت بر بازار ارزش و رئیس جدید بانک مرکزی در ۲۵ مهر اعلام کرد که 'شمار معاملات ارزی خارج از سیستم بانکی و صرافیه‌های رسمی غیرقانونی است' (۲۶). پیوسته بود. دلار در آخر آذرماه به ۲۴۲ تومان رسید. قیمت ارزهای دیگر هم در حال افزایش بود. قیمت اجناس، از هر دست، هم. بحث گرانی انرژی و مواد سوختی که در گرفت، قیمت کالاها باز اوج گرفت. نهادهای و ادارات دولتی که از یک‌جانبه‌ی پیش 'خودگردان' شده بودند، و موافق به تامین مخارج خود، به افزایش قیمت‌ها دامن می‌زدند. میزان تورم به ۵۰٪ رسید (۲۷). کمبود کالا، در همه زمینه‌ها به چشم می‌خورد، بیکاری، اقتصاد جامعه را در لبه پرتگاه قرار داد. در پایان دی‌ماه، دلار به ۳۰۰ تومان رسید.

ناخبرستدی هنگامی از وضعیت اقتصادی که به شکل انتقادها، اعتراض‌ها، اعتراض‌ها و اغتشاش‌ها بازر می‌شد، دولت را باز به سازندیشی واداشت و در انداختن سیاست‌هایی تازه برای تخفیف بحران و پیشگیری انفجار، چاره‌جویی‌ها، این بار نیز سطحی بود و سخت‌تنگ‌نظرانه و خودمحورینانه. برای کاهش هزینه‌های جاری، کاهش شمار حقوق‌بگیران دولت و کارمندان بخش عمومی را در دستور گذاشتند. از بودجه وزارتخانه‌ها بیشتر کاستند و در شرایطی که بزرگترین اختلاس‌ها صورت می‌گرفت توصیه کردند که از ریخت‌وپاش و حیف‌ومیل بیت‌المال پرهیز شود! برای افزایش درآمد دولت، به 'اصلاح نظام جمع‌آوری مالیات' پرداختند و برای دریافت مالیات‌ها، کارزار تبلیغاتی تازه‌ای به راه انداختند. برای پیشگیری از رشد بیشتر قیمت‌ها، چند قلم کالا را هم مشمول طرح قیمت‌گذاری کردند و تعزیرات حکومتی، برای 'محتکران' و 'تورویست‌های اقتصادی' نیز خط و نشان کشیدند و مجازاتشان را اعدام گذاشتند، برای آنکه روند رو به رشد کمبود و نبود کالاها را کند کنند. صدور برخی کالاها چون گوشت و تخم‌مرغ را ممنوع کردند (۲۸) و این اقدام را با تبلیغات هم‌چانبه‌ای در ضرورت 'فرهنگ صرفه‌جویی' و دست یافتن به 'الگوی مصرف'، توأم ساختند. واردات را هم کاهش دادند که به معنای توقف یا تعدیل حرکت واحدهای صنعتی و کشاورزی بوده است (۲۹). برای صرفه‌جویی بیشتر ارز، بازرپرداخت بدهی‌های خارجی‌شان را که به ۳۴ میلیارد دلار سر می‌زند به تهریق انداختند. معدومیت‌هایی نیز برای خروج ارز بوجود آوردند. مقررات تازه ارزی و بخشنامه‌های ضدتورویست بانک مرکزی برای کنترل ارز اما، نابسامانی را بیشتر کرد و کار را بجائی رساند که سهمیه ارز مورد نیاز حمل‌ونقل یک، چندی پرداخت نشد و شرکت‌های کشتی‌رانی دچار نودسر شدند و عرضه کمتر و قیمت‌ها بیشتر گشت. اقدامات نیم‌بندشان برای به کنترل درآوردن ۳ تا ۵ میلیارد دلار ارزش خارج از کنترل، به وخامت اوضاع افزود. دلار در اوایل ماه اسفند به ۴۵۰ تومان رسید و به این ترتیب ریزش

در مسجد مکی زاهدان به تبرا بر سه را به گردن نموی گذاشتند. بدین ترتیب در اوست در منتهای ناپاکشان را بشورند و پاکوب، که هوای اعلی باشد را در بر و شولستان روابط حسنه‌ای با آنها هستند. این بناه‌هاست که آتش گدردنها را داین می‌زنند و شیعه و سنی را به جان هم می‌اندازند. مسجد مکی و زیارتگاه دیگری را به خون و آتش می‌کشند و واگرد می‌کنند که بی‌گناهند و گناهکار، تیکری است! و چون همیشه، در پایان این ناپیش هم قهرمان اول را سربه‌نیست کردند.

آمزش دین و دولت و پاکیری دولتی دین‌سالار و پافشاری بر اجرای قوانین شرع و احکام الهی، و سیاه‌کاریهایی که بنام دین به انجام رسیده، چنان وضعیتی را بوجود آورده که حرم امام رضا و یکی از مهم‌ترین زیارتگاه‌های شیعیان منقور می‌شود و آب از آب نکلان نمی‌خورد. چنین چیزی پیشتر در جامعه به دیده نبوده بود.

در "تقریب ادیان الهی"

اقلیت‌های مذهبی ایران، از آغاز انقلاب با نگرانی و دل‌واپسی آشکاری روند شکل‌گیری جمهوری اسلامی و حکومت مذهبی را دنبال می‌کردند. از بهانه‌ها بکنزیم که از اول برایشان شمشیر را از رو بستند. سابرین هم داستان‌پردازی‌ها و لاف‌زنی‌های جمهوری اسلامی را در مورد "تقریب ادیان الهی" و "آزادی مذاهب اصلی" یا باور نمی‌کردند و با با تردید ذق می‌کردند. چه، در جریان زندگی می‌دیدند که با انواع تبعیض‌ها و تضحیق‌ها روبرویند، و نمی‌توانند به تبلیغ و ترویج و تثلیف دین و ایمان خود بپردازند. هرگاه که دچار خوش‌باوری شدند و گمان بردند که زمینه برای اندک تغییر و تحولی مساعد شده و سخت‌گیری کسر و امکان حرکت بیشتر، سرشان به سنگ خورد و پس نشستند. رفتار حکومت با آن دست از رهبرانشان که نمی‌خواستند ابزار دست حاکمان ایران شوند، در خدمت پیشبرد اهداف و ایال آنها قرار گیرند و از فرصت‌های مناسب جهت بهبود وضعیت مردمانشان سود جویند هم به اندازه کافی آزار دهنده و نالیدکننده بود. و آنچه جمهوری اسلامی ایران، در تیرماه امسال به سر رهبران اقلیت‌های مذهبی کشور آورد، روزنه‌ها امید را بست.

در همان زمان که از "نوطه‌های دشمنان اسلام" برای تیره کردن مناقبات بیان شیعه و سنی داد سخن می‌دادند، به یک‌باره امام جمعه سنی‌مذهب بندرعباس، حاج محمد ضیائی ناپدید شد. شرح ماجرا را از نشریه عضو بین‌الملل می‌شنویم:

«حاج محمد ضیائی، ۵۵ ساله، یکی از رهبران مسلمان سنی بندرعباس بود که در شرایط مشکوکی درگذشت. ظاهراً او را برای بافرجونی، در روز ۱۵ ژوئیه گذشته به ستاد امنیتی لار در استان فارس احضار کرده بودند. پنج روز بعد، در روز ۲۰ ژوئیه جسد متشده او در کنار آوسوبیلیش، در دشت‌شاه سلم، در ۲۰۰ کیلومتری لار پیدا شد. بنا به گزارش، سر جسد از بدن جدا شده و یک دست و پای آئیم بریده شده بود. مقام‌های امنیتی، ظاهراً علت مرگ را به سائعه رانندگی مربوط دانستند (۲۰۱۸).

حاج محمد ضیائی تنها سرجم اللیثی مذهبی نبود که در این ماه کشته شد. حکومت ایران، در تیرماه، چند کشیش مسیحی را هم کشت. و همه را به یک شکل، طاعون‌پوس میکائیلیان، صدر شورای کشیشان پروونستان، در روز هفتم تیرماه ناپدید می‌فود (۳۰). چهار روز بعد، مقامات امنیتی جمهوری اسلامی، خانواده کشیش میکائیلیان را باخبر می‌کنند که او در یک خانه تبعی با شلیک سه گلوله به قتل رسیده است (۳۱). سه روز بعد، جسد مهدی دیباج پیدا می‌شود، او که ۶۵ سال پیشتر به مسیحیت گرویده بود، در سال ۱۳۶۶ بازداشت شده، هشت سالی بدون حکم در زندان‌های جمهوری

دانشی با "ایرنا" مستندات این اقدام را به عیبه کرده است. "ایرنا" افزود که تراکته‌های مجاهدین هم در محل حادثه پیدا شده (۲۶). در ساعت ۱۹ همان شب رادیو "صدای جمهوری اسلامی" پیام خائنه‌ای را خواند: او هم این جنایت را به سازمان مجاهدین نسبت داد.

در اینکه جنایت شهید گاز مجاهدین نبود، تردیدی نبود. آنها در شانگاه همان روز ۳۰ خرداد، این کار را فوقاً محکوم کردند و چنانکه می‌شد حدس زد، به خود حکومت نسبت دادند.

گرچه احمدجتی، امام جمعه موقت تهران و عضو شورای نگهبان پای اسرائیل و عراق را هم در این جنایت پیش کشید (۲۵) و امامی کاشانی از وجود رد پای "آمریکا و استکار جهانی" در برنامه‌ریزی این جنایت داد سخن داد، اما خط رسمی و عمومی حکومت این بود که مجاهدین را مستول و مجری این جنایت قلمداد کند، پیرامون این ماجرا گزارار تبلیغاتی گسره‌های به راه اندازد و از آن، جهت رسیدن به هدف‌های سیاسی‌اش بیشترین بهره‌برداری را کند: فرونشاندن کشمکش‌های فرماینده در دستگاه حکومتی، فشرده کردن صفوف خود در برابر خطرات احتمالی و شدت دادن به اختلاف سیاسی، در پهنه بین‌المللی نیز در تدارک تهاجمی همه‌جانبه علیه مجاهدین بود که برنامه جذب ایرانیان دورافتاده از سیاست را در دستور گذاشته بودند و سخت در تقلا می‌جلب حمایت دستگاه کلیتون. این نکته را سرمقاله نویسن رسالت، مطرح کرد:

«... اینها که در اروپا بریتانگ می‌دهند، یک مشت جرم جنائی هستند و باید از حادوق پایش بین‌المللی دستگیر و به ایران بازگردانده شوند (۲۶).

برای تکمیل ستاریوی "جنایت مجاهدین در حرم امام رضا" بهرام عباس‌زاده و مهدی نموی‌نامی را هم دستگیر کردند و داستانی سرهم‌بندی کردند و به نقالی آن پرداختند که درون‌مایه اثر، این بود: مجاهدین یکی از اعضا، خود (نحوی) را مسئول بعب‌گذاری در مسجد مکی کرده بودند که یکی از مسجد‌های مهم اهل سنت، زاهدان است. عباس‌زاده پس از دستگیری "قرار" می‌کند که مهدی نحوی در توجیه این مأوریت به او گفته بود:

«... یا توبه به حادثه روز عاشورای شهید این مأوریت تو می‌تواند شروی برای دیگری میان سنی و شیعه کشور باشد (۲۷).

سرخ ماجرائی که به شکلی واژگونه بیان شد، در همین‌جاست. انفجار بمب در حرم امام هفتم شیعیان، به احتمال بسیار زیاد کار سنی‌های واپسگرا بود. وابستگان جریان موسوم به "سپاه صحابه" که لرازگاهش در پاکستان است و پایگاه چشمگیری در میان سنی‌مذهبان قشری پاکستان و افغانستان و تاجدی ایران دارد، "سپاه صحابه" پس از اینکه مسجد سنی‌های شهید به دستور دولت هاشمی رفسنجانی ویران شد و زاهدان پافخاست، اعلام کرد که دست به حرکتی ثلاثی‌جریانه خواهد زد. و زد، از این خبر، مسئولین امنیتی جمهوری اسلامی آگاه بودند. شایعاتی هم پیرامون رابطه مجاهدین و "سپاه صحابه" پخش کرده بودند و از لول عطاالله ساجرائی آورده بودند که سازمان مجاهدین دبا گروه‌هایی مانند "سپاه صحابه" و فرقه الفراطی وهابی مستقر در عراق، رابطه دارد (۲۸). مسئولین امنیتی جمهوری اسلامی، از تضاد و تنش که در مناطق سنی‌نشین کشور میان حکومتیان و سنی‌ها جاری بود هم نمی‌توانستند ناآگاه باشند. تضاد روشنی که در این چند سال گذشته، بر بستر شدت‌یابی بحران اقتصادی اجتماعی و تبعیض‌ها و تضحیق‌های دم‌افزون "ولایت فقیه" علیه اقلیت سنی، به مرحله حادی رسیده بود، و به گمان ما، نماینده ساخته و پرداخته مسئولین امنیتی جمهوری اسلامی با توجه به این مسائل تنظیم شده بود. در این ناپاشانه، نقش مجری انفجار حرم امام رضا و طراح توطئه‌ای که گویا قرار بود

شهر مرغ منطقه که از این حیث مقام سوم کشور را دارا می‌باشد، وجود سدها هزار دانش‌آموز و ده‌ها هزار دانشجو در دانشگاه‌های بسی همچون دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، همه و همه گویای انقلاب است (۳۷).

حاکمان قزویین برای رسیدن به خواست خود، به کوشش‌های دانش‌داری هم دست زدند. عریضه نوشتند، طوماری امضاء فراهم آوردند، به وقت بازدید روسای جمهور و مجلس اسلامی، امت حزب‌الله را واداشتند که به خیابان‌ها بیایند و با شعارهای حکم و کوبند. خواستار استقلال قزویین و استان شدن منطقه شدند (۳۸)، نمایندگان‌شان را بارها و بارها به مذاکره با مقامات دولت مرکزی فرستادند و هیچ فرصتی را از دست ندادند که از تریبون مجلس درباره قدرت و امکانات قزویین داد سخن دهند و مخالفت با استقلال قزویین را مخالفت با رشد و توسعه آن وانمود کنند (۳۹). تشریفات شهر، «میتورد»، «حدیث قزویین» و «ولایت قزویین» هم پیوسته مقالاتی پیرامون این مسئله می‌نوشتند که «قزویین برای حفظ ارزش‌های تاریخی، فرهنگی و مذهبی خود می‌خواهد مستقل باشد» (۴۰) و...

کوشش‌هاشان بی‌نتیجه نماند. مقامات دولت قول مساعد دادند و لایحه استان شدن قزویین را به مجلس فرستادند. کمیسیون برنامه و بودجه مجلس هم در روز ۲۸ فروردین ۷۴ لایحه استان شدن قزویین را تصویب کرد و چندی بعد نیز «کمیسیون شوراهای امور داخلی» از این پس تا روز ۱۲ مرداد که روز رای دادن به لایحه استان شدن قزویین بود، جنبه‌وجوش چشمگیری منطقه را فرا گرفت. به برگزاری نمایشگاه بزرگ قزویین اقدام نمودند، که در جهت ارائه توانمندی‌های عظیم فرهنگی، اقتصادی، کشاورزی منطقه بود (۴۱). به روی ناپلره‌های کیلومترنمای جاده قزویین که از میانه شهر می‌گذرد و چراغ سبزها نام «استان قزویین» به چشم می‌آمد (۴۲)، چه تردیدی نداشتند که مجلسیان به خواست‌شان لیبیک می‌گویند و رای مثبت می‌دهند (۴۳). از هشتم نیم مرداد، شهر را آژیر بستند و خود را برای برپائی جشن و سرور آماده کردند (۴۴). چهارشنبه دوازدهم مرداد، شهر حالت هر روز خود را از دست داد. در خطبات بود. آشنی حادثه. گوش به زادیو داشت. اندکی از ساعت ۲ بعدازظهر نگذشته بود که در اخبار گفته شد:

«... در حله عذی امروز مجلس شورای اسلامی هم چنین بحث درباره لایحه تأسیس استان قزویین برای شور اول ادامه یافت که پس از نظرفر نظر نمایندگان مخالف، و موافق و توضیحات وزیر کشور رای گیری مغفی و با ورقه انجام گرفت و این لایحه با ۱۰۵ رای مخالف، ۱۰۳ رای موافق و ۶۱ رای مستح رد شد و به تصویب نرسید» (۴۵).

خبر غیرمنتظره بود و برانگیزاننده. مردم را به حرکت انداخت. شماری بسوی خانه «باریک‌بین» امام‌جمعه قزویین، براه افتادند. خیل عظیمی بسوی مرکز شهر و میدان ولی‌عصر، هم خشکین. امام‌جمعه از مردم خواست که خونسردی خود را حفظ کنند و خواهسته‌های خود را از طریق مراجع قانونی پیگیری نمایند. آیت‌الله «باریک‌بین» همچون طی صدور بیانیه‌ای اعلام کرد: «حفظ نظم و قانون از واجبات است» (۴۶). روی سخنش با کسانی بود که دل خوشی از حکومت نداشتند و در مرکز شهر گرد آمده بودند. جمعیت که دم بدم بیشتر می‌شد، سرانجام سر به شورش برداشت. شورش خودانگیخته و خشونت‌آمیز؛ که نیروی محرکه و رهبری‌کننده‌اش جوانان بودند. این‌ها جمعیت را به راه انداختند. به سوی خیابان و طالقانی رفتند. سر راه «هرتوغ ساختمان دولتی» که وجود داشت، مورد هجوم مردم قرار گرفت... دادسراها، بانک‌ها، شهرداری و دارائی» (۴۷). شیشه‌ای را سالم نگذاشتند و اداره دارائی و بسیاری از بانک‌ها را به آتش کشیدند (۴۸). به فروشگاه‌های دولتی

اسلامی پسر برده، سرانجام در ۲۲ آذر ۱۳۷۲ محاکمه و به جرم برگشت از اسلام و ارتداد به اعدام محکوم شده بود (۴۲). اما حکم را اجرا نمی‌کنند. کوشش‌های شبانه‌روزی همسپان مهر، رئیس شبانان انجیلی پروتستان ایران، و تماس‌گیری او با نهادهای کلیسایی و سازمان‌های حقوق بشری در اروپا و ایالات متحده و تبلیغات گسترده‌ای که در این‌بازیه شد. جمعبوری اسلامی را وادار به آزادی کشیش مسلمان‌زاده مسیحی کرد! و این به بهائی گران تمام شد. به بهائی جان هردوشان. چه، همسپان مهر را روز ۲۹ دی‌ماه در راه فرودگاه مهرآباد می‌ریزند و پس از پانزده روز جسدش را به همسر و چهار فرزندش باز پس می‌دهند (۴۳).

این بار هم حکومت به سرعت انگشت اتهام را به سوی مجاهدین نشانه رفت، چند زنی را فانیل کشیشان قتل‌داد کرد و دور جدیدی از «بازی سهم ساختن دیگران به جنایت‌هایی که خود مرتکب شده» را براه انداخت (۴۴). حکومت اما برای این جنایت‌هایش دلایلی قوی داشت. هر سه کشیش را خطرناک می‌پنداشت. چرا که نه اهل سازش بودند و نه حاضر به چشم فرو بستن بر نجا بیی که بر جامعه مسیحیان ایران می‌رفت (۴۵).

کشیش همسپان مهر در آخرین اظهار نظرش برای بخش خاورمیانه حقوق بشر نوشت که:

«در سدهای اخیر مقامات ایران چندین کلیسای وابست به مذنب پروتستان را در نقاط مختلف کشور تعطیل کرده‌اند. تازه‌مسیحی شدگان شهرهای کرکف و کرمانشاه را شکنجه کرده‌اند و دو هفته پیش شان یک گروه کوچک چهل‌نفره مسیحی را از مشهد اخراج کرده‌اند» (۴۶).

درنگ بر این گفته‌ها به سرچشمه وحشت و نفرت حکومت از سه کشیش مسیحی راه می‌برد: برگشتن پاره‌ای مردم از اسلام و روی آوردن به مسیحیت، یکی دیگر از روندهائی است که پس از تجربه جمهوری اسلامی و در ضدیت با اسلام در ایران جا باز کرده است. جمهوری اسلامی با از میان برداشتن کشیشان می‌خواهد این روند را سترون کند و مسلمانان را از پیوستن به مسیحیت بازدارد. فرایندی که از سال ۱۹۹۰ و با بازداشت برخی از روحانیون مسیحی و بستن شماری از کلیساها و مدارس عیسویان شبانان شد و با کشتن کشیشان مسیحی وارد دورانی تازه.

شورش قزویین

مرداد، ماه شورش مردم قزویین بود. شورش که در چند سال گذشته، مانندش دیده نشده بود. در هیچ کجای ایران. حتی در مشهد. زمینه‌های سربرداشتن قزویینان، همان زمینه‌هایی است که در همه شهرهای بزرگ و روبه‌رشد ایران، کم‌وبیش وجود دارد: گرانی، بیکاری، فخرزدگی، کمبود مسکن، کمبود وسایل حمل‌ونقل عمومی، کمبود امکانات بهداشتی و داروئی و درمانی، کمبود آموزشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی، نبود امکانات فرهنگی و ورزشی و تفریحی، به ویژه برای جوانان، آلودگی محیط زیست، بیم‌ریختگی بافت اجتماعی به علت روانه‌های مهاجرت از روستا و افزایش شکاف و تنش فرهنگی و طبقاتی و...

اما قزویین یک ویژگی مهم داشت. و آن اینکه قزویینان می‌پنداشتند اگر از زنجان جدا و به استانی مستقل تبدیل شوند، و در تقسیم‌بندی‌های کشوری صاحب‌اختیار ثروت‌های استان‌شان، مشکلات‌شان کمتر و وضعیت‌شان بهتر می‌شود. به این توهم، سرمداران حکومت محلی هم دامن می‌زدند. می‌گفتند:

«... با وجود بحث قزویین و زمین‌های مرغوب و درجه یک و از آن، شهر صنعتی البرز با قریب به یک هزار کارخانه که بمناسبت نزد در کشور منحصر به فرد می‌باشند، میزان دامداری‌ها و تولید مرغ و

و تعدادی ها هم بودند و اجناسشان را به بازار بردند (۴۹). ستاد مرکزی سپاه پاسداران و ستاد نیروهای انتظامی هم از بخش مردم در ایام (مانند ۵۰). و آن هنگام که پاسداران به واکنش برآمده و دست به تیراندازی زدند. مردم چندین اتومبیل را به آتش کشیدند و سدها لایتنیک، سوزانند و سنگرها به پا کردند (۵۱ و ۵۲). در این هنگام، چه بسیار اتومبیل‌های پلاک زنجان که به کام آتش افتاد (۵۳). تیراندازی هم راه بجائی نبرد.

شب که به شیر آمد، مردم پراکنده شدند، میدان خالی بود، حریق و هم‌اوری نداشتند. امت همیشه در صحنه، در صحنه بود. در مسجد النبی بود. سردرگم، سرخورده و درمانده. وعظ و موعظه بانديان مديرکل امنيتي سياسي وزارت کشور که در ساعت‌های اول بعدازظهر به قزوین شتافت بود تا رهبری عملیات ضدشورش را بعهده گیرد هم، شری نخشیده بود (۵۴). حالا پای منبر بنابرین وزیر کشور نشسته بودند که بران بود دلشان را دست آورد: «خواستنه‌های شما حق است و دولت به این خواسته‌ها واقف است... باید کوشش کنیم که خواست منطقی مردم قزوین از طریق قانونی تعقیب شود» (۵۵) و برای اعمال قانون هم ۲۰۰۰ نفر از نیروهای ویژه ضدشورش سپاه پاسداران را همراه خود به قزوین آورده بود. چه واحدهای لشکر زرهی قزوین، در سرکوب شورش مردم دخلتی نکرده بودند و بسیجی‌ها هم همراهی نکرده بودند (۵۶). پس از اول و قرارهای بشارتی، اما امت حزب‌الله خود را جمع‌چور و دستور را اجراء کرد: بستن جاده‌ها و راه‌های ورودی شهر (۵۷)، به بیبودگی، چه شورشیان نه در اندیشه یاری گرفتن از دیگر شهرها بودند و نه دیگر شهرها در فکر یاری رساندن به شورشیان. خبر شورش قزوین را پیش از خود شورش خفه کرده بودند. تنها خبرگزاری‌های خارجی بودند که تا حدودی مسئله را بازتاب دادند.

با تابش آفتاب پنجشنبه، شهر به جنب‌وجوش افتاد. جنب‌وجوش یک روز تعطیل. مردم به سر کارهانشان نمی‌رفتند. به میدان ولی عصر می‌رفتند. حتی بازار هم بسته بود. اندکی از روز نگذشته، ۳۰ هزار نفری در خیابان‌های پیرامون میدان گرد آمده بودند (۵۸). رودرویشان اما نیروهای انتظامی را دیدند که از آنها می‌خواستند پراکنده شوند. پراکنده نشدند. پس از آن گاز اشک‌آور بود که به سوشان پرتاب شد، سپس تیراندازی شروع شد، و جنگ و گریز. مردم که اینک در گروه‌های کوچک به حرکت درآمده بودند، در سر راه، هر آنچه را که نشانی از حکومت داشت، به آتش کشیدند (۵۹). قزوین در آتش و خون بود و خبرش در جانی نبود.

اخبار ساعت دو بعدازظهر هم کلامی درباره شورش مردم قزوین نگفت. اما گفت:

... آقای بشارتی وزیر کشور لحظاتی پیش، در تماس با واحد مرکزی خبر اعلام کرد شهرستان قزوین از استان زنجان جدا و به استان تهران پیوست. (۶۰)

از این پس به شعارهای هیسته‌فروش نادان، گمشو برو از ایران... هیوة نارس نمی‌خوایم، رهبر یک‌دست نمی‌خوایم!، شعار «نه زنجان، نه تهران، قزوین یگانه‌استان!» هم افزوده شد (۶۱ و ۶۲). حرکت مردم اما دیگر رو به فرود بود. شب که دامن گشود، پاسداران شهر را در دست داشتند و در کار شکار رهبران شورش بودند. بیج، زبان باز کرده بود و در حال جشن و سرور شعار سر می‌داد: «آمریکا در چه فکریه، قزوین پر از بسیجی‌ه!» و برای اولین بار، رادیو خبر را بکوش مردم رسانند. در اخبار ساعت ۲۴ و به شکلی تحریف‌شده (۶۳).

صبح جمعه «اوضاع قزوین به سبب استقرار نیروهای انتظامی در این شهر و اعلام دستور به هر گونه گردهمایی نا تأیید نامعین آرام بود. در بین سال هزاران نفر که اکثر آنها را بسیجی‌ها تشکیل می‌دادند، امروز در قزوین دست به

تظاهرات در میدان آزادی و در شهر و در پیروهای (۶۴) و در پیروهای (۶۵). در پیروهای (۶۶). در پیروهای (۶۷). در پیروهای (۶۸). در پیروهای (۶۹). در پیروهای (۷۰). در پیروهای (۷۱). در پیروهای (۷۲). در پیروهای (۷۳). در پیروهای (۷۴). در پیروهای (۷۵). در پیروهای (۷۶). در پیروهای (۷۷). در پیروهای (۷۸). در پیروهای (۷۹). در پیروهای (۸۰). در پیروهای (۸۱). در پیروهای (۸۲). در پیروهای (۸۳). در پیروهای (۸۴). در پیروهای (۸۵). در پیروهای (۸۶). در پیروهای (۸۷). در پیروهای (۸۸). در پیروهای (۸۹). در پیروهای (۹۰). در پیروهای (۹۱). در پیروهای (۹۲).

زن و پاسداران اسلامی

روزی است فرانسه می "فیک، ارو" دو روز ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۴ (۲۱، ۲۲ و ۲۳)، مساحبه مضمونی یا هاشمی رفسنجانی به انتشار رسانید. در این مساحبه خبرنگار فرانسوی از رئیس جمهور اسلامی می‌پرسد: «آیا هنوز زنان زنکار در ایران سنگسار می‌شوند؟ و می‌شوند... نه، چنین چیزی در کشور ما وجود ندارد. این را برای ضربه زدن به ما دست کرده‌اند» (۶۷).

هاشمی رفسنجانی این سخنان را زمانی به زبان می‌آورد که موارد سنگسار دوباره رو به فروسی گذاشته است. یا دقیق‌تر بگوییم، زمانی که رسانه‌های حکومتی، دوباره بر آن شده‌اند که خبرهای مربوط به سنگسار "زنان" را بازتاب دهند (۶۸، ۶۹، ۷۰). سنگسار هر چند یکی از وحشیانه‌ترین شکنجه‌هاست که بر سر زن ایرانی می‌آید، تنها شکنجه‌ای نیست که او می‌بایست تحمل کند. زندگی روزمره‌اش در جمهوری اسلامی و توهین‌ها و تحقیرها و تهمین‌های گوناگون، خود زجر می‌شمارد. سخت‌گیری رژیم برای رعایت حجاب روز بروز شدن، بیشتری یافته است. "حجاب برتر" یعنی چادر را دارند. در ادارات دولتی اجبار می‌کنند. سخت‌گیری رعایت حجاب منحصر به زنان نیست. امت حزب‌الله دختران کوچک را نیز آسوده نمی‌گذارد. تبلیغ حجاب کودکان همه‌جا به چشم می‌خورد و حکومت برای راداشتن دخترچه‌ها به رعایت حجاب و خواندن نماز، "یاوران معروف" را به مدارس گسیل می‌دارد. کار این گروه نوملهور، اسر به معروف و نهی از منکر است!

در برابر تمام اجبارها و محدودیت‌هایی که در حقوق فردی زنان به وجود آورده‌اند، "امیازاتی" نیز به آنان داده‌اند. برای کودکان و نوجوانان "جشن تکلیف" می‌گیرند و مسابقات قرآن‌خوانی و نهج‌البلاغه‌خوانی می‌گذارند. نوعروسانی که با کسک‌های "سخت‌متندان" نهادهای دولتی و شبه‌دولتی به "خانه یخت" رفته‌اند را روانه "اردوگاه‌های زیارتی" می‌کنند تا "مادران فردا" را تربیت کنند و رشد و اصلاح جامعه اسلامی را سبیل‌تر سازند! در همین راستا، سیاست آبارتاید جنسی و زنانه... مردانه کردن اماکن عمومی را نیز یک روند به پیش برده‌اند و حد و سرزی در این کار نشانده‌اند: بیمارستان زنانه، سینمای زنانه، گنستر زنانه، دانشگاه زنانه، بانک زنانه، قطار زنانه، اتوبوس زنانه، پارک زنانه، ورزش زنانه...

اما زنان ایرانی نشان داده‌اند که به سادگی تسلیم ستم‌کاری‌های حکومت قرون وسطایی نمی‌شوند. آنها به همانگونه که "بدحجابی" را در جامعه گسترش داده‌اند، از پیروی از مقررات آبارتاید جنسی نیز سر باز می‌زنند و هر روز مشکل جدیدی برای حکومت زن‌ستیز به وجود می‌آورند. آنها در این مبارزه و در راه احراز شخصیت لگدمال شده‌شان تنها نیستند. نه در ایران و نه در سطح جهان. فعالیت زنان آزادخواه جهان در اعمال فشار بر حکومت‌هایی که برای زنان محدودیت به وجود می‌آورند، روندی روبه‌رشد داشته است. آخرین نمونه‌اش "اتلانتا پلاس" (Atlanta Plus) است که به سمت زنان

فرضیات اروپائی و آمریکائی به وجود آمده و پامش این است: کشورهای چون ایران که حکومت‌هاشان آشکارا زدن‌سینزند و به تبعیض و تحقیر حقوق زن می‌پردازند نباید به سابقات لیبیک آتلانای آمریکا راه بایند (۷۱)!

نامه ۱۳۴ نویسنده

در بیست و سوم مهرماه ۱۳۴۴ نویسنده، شاعر، پژوهشگر و مترجم داخل کشور، دست به انتشار نامه‌ای زدند که در داخل و خارج از کشور، بازتابی گسترده داشت. این اقدام دلبرانه در وضعیتی صورت گرفت که جمهوری اسلامی در ننگنا قرار گرفته بود و از بیم پاک‌بری جنبش‌های اجتماعی به تشدید اختناق و سیاستی شهادتی روی آورده بود.

در داخل کشور، روزنامه‌های کیهان و جمهوری اسلامی، جنودار کاروان مهاجمین به ۱۳۴ روشنفکر دگراندیش شدند. و چون همیشه به دوختن پاپوش و نگاه‌دار کردن حیثیت نمی‌چند از سرشناس‌ترین آنها پرداختند. و این زمینه مناسبی برای آیت‌الله احمد جنتی به وجود آورد که از منبر نماز جمعه خط و نشان کشد و داد سخن دهد که:

... شما کسانی هستید که اگر آزادان بکارند، می‌خواهید کتاب‌های غربی را بردارید ترجمه کنید. شما می‌خواهید شریعه به عتله مردم بزنید، بر خدا خنده وارد کنید. بعد هم بجهید دست افراد کم‌سواد، بچه‌های روستایی، بچه‌های دبیرستانی، اینهایی که دوسه نخوانده‌اند، پارهای امل‌نشان محکم نیست... اینها را متراژن کنید. شما می‌خواهید شروع کنید... مردم اعتراض به فرمایشات شما ندارید... بچه‌های خردساله اسلامی را می‌خواهید کرد... (۷۲)

در خارج از ایران هم نامه ۱۳۴ از بازتابی گسترده یافت و برانگیزاننده موجی از اعتراض به جمهوری اسلامی شد. به تنه ملیت بسیار گسترده روشنفکران ایرانی تبعیدی به حمایت از اقدام نویسندگان پرداختند، که شماری از اهل نظم کشورهای اروپا و ایالات متحده و نیز برخی از آزاداندیشان عرب به پشتیبانی از آنها برخاستند. نامه در صدها مجله و روزنامه منتشر شد و بعدها مقاله دوباره آن به انتشار رسید. فقط لوح آواخ پشتیبانی اما در آخرین کتکوره "انجمن بین‌المللی قلم" در پراگ به چشم آمد؛ چنانی که شماری از پراوازه‌ترین روشنفکران جهان گرد آمده بودند و جملگی انزجار خود را از حکومت سانسور در ایران ابراز داشتند!

نامه ۱۳۴ نشر، اما، نه برای کس معینی نوشته شده و نه در آن چیزی از کسی درخواست شده بود. این نامه، یا به بیانی دقیق‌تر، بیانی، شرح مبانی اعتقادی کسانی است که در شرایطی سخت و با همه محدودیت‌هایی که برایشان به وجود آمده، به کار نویسندگی خود پایبند بوده‌اند. این‌ها یادآوری می‌کنند که:

... حق طبیعی و اجتماعی و مدنی است که نوشته‌مان اعم از شعر یا داستان، نمایشنامه یا فیلم‌نامه، تحقیق یا نقد، و نیز ترجمه آثار دیگر نویسندگان جهان آزادانه و بی‌هیچ مانعی به دست مخاطبان برسد. ایجاد مانع در راه نشر این آثار، به هر بهانه‌ای، در صلاحیت هیچکس و هیچ نهادی نیست... (۷۳)

نویسندگان نامه همچنین، به آگاهی خوانندگان‌شان می‌رسانند:

... مشکلاتی که مقاله یا موانع نوشتن و اندیشیدن از توان و امکانات فردی ما فراتر رود، ناچاریم به صورت جسمی منفی ما آن دوره مانور، یعنی برای تحمل آزادی اندیشه و بیان و نشر و مجاوره با مباحث، به شکل صحرای بگونیم... حضور جسمی ما با هدف تشکل سازی نویسندگان ایران متضاد است... (۷۴)

این‌ها، بر ابرهای بی‌پرده و سوزن‌ناز ۱۳۴ نیز است. نامه اما دربرگیرنده پیام‌های ضمنی و پوشیده نیز است. پیام‌هایی در رید

با نامه‌ای که هفتاد و یک نفر از ۱۳۴ نفر، اندکی پس از دستگیری علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به رئیس قوه قضائیه نوشتند و نگرانی خود را از نحوه دستگیری نویسنده و اعلام تعقیب‌انگیز خبر آن در یکی دو روزنامه ایران کرده بودند؛ این اقدام خودسرانه را «نشانه عدم امنیت حرفه‌ای نویسندگان کشور دانسته بودند» و خواسته بودند که هرچه زودتر وضع سعیدی سیرجانی «براساس موازین قانونی روشن و آزادی ایشان نامبرین گردد» (۷۵). اینکه پنج ماه پس از فرستادن آن نامه و تحمل تهدیدها و توهین‌ها، هفتاد و یک نفر نه تنها به دفاع از عمل خود برآمده و بر موضع خود پای می‌فشردند، که بسیاری دیگر از روشنفکران دگراندیش را نیز با خود همراه و هم‌آهنگ کرده بودند و میانی عقیدتی حمایت از سعیدی سیرجانی را اعلام می‌داشتند:

... نویسنده در پی‌گونی مذاق اثر، نقد و تحلیل آثار دیگران و بیان عقایدات خویش باید آزاد باشد. همدلی و همدلی او در مسائل بشری، اهل قلم به دهانی مسئولیت او در برابر مسائل فردی ایشان نیست... تبعیض در زندگی خصوصی نویسنده به ارائه نقد اثری، تملق به دریم است و محکم شناختن او به دستاوردهای اخلاقی و عقیدتی خلاف دموکراسی و شئون نویسندگی است... همچنانکه دفاع از حقوق انسانی و معنی هر نویسنده نیز در هر شرایطی وظیفه‌ای است... (۷۶)

طرح این نکات مهم، آنهم به روشن‌ترین شکل ممکن، تنها بیان باور ۱۳۴ نفر به حقوق فردی انسان، آزاداندیشی و همبستگی سیاسی نبود. نشانگر نگرانی‌شان نسبت به سرنویست سعیدی سیرجانی هم بود که مورد اتهاماتی واهی قرار گرفته و با دستاوردهای اخلاقی و عقیدتی، شرکت در دادوستد مواد مخدر، «میتوازی» و «مسک» اخلاقی و هم‌چنین بازی «ولوتیاد» با سواک، «تماس با ضدانقلاب» و «تاریخ» به زندان افتاده و از زندان نامه‌ای رسانده به «ازجوبی» دربرگرفته نوشته بود:

... اگر دوستید سواک‌ام کنید، نگویید به جرم آزادی، به جرم آزادی ما می‌باید سواک و سواک، به جرم مسائل سیاسی، به جرم تعهد به سواک، به جرم نقیض شدن، به جرم تأیید رفتاری و روش‌ها ما از به جرم تماس با سلطان‌نشینان و فراسودن‌ها و سپه‌نویس‌ها، اینها را نگویید که دهانی نداریم. فقط بگویید سعیدی سیرجانی تماسش فراموشی بود، فراموشی و محمان، که همه اتهامات را دوسر دارد... (۷۷)

نگرانی نویسندگان داخل کشور نسبت به سرنویست سعیدی سیرجانی، بی‌مورد نبود. چه، او زیر فشار دوندناک شکنجه‌های روحی و اختراهای بی‌شمارانه، ۴۵ روز پس از انتشار نامه ۱۳۴ نشر، چشم بر جهان فروبست. در اسارت، و به تاریخ ۶ آذر ۱۳۷۳، مسئولیت این مرگ، برکنار از چگونگی آن شوجه جمهوری اسلامی است که نه حرمتی برای شان آدمی قائل است و نه محدودیتی در خرد کردن شخصیت مخالفش می‌شناسد.

سرنویست علی‌اکبر سعیدی سیرجانی گریه‌آور بود. گریه‌آورتر، سکوت ۱۳۴ نویسنده دگراندیش داخل کشور بود در مرگ همراه و هم‌زیم‌شان. اما سکوت آنها در برابر صدای برخی نشریات ویژه دگراندیشان داخل کشور، صدبار شرافتمندانه‌تر بود. هم آنها که این روایت را از مرگ سیرجانی به دست دادند:

... او را با آزادی سال جاری، علی‌اکبر سعیدی سیرجانی نویسنده باسابقه معاصر ما اثر سکته قلبی در بیمارستانی در تهران چشم از جهان فروبست. دنیا به گراوغ، خیرگوازی جمهوری اسلامی و به نقل او در بررست تیم پزشکی معالج سعیدی سیرجانی، پس از سکته قلبی او در بیمارستانی، و همکاری‌های فنی زبوی لازم برای نجات وی انجام شد. اما به رقم سرافت‌ها، ویژه پزشکی، اسباب تنفسی، و بعد

بحران مرجعیت یا بحران ولایت فقیه؟

از روز ۱۸ آذر ۱۳۷۳ که آیت‌الله گلپایگانی مرده، مسئله مرجعیت و تقلید، به مسئله میرم جمهوری اسلامی تبدیل شد. از دست رفتن این "عالم بزرگ" و آخرین آیت‌الله‌المعظمی زمانه، البته برای مردم شیعه ضایعه بود، اما فاجعه نبود. شیعیان در درازنای سده‌ها، بارها و بارها یا خلا، مرجعیت عام و تام روبرو شده بودند و بارها به شیوه سنتی گزینش اسلامی، یعنی بیعت یا یکی از چندین مرجع که صلاحیت فقهی و تقوایی اش ثابت شده بود، از پس مشکل برآمده بودند. اما با جمهوری اسلامی مسئله فرق کرده بود. شکل‌یابی نظام ولایت فقیه و درهم‌آختگی دین و دولت در نیادی یگانه، ایجاد می‌کرد که مرجع تقلید نه تنها در دیانت که در سیاست نیز سرآمد سایرین باشد و حافظ کیان نظام، مادام که خصی زنده بود، مشکلی در کار نبود. یا مرگ او، اما، نظام به مشکل افتاد. چه، کسی وجود نداشت که هم در حوزه سیاست صاحب‌اقتدار و اعتبار باشد و هم در عرصه دیانت از شروط مرجعیت برخوردار. آیت‌الله گلپایگانی که در دیانت "مرجع اعلی" بود، در سیاست کارهای نبود و آیت‌الله منتظری که پاره‌ای از شروط مرجعیت را داشت، از نظر سیاسی معضوب دستگاه بود. روحانیت حاکم اما درنماند. با سوهمنندی بزرگی، یک شب خامنه‌ای را به مقام آیت‌اللهی رساند و او را در مسند ولایت نشاند. چندان هم نگران مسئله مرجعیت نشد. چه، مرجع تقلید "اصح" و "اعلی" چون گلپایگانی وجود داشت که پشت و پناهشان بود. با این حال و برای محکم‌کاری، اراکی‌نومی را هم علم کردند که صدواندی سال از سنش می‌گذشت و هوش و حواسی برایش نمانده بود. رسالت اراکی این بود که جلوی بکه‌نازی احتمالی گلپایگانی را بگیرد؛ با مهر تأییدش، سیاست‌های حکومت را مشروعیت بخشد و به شکل‌های گوناگون زمینه‌ها انداختن خامنه‌ای را فراهم آورد؛ بعنوان مرجع تقلید شیعیان، بیهوده نبود که کارزار گشوده‌ای که برای تبلیغ مرجعیت خامنه‌ای پس از مرگ گلپایگانی آغاز شده، با استناد به گفته اراکی بود:

"... نکته تاریخی در تشریح آیت‌الله‌المعظمی اراکی خطاب به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی به چشم می‌خورد و آن تمیز "آیت‌الله" است، که بارها سنتی نشانگر پذیرش مرجعیت یک مرجع از سوی مرجع دیگر است. شاید بدانید در بین مراجع تقلید رسم نیست که به کسانی که هم‌تراز آنها نیستند آیت‌الله بگویند، حتی امام زاهد اروا قائم‌مقام خود، آیت‌الله منتظری، را هیچگاه "آیت‌الله" نخواند. به نظرم بر سلفان حضرت آیت‌الله‌المعظمی اراکی شکی نباشد که پس از ایشان، باید به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رجوع کرد." (۱۸)

حکومت، با هتیار و برنامه‌ریزی، دوران پس از مرگ اراکی را، از فردای مرگ گلپایگانی آغاز کرد؛ درست است که جامعه مدرسین حوزه علمیه تم اعلام کرد مسئله مرجعیت بعد از حضرت آیت‌الله‌المعظمی گلپایگانی در حضرت آیت‌الله‌المعظمی حاج شیخ محمدعلی اراکی منجم است (۱۸۲). اما این حرفها بیشتر جنبه تشریفاتی داشت و برای حفظ ظاهر گفته می‌شد. بگذریم از اینکه کام دیگری در فرسایشی کردن مرجعیت در شیعه بود که انتخاب را به اختیار مومن می‌گذاشت. درون‌مایه فعالیت روحانیت حاکم در این دوره اما زمینه‌سازی مرجعیت خامنه‌ای بود و توجیه فقهی شروط مرجعیت متکی بر "فقه حکومتی" و مبتنی بر "مصلحت نظام" که با مرجعیت سنتی تفاوت‌هایی فاحش داشت. اگر در گذشته علم و عدل و تقوا و در یک کلام صلاحیت دینی و اخلاقی مجتهد بود اینک، صلاحیت سیاسی مجتهد بود که می‌بایست مورد توجه "امت شیعه" قرار گیرد. آنچه محمد بزودی رئیس قوه قضائیه در اولین نماز جمعه پس از مرگ گلپایگانی گفت، شایان توجه است:

"... مسئله تعیین مرجعیت، قبل از استقرار حکومت اسلامی، با بعد

از معنی وی محدوداً دچار ایست قلبی شد و دار فانی را وداع گفت." (۲۸).

دادگاه متهمان به قتل دکتر بختیار

سرانجام دادگاه متهمان به قتل دکتر شاپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر شاه و رهبر "نخست مقاومت ملی ایران" و سرور کتبه دستیار او، در نیمروز ۱۱ آبان در پاریس تشکیل شد. در این دادگاه که ملنی بود و یک ماهی به درازا کشید، سه نفر در جایگاه متهمان نشستن. ملی و کیلی‌راد که همراه با محمد آزادی و فریدون پوراحمدی به شکلی مستقیم در قتل شرکت کرده بود. سمود هندی که سال‌ها ریاست دفتر خبر جمهوری اسلامی در فرانسه را عهده‌دار بود و در ندادگ این قتل دست داشت. و زین‌العابدین سرحدی که کارمند سفارت جمهوری اسلامی در سوئیس بود و به شرکت در کارهای تدارکاتی قتل متهم شده بود. اما متهم اصلی در این دادگاه، جمهوری اسلامی ایران بود. شاکیان خصوصی، با قسامت و مسئولیت سیاسی کوشیدند که این دادگاه را به تریبون برای افشاء ثرویس دولتی جمهوری اسلامی تبدیل کند و در این کار تا حدودی موفق بودند. نه تنها ریزترین نکات این قتل نجیع در جریان کار دادگاه روشن شد، بلکه تلاش‌های حکومت ایران برای بین بودن عناصر اوپوزیسیون فاش گردید و گوشه‌هایی از عملکرد شبکه ترور جمهوری اسلامی از پرده بیرون افتاد. حکم دادگاه اما، نمود دیگری از سیاست کژدارومریز دولت‌های غربی نسبت به جمهوری اسلامی است. دادگاه، سرحدی‌زاده، عامل رسمی دولت ایران را به بیانه "ناگانی بودن دلایل" تبرئه کرد و کیلی‌راد و هندی را که ربط رسمی با جمهوری اسلامی نداشتند، به حبس‌های دراز مدت محکوم.

ده روز پس از پایان دادگاه بختیار، یکی از هفته‌نامه‌های اوپوزیسیون به نقل از مقامات اطلاعاتی بریتانیا نوشت:

"... در حال حاضر مهم‌ترین هدف‌های لائورفورزم رسانه‌های بیاردر سنتی و چند چهره برجسته اول قلم و روزنامه‌نگاران مدرن‌شناسی هستند که بیچ روی حاضر به سازش با رژیم نشدند." (۲۹)

با تعویب لایحه "سجازات ایرانیان خارج از کشور که علیه اسلام دسپسه می‌کنند" توسط کمیسیون امور قضائی مجلس شورای اسلامی (۸۰)، جای تردیدی در دوستی خبر دستگاه‌های امنیتی دولت بریتانیا نماند. خاصه آنک همزمان با انتشار این خبر، نامه‌ای به گاهنامه فرهنگی اجتماعی ادبی "چشم‌انداز" فرستاده شد که مسئولین مجله و تاریخ‌نگار تبعیدی، پاتر مونی را تهدید به مرگ می‌کرد.

با این همه، به نظر می‌رسد شبکه تروریستی جمهوری اسلامی در خارج از سرزهای ایران، از نیرو و توان گذشته برخوردار نیست. تشدید تضاد دولت‌های غربی و به ویژه ایالات متحده با جمهوری اسلامی، سیاست تازه این دولت‌ها جهت اعمال فشار و در انزوا قرار دادن حکومت تهران، رودررویی آشکار دولت اسرائیل با خطر "بیبادگرایان اسلامی ایران"، مقالات افشاگرانه روزنامه‌های چاپ ایالات متحده و اروپا در مورد شبکه‌های پیدا و پنهان تروریسم جمهوری اسلامی و... موجب شده که تلاش‌های نیروهای اوپوزیسیون ایرانی و کمیته حمایت از سلطان رشدی ثمر دهد و حضور و فعالیت عوامل جمهوری اسلامی در کشورهای اروپائی زیر ذره‌بین رود. اینکه این روند تا کی ادامه یابد، دانسته نیست. اما آنچه مسلم است این است، که تروریسم، جز جدانشدنی جمهوری اسلامی است و دادگاه متهمان به قتل شاپور بختیار نقش رسمی در افشاء این حقیقت داشت.

در دستور کار مکتب اسلامی نهاده است... در شرایطی که اسلام مکتب در مورد تاریخ به رهبری امام خمینی و روحانیان کمال شایسته، مکتب شد و به تفکراتی رسیدیم که با نام واصل فرمودند. حفظ اسلام و معطی حاکمیت از اوجب واجبات است، مسئله دین، مکتب دین، مکتب دین می‌گردد. مرجع باید کسی باشد که زبان را بشناسد و ترک کند... و بداند دنیا در چه زمانی است و مردم در چه وضعی هستند و در میان چه کسانی هستند. امکانات کشور و شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مالی کشور را بسنجد و به وضعیت مسئله‌ای و دشمنان‌شان آگاه باشد... مرجع باید به هنگام بروز واقعی همچون جنگ و صلح و یا داشتن ارتباط با کشور و با قطع رابطه با کشور دیگر و یا فروش از بیگانگان و بانک جهانی گرفتن و یا گرفتن و برای تعدیل اقتصادی با این و با آن سخن گفتن و با ننگتن و به مردم گفتن که باید فشارها را تحمل کنند که عقبه تا عارف به زمان نباشد... نمی‌تواند این جوابها را بدهد... (۸۲).

با چنین ترکی از مرجعیت تقلید بدیهی بود که کار را به جاهای بازیگ برسانند و بگویند که:

• پس برای آینده مرجعیت، علاوه بر آنکه کمال دقت در صلاحیت‌های علمی، توانایی و سیاسی شخص مرجع ضرورت می‌گیرد، از وضع اصحاب، آموختنی و آیت‌وی نیز نباید غفلت کرد... (۸۲).
این سلاکها را با توجه به تخریبی که با آیت‌الله منتظری داشتند پیش می‌کشیدند. و برای پیشگیری از آزمون دوباره آزمودها و پیش نهادن خامنه‌ای بعنوان مرجع تقلید. پس به همان گونه که با سرگ آیت‌الله خمینی، خامنه‌ای یک شبه آیت‌الله شد، با سرگ کلیاتگانی هم، یک شبه مرجع تقلید شد و سران حکومت اعلام کردند که خود و خانواده‌هاشان از "رهبر معظم انقلاب تقلید می‌کنند" (۸۵) و روزنامه‌ها نوشتند:

... امروز که رهبری جهان اسلام در دست ما کفایت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای است، مرجعیت از هورمان، پره‌لایت‌تر و مهم عالم تنبیه از هرگونه تخریبی دور است... (۸۶).

بدین ترتیب، خامنه‌ای، اگر نه رسماً، که اسماً یکی از مراجع تقلید شناخته شد؛ مرجع تقلیدی که بنا به ضرورت سیاسی و مقتضیات "فقه حکومتی" به مقام مرجعیت رسیده بود؛ نه صلاحیت دینی‌اش. با سرگ از آنکه در ۸ آذر ۱۳۷۳ - روزی که از مدتی پیش آغاز شده بود، به نتیجه منطقی خود رسید و خامنه‌ای، رسماً به مرجعیت رسید. البت به قیمت از بین بردن مفهوم و سرایت مرجعیت، کوچک کردن و فروگامتن مقام مرجع در سلسله مراتب روحانیت شیعه، و تأجیز جلوه دادن مسئولیت‌های مرجع.

من به شما عرض کنم امروز در حدود عایشه هم کسانی که لایق

مرجعیتند اگر بفهمیم به‌تدریج از سلفان هم بیشتر است... با رهبر نظام جمهوری اسلامی و مسئولیت‌های عظیم، نبودن یک نفر در نا مرجعیت است، چنان‌که مرجعیت را اگر روی هم بگذارند، ارزش حکم است به این سنگینی شود... (۸۷).

خامنه‌ای این حکایت را زمانی نقل می‌کود که مسئله جانگوشی لراکی مطرح شده بود و یکی از گرایش‌های حاکمیت به تکاپو افتاده بود که کار را یکسره کند و مرجعیتی بگانه و نام و نام را به قالب زود، چنین کاری اما ضرورت نیست و پذیرش خامنه‌ای و سایر سردمداران حاکمیت نبود، چنین به نظر می‌آید که اینها با حرکت از صلاحیت فقهی و روحانیت نامند؛ در سلسله مراتب روحانیت شیعه و نیز با توجه به ماهیت حوزه‌ها، به نوازل قوای موجود در سلسله مراتب و بر آن بودند که رتبه‌ها را در یک سلسله "مرجعیت" را برآوردند. رهبر انقلاب را چنانچه از آنجا آورده بود پیش رویداد الزامی می‌باشند. شرط حاکمیت مرجعیت در "ایران" می‌تواند بود و تأیید خامنه‌ای به عنوان رهبر "جمهوری اسلامی ایران" در برخی دستورالعمل‌ها

اسلامی و پیشبرد مقاصد ازجمله‌ای و شمولیت شبکه زورپستی‌تبار. کاروزن‌نابین بود. به همین دلیل دست به بدعشی دیگر زدند که به راستی شکست‌ناپذیر بود؛ خامنه‌ای قلمرو مرجع را به دو بخش داخلی و خارجی تقسیم کرد و مسئولیت بخش خارجی را به‌عهده گرفت. و البته به "درخواست شیعیان خارج از ایران" (۸۸)!

هرک مهندس بازرگان

سپنداس سرحدی بازرگان، سیاستمدار سالخورده ایران، در روز جمعه ۳۰ دی‌ماه، در سن ۸۸ سالگی درگذشت. او که چند ساعت پیشتر ایران را ترک کرده بود و به قصد مداوا به ایالات متحده می‌رفت، به معنی ورود به فرودگاه زوریخ دچار سکته قلبی می‌شود. سمندرشاه فیروزی، سفیر ایران در سوئیس، شرح می‌دهد:

... در سائیکه به محل کنترل گذرنامه‌ها زدی، می‌شوی، سپس بازرگان به زمین افتاد و حدود دو ساعت بعد، در بیمارستان زوریخ به خاطر نارسایی قلبی درگذشت... (۸۹).

مهندس بازرگان، رهبر نهضت آزادی ایران بود و از باران مذهبی، دکتر مسعودی، او پس از کودتای ۲۸ مرداد، بعنوان یک اصلاح‌طلب موافق قانون اساسی مشروطیت و مخالف استبداد شاه در اپوزیسیون قرار گرفت و بارها به زندان افتاد. با آغاز امواج انقلاب، مسد خود را از صف حامیان مشروطه سلطنتی جدا کرد و به انقلاب پیوست و از بنیانگذاران حکومت و نویسنده‌گان قانون اساسی جمهوری اسلامی شد. و اولین نخست‌وزیر آیت‌الله خمینی. با ماجرایی گروگانگیری از مقام خود استعفا داد. اما با عزل بنی‌سدر و رویاده‌های نایستان ۱۳۶۰، به جنبش براندازی نیویست و بعنوان یار وفادار قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی و مخالف سیاسی هیئت دولت (۹۰) حرکت پر فراز و نشیبی را به پیش برد. که تند و که کند به "امر به معروف و نهی از منکر" (۹۱) پرداخت و سیاست‌های ایران برآمده و قانون شکنی و خودکامگی بودولتان را افشاء ساخت. او از نادر اصلاح‌طلبانی بود که در سال ۱۳۶۶ پروا کرد و با نظریه "ولایت مطلقه فقیه" مخالفت کرد و آنرا به زیر سوال بردن. میانی انقلاب ۱۳۵۷ و نظام جمهوری اسلامی که با رای اکثریت قریب به اتفاق مردم در مجموعه قانون اساسی مشروطیت یافته بود، خوانند (۹۲). پیگیری و پایداری او در مبارزه علیه "استبداد جمهوری اسلامی" و نه جمهوری اسلامی استبدادی! گرچه او را به رهبر غیررسمی جنبش گرایش‌های گوناگون هوادار "نویسند" تدریجی حاکمیت تبدیل کرد. اما او در این آثاری‌ها به این نتیجه رسید که حکومت اصلاح‌ناپذیر است. در آخرین مصاحبه‌اش گفت:

... در زمان آمده است که فرمود مسعودی به قاضی دولت و خداگونگی‌اش به زمین زده شد. همچون پیوستگی او "مکتب‌نورها، اینها نیز به همین سرورقت دچار می‌شوند. به نظام این حکم طبیعت است. اقتضای مبدء پیش رویداد و کلاه‌کازی، کند تا به دست خودشان نابود شوند... (۹۳).

سپنداس بازرگان اولی عمل بود. اما باوژترین خصم‌سیت‌ش رک‌کوبی‌اش بود و سرانجامت لایحه‌اش. او بی‌آنکه در قید داوری دیگران باشد، برداشت‌ها و باورهایش را بی‌روا می‌گفت. حتی باورهای به چپ و چپ را همین روشی بود که او را از هم‌فکرانش متمایز می‌کرد و از او چه‌راهی سیاستمداری‌سانات تا سیاستمداران "نویسند" آزادی بر آورد. رهبر یا فداکاریت و با شخصیتی چون او، کسی نمی‌تواند "زاد شایسته" را ادامه دهد و جای خالی بازرگان را با کسی چون ایرانیم مژدی پر کند. جنبش و جوش شادرویش دروهی و برادرهایش، و زوروش با حاکمیت، شاید با این همه بی‌ربط باشد. او سردار زوروش باشد. از فرمانان سرورق قانونی تا حکومت را در "نویسند" و "نویسند" بازرگان را

ماهواره از مصادیق نشر فساد

یکی از سهم‌ترین مسائل ایران در سال گذشته، مسئله ماهواره بود. حکام ایران پس از ماهها گفتگو در این‌باره، پس از سخنها رساله و خطابه و پس از آنکه کلی از انرژی و ثروت مملکت را به‌دور بردند، سرآخر به این نتیجه رسیدند که باید نسل ماهواره را از ایران برکنند و حدود ۶۰ میلیون آنتن ماهواره‌ای را از دست‌بیاورند. برچینند (۹۴) و این پس از شکست سخی بود که از ویدئو خورده بودند.

ماهواره از نظر جمهوری اسلامی دو اشکال بزرگ دارد. یکی فقهی و دیگری سیاسی. اشکال فقهی‌اش این است که "صور قبیح" و "فضاحت لویه" موجب "فساد اخلاق" (۹۶و۹۵) می‌شود؛ و اشکال سیاسی‌اش اینکه وسیله انتقال حیر و اطلاعات است و درپیمان برای تخریبستن به دنیا. حکومتی که خود را ولی انسان‌ها می‌داند و انسان را "اسیر هوای نفسانی" حکومتی که آزادی را موجب انحطاط امتیان می‌انگارد و رسالت خود را ارشاد مسلمین، طبعاً نمی‌تواند این آلت "فساد" (۹۷) را برتابد. پس به جنگ می‌براندند و تباہنات گسترده‌ای به راه انداختند که "آنتن‌های ماهواره‌ای یکی از مهم‌ترین و خطرناک‌ترین عوامل تهاجم فرهنگی است و توسعه‌دهنده فرهنگ ابتدال و بی‌بندبازی" و "از مصادیق نشر فساد" (۹۸).

کام بعدی، استناده از فقهی بود! چه می‌بایست با تکیه بر احکام شریعت‌مداوران این "توانانه خطرناک" را خنثی کنند. پرسش‌شان را چنین پرداختند:

"...در ارتباط با استفاده از ماهواره سوال زیر مطرح است، خواهشمند است پاسخ فرمائید: نصب آنتن‌های ماهواره‌ای برای استفاده از برنامه‌های تلویزیون خارجی چه حکمی دارد. با توجه به اینکه الف: اکثر برنامه‌ها، بخصوص فیلم‌های سینمایی، ترویج فساد و فحشا، و بخش اعمال جنسی به صورت عربیان یا نیمه‌عربان مشاهده می‌شود. ب: برخی با اکثر برنامه‌ها از نظر نیت سوء یا مقصد، شوم اجانب علیه اسلام و مسلمین هدف‌گذاری شده است، و با مصالح عالی نظام جمهوری اسلامی نمی‌خوانند. ج: برخی از برنامه‌ها ناظر به پیشرفت‌های بشری در کلیه زمینه‌هاست؛ اطلاع از آن مفید به نظر می‌رسد" (۹۹).

حکم فقها چنین بود: "حرام است و جایز نیست، سیاسی‌ترین‌هاشان اما به پرسش سوم چنین پاسخ گفتند:

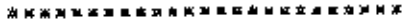
"...در دولت اسلامی و همه مردم عبودیت‌گرومان مجاز و عقاید با این آلت فساد واقع است. البته توجهی نیست که ما باید از تکنولوژی ماهواره‌ای برای رساندن پیام اسلام و انقلاب و احکام نورانی قرآن سود کنیم اما اجازه ندیم دیگران از این ابزار کلمات اسلام و دولت را تهدید کنند" (۱۰۰).

از این پس چگونگی جمع‌آوری "آنتن‌های شیطانی" مسئله محوری کاربردشان حکومت شد. چنانچه بر آن بود که شرایط حرکتی جدی برای کرده‌آوری آنتن‌ها موجود نیست و معلمت این است که این مهم به زمانی دیگر واگذار شود (۱۰۱). این‌ها اولین چندان‌هایی هم نداشتند که بشود از نظر تکنیکی از گسترش آنتن‌ها پیشگیری کرد. به ویژه آنکه امکان کوچک شدن و از نظر پنهان داشتن آنتن‌ها در نیروس بود. به هر روی پس از یک‌چندی بحث و گفتگو، این مشکل را هم آسان کردند. و دریافتند که "مقابل فنی با امواج تلویزیونی ممکن است" (۱۰۲). حالا نوبت هیئت دولت بود که لایحه مبارزه با ماهواره را تنظیم و آرا به مجلس شورای اسلامی تسلیم کند. که مجلس هم پس از چندماه شور و مشورت و نوشتن و بازنوشتن لویح اسلامی و الهامی، طرح خود را در ۱۵ دی‌ماه ۷۳ به دست شورای نگهبان رساند. شورای نگهبان طرح را تصویب نکرد. نه به دلیل شرعی! که از این جهت افرادی بر طرح وارد نبود و مطابق‌التعلیل نامعلول شرح اسلام بود. ایراد نگهبانان به مجلسیان درباره

بودجه اجرائی این برنامه بود؛ به این مهم مجلس در دومین شور خود توجه کرد. با تدوین لایحه تعزیرات در ۹ بهمن ۷۳ و تصریح اینکه بودجه از محل جمع‌آوری جریمه متخلفین تأمین خواهد شد، طرح نهایی در ۲۶ بهمن به تصویب شورای نگهبان رسید. و دولت موظف شد. براساس مهلت یک ماهه‌ای که قانون تعیین کرده است، یعنی حداکثر تا بیستم فروردین سال آینده... با متخلفین برخورد قانونی کند" (۱۰۳).

و به‌واستی که سال به سال دریغ از پارسان!

نوروزین ۱۳۷۴



- ۱. کیوان، ۱۰ فروردین ۷۳، شماره ۹، فروردین ۷۳، روزنامه جوان شماره ۱۴، نوروزین ۷۴
- ۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۰ فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۴، شماره ۲۶، فروردین ۷۴
- ۳. انقلاب، ۲۷ فروردین ۷۳، شماره ۸، شماره ۹، جمهوری اسلامی، ۱۴ فروردین ۷۴
- ۴. شماره ۲۸، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳
- ۵. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۶. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۷. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۸. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۹. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۱۰. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۱۱. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۱۲. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۱۳. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۱۴. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۱۵. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۱۶. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۱۷. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۱۸. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۱۹. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۲۰. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۲۱. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۲۲. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۲۳. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۲۴. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۲۵. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۲۶. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۲۷. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۲۸. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۲۹. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۳۰. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۳۱. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۳۲. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۳۳. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۳۴. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۳۵. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۳۶. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۳۷. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۳۸. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۳۹. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۴۰. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۴۱. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۴۲. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۴۳. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۴۴. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۴۵. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۴۶. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۴۷. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۴۸. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۴۹. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۵۰. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۵۱. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۵۲. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۵۳. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۵۴. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۵۵. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۵۶. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۵۷. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۵۸. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۵۹. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۶۰. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۶۱. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۶۲. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۶۳. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۶۴. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۶۵. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۶۶. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۶۷. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۶۸. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۶۹. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۷۰. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۷۱. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۷۲. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۷۳. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۷۴. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۷۵. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۷۶. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۷۷. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۷۸. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۷۹. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۸۰. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۸۱. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۸۲. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۸۳. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۸۴. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۸۵. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۸۶. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۸۷. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۸۸. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۸۹. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۹۰. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۹۱. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۹۲. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۹۳. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۹۴. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۹۵. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۹۶. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۹۷. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۹۸. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۹۹. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۱۰۰. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۱۰۱. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۱۰۲. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳
- ۱۰۳. شماره ۱۶، فروردین ۷۳، شماره ۱۱، فروردین ۷۳، شماره ۱۶، فروردین ۷۳

تراژدی بهداشت و درمان در ایران و راه برون‌رفت

هنوز
" دختر رحمان
با یک تب دو هفته
می میرد " (۱)

دکتر علی‌رضا شایگان

سطح استان‌اردهای مورد قبول نیازمندیهای جهانی و... سخن می‌گویند، و عدت این همه پیشرفت «منازق‌العداه» را، غم‌ورغم عقوبت‌ماندگی‌هایی که او نگاه نه ننگ و توکی از آنها اشاره کرده است (۳). «جامعه‌نگر کردن علوم پزشکی، تربیت کادر علمی و افزایش دانشجویان پزشکی و... اعلام می‌کند. دکتر موندی اما بلافاصله شکرود همیشگی‌اش را به کار می‌گیرد و وجود برخی مشکلات بهداشتی را به گردن کشورهای عقب مانده همسایه می‌اندازد!

در این کشور اساس ادعاهای موندی، با کمی تغییر، همان آمارهایی است که بارها مر زبان آورده است:

«میزان مرگ» و میر نژد نوزادان از ۲۲/۵ در هزار تولد زنده به ۱۸/۵ و میزان مرگ و میر کودکان زیر یکسال از ۹۱ در هزار به ۳۲/۵ و میزان مرگ و میر کودکان زیر ۵ سال از ۱۱۰ در هزار به ۲۴ در هزار کودک رسیده است، (۴)، و البته تعجبی ندارد اگر جای دیگر گفته شده باشد «میزان مرگ و میر کودکان از ۸۹ در هزار تولد زنده قل از انقلاب به ۳۷ در هزار در سال ۱۳۷۱ رسیده است» و یا «از میان ۱۰ میلیون کودک زیر ۵ سال، مرگ و میر ناشی از اسهال براساس آمارهای سال ۱۳۷۰ حدود ده هزار نفر برآورد شده، در حالی‌که در سال ۱۳۶۴ این رقم ۳۶ هزار کودک بود» (۵)، و باز شکفت‌انگیز نیست که اگر دکتر موندی این رقم را در سال ۱۳۶۳ ۸۰ هزار کودک اعلام کرده باشد (۶)، و یا «مرگ و میر مادران نازدار در سال ۱۳۵۲ رقمی حدود ۲۴۰ نفر در صد هزار بود که در سال ۱۳۶۲ به ۹۰ نفر و در حال حاضر به ۵۵ در صد هزار رسیده است» (۷) و ...

در رابطه با شاخص امید به زندگی یا متوسط طول عمر نیز گفته شده است که: «متوسط طول عمر در سالهای قبل از انقلاب ۶۷ سال بود که در سال ۱۳۷۰ به ۶۷ سال افزایش یافته و تا پایان برنامه پنجمانه دوم به ۶۸/۵ سال خواهد رسید» و ...

ادعای تحولات چشمگیر در بهبود شاخصهای بهداشتی و درمانی و آموزش پزشکی در شرایطی جز زده می‌شود که سخنگویان رژیم اعتراف می‌کنند: «عمق محرومیت حتی در بسیاری از نقاط تهران به وقور دیده می‌شود» (۸)، و وزیر محترم

کرده، اما به نادرستی بجای تلاش برای رفع این فتندها و کمبودها و جلوگیری از مرگ عزیزان مردم نسخه سیاست شناخته شده «واجی» و عوامفریبی را برای درمان درد مرده تجویز می‌کنند. و در ارائه «ظاهرسازیهای عوامفریبانه نیز تا به آن حد پیش می‌روند که صدای اعتراض هاشمی رفسنجانی نیز که خود در استفاده از این روشها سرآمد یارانش هست. در می‌آید، و برای حفظ ظاهر و پاسداری کباب اسلام، پا پیش می‌گذارد و به عنوان اندرز، سستونین منکک را از انکال، به این روشها که او آنها را «ظاهرسازیهای عوامفریبانه» می‌نامد، برعکس می‌دارد. شیوه‌هایی که به عریانی در تمامی جوانب حیات رژیم اسلامی به نمایش گذاشته شده است.

نظری اجمالی به وضعیت بهداشتی، درمانی و آموزش پزشکی در مینمان افشاگر سیمای واقعی رژیم اسلامی است، عرصه‌ای که ادعاهای و آمارهای ارائه شده از سوی مسئولین‌اش، به ویژه در رابطه با کارهای انجام شده و همچنین چگونگی شاخصهای مهم بهداشتی و سلامتی عمومی، با واقعیت‌های زندگی مردم خوانایی ندارد.

دکتر علی‌رضا موندی، وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، در ششمین کنگره بین‌المللی در مورد سبایل بهداشتی و درمانی کودکان که در «مهرماه ۱۳۷۳ برگزار شد، چون همیشه مثنی خوف و آواز تکراری و پرستش‌آخر تحویل شرکت‌کنندگان و مرده داد. که خود حکایت ماهیت میسنمی است که او یکی از وزرایش است. او از کاهش چشمگیر میزان مرگ و میر اطفال، حل پایهای شکل فلج اطفال و رساندن وضعیت بیماری کزاز به

پنسخگویی عادلانه به نیازهای بهداشتی و درمانی مردم، به عنوان یکی از اساسی‌ترین حقوق اجتماعی آنها و نیز یکی از پایه‌های توسعه اجتماعی کشور، وظیفه دولت است. کیفیت و نحوه عملکرد دولت نیز در این عرصه ویژگی و ماهیت‌اش را نشان می‌دهد، و به همین دلایل نیز سبایل مربوط به وضعیت بهداشتی و درمانی مردم، و برقراری نظامی عادلانه و پیشرفته برای ارائه خدمات بهداشتی و درمانی محوری‌ترین شعار در پیکارهای سیاسی و اجتماعی در بسیاری از کشورهای جهان شده است. (۲)

در مینمان، رهبران جمهوری اسلامی و دولتمردان به اهمیت این مسئله پی برده‌اند، و دریافته‌اند که برای حفظ قدرت نیز حتی، می‌باید نامیس اینگونه از خراستهای مردم را جدی بگیرند. حجم اظهارنظرها و رهنمودهای «عادلانه» ولی فقیه و سایر رهبران و دولتمردان و نمایندگان مجلس اسلامی در باره وضعیت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی جامعه، بیانگر این واقعیت است، اما حضرات بنا به ماهیت همیشه عقب مانده و مومبایی‌شان، و در کل نه خاطر منافع دنیوی و اخروی، نه در راستای حل اساسی این مشکلات، که هماهنگ با دیدن بر شیور «دروغهای مصلحت‌آمیز» و «عوامفریبی»، ارکستر جانخراشی برپا کرده‌اند تا که صدای ضجه دردمندان و نیازمندان در سینه‌های تکیده شان مدفون بماند. آنها به درستی گفت‌اند که «مردم هر نوع کمبودی را شایب نتوانند تحمل کنند اما مرگ حکرگوشه‌هایشان را به دلیل نبود و کمبود امکانات بهداشتی و درمانی تحمل نخواهند

فراموش می‌کند که در اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۳ در مراسم گشایش اجلاس مشورتی «ترویج تغذیه ما شیر مادر» که با شرکت بیمه‌انان خارجی از کشورهای سوریه و سودان و پاکستان و مصر و یمن و اردن و... در تهران برگزار شد - گفته است: «از ۶ کودک ایرانی زیر ۵ سال یک نفر دچار سوءتغذیه است» و «۳۰ تا ۵۰ درصد زنان و کودکان ایرانی از کم‌خونی و فقر آهن رنج می‌سرنند» و «۹۰ درصد سرگه و سیرهای زیر ۵ سال به خاطر نداشتن پوشش واکسیناسیون است که بیماری کزاز و سرخک بیش از دو سوم مرگهای ناشی از بیماریهای قابل پیشگیری با واکسن را تشکیل می‌دهند» و نیز تاکید کرده‌اند که: «۴۰ درصد کودکان ایرانی از سوءتغذیه رنج می‌سرنند» (۹). ادعای پیشرفت‌های چشمگیر در شرایطی مطرح می‌شود که یک مقام وزارت کشاورزی در مراسم روز جهانی غذا در آبان ماه سال ۱۳۷۲ می‌گوید «۴۰ میلیون کودک زیر ۵ سال در ایران دچار سوءتغذیه‌اند و ۴۳ درصد کودکان ایرانی به نسبت سنی خود دچار کم‌خونی‌اند» و در همین اجلاس نیز هاشمی رفسنجانی می‌گوید: «ایران یکی از غنی‌ترین منابع بیولوژیک جهان است» و مشاور وزیر آموزش و پرورش در بهمن ماه ۱۳۷۲ اعلام می‌کند که در این «یکی از غنی‌ترین منابع بیولوژیک جهان» یک میلیون عقب مانده ذهنی زندگی می‌کنند که فقر غذایی و بهداشت از عوامل مهم عقب ماندگی آنهاست» و روزنامه جمهوری اسلامی در ۱۱، ۱۶، ۲۲ از قول کارشناسان اعلام می‌کند «هشده درصد معلولیتها در کشور قابل پیشگیری است» و در مهرماه ۱۳۷۳، مهندس آزرسی، مدیر کل اداره تغذیه و هماهنگی بهداشت مدارس اعلام می‌کند: «سوءتغذیه در چند سال گذشته عامل افت تحصیلی دانش‌آموزان بوده است و این مسئله در دانش‌آموزان دوره ابتدایی تاثیر چشمگیری داشته است» و تا سال ۱۳۶۹، ۴۸ درصد کودکان زیر ۶ سال فاقد مراقبت‌های بهداشتی بودند و ۳۱ درصد از جمعیت ۲۷ میلیونی دانش‌آموزان کشور دچار بیماریهای واگیر هستند» و «۴۰ هزار دانش‌آموز در ارباب از سوءتغذیه رنج می‌سرنند. دانش‌آموزانی که بیشتر وقتشان را دران زمانها می‌گذرانند» و «در بهترین حالت» به ازای هر ۲ هزار

دانش‌آموز یک مرتبه بهداشت وجود دارد» و دکتر مرتضی نیز اعلام می‌کند «۱۸ میلیون ایرانی از کمبود ید رنج می‌برند که ۳ میلیون نفر آنها را کودکان تشکیل می‌دهند که سه شصت دچار کمبود ید هستند» که البته ایشان در آمادگی دیگری کل تعدادی را که از کمبود ید رنج می‌برند ۱۵ میلیون اعلام می‌کنند!

ادعای دستیابی به استانداردهای جهانی در عرصه بهداشت در شرایطی نقل محاسن و مناسر می‌شود که ۲۲ درصد جمعیت روستایی آب آشامیدنی سالم ندارند» و «۶۰ میلیون روستایی در حاشیه شهرها به سر می‌برند که فقط در تهران ۶ میلیون نفر در هجرت‌آبادها از حداقل امکانات بهداشتی محرومند و در فضا و محیطی به شدت آلوده زندگی می‌کنند» و حتی در مرکز و جنوب تهران حفر چاه برای تأمین آب آشامیدنی رایج می‌شود» و در مجلس اسلامی پرویز صیقلی، نماینده لشکری می‌گوید: «بینی از ۹۰ درصد روستاهای لشکری از نعمت آب شرب سالم و بهداشتی محرومند و ۷ هزار خانوار از ۱۲ هزار خانوار سکنه آب آشامیدنی دارند» و در گچساران جدا از هجوم کتک و کتک و سوش و عقرب به روستاها، کمبود آب باعث افت شدید سطح بهداشت شده و از ۲۴۰ روستای گچساران فقط ۳۴ روستا آب آشامیدنی دارند» (۱۰) و مردم آسرا آب آشامیدنی سالم ندارند» (۱۱) و اجایی حسین‌آباد کرج ۴ سال برای تأمین آب آشامیدنی شان انتظار کشیده‌اند اما هنوز به آن نسبت نیافته‌اند» (۱۲) و «مردم شهریار از کمبود آب آشامیدنی و فضای لازم برای مراکز درمانی می‌نالند اما اما جمعه شهر خیر از برابری حوزه علمیه شهر در ساختمانها سه طبقه با ۱۷۰۰ متر مربع زیربنا و ساکن بزرگ اجتماعات و غذاخوری می‌دهد و از مردم درخواست کمک سالی برای توسعه و تکمیل حوزه می‌کند» (۱۳) و «آب در بسیاری از شهرستانها جیردیندی شده، برای نمونه در شهر یاسوج مردم با مشکلی کم‌آبی روبرو هستند و آب آشامیدنی جیردیندی شده است» (خرداد ۱۳۷۲) و «کروند تحقیقات اقدام بین‌المللی در رابطه با جمعیت ایران را در زمرة ۲۸ کشوری اعلام می‌کند که تا سال ۲۰۲۵ بطور جدی، کم‌آبی روبرو خواهند شد» و «۲۷۰ کودک نریختی مادرزاد

تاکنون در روستای «چهار برج» اسفراین منولد شده‌اند که برخی از روستا-آبان وجود لاشه‌های منلانی شده تعداد زیاد مار، مارمولک و موش و قورباغه را در منبع آب آشامیدنی روستا عامل کوری مادرزاد می‌دانند» (۱۴) و «بحران آلودگی هوا، آب و خاک همچنان مورد بی‌توجهی سازمان حفاظت محیط زیست، وزارت بهداشت و درمان و شهرداری تهران قرار دارد» (۱۵) و «زیانه ۱۳۲ بیمارستان تهران، که ۸۰ درصدشان فاقد محل نگهداری زیاله هستند، چیزی حدود ۷۰ تن زیاله آلوده و خطرناک است که به کودکانهای شرکت‌ریزگ ریخته می‌شود» (۱۶) و «مدیرکل حفاظت محیط زیست استان گیلان در خردادماه ۱۳۷۳ اعلام می‌کند، «بیش از نود درصد زیاله‌های شهرها و آبادیهای استان به رودخانه‌ها ریخته می‌شود» و «فاضله‌های رها شده در معابر محیط زیست گناهه را شهید می‌کند» (۱۷) و «روزانه در هوای شهر تهران ۵۵۸ تن ترکیبات سرب وجود دارد» (۱۸) که «روزانه ۲ تن از طریق اتومبیلها به آن اضافه می‌شود» (۱۹) و «تهران در میزان آلودگی هوا به مقام اول دست یافته است» (۲۰) و...

وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی کشوری که سردمداران ادعا می‌کنند «پیشرفت‌های چشمگیر» در این عرصه داشته‌اند، در رابطه با تعداد مبتلایان به بیماریهای مسری، که تشخیص آنها توسط آزمایشات تکمیلی لابراتواری تأیید شده است، اعلام می‌کند: «در سال ۱۳۶۷ مبتلایان ۳۰۵۰۰۳ مورد بودند در حالیکه در سال ۱۳۶۸ تعداد به ۶۳۵۳۶۱ رسیده است!» و خبر از اینکه بیمه‌آوری تب مالک چند استان را فرا گرفته که آلوده‌ترین این استانها ایلام و لرستان هستند» (۲۱) و «بیماریهای واگیر توز در کشور نزدیک به ۳۰ نوع ذکر شده که از این نوع بیماریها، از لحاظ میزان شیوع بیماریها، بیماری وبا و به نسبت ۲ هزار نفر در صده هزار نفر بالاترین رقم را تشکیل می‌دهد» (۲۲) و «شیوع وبا در رزن هم‌اکنون مردم را نگران کرده است» و «سالک، بیماریهای پوستی، کبک، هیدانیکه، هاری و... در ایران گسترش یافته است» و «در مهرماه سال ۱۳۷۳ شیوع حصبه در اراک، پیدا کرده است» و «۱۲۰

میلیون نفر در ایران در معرض ابتلا به مالاریا هستند و از جمعیت ۳۰۳ میلیون نفری جنوب شرقی کشور ۶۸ میلیون نفر دارای آلودگی شدید هستند (۲۳) و بیماری مالاریا در ۱۲ روستای حاشیه رودخانه قره‌سو در منطقه ایلاندوز مغان مشاهده شده است (۲۴) و در تمام مناطق سواحل بحر خزر نیز حساسیت به این بیماری وجود دارد و خیرگزاری جمهوری اسلامی در ۹ بهمن ماه ۱۳۷۲ اعلام می‌کند: ۴۰۰ ایرانی مجروح داریم که در مرکزی در آذربایجان شوقی نگهداری می‌شوند و سازمان مبارزه با جذام اما در فوریه‌ی ماه ۱۳۷۳ تعداد بیماران جذامی را ۴۰۰ هزار نفر تخمین می‌زند که تعداد بیماران شناخته شده ۱۰ هزار و ۴۸۷ نفر اعلام شده است و آنچه نشان داده شد، گوشه‌ای کوچک از نابودی اندوهناک واقعیت بهداشتی جامعه‌مان است، که وضعیت درمان و آموزش پزشکی نیز تکمیل‌کننده این سیمای زنج و درد می‌شوند.

هاشمی رلسنجانی در تشریح برنامه دولت برای مردم، در آغاز کار برنامه دوم سر واقعیتها چشم می‌بندد و مدعی می‌شود: تا ۵ سال آینده ما با استانداردهای جهانی در رشته پزشکی و خدمات پزشکی هماهنگ می‌شویم. این ادعا سر زبان رئیس دولتی جاری می‌شود که بخش اعظم بودجه کشور را آشکار و پنهان صرف خرید سلاح می‌کند، و آنگونه که کریم شهرزاد عضو هیئت رئیسه مجلس اسلامی می‌گوید: هزینه سرانه بهداشت مبلغ ۳ هزار ریال و جمعاً ۲۰۰ میلیارد ریال از تولید ناخالص ملی پیش‌بینی می‌شود، که به پیشنهاد ایشان چون این رقم بسیار ناچیز است می‌باید در زمینه بهداشت و درمان به سوی آموزش حرکت کنیم! چرا که افزایش هزینه سرانه بهداشتی از ۱۴۰۰ ریال در سال ۱۳۵۹ و ۹۰۰ ریال در سال ۱۳۶۷ به ۳ هزار ریال با توجه به وضعیت اقتصادی و اجتماعی جامعه‌مان، افزایش ناچیز است. مسئولین رژیم اما برای عوامفریبی چندان نیاز به آمارهای واقعی و انکاء به واقعیت ندارند، و اعلام می‌کنند: با توجه به هزینه‌های در نظر گرفته شده کشور نه تنها ما کمبود تخت بیمارستانی مواجه نیست بلکه در حال حاضر بیش از ۲۴ هزار و پانصد تخت

بیمارستانی انسانی نیز در کشور موجود است و «براساسی آبی» مجموع تختهای مراکز درمانی کشور در مجموع به حدود ۱۳۴ هزار و ۸۰۸ تخت بالغ خواهد شد که با توجه به سرسپیدی به عمل آمده این تعداد تخت برای ۱۴۰ میلیون نفر نکافو می‌گردد. چنین ادعاهایی حتی صدای انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران را در می‌آورد و آنها با ارسال نامه‌ای به مطبوعات (۲۵) می‌نویسند: براساس آمارهای رسمی کشور، میانگین هزینه‌های بهداشت و درمان از محل بودجه عمومی در سالهای ۶۷ تا ۷۲ رقمی معادل ۱۰۹ درصد تولید ناخالص ملی بوده است، در حالی که این رقم در کشورهای خاورمیانه ۲۰۴ درصد و در کشورهای پیشرفته دارای میانگین ۵۰۴ درصد می‌باشد. و در ادامه می‌نویسند: بسیار شناسگر خواهیم شد اگر تهیه‌کنندگان گزارش یاد شده منابع و مراجع مورد استناد خود را نیز ارائه دهند. منابع و مراجع معتبری که در اختیار این انجمن است، نه تنها صحت چنین محاسبه‌هایی را مورد تردید قرار می‌دهد، بلکه برعکس محاسبه شعاع در مقایسه میزان تختهای بیمارستانی با سایر کشورهای جهان کمبود شدید تخت بیمارستانی در کشور وجود دارد. این انجمن تصریح می‌کند: افزایش مستمر هزینه‌های پزشکی باعث کاهش دسترسی مردم به خدمات درمانی مورد نیاز خود شده... و با استمرار این چرخه معیوب شاخصهای درمانی و بهداشتی کشور خدشه‌دار شده و امتداد ضایعات حاد و مالی ناشی از عدم درمان به موقع بیماران افزایش می‌یابد. جهت استاندارد نمودن احداث امکانات درمانی با میزان نیاز، باید شاخصهای تعداد تخت نسبت به جمعیت، و میزان بیماردهی جمعیت، در نظر گرفته شود. با احتساب نیاز حداقل ۴ تخت برای هر ۱۰۰۰ نفر، نیاز جمعیت ۶۰ میلیونی کشور ۲۴۰ هزار تخت بیمارستانی و براساس بیماردهی جمعیت به میزان یک در صد، حدود ۳۰۰ هزار تخت بیمارستانی می‌باشد. چنانچه تختهای موجود کشور را حدود ۹۰ هزار برآورد کنیم امکانات فعلی، تنها به یک سوم حداقل نیازها بالغ می‌گردد و چنانچه کل تختهای موجود در دست احداث را ۱۳۰ هزار عدد در نظر بگیریم، به فرض عدم رشد جمعیت

تا بهره‌برداری فعلی از این تختها در آن سوه، تازه فقط نیمی از نیاز کشور تأمین خواهد شد. لذا مبارک بر نیاز بودن تختهای موجود در دست ساخت، مورد تأیید نمی‌باشد... و مسرفه‌جویی در بهداشت و درمان باعث کاهش هزینه‌ها نبوده بلکه در واقع سدمات جبران‌ناپذیری به «سلامتی» و «بهداشت» مردم وارد می‌سازد و از این‌رو مزمن شدن بیماریها، مغولیتها و بی‌سرپرستیها، عین اخبارت می‌باشد و دکتر سردی نیز البته پیش‌تر اعلام کرده بود: وضعیت نامناسب درمان ناشی از کمبود اعتبار است و نباید بگذاریم مسرفه‌های درمانی به صورت مسووسی پائین نگهداشته شود. و محدودیت اعتبارات و بالا رفتن هزینه‌های درمانی از یک طرف و سرسپیدی‌گذاری نکردن بخش خصوصی و دولت در زمینه درمان از طرف دیگر منجر به کاهش نسبت تخت بیمارستانی به جمعیت کشور خواهد شد. و در برنامه دوم اقتصادی و فرهنگی پیش‌بینی هیچ تخت بیمارستانی جدیدی نشده است (۲۶) و در همین حد موجود نیز وضعیت دردناک است: تختهای بیمارستان گلستان، غذا بسیار بد و منته است و موسک در بیمارستان فواران است و... اما رئیس بیمارستان بوئسهر می‌گوید: تختهای بیمارستان کافی است و غذای بیماران مطلوب است. و مدیر عامل سازمان بهداشت و درمان و آموزش پزشکی منطقه اعتراف می‌کند که ۳۰۰ تخت جوانگوی مراجعه‌کنندگان نیست و کیفیت غذا نسبت به سال قبل کاهش یافته در رابطه با لوازم مورد نیاز و دارو مشکل جدی است (۲۷) و در خصوص بهداشت و درمان براساس پارامترهای استاندارد باید ۱۳۰ مرکز درمانی وجود داشته باشد که متأسفان ۲۲ مرکز بیشتر در شیراز وجود ندارد (۲۸).

دستیابی به نیروهای انسانی ارانه دهنده خدمات پزشکی نیز در حد استانداردهای جهانی با توجه به میزان رشد جمعیت (۲۹) غیرممکن است. دکتر فاضل رئیس کل سازمان نظام پزشکی در بهمن ماه ۱۳۷۲ اعلام می‌کند: ۳۴۰ هزار پزشک، دندانپزشک و داروساز و دکتر علوم آزمایشگاهی در سطح کشور وجود دارند. و با سرای هر ۱۲۰۰ نفر یک دندانپزشک لازم داریم در حالی که برای

هر ۲۰۰۰ ایرانی یک دندانپزشک موجود است که در بعضی مناطق این رقم به ۱۵ هزار نفر می‌رسد. (۳۰)، دندان ۸۰ درصد دانش‌آموزان ایران پوسیده است. در هر دقیقه ۶۰ هزار دندان پوسید و یا باید معالجه کنیم اما با امکانات موجود فقط در دقیقه می‌توانیم ۶۰۰ دندان را معالجه کنیم. (۳۱) و برای رفع این کمبودها، که برخی به کمبود ۴۲ هزار پزشک، ۱۱۷۱۶۷ ماما، ۴۵۱۵ دندانپزشک و ۱۵۱۵۰۰ کادر پرستاری اشاره دارند. افزایش پذیرش دانشجو با روشهای جمهوری اسلامی چاره درد وانمود می‌شود. آتیهم با توجه به میزان امکانات علمی و فنی موجود، ۱۲۵۰ هزار نفر در رشته پزشکی مشغول به تحصیل هستند که قبل از انقلاب این میزان ۲۵ هزار نفر بوده (۳۲) با این ادعا که سرندی در ششمین کنکرة کودکان در بهرام ۱۳۷۳ می‌کند: ۱۸۰۰۰ نفر اعضای هیئت علمی دانشگاههای علوم پزشکی قبل از انقلاب بودند که اکنون به بیش از ۸ هزار نفر رسیده‌اند. اما اعلام شده است که: ۱۰۰ هزار کادر علمی برای کل دانشجویان درایران وجود دارد. (۳۳) مطابق با استانداردهای قبیل قول به ۹۴۴۶۴ کادر علمی نیاز هست. و یک مقام مسئول وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی در دی ماه سال ۱۳۷۳ اعلام می‌کند: «به علت کمبود امکانات، فقدان کیفیت آموزشی، بخش پزشکی دانشگاه آزاد اسلامی قم، با حدود ۳۰۰ دانشجو متعل می‌شود، و دانشجویان در حال حاضر نلاتکلیف هستند». اکثرینهای این دانشگاه هم می‌گویند به ما شعرة نظام پزشکی داده نمی‌شود و در هیچ بیمارستانی پذیرفته نمی‌شویم و این در شرایطی است که برای هر ترم ۵۸ هزار تومان پرداخت کردیم... و مسئولین این دانشگاه چشم انتظار وام بانک جهانی‌اند که قول داده است مبلغ ۱۵۰ میلیون دلار به این دانشگاه وام بدهد، و پس از گذشت ۳ سال از ورود اولین دوره دانشجویان دانشکده پرستاری کرج، هنوز تکلیف این سری از پذیرفته‌شدگان مشخص نیست و نمی‌دانند رایسته به کدام دانشگاه هستند و... آیا پس از سالها درس خواندن چه کسی به آنها مدرک می‌دهد و اصلاً مدرک دیگری به آنها داده می‌شود یا نه. (۳۴) و در نهایتی که قرار می‌شود همیون سوزة عقیقه برای رفع کمبود کادر

علمی دانشگاهها دانشجویان سالهای بالاتر دانشجویان سالهای پایینتر را آموزش بدهند. و با بیمارستان بقیةالله سیاه داری تخصصینی شده است که از سطح علمی بالایی برخوردارند، چرا که اینها پیچیدگی ساده‌ای بودند که با عنایت خداوند هم در طول جنگ تحمیلی در عرصه نبود شرکت داشتند و هم در دانشگاه حضور فعال داشتند. (۳۵) به یکباره دکتر مرندی به فکر «کیفیت» دانشجویان پزشکی می‌افتد و در یازدهمین جلسه ادواری پزشکان در دی ماه ۱۳۷۲ به انکار، به شکردهای ساخته شده‌اش می‌گوید: «با ارزیابی نیاز جامعه به کادر متخصص پزشکی و تعداد دانشجویان این رشته در حدود هشتاد تا تعداد دانشجویان را در سال آینده برای جلوگیری از ایجاد تورم در این بخش کاهش دهیم» و در تیرماه سال ۷۳ تیزر نایب رئیس کمیسیون فرهنگ و آموزش عالی مجلس می‌گوید: «پذیرش دانشجو برای دوره پزشکی به شیوه صحیح صورت نمی‌گیرد» و صحبت از جلوگیری از ایجاد تورم در بخشی است که جامعه از کمبود کادرهای تخصصی آموزش دیده در این بخش رنج می‌برد، که برای نمونه دکتر ولی الله محرابی، دبیر گروه جراحی کودکان وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی اعلام می‌کند: «در شرایطی که ۴۶ جراح کودک در ایران مشغول به کار هستند و ۱۱ نفر در حال گذراندن دوره تخصصی، ایران برای ۲۵ میلیون کودک زیر ۱۴ سال حداقل به ۲۵۰ جراح اطفال نیز دارد... وضعیت درمان و بیمه عمومی درمانی نیز حدیث غم‌آفرینی است، و شگفت‌زده نباید شد اگر چهچ راست گفته شود: وضعیت نامناسب درمان ناشی از کمبود اعتبار است. دکتر کلانتر معتمد، معاون امور دارویی وزارت بهداشت و درمان در بهرم ماه ۱۳۷۲ اعلام می‌کند: «بسیارست تبدیل در عرصه درمان به صورت سریع اتفاق افتاده و نتوانستیم مسئله درمان را با مسئله ارز شناور تطبیق بدهیم و مشکلاتی بوجود آمده که مسبب شده درمان در حال حاضر در بحرانی‌ترین شرایط قرار بگیرد» و در سیر کرد گیهان هرابی نیز مشخصین دعوت شده می‌گویند. وضعیت داروسازی کشور نیازمند آگسیر تحول و نوآوری است. (۳۶) دکتر مسعود عظیم کوسویون به‌مباری مجلس اسلامی می‌گوید:

«در سال ۱۳۷۱ مبلغ ۴۲۰ میلیون دلار ارز دولتی برای تهیه دارو اختصاص یافت، در حالیکه وزارت بهداشت و درمان برای حل مشکل دارو به ۷۲۰ میلیون دلار ارز نیاز داشت. دکتر مرندی در خردادماه ۱۳۷۳ از اینکه خدمات دارویی به نحو مطلوب به مردم ارائه نمی‌شود، اظہار شرمساری می‌کند و حرفهای آذرماه ۱۳۷۲ را تکرار می‌کند. که «وضع دارو تا دو ماه دیگر بهبود می‌یابد»، اما بلافاصله فراموش نمی‌کند که بگوید: «البته وضع ما از کشورهای در حال توسعه بهتر است» البته دکتر کلانتر معتمد غلت کمبود دارو را «اسراف» محسوف کننددها» هم می‌داند و می‌گوید: «در منازل اکثر مردم داروهای اضافی به وفور به چشم می‌خورد» (۳۷). اینها یاوه‌گوییهای رفتنجانگی را در این زمینه تکمیل می‌کنند که در توضیح «مسئله نظریف گرانی» گفته است: «دارو در کشور ما به اندازه‌ای ارزان است که حتی داروهایی را که از خارج وارد می‌کنیم، مسافران همان داروها را از ایران خریداری و به خارج می‌برند» (۳۸)، و این در شرایطی است که بی‌توجه به حرفهای مجلس‌نشینها که مسبب کرده‌اند داروی ساخت داخل ۳۸ درصد و داروهای وارداتی ۲ برابر گران شود، قیمت برخی داروها مثلاً آمپول پروستینکین ۴۱ برابر گران شده است! و فروانند خیرهای درج شده حتی در مطبوعات دولتی که: «کمبود داروهای حیاتی خان بسیاری از بیماران را حتی در تهران به خطر انداخته است» و «یک بیمار مبتلا به دیابت مستم که مدت‌بست سوزن به تهیه داروی ضروری برای بیماری‌ام نمی‌شوم و به همین دلیل در وضعیت نایامانی به سر می‌برم» (۳۹)، و «۴۰۰ هزار بیمار مبتلا به تالاسمی میمور از جمعیت ۴ میلیونی ماژندران با کمبود خون در مراکز درمانی مواجه هستند» (۴۰) و...

در رابطه با «بیمه عمومی درمانی» نیز که به مردم حق برابر در استفاده از امکانات موجود و خدمات می‌دهد و نیز تسهیل دسترسی به این خدمات را مسبب می‌شود. گردانندگان‌اش در ایران شیور را از هر کشادش زداند. تا آنجا که غیرمغرب جار و جنجالهای دولت در رابطه با لایحه بیمه عمومی، و «سقطه جامع درمانی» در لایحه بودجة سال ۷۳ که دولت، به جای

مشکل جمعیت

مسئله زن

کنفرانس قاهره

با اینکه در زمینه جمعیت، هیچ آمار صددرصد قابل اطمینانی وجود ندارد، اما اطلاعات زیر می تواند تا حدی به روشن شدن وضعیت کمک کند:

* جمعیت فعلی کره زمین: ۵/۶ میلیارد نفر. بیش بیسی برآورد سال ۲۰۵۰: ۱۱ میلیارد نفر.

* تخمین رسمی که بالاتر از آن میزان جمعیت خطرناک خواهد بود، مشکل است. بر اساس آمارهای موجود، کره زمین می تواند خورداک ۶ میلیارد نفر را تأمین کند، اما خطر در آن جاست که بشر تنها به غذا احتیاج ندارد و بهداشت، آموزش و بسیاری چیزهای دیگر نیز ضروری هستند.

* نرخ متوسط رشد سالانه جمعیت در آمریکای سیاه: ۶/۵٪. در آسیا و خاورمیانه: ۴/۶٪. در آمریکای جنوبی: ۳/۸٪. در آمریکای شمالی: ۲/۸٪. در استرالیا: ۱/۸٪ و در اروپا: ۱/۷٪ است.

* کشورهای عمان، بحرین، یمن، ایتوبی و انگولا به ترتیب بالاترین نرخ رشد جمعیت و آلمان، ایتالیا، مجارستان، اسپانیا، بلژیک، ژاپن، گرواسی، پرتغال و یونان کمترین نرخ جمعیت را دارند.

* در آمار یونانف، در صدر لیست کشورهای آنی که در دهه آینده از نظر جمعیت به خودبزرگتری چون چین و هند نزدیک خواهند شد، ایران و اندونزی قرار دارند.

* ۸۳٪ افزایش جمعیت در شهرها صورت می گیرد و در قرن آینده، بیش از ۵۰٪ مردم جهان شهرنشین خواهد بود.

* سه چهارم بی سوادان دنیا زنان هستند.

* ۷۵٪ از زنان کشورهای صنعتی از وسائل بارورگیری از بارداری استفاده می کنند. این میزان در آسیای جنوبی ۲۰٪ و در بعضی نواحی آفریقا حدود ۱۲٪ است.

* هر سال در دنیا حدود ۵۰ میلیون سقط جنین انجام می شود و بیش از ۲۰۰ تا ۵۰۰ هزار زن بر اثر عطران متقیم و غیرمتقیم این عمل جان خود را از

دور می بیند.

بناهای خانواده سنتی، فروریزی ارزشها، بحران هویت و ... به عنوانهای مذهبی که در جستجوی بازپس گیری پایههای از دست رفته هستند، فرستاده می آید که گذار از تولیداتی بی سابقه ای به راه اندازند. این نیروها که معمولاً از جایگاه زن و برابری حقوق زن و مرد را به معنی فریبناستی اساس فخری، پدرسالانه و خدایان شریف می بینند به رهبری فکری واتیدان از پیش سر و بسوزور، اسلامی از سوی دیگر، تمام کودکش خود را به کار بردند تا نظراتشان را در باره حقوق انسان به طور عام و حقوق زن به طور خاص، بر همگان تحمیل کنند.

بحث بر سر چه بود؟

دیوید ریکل سازمان ملل در سخنرانی افتتاحیه خود به آلاس در برابر شرکت کنندگان قرار داد که کنفرانس منطلقاً برابریست به آنرا پاسخ دهد: راهمان میان جمعیت، پیشرفت اقتصادی و توسعه چیست؟ چگونه می توان برابری در جنس و آزادی زن را تأمین کرد؟ جایگاه خانواده کیست؟ چگونه می توان میزان مرگ و میر مادران و کودکان را پایین آورد؟ و غیره ... او از شرکت کنندگان درخواست کرد که درگیر جنگ لفظی نشوند، و به آینده بشریت بیندیشند: «ما نمی توانیم اجازه دهیم اعتقادات فاسدی و اخلاقی و سلسله برخی به نفع ناسخه بین المللی تحمیل گردد».

خانم فیلیس سدیور، رئیس «مندیوف

سومین کنفرانس جهانی جمعیت و توسعه" که در ماه سپتامبر ۹۴ در قاهره برگزار شد، تنها به بررسی غیرمربوط افزایش انجام گرفته جمعیت بسنده نکرد، بلکه بر مسائلی نیز انگشت گذاشت که در کنترل جمعیت کره زمین دخیل می باشند. هرچند که از چنین نشستهایی انتظار نتایج عملی چندانی نمی توان داشت، اما آنچه این کنفرانس را از دو کنفرانس پیشین متمایز می کند این است که توجه جهانیان را بیش از پیش به اهمیت جایگاه و حقوق زن در مسئله کنترل جمعیت جلب کرد.

کنفرانس اول بوخارست، ۱۹۷۴ میدان جنگ ملوک شرق و غرب شد برای بلوکه شرق و کشورهای "غیر متحد" مسئله اصلی جهان سوم نه زیادی جمعیت که استعمار ابریشینی و فرهنگ مصرفی بود. در کنفرانس دوم سئول، ۱۹۸۲ و در زمانی که کشورهای در حال توسعه کم و بیش مشوجه نظرات انظار جمعیت و اثرات آن در جلوگیری از توسعه و پیشرفت شده، در جستجوی نمایری در این زمینه بودند. آمریکا در بحبوحه ریگانیم موضع خود را در رابطه با ضرورت کنترل زاد و ولد تغییر داد و در اتحاد با واتیدان، کمکهای مالی خود را به برنامه های کنترل جمعیت در کشورهای که سطح جنین در آن آزاد بود، قطع کرد.

کنفرانس قاهره، در وضعیت درهم ریخته دنیای امروز بحران عمیق اقتصادی، نزاع

دست می‌دهد.

۵۰ ساله سال حدود ۱۵ میلیون دستر
نوجوان ایران می‌شوند.

ایران

• دومین سال ۱۷۹، ۲۵ میلیون
نفر، سال ۱۹۲، ۶۰ میلیون، پیش‌بینی برای
۴۰ سال آینده. ۱۲۰ میلیون نفر از
مردم ایران کمتر از ۱۵ سال دارند.

سیاست جمهوری اسلامی از راه
سرکار آموختن تبلیغ برای افزایش جمعیت
بود. خصوصاً در دوران پهلوی. بر همین
اساس تمام نهادهایی که طی سال‌ها دراز
شکل گرفته و به کار کنترل زانودول
می‌روند، تا نظیر مراکز تنظیم خانواده
و... از میان رفتند. نتایج دشوار
افزایش جمعیت رژیم را داشت که
سیاست خود را تغییر دهد. قوانینی در
این زمینه تصویب شده. دستگاه‌های
نظارتی رژیم به کار افتاده و همه با
تبلیغ خانواده با دو بچه به چشم
می‌خورد. ۱۵۵۰۰ کلینیک به طور جهانی
قرص و پیش‌گرفته (پرزوانیوا) پیش
می‌کنند. ۴۰ مرکز به‌ارسانی به عقب
گردن را بگای اناطولی امتحان یافته
است. فقط همین اما هم بینان غیرقانونی
است. هر چه که در سال حاضر کمتر از
سابق مورد مداخلت قرار می‌گیرد و تا
امروز در آن چشم می‌پوشند.

بر اساس گفته‌های مقامات رژیم این
اقدامات باعث شده که نرخ موالید رشد
جمعیت از ۳۳/۵٪ به ۲۲/۸٪ برسد. اکثر
متخصصان امور جمعیت اما معتقدند که
این امر باعث نیست و نرخ واقعی
۲۲/۸٪ می‌باشد و رژیم به خاطر
پرسخورداری از کنگره‌های مزدوق
بین نظارت کنترل جمعیت امدار واقعی را
به دست نمی‌دهد.

سیاست کنترل جمعیت هر چند در
شهرها با جدی مؤثر بوده، اما در روستاها
موفقیت چندانی نداشته است. در روستاها
که هر روز به مهاجرت بی‌روی کار است،
سازمان تنظیم خانواده تنها هنگامی مؤثر
خواهد بود که رژیم وسایل کار نظیر
تراکتور در اختیار روستائیان قرار دهد.

از سوی دیگر اثرات سالیان دراز
تبلیغ برای افزایش تولد مثل - به این
آسانی از بین نخواهد رفت. امروز ۷۸
میلیون مأموره در ایران وجود دارد. در
سال ۲۰۴۴ این تعداد به ۲۵ میلیون خواهد
رسید. یعنی دولت امتیاج به ۵۰ هزار
معلم جدید خواهد داشت.

به نظر برخی کارشناسان، افزایش
جمعیت خطرات سیاسی نیز به همراه
دارد. تاکنون در ایران رشد دومین در
مرکز (نزد مدارسها) بیشتر از همیشه
اقوم‌ها و ملیت‌های دیگر که اکثرآ سنی
هستند بوده است. به نظر می‌رسد که
این گردش در سال‌های آینده برعکس شده

کرد که از تصویب، مسودح و سمنی هر
بخشی از سنده، بررسی شده در مورد
سقطه‌های و "تضمین خانواده" و مشویین
نوجوانان به رابطه آزاد و بدون از
ارزش‌های اخلاقی و اخلاقی والدین باشد،
شودداری خواهد کرد. نظیر شاید در مورد
بازارهای خانواده است. این است که مادران
باید بررسی از اولاد، خود را به خانواده
دیگری واگذار کنند. باران و کلیسای
تلاشند استقلال خود را بر این اساس
قرار می‌دهند. که کشورهای سنی و

آنچه کنفرانس قاهره را از دو کنفرانس پیشین متمایز می‌کند، جلب توجه جهانیان به اهمیت جایگاه حقوق زن در کنترل جمعیت است.

شروع شد، نظرات خود را در باب کنترل
جمعیت، به کشورهای در حال توسعه اعمال
می‌کنند. به گفته باران، تمام آزادفشان باید
علیه امپریالیسم جنس‌پروری مبارزه کنند.
باران هم از این می‌راند که مشکل جمعیت
و جوانان در کشورهای در حال توسعه، تقسیم
نا عادلانه ثروت، بی‌ثباتی، فقر و فقیر
است. البته در این میان هیچ جمعیتی از
ثروت هنگفت کلیسا که در دست و نظارت
استند، به‌یاد نمی‌آورد. تحلیل بسیاری از
کارشناسان این است که، اغلبی کاتولیک
از این مسئله بی‌خبرند و سر نخواهد تا
کار به حدی و به‌تازگی برسد. در
جهان سوم (که بخش عمده‌ای از مسلمانان
مشمورین هستند) با استفاده از خلافتی که
ترویجی ملوک ثروتمند عربی گذاشته، به نفوذ
قادر اروپایی هستند. سازمان توسعه است. به
دولتی کاتولیک که در این جا به هم پیوسته
برای "عقربندگی" را بر داشته. هرگز این
چنین نتیجه مجازات انسان و جنگ و
امپرسی، مأموره خواهد است. و این‌ها نه با
رفتار دین‌ها متحد برکتش را در شاخ
سند. از دست داده، برای ترویج موضع
خود نیاز به جمعیتی جدید داشت. این
تعداد را در ایران رژیم‌های اسلامی، که
تا قبل به چنین اتحادی بودند، داشت.

در ایران کشورهای اسلامی، هماهنگی‌ای
وجود نداشته. برخی دولت‌ها کنفرانس را
نمروم کردند. سازمان کنفرانس اسلامی
اما کشورهای عضو خود را تشویق کرد که
در کنفرانس قاهره شرکت کنند تا بطوری
سهولت‌بخش "اسلامی" را بگورند. و این
اهمیت پرده‌ها سطح جمعیت و توسعه
مستمر و پیشرفت اقتصادی پایدار، تأکید
ورژانه، جمهوری اسلامی ایران، که در مورد

سازمان، قابل برای، مسائل جمعیت" و
دولت‌های اسلامی برگزار می‌شود. کنفرانس نیز
بر اهمیت مسئله زن تأکید کرد. برای این
بزرگداشت یادداشتی، موفقیت در کنترل
جمعیت مأموره است. به ۱۰ اعلام و ترویج
رژیم و مأمور مؤثر آن‌ها در تصمیم‌گیری در
مورد مسائل فرهنگی که می‌خواهد و
همچنین شرکت فعال زنان در تمام سطوح
جامعه. ۲ ایجاد خدمات لازم در زمینه
مدارم خانواده و دادن اطلاعات کافی به
مردم. ۳ ادیبان خانوار والدین به این که

مردمان‌شان به سرگ زودتر از میان
نخواهند رفت او در سخنانش گفت. دلیل
ترویجی خانواده آگاهی زنان به حقوق
ترویج و شاید تعیین‌کننده است. با این
است که مردان تغییر نکرده‌اند و هنوز
حاشی بر به پذیرش مسئولیت‌های خود و
تعیین مشاغل در دل خانواده نیستند.

سند پیشین‌های سازمان قابل به
کنفرانس شامل ۱۶ فصل بود که تنها دو
فصل آن به تنظیم خانواده اختصاص یافته.
در این دو فصل اما به مسائل جنسی جنسی
حقوق و جایگاه زن، آموزش جنسی آزاد
مأمورین و مأموره‌ها شده بود و به
همین دلیل، برای مردان از طرف مأموره‌ها
دشمنی این امر است. در هدف، حملات مرد
قرار داده.

بلوک سنی‌های مذهبی

در سال‌های نزدیک گذشته،
تجمعیت را شروع کرده و به مرمات
مشمورینی مأموره واقع این سازمانی از
بازداری هستند. در این راستا کنگره‌های
کاتولیک را سرچشمه، بر چهار مخالفت
برساند. آوردن و نظارت و شعری باران، او
بناها پیش کارزاری تبلیغاتی مأموره اتحادتند
و از مأمورین مأموره‌های کنگره‌ها، گروه‌های
شدن مسلمانین و ملی دولت‌های دموکرات
سیاسی فتاد بین‌المللی را بر سازمان
قابل وارد آورند. کلیسا که به دفاع از
خانواده سنی و مخالفت با "عقربندی"
خانواده از سلفه پاروینی و ژانسونی
پرساخته بود. کنفرانس را مأمور کرد که
خواهان از بین بردن خانواده و "الزحمت
دادن به فرهنگ کاتولیک" است و اسلام

به دلیلی از فعلیل "تنظیم خانواده" حذف و به فعلیل "سیدتات" منتقل نشست و پرداختن به آن به مواردی موقوف شد که ظلمتی برای سلاتی و زنانگی زنان به همراه داشته باشد.

کشورهای اسلامی برگزاردانندگان کنفرانس، تدوین مدنی بود که اتفاق نظر همگانی را تأمین کند. در نتیجه در ۱۰م بسیاری از مطالبه برده شد برای مدت آوردن دل نیروهای مذهبی، در متن نهایی تأکید شد که به "ارزشهای اخلاقی و مذهبی" احترام گذاشته می‌شود. این تأکید هم البته مانع از این نشد که برخی متن را در کلیت خود تصویب نکنند. از شرایط زنان سفر رفت و از سلاتی‌شان دور، از برابری زن و مردان، نه حتی کشورهای اسلامی معروف به معتدل مانع به قبول آن نشدند. زیرا در بسیاری از این کشورها قوانین مربوط به ارث، شهادت، و غیره... بر اساس شریعت اسلام است و برابری زن و مرد پذیرفته نمی‌شود. بحث روابط جنسی آزاد نیز حذف شد. در کشورهای اسلامی که مردان بر اساس قوانین چندمردمیری و همان بی‌شماره از آزادی‌های جنسی زیادی برخوردارند، مطرح کردن بحث تناسلی‌توانست به معنی آزادی روابط جنسی برای زنان باشد و این نیز برای ماکسون این کشورها قابل پذیرش نبود.

هرچند دولت‌های اسلامی سنتی و وابستگرا بنیال برادگیران و کارشناسان اصلی بودند. اما دولت‌های اسلامی "متداول" نیز هیچ ترسینی را از دست ندادند. تا علاقه و اعتقاد خود را به ارزش‌ها و اصول اسلامی نشان دهند می‌سازد، میزبان، رئیس کنفرانس، در امور افتتاحیه خود آرزو کرد

سند جمعیت با واتیکان اثنای نظر دارد. به طاعت افزایش و عبادت جمعیت در ایران که سیاست‌های خود رژیم باطن و بیانی آن بوده است. مجبور به اتحاد تدابیری جهت کنترل زاد و ولد شده است. هیئت نمایندگم ایران (شامل ۱۸ نفر، ۱۰ زن و ۸ مرد) و به ریاست محمدتالاب محمدعلی نوری، اعلام نمود که ایران با تمام نیرو کشورش خواهد کرد که سید نهایی واجد "اخلاقی مذهبی" باشد.

در ۱۰م جریان‌های بنیادگرای اسلامی، از جمله در خود مصر و به رهبری فکری دانشگاه الاخره، از اسناد مخالف برگزارد کنفرانس "نور و محور بودند. و از هیچ تهدیدی در مورد کنفرانس و شرکت کنندگان آن خودداری نکردند.

وجود گرایش‌های بنیادگرایانه در میان دوایتهای مسلمان، به "اتحاد مفسس" نیروهای وابستگرای مذهبی منجر شد و این اتحاد با اعمال فشار منظم و مستمر، تغییرات زیادی را به متن پیشنهادی تحمیل کرد. "اتحاد مفسس" به هرچه نشان از روابط جنسی غیرسنتی داشت، ابراه گرفت و مخالفت خود را حتی با آمدن عبارتی در چون "حقوق مرد در زمینه تولید مثل"، "پیدا شدن روابط جنسی و تولید مثل" و "اشکال گوناگون خانواده" در متن نهایی، ابراز کرد. مخالفی بوجه است که سکارگیری عبارت "اشکال گوناگون خانواده" به دلیل وجود اشکال دیگری از خانواده در برخی کشورهای آفریقایی بود و آن‌طور که برواهای مذهبی ادعا داشتند، به معنی "اتحاد آزاد دو بشر خارج از چهارچوب ازدواج" نبود. از سوی دیگر، به خاطر مخالفت متداول نیروهای مذهبی (برادگرا و حتی غیربنیادگرا) فقط چنین

است. در این صورت یک اقلیت نسبه پرکار بر اکثریتی سنی حکومت خواهد کرد. از گزارش سازمان فیکاردو به ایران، روزنامه فیکاردو، ۵ سپتامبر ۱۹۷۴

رژیم جمهوری اسلامی و کنفرانس قاهره

فرستادن هیئتی به کنفرانس، با مخالفت برخی از جناح‌های حکومت روبرو شد. روزنامه جمهوری اسلامی و سلام، آن را به نوعی رابطه با مصر تلقی کردند. رسالت شرکت هیئت ایرانی را به دلیل حضور اسرائیل محکوم کرد. آیت الله جنتی، عضو شورای نگهبان، سازمان ملل را متهم به تلاش در جهت زیرپا گذاشتن "قوا و موازین اخلاقی مسلمانان" کرد. وزیر بهداشت به خاطر مخالفت با سقط جنین و با موافقت شورای نگهبان از هر راهی جهت نمایندگی ایران خودداری کرد.

آیت الله آذری قسی نیز اعلام کرد که شرکت در کنفرانس صلاح نیست. کنفرانس می‌شود. هم‌سازان و روابط آزاد جنسی و سقط جنین را آزاد و قانونی کند... آیا برای کنترل جمعیت دست به هر کاری باید زد؟ اگر چنین است، بیاید مثل کمونیست‌ها، پروردها و پرورن‌ها و عیله‌ها و رفیض‌ها را جمع کنند و بکشند... سگر همین بلائی خانوادگی همجنس‌بازی نیست که کشورهای غربی را در دام بیماری لاعلاج انداخته است؟ چندین سال پیش نماینده عوام انگلستان که واقعا هم عوام حسد و همین نمایندگان تقصیر و نادان آمریکا برای ذهن گشایی به اسلام جمع شدند و همجنس‌بازی، یعنی لواط و مساحفه را آزاد و قانونی اعلام کردند و قانونش را تصویب کردند. اما باورلی نکند که در نتیجه بیداری اندک گرفتار شدند به طوری که هیچ راه خلاصی و علاج و فرای هم ندارند اما اسلام را نگاه کنید. در آن زمان ساهلیت و بربریت که هیچ اسم و رسمی از اینز و امثال ذلك نبود، شدیداً مبارزه را با مساحفه همجنس‌بازی و لواط و مساحفه شروع کرد و فرمود کسی که مرتکب عمل مساحفه لواط شود باید با شیدمرون مجازات بشی پرت شدن از کوه. سوختن در آتش، زیر دیوار گذاشتن و خراب کردن دیوار، با شمشیر سر زدن و امثال ذلك مجازات شود. اما دشمنان اسلام برای ذهن گشایی به اسلام آمدند این عمل زشت را آزاد اعلام کردند. اما حالا که عواقب وخیم آن را دیدند و ترس از آن دارند که از همان آگاه، عظمت قوانین اسلام را بفهمند و روی به اسلام بیاورند. لذا می‌توانند این اعمال شیخ را در بین کشورهای اسلامی هم رایج و قانونی کند. تا هم مسلمان‌ها



آمده به حد و باطن و بسیاری ایدز شده و هم عذیبه فونین اسلام در دنیا آشکارا آشکارا «روزنامه رسالت» ۱۳ شهریور ۱۳۷۳

برسی دیگر، موافق شرکت ایران در کنفرانس بوده، از جمله آقای پوری رئیس مجتهدی، او از هیئت ایران تقدیر کرد و گفت: «در این کنفرانس علمای اسلامی اعم از شیعه و سنی با یک انسجام و وحدت چشمگیر به دفاع از ارزش‌های الهی و اسلامی برخاسته»

محسن الاسلام، نظیری، رئیس هیئت، در بازگشت از کنفرانس اظهار کرده: «۹۰ پیشه‌های ایران در ست نهائی به تصویب رسیده است. اما در آن هنوز واژه‌هایی وجود دارد که می‌توان از آن‌ها برداشت‌های گوناگون کرد و سوءاستفاده نمود... مثلاً سقط جنین و واژه‌هایی از قبیل «حقوق جنسی»

«ادواج» دیگر رابطه‌ها» و... از جمله مواردی بود که با تلاش هیئت ایرانی از متن سده نهایی کنفرانس حذف شده... واژه «تفاوت حقوق بین زن و مرد» باید به واژه «تفاوت مسوولانه حقوق میان زن و مرد» تبدیل شود. او در ادامه گفت که با واژگان همگاری خوبی داشتند و «مفاهیم واضح و همگاری برای دفاع از ارزش‌های معنوی» دینی فراهم شده. او اضافه کرد که «مفهوم زمان تخصص و محبت ایرانی در کنفرانس تأثیر بزرگی در معرفی زن ایرانی به دنیا داشته است.

یکی از موضوعات مورد توجه در موضوع گیری ایران در این کنفرانس مسئله خانواده بود. در این زمینه موضوع گدازان کانولیک، بسیار روشن است. اما معاز بودن پندمبسی در اسلام، و واقعیت وجودی آن در کشورهای اسلامی، تعریف خانواده یک مرد، یک زن را کمی مشکل می‌گردد. باوجودیکه نمایندگان جمهوری اسلامی در ابتدا «اشکال معنای خانواده» را در متن پیشنهادی مورد بحث قرار دادند و تشریح «روابط جنسی مشروع» و «همجنس‌گرا» قلم داد

مورد. اما موضع تصمیم‌گیر، در پایان کرده‌اند بسیار مبهم بود. «خانواده می‌تواند دارای اشکال مختلف باشد. مانند خانواده‌های با تعدد زوجات و ...»

قرآن چه می‌گوید؟

قرآن، به صفت بسیار، دیگر از جمله... به حد و باطن و بسیاری ایدز شده و هم عذیبه فونین اسلام در دنیا آشکارا آشکارا «روزنامه رسالت» ۱۳ شهریور ۱۳۷۳

است. ما پسین هفتاد سال را پیشتر در این سفرترین راه کنترل جمعیت می‌دانیم. هر زنی که یک بار در زندگی شود در برابر این مسئله ضرر تفرات را بشناسد از سخنان و یادآوری این انتخاب آگاه است. هیچ زنی سنا جنین را از دنیا نبرد و یا حتی اصلی‌ترین راه تنظیم خانواده است. اما در حالیکه برای بیشتر مردان جلوگیری از بارداری وظیفه‌ای صرفاً زنانه است و در حالیکه زنان در بسیاری از کشورها، به‌دلیل گوناگون، از دسترسی به وسائل مطمئن جلوگیری، از بارداری محرومانند. باید همه امکانات موجود در اختیارشان گذاشته شود تا بتوانند به بارداری‌های نامخواست سرانجام جان و سلامتی‌شان به خطر انداخته...

سیمون وی Simone Veil وزیر بهداشت فرانسه، که ۲۰ سال پیش لایحه آزادی سقط جنین را علیرغم مخالفت‌های بسیاری، از مردان هم‌عزیزش از تصویب مجلس گذراند، نیز در کنفرانس سخنرانی کرد. او گفت: «هیچ چیز زنی را که نمی‌خواهد بارداری‌های نامخواست را به ثمر برساند، از دست‌ها جیبی باز نمی‌آورد. او آن‌گاه به تعیین‌کننده و مسئولی که زنان از آن رنج می‌برند، اشاره کرد و اضافه نمود: «سرور باید در همه جا از حقوق و جایگاه زن، راه‌های زنانه به قدرت و آزادی و استقلال آنان در روابط جنسی صحبت کرد».

زنانی که در برخی کشورهای اسلامی در قدرت سیاسی نقش می‌نمایند، در ترویج دادند. در کنفرانس شرکت کردند. نخست وزیر ترکیه خانم نازو سیکه Nazir Gulshah و سالی شیپا نخست وزیر بریتانیا هیات‌های نمایندگی خود را همراهی

هر سه مذهب بزرگ تشکیلاتی سقط جنین را ممنوع کرده و به درجات متفاوتی مخالف راه‌های جلوگیری از بارداری هستند.

نمردند. علاوه بر این که قرار بود در کنفرانس شرکت کند. به درباره سفر رسمی دو روزی، سفر ضد را تمیز کرد. پرسش‌هایی که در برابر بسیاری از حاضرین قرار گرفت، این بود که رشد تئورهای بی‌اگرایی اسلامی در این کشورها تا چه حد در عدم شرکت این زنان نقش دارد...

در ظاهر بود. تنها زن نخست وزیر پیش کنفرانس اسلامی بود که «تاریخچه» نمایندگان ایرانی، کشورهای دو کنفرانس حضور داشت. او در سخنرانی‌ها اشاره به اثر تهدیدها گذاشت. سخنانی در این باره که

کنفرانس پس از ارزش‌ها را در این باره فونین فونین برای امور مربوط از شد. مثلا، از «مردم و مجاز از غیر-جوز» برقرار کرده است.

بر نظیر بود. «مستورین پاکستان» این بر او، اول اساسی تأکید بسیار کرد. مسود او در کنفرانس به عنوان زنی که در این دولت، «مرد کشور اسلامی است» اهمیت ویژه داشت و بسیاری نگاه‌ها سر او دوخته شده بود.

زنان شرکت کننده در کنفرانس قاهره

بیشتر شرکت کنندگان در کنفرانس به این سوال، «دیوید لیل متحد که» «چگونه می‌توان به الزامات پیوسته و توسعه اقتصادی وفادار بود در حالیکه هر روز ۳۷۷-۰۰۰ مرگد بشری، اکثراً در زمان‌های در حال رشد و در فقر و بدبختی منوط می‌شوند؟» چنین پاسخ دادند: با واگذاری استقلال و خودمختاری به زنان.

از برابری زن و مرد، آزادی و رفاهی زنان از مسددهای اجتماعی و توسعه محبت شد. به عنوان از سوی زنان راه‌های ترویج موضوع از آن نخستین روز، خانم گم و خانم پروین لانت Gio Harlem Brundtan بود. به نظر او، «تأثیر بوداشت و آموزش دختران جوان و زنان، راه حل اصلی کنترل جمعیت است و این البته عز در رؤیایی «دولت» منظر نخواهد شد.

تأثیرات شمارهای پیشرفت و توسعه برای بسیاری از زنان سرزمین پیش بوده است. او به کشایک تنظیم خانواده را به مسئله اخلاقی بدل کرده است. به شدت عصبه کرد و

این کار را ریاضت‌های و سرخ‌زایی خوانند و در ضمن تشنگی از «ممنوع واتیخان» در مورد سقط جنین گذاشت. «هیچ‌کس و هیچ مذهبی نمی‌تواند انتظار کند که در کشورهای که سنا جنین ممنوع است این کار روزمره انجام می‌دهند و بدان زنان خطرات بسیاری دارد و از آن، او با اشاره به تجربه‌های خود در این زمینه اشاره کرد. «زنان در سنا جنین به‌خصوص به همراه از این‌ها نیز آن نرسد است».

به نظر منظر جنین «ممنوع واتیخان» می‌باشد که گویا کسانی که خواهان آزادی

انتخاب می‌شوند، نباید اجازه دهند مشتی کشته‌فشر نظرات خود را به همه میل کنند. از ما اشاره به اهمیت مسئله زن در کنترل جمعیت انبار از کردا «شرکت زن» در تصمیم‌گیری‌های مربوط به سرکشت‌شان نقش تعیین کننده‌ای دارد» و اضافه کرد که در کشورهای در سورد کنترل جمعیت، توافق همگانی وجود دارد. اما «باید میان کشور، جمعیت و سقط جنین تفاوت گذاشت. در اسلام سقط جنین مردود است و صراحتی به ما گفته و آموزش داده که کودکان را از ترس بی‌اعتمادی و گرسنگی نباید کشند. چرا که خداوند خود روزی‌رسان

تحول اجتماعی اقتصادی و کنترل جمعیت

املاات و آمارهایی که در دهه‌های اخیر در عایشه کنترالی ناصرد منتشر شده، بسیاری از کلیشه‌ها را به زیر سوال برد. گفته می‌شود که «برورد وضعیت اقتصادی و رفاه نسبی به ملر ارتباط‌ناپذیری به آگاه شدن مردم و باطنیج به پائین آمدن نرخ رشد جمعیت منجر خواهد شد. به عبارت دیگر، امر مانع از کنترل جمعیت است. نوسانات بالای در این میان کم نیستند.

تغییر» به خاطر همین گفته و در این اساس که اسلام کشور خانواده را متکوم نمی‌کند. از سال‌ها پیش در کشورهای اسلامی برای کنترل جمعیت مبارزه شده است.

محمد غزالی (۱۸۸۱-۱۹۵۸ میلادی) میلادات دینی در دوره کنترل جمعیت انجام داده است. او دلایل زیادی برای جلوگیری از بارداری ارائه می‌دهد. نظیر حفظ سلامت زن و یا فاصله میلی نزدیک دو بارداری. غزالی حتی مسائل اقتصادی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. این سبب در کتاب قانون، ۳۰ روش مختلف برای جلوگیری از بارداری عرضه می‌کند. در سال ۱۹۲۷، رئیس

بی‌نظیر بوتو: «...قرآن به ما می‌آموزد که کودکان را از ترس بی‌غذایی و گرسنگی نباید کشند. چرا که خدا خود روزی‌رسان است... کنفرانس نباید به منشور جهانی‌ای تبدیل شود که آموزش آزاد جنسی و سقط جنین را به فرهنگ‌هایی که مخالفش هستند تحویل کند»

آیت‌الله آذری قمی: «کنفرانس می‌خواهد هجنس‌بازی و رابط آزاد جنسی و سقط جنین را آزاد و قانونی کند...»

و اسلام را نگاه کنید: در آن زمان جاهلیت... که هیچ اسم و رسمی از ایدر نبود... فرمود کسی که مرتکب عمل شنیع لواط شود باید با باید شدیدترین مجازات‌ها را بر او روا داشت. از کوه سوختن در آتش زرد دیوار گذاشتن و تازاب کردن دیوار. با شمشیر سر زدن و امتثال ذلک مجازات شود...»

در بسیاری از کشورهای اروپا، شرقی سطح زندگی از اروپا، غربی پائین‌تر است؛ نرخ رشد جمعیت در آنها اما نه تنها سالانه از غرب نیست بلکه به مراتب پائین‌تر است. در اروپای غربی، کشورهای جنوبی (ایتالیا، اسپانیا، یونان) نرخ رشد کثری از کشورهای شمالی (شمالی‌ترین اسکاتلند) دارند. در حالی که این کشورها پیشرفته‌تر و ثروتمندترند. مکزیک‌های سواحل آمریکا از رفاه خوبی برخوردارند؛ نرخ رشد جمعیت در میان آنها اما به مراتب بیشتر از هم‌ملتان‌شان است که در حلی‌آبادهای مدارهای زندگی می‌کنند.

آوردن نمونه‌های بالا به قصد نفس این اصل نیست که بالا بردن سطح رفاه، زمینه اقتصادی است برای آگاه شدن مردم و توجه‌شان به تنظیم خانواده. اما مسئله در عدل پیچیده‌تر از این است. عوامل بسیار دیگری، نظیر روستا و غلظت‌ها، مذهبی، فرهنگی، مذهب و... نیز در این زمینه نقش مهمی بازی می‌کنند.

تاریخ مناسب کشورهای که امروز با مشکل جمعیت روبرو هستند، استخوان تحولات چندجانبه‌ای بوده است. پیشرفت اقتصادی اجتماعی در این کشورها، زنان را هرچه بیشتر در سطوح مختلف جامعه فعال می‌کند. سرجانی که این فعالان، بخش‌هایی از زنان را به روزبه دستیارهایی

است... اسلام اهمیت بسیاری به تقدس زندگی می‌دهد و زنان کشور من معتقد به اصول اسلام هستند و نمی‌توانند هیچ شافل دیگری از خانواده خارج از چهارچوب ازدواج را بپذیرند... کنفرانس نباید به منشور جهانی‌ای تبدیل شود که آموزش آزاد جنسی و سقط جنین را به فرهنگ‌هایی که مخالفش هستند، تحویل کند. البته می‌توان از خانم بوتو پرسید که آیا فرهنگ و مذهب می‌تواند که بیش از مسیحیت مخالف سقط جنین، روابط آزاد جنسی و حتی جلوگیری از بارداری باشد؟ پس چگونه زنان کشورهای غربی توانستند در مبارزهای سخت با این فرهنگ‌ها و مذاهب، که پیادشان بر مردسالاری است، بخش قابل توجهی از حقوق خود را از جمله در زمینه کنترل بارداری و سقط جنین به دست آورند؟ می‌توان گفت که برای هر تحول سزگرمی برآمد شرایط اجتماعی اقتصادی‌اش آماده باشد. اما این بخشی از این شرایط، تحول فکری نیست؛ در کشورهای اسلامی، زمانی که در قدرت سپیداند و توانایی ایجاد تحولی هرچند کوچک در ملر دلار جامعه خود را دارند، ارزان و درسان از به زیر افتادن از قدرت، جانب عقب‌مانده‌ترین اقشار را نگاه می‌دارند و دستور تازاب جای تسبیح نیست. اگر این فرهنگ‌ها همچنان سجد نفس می‌کشند.

دانشگاه الازهر، بر اساس استنتاج قیاسی، تمام مفدهای ضدبارداری جدید را تحریم می‌کند. ۶۰ سال پیش نیز مفسی بزرگ مصر، شیخ طنطاوی، بر اساس دلایل اقتصادی، بهداشتی و فرهنگی، به سود برنامه کنترل جمعیت موضع گرفت. موضع درباره سقط جنین، بسته به مکانب مختلف اسلام متفاوت است. در مکتب حنفی، سقط جنین در ۴۰ روز اول بارداری مکروه است (موضع شیخ الازهر تا ده سال پیش این بوده است). در مکتب مالکی سقط جنین اکیداً ممنوع است. استحقاقات امام محمد غزالی و مکاتب مختلف اسلام، برگرفته از تشریح ایران زمین، شماره ۸ به‌تاریخ ۹۴ است.

کلیسا و تولید مثل

(برگرفته از لیرامیون، ۷ سپتامبر ۱۹۸۰)

در زمینه تولیدمثل، ناقصی اساسی

سازدشان آناه می‌سازد، اما این آگاهی و فعالیت اکثر با سازد بی‌مان زمان سردار بود. هرگز به تنهایی با دستیابی به حقوقشان منجر نمی‌شد. همین مبارزه بود که در تحول فکری اینجانبی این پرواض نشی تعیین کننده‌ها داشته. از زمان که توانایی خود را در عرصه‌های گوناگون بدان می‌دانید، دیگر نمی‌شد تنها به عنوان «تائین تولید» مثل استاده کرد. آن‌ها حق دارند زن خود را به دست هم آورند و قسم به عدم افکار کرده را به عیب می‌دانند. پس ساری اکثریت جامعه آگاه می‌شد که بنایه به جلوگیری از بارداری و سایر ایجاب دادن با بارداری بی‌ناخواسته که به دعا آوردن آلودگایی است. که آلودگیان با سرک زودرس است و یا زندگی در فقر و بدبختی.

برآیند کنفرانس قاهره

کنفرانس مسلمان نمونه موفق کنترول جمعیت است و شرح رشد جمعیت از امروز تا ۲۰۰۰ سال آینده و با استفاده از روش ترکیبی و ...

تجربیه گشته شده سازد داده که از نخستین سازمان ملل انتظار جهانی این‌ها را داده است. روسا اکثر هم شرکت کنندگان به تصمیمات نهایی برسد. این تصمیمات تعیین اجرائی ندارند. با در نظر گرفتن شرایط گروهی، شرکت کننده در قاهره. مسائلی مسائل مورد مناقشه و اوضاع کنونی ایران حتی رسیدن به تصمیمات واحد نیز از صدار ابتدا قابل تصور نبود یعنی سرری از وقت. کنفرانس صرفاً مجادلات نظری و

کلیسای کاتولیک که در مبارزه با سقط جنین پرچمدار «حق زندگی» شده است. هرگز چنین علیه مجازات اعدام و جنگ و آدم‌کشی مبارزه نکرده است.

مشکل جمعیت در کشورهای که با آن مواجهند، علل گوناگون دارد. در برخی، جمعیت زیاد و فرهنگ سطح انسانی آگاه شدن اکثریت مردم به ضرورت تنظیم خانواده است. همچنین در جایی آلوده است. در جایی مسروبه و در جایی دیگر مذهبی دین کشورهای که کم و بیش آناه به ضرورت کنترل جمعیت هستند. اختلافات عدلی اندک تصمیمی است با سازد و بعضی از مسائل های سرگردانانه استفاده می‌کنند. کنترول جمعیت اجباری. عقوبت کردن اجباری و ... امروزه همین م هند در این زمینه اقدامات (و نه کشور پرجمعیت) می‌نمایند که در کنترول جمعیت با راه‌های غیرفردی به نفعی بود. که رویی به آنها نباشد. از راه‌ها پیش در بسیاری کشورها جمعیت هستند. عرصه‌ها که اقدامات خوبی نیز انجام داده‌اند. اما فقر و عدم آگاهی از سویی و اعمال روش‌های غیرمسولانه از سوی دیگر، موفقیت آنان را در این راستا با مؤثر جایی به سایر می‌اندازد.

در برابر کشورهای در حال توسعه، سایر نمونه‌های موفق کنترول جمعیت در جاهایی دیده می‌شود که عادت‌هایی کم و بیش لایک اما نه عصبه دموکراتیک دارند و برای دست‌کم به بخشی از حقوق خود دست یافته‌اند. می‌توان از نمونه تونس یاد کرد که شرح رشد جمعیت آن از ۱۳۰۲ تا ۱۹۷۹ رسیده و با فناوری که در میان

در فکر کلیسا وجود دارد محکوم کردی لذت جنسی از سویی و حیانت تولید مثل از سوی دیگر. آیا بی «دار شدن بی عشق و زنی ممکن است» آیا عشق و زنی بدون اخذ سوچی می‌شود؟ آیا هدف عشق و زنی باید همیشه تولید مثل باشد؟

این نواقش اولیه، دو سنت متضاد را در کلیسا پدید می‌آورد. یکی در «آفرینش» (Genesis) کتاب اول عهد قدیم آمده است: «بافزاید و سود را با آن تولید کنید». اما اولین منون مسیحیت همه موافق تولیدمثل بودند. در Leviticus (عهد قدیم) زمانه زنا با معارض و هم‌جنس‌گرایی ممنوع است. مسیح که گویی به مسائل جنسی چندان علاقه‌ای نداشته. چیز زیادی به این متن اضافه نمی‌کند. بر مجازات زنا تأکید دارد. اما در زمانه‌ها را از سنگسار لعنت می‌دهد. مخالف ملایق است. از سقط جنین و جلوگیری از بارداری اما صحبتی نمی‌کند. باید گفت که او در دنیای زندگی می‌کرده که تنها ۷۵۰ میلیون سکنه داشته و کنترول جمعیت از الوت‌هایش نبوده است. با این حال نباید مکرر شد که مسیح نوعی تفکر و پدش را به همراه آورده است: شزه طلبی. در این اساس است که سن بله پایه گذار اصلی مسیحیت، می‌گوید: «من بر ضد روح است». و یا «برای مرد بهتر است که از زنی صرف نظر کند» بعضی از مسلمانان مؤمنان این آموزه که هرگز به‌فردان نشود و حتی خود را منقطع النسل می‌کردند. این سنت بعدها از طریق مانی و مانویان ادامه یافت. تفکر روم و یونانی باستان هم البته در شکل‌گیری این روش بی تأثیر بوده است. آن‌ها راه‌ها -- یعنی را به ازدواج و ازدواج را به باروری محدود می‌کردند. در قرن چهارم، سنت آگوستین شهری ای را پایه‌گذاری کرد که دانش تأثیر آن تا سال‌های ۱۸۵۰ ادامه یافت. براساس این تئوری، رابطه جنسی بها هنگامی که به هدف تولید مثل باشد گناه نیست. در این راستا رابطه جنسی گناه بسیاری ممنوعیت‌ها گشته و در بعضی شرایط اعدا گناهانه. ماهیگی و ... حرام شد. سن فورس از روزهایی که رابطه جنسی در آن‌ها ممنوع بود، تهیه گردید یکشنبه. چهارشنبه. جمعه. شنبه. روزهای مقدس و ... و در نتیجه روزهای مجاز در سال محدود به ۱۵ تا ۵۰ روز می‌شد. بدون ساق کلیسا خیلی زود جلوی گرایش‌ها، هوادار افزایش جمعیت (پوپالاسیون) را گرفت. سنت امپرواز به نازاران فول رستگاری داد. سن زخم گشت دنیا دیگر گناهان بر شده و جانی ندارد و یکی از سرمدان سنت آگوستی روش مفارقت مقطع *Coitus interruptus* آفاسله گوری هنگام نزول آنرا کشف کرد...

ایندولژیست پیروده شد. جریان‌هایی به کنترول جمعیت را با استفاده از روش‌های جدید مشکل ایجاد جمعیت بودند و یا نفس خواستند. تلاش‌های ناتوانی بسیاری از کشورهای در مبارزه با مورد بحث قرار گیرد. تعیین ترتیب انتظار بسیاری روش‌ها که در کنفرانس قاهره آمده. برنامه‌ها برای پیشگیری از روش‌های مسلمان و مسیحیت پیوسته. سرآورده است. کنفرانس قاهره که عرصه‌های تصمیم‌گیری برای کنترول جمعیت در ۲۰ سال آینده بود. تأثیر روشن نشد که ۱۷ میلیارد دلار بودجه‌ای را که برای این کار تعیین شده، چه کسانی پرداخت خواهند کرد؟ کنفرانس قاهره بتواند یا نتواند بتواند. تنها اقداماتی خوبی در راه کنترول جمعیت باشد. اما آنچه در آن و در حال و سویی آن نکته شده، روشی نشان داد که تا زمانی که زنان شهروندان درجه دوم به حساب آید. و حقوقشان به برابری با گوناگون نباشد. سنت، فرهنگ و ... پایمال شود. تا زمانی که زنان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی جامعه نقش نداشته باشند و در همه زمینه‌ها از حقوق برابر با مردان برخوردار نباشند. و زمانی که لایسنس و دیوگرانس سر جامعه مایک نشود. نمی‌توان از اتخاذ تدابیر جدی برای کنترول جمعیت سخن به میان آورد.

در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، اما، سلامت دیگر پسره شد. سخت عشق ورزی، روان، توابه مثل: احترام مطلق به زناشویی - ازدواج به عنوان کارخانه بیجه سازند و ... تعادل اینکه مسیحیت بطور از تآوری های شبه مالتوسی به تآوری های طرفدار جمعیت تمایل پیدا می کند، به بررسی بیشتری نیازمند است. اما برای بسیاری از تاریخ دانان این مسئله مانع و مشکل نبوده و برعکس، نشانه غنای مسیحیت است. وجود مست های گوناگون امکان تحول به وجود می آورد. نمونه بارز آن - پاپ پی دوازدهم است که در سال ۱۹۵۱ نقطه پارتایی بر سرت س آگوستین گذاشت. دیگر مستوعی، لغت در رابطه مرد و زن مترادف گناه نبود. براساس گفته خود او، این راهی برای کنترل جمعیت نیز بود. پاپ سان،

اعتراض سونو...

بر اساس نظر برخی دیگر، مسئله جمعیت باید در سه سطح مورد توجه قرار گیرد: کل بشریت و مکانیک، ملت ها، زوج و خانواده، فرد. من پیشنهادی مثل متحد به مسئله فرد آمیخته داده و کنترل جمعیت را از اس زاویه می بیند. وانیکان مسئله را تنها از زاویه خانواده دیده و حقوق فرد را وابسته به خانواده می کند. برای این دسته از مسیحیان، هیچ کدام از این ها نمی تواند ایده آل باشد.

یهودیت

منه، یهود بر اساس این تفکر که هر که می تواند، باید بجه دار شود، چون آینده قوم یهود به این مسئله بستگی



راه های جلوگیری از باروری، بی آنکه مستقیماً به آن اشاره شود، مورد توجه قرار گرفت.

در زمان پل ششم - ۱۹۶۸ دوباره سنت گرایی غلبه یافتند و هرچه نشان از کنترل باروری داشت، بشدت محکوم شد. دیر یا زود اما، این سنت غیرقابل اجراء به کناری نهاده خواهد شد. مسیحیت در ایسان تنوریک خود این امکان را دارد که، نظریه پردازان، اگر بخواهند، بتوانند نظرات دیگری را درباره جمعیت تدوین کنند. (Guy Bechtel)

لیبراسیون، ۷ سپتامبر ۱۹۹۲.

دیدگاه های مسیحیان اما به نظرات پاپ و کلیسای کاتولیک، محدود نمی شود. پروتستان ها در مجموع موافق سقط جنین و جلوگیری از بارداری هستند. در میان کاتولیک ها هم جریان مخالف، وانیکان کم نیستند. نظریه گولیا (ارگان کاتولیک های لاتینک) شدیداً واکنش پاپ و وانیکان را در مورد کنفرانس مورد سمله قرار داده و به اینکه سازمان ملل، زیر فشار پاپ، از پنش میلیون ها دروشروری که برای اطلاع زنان در زمینه سقط جنین به چاپ رسیده خودداری کرد،

هدفت

هدد از سال ها پیش در امر کنترل جمعیت پیش قدم بوده است. از سال ۵۱ به این سو، دولت نهرود روش عقیم کردن را به صلاح اصلی تنظیم خانواده بدل کرد. نرخ رشد جمعیت از ۲/۱٪ به ۷/۹٪ رسید. اما همد حتی با این نرخ رشد نیز به زودی پرجمعیت ترین کشور دنیا خواهد شد. امروز، بسیاری در هند به مبارزه با عقیم کردن اجباری که از سال ۷۷ (در زمان حکومت ایندیرا گاندی) برقرار شد، برخاسته اند. دیگر کسی شکی در مورد نتایج دهشتناک، این سیاست ندارد و مردم به شدت مخالف آن هستند. خصوصاً مردم روستا که گرفتار باورهای غلط و تابوهای جنسی بوده و بسیاری از زنان زیر فشار خانواده، تا وقتی ۲ تا ۳ پسر به دنیا نیاورند حاضر به عقیم کردن خود نیستند. دولت با دادن مبلغ ۱۲۵ روپیه (۲۲ فرانک) سعی به تشویق زنان در این کار دارد. این عمده تا زنان هستند که از این روش جلوگیری از بارداری استفاده می کنند. در میان عقیم شدگان، درصد زمان از ۱۱/۲٪ در سال ۶۸ به ۹۵/۷٪ در سال ۹۲ رسیده است. اما، چنانچه بخشی از مسئولین شورای جمعیت هند می گویند: «هند کشور است دموکراتیک. روش های اجباری از این دست، آن چنانکه در چین اجراء می شود، در هند هرگز موفق نخواهد بود.» (لیبراسیون، ۹ سپتامبر ۱۹۹۲)

دارد. در مجموع مخالف، سقط جنین و جلوگیری از بارداری است. خانکام اعظم فرانسه درباره کنترل جمعیت چنین اظهار نظر کرد: «بجه دار شدن برای زنان نه تنها وظیفه که حیر و برکت است ... سقط جنین اکیداً ممنوع است. در صورتیکه برای سلامت مادر لازم باشد، بعضی از اشکال جلوگیری از بارداری می تواند مورد استفاده قرار گیرد البته شناخته شده و مورد اعتماد».

چین

کنترل جمعیت در چین با شدت و حدت ادامه دارد. از ۱۵ سال پیش تاکنون سیاست «یک خانواده، یک فرزند» تبلیغ می شود. از این سیاست که به افزایش انجامیده و باعث فشار و شاتاز و لذت و آزار مردم شده، شدیداً انتقاد می شود. اما باید گفت که این سیاست تأییدی نیز داشته است: نرخ رشد جمعیت از ۳/۳٪ به ۱/۸٪ رسیده است. هرچند که کنترل جمعیت در روستاها بسیار کمتر از شهرها موفق بوده است.

- این مقاله با استفاده از منابع رس نوشته شده است.
- ۱. لوسون، روزنامه رسال، از تاریخ ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۰ سپتامبر ۷۲
- ۲. روزنامه شیان، ۲۲ سپتامبر ۷۲
- ۳. هفته نامه شیان لندن، شماره های ۲ و ۱۰ سپتامبر ۷۲
- ۴. هفته نامه ایران زمین، شماره های ۱۷، ۱۶ و ۱۵ سپتامبر ۷۲
- ۵. سرخ آرای روز، شماره ۱۱، شماره ۹۰
- ۶. فرانسوی: اطلاعات، Info Matin
- ۷. شماره های ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰ سپتامبر ۹۲
- ۸. ایتالیایی: ۱ سپتامبر ۹۲
- ۹. لیبراسیون، شماره های ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲ سپتامبر ۹۲
- ۱۰. فنکار، شماره های ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ سپتامبر ۹۲
- ۱۱. لوموند، شماره های ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰ سپتامبر ۹۲
- ۱۲. انگلیسی: هرالد تریبون استرالیایی، شماره های ۱ و ۲ سپتامبر ۹۲
- ۱۳. دانشکتن پست، ۲ سپتامبر ۹۲

میکنند. نا آنجا که ژنرال محمد آلیج بزترال لاریس لاشین در سال ۱۹۸۶ پیشنهاد اسلام دولت اسلامی می‌دهند. اما بازی با این وسیله عاقبت خوشی ندارد. با فضای باز سیاسی و آزادیهای نسبی که به دنبال سرکوب خونین اعتراضات سردمی در سال ۱۹۸۸ برقرار شد، و با کنار رفتن پرده‌های سانسور و اختناق، واقعیت‌های اجتماعی رخ می‌نمایند. اوتناج فلاکت‌بار اقتصادی الجزایر نقش مهمی در رساندن حاکمه به نقطه انقجار داشته‌است.

سقوط بهای نفت در بازارهای بین‌المللی تأثیر مهلک خود را بر جای گذاشت. درآمد این کشور که ۹۵ درصد آن از محل صدور نفت و گاز تأمین می‌شود، از ۱۵ میلیارد در سال ۱۹۸۶ به ۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۸ کاهش یافت. اگر پانین آمدن نرخ دلار از یکطرف و بالای بودن نرخ رشد جمعیت را هم در نظر بگیریم، ابعاد سقوط درآمد مردم روشن‌تر خواهد شد. بویژه آنکه سهم شیر از این درآمد نصیب نوسان‌گلاتور حاکم شده و دیگر چیز زیادی برای تقسیم کردن بین مردم باقی نمی‌ماند. در واقع سال ۱۹۸۶ هم‌زمان است با گسترش "جبهه نجات اسلامی" تا آنجا که باشکستن فضای حفضان و سرکوب در سال ۱۹۸۸ بعنوان مدعی کسب قدرت سیاسی وارد صحنه مبارزه می‌شود. انتخابات شهرداری ها در سال ۱۹۹۰ ویس انتخابات مجلس در سال بعد FIS را در رأس نیروهای مخالف مینشانند. در واقع نفرت توده‌های مردم از حاکمیت در بستر بحران بی‌سابقه‌ای که جامعه الجزایر را در نوردیده به FIS این امکان را میدهد که در نقش نودها ظاهر شود.

جبهه نجات اسلامی انواع گرایشها و کورانه‌های فکری اسلامی را دربر می‌گیرد. بخاطر اشتقاق و چندگانگی، نمیتوان آنرا یکه تشکیلات سیاسی بحساب آورد. مهمترین جریان این جبهه یکی گرایشی است به سردمداری عباسی مدنی که به اخوان المسلمین مصری نزدیک است، و دیگری رادیکالتر و به ریاست سلو، بن حاج. این جبهه هیچ برنامه مدونی ندارد و همانطور که معمول این گونه جریانهاست، همه چیز را موقوف به رسیدن بقدرت میکنند. اگر حبیبی در ایران قبل از قبضه کردن قدرت هیچ نگفت و « بحث بعد از سرکه شاه » رده زبان اسلامی‌ها بود، در الجزایر چه بخاطر همسایگی‌اش با اروپا و چه نحوه مسالمت آمیز و دموکراتیک انتخاب شدنش قدری متفاوت بود، رهبران جبهه نجات در میتینگ‌ها و مصاحبه‌های خود، بقدر کافی دلایلی بدست حاکمیت نظامی دادند که سرکوب کردنشان از هر نظر مشروع و به حق جلوه کند.

آنها گفتند که قانون اساسی ضرورتی ندارد و قرآن تنها قانون اساسی آنهاست. گفتند که بعد از به قدرت رسیدن آنها دیگر انتخاباتی در کار نخواهد بود. گفتند که بعد از برقراری قانون قرآن نیازی به پلیس نیست و بنابراین منحل خواهد شد. گفتند که دولت اسلامی از محل درآمد خود، زنان را رها نمی‌خواهد که دیگر کار نکنند. گفتند که مالیات برچیده شده و جایش را ذکات خواهد گرفت.

و چنین شد که ارتش با کودتای آراسی شاذلی بن جدید را وادار به استعفا کرد و قدرت را به دست گرفت. وقتی که بودیاف، یکی از رهبران نارنجی جنگ استقلال الجزایر پس از دهها سال تبعید، به ریاست دوران انتقالی برگزیده شد، امید

الجزایر

در برنخ آتش و خون

نزدیک به سه سال است که جامعه الجزایر هرچه بیشتر در باطلاق جنگ داخلی فرو می‌رود. نظامیان حاکم از یکسر و گروه‌های مسلح اسلامی از سوی دیگر آتش بیار مهنی شده‌اند که امروز بحران الجزایر نام گرفته‌است. بوروکراتهای سرپا فاسد و سرکوبگری که بعدت سی سال به تنهایی وبا حمایت ویژه فرانسه بر اینکه قدرت تکیه زده بودند، سرانجام جای خود را به حکومت نظامیان دادند. ترس از به قدرت رسیدن یک دولت اسلامی آنها در چند قدمی اروپا، موجب گشت که دول غربی براحتی نتیجه انتخاباتی را که خود از مشوقان برگزاری اش بودند، نادیده گرفته و در مقابل دولت الجزایر سکوت کنند. دولتی که در درون سرزها از پایگاه قابل اتکالی برخوردار نیست. اشتباه است اگر چنانچه تصور شود که دوربارونی ارتش و اسلامی‌ها جنگی است میان خوب و بد. هر دو جبهه از هروسبیله‌ای استفاده میکنند تا در این جنگ کسب قدرت طرف مقابل را منکوب کنند. تروریسم دولتی، شکنجه و کشتار از جانب رژیم که اعتراض سازمانهای بین‌المللی حقوق بشر را برانگیخته از یک طرف، وحشونت وحشیانه و کور اسلامی‌ها از طرف دیگر، راه را بر هرگونه راه حل مسالمت آمیز بحران این کشور بسته‌است.

سه چهارم جمعیت ۲۶ میلیونی الجزایر بعد از انقلاب متولد شده‌اند، یعنی همواره مواجه با حاکمیتی شک حزبی (In) بوده‌اند که مشروعیت خود را از گذشته، از گذشته‌ای که جانی در ذهن این جوانان ندارد می‌گرفته‌است. این جمعیت جوان که از بی‌کاری و فقر به ستوه آمده، بویژه مناسبترین حوزه نفوذ و سرپازگیری حزب اسلامی نجات (FIS) را تشکیل میدهد.

با به آخر خط رسیدن « مدل الجزایری »، و سرگ بومی‌دین در سال ۱۹۷۸ دولت به اسلام رو آورده و از آن بویژه بعنوان ابزاری در مقابل روشنفکران لائیک و بربرها استفاده

بشن مدارس به امری روزمره بدل شده است. ربودن هواپیمای ارفرانس و قتل مسافران بیکناد، گازگذاشتن نله‌های انفجاری در مرحله‌های برج‌میت. از آخرین نمونه‌های این خشونت‌ها در طی دو سال گذشته بیش از سی هزار نفر به خاک افتاده‌اند، و جامعه الجزایر بیش از پیش در کردیاه خشونت و کشتار به تحلیل می‌رود. طبق گزارش خبرگزاری فرانسه هر هفته قریب به هزار نفر به قتل می‌رسند.

نظامیان حاکم بر این عقیده‌اند که باید سرگوب «گروه‌های مسلح اسلامی» را تا با آخر ادامه داد. طبیعتاً آنها سرزشت امرای ارتش ایران را در جریان انقلاب در نظر دارند. حتی می‌توان گفت که در این جنگ بنوعی از خود دفاع می‌کنند. اما اشتقاق و رودرزی سرخود در جامعه الجزایر، بدنه ارتش را هم بی نصیب نگذاشته است. فرار سربازانی که گاه با اسلحه‌های خود به گروه‌های مسلح می‌پیوندند، به امری عادی بدل شده است. از طرف دیگر سرگوب بیرجانه‌ای که تا به امروز اعمال شده نه تنها به نتیجه دلخواه نیانجامیده بلکه به افزایش هرچه بیشتر خشونت دامن زده است. این همان روشی است که گروه‌های رقیب در افغانستان سالهاست به کار بسته‌اند، که حاصلی جز ویرانی و کشتار و درابعدی هولناکتر از پیش نداشته است.

نقطه مافیای سیاسی نظامی حاکم و «بجه نجات اسلامی» بعلاوه گروه‌های مسلح تروریستی‌اش نیستند که جامعه الجزایر را تشکیک می‌دهند. اقلیت کابیلی‌ها، احزاب و گروه‌های آزادیخواه و دموکرات و بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم و بویژه

به ربودن رفت از بهران، فوت گرفت. اما این نیز چندان دوام نیافت و بودیای قتل از آنکه بتواند اولین بخش از برنامه خود را سینی بر نصیفة دستگاه دولت از عناصر فاسد و سوجو باجرا درآورد، در ژوئن ۱۹۹۲ به قتل رسید (ضارب که در زندان بسر می‌برد، همراه با برخی از رهبران گروه‌های مسلح در میان ۸۱ نفری بودند که روز ۲۳ فوریه امسال در سرگوب شورش زندان الجزیره به قتل رسیدند). در واقع دوران رویارویی خونین ارتش و اسلامی‌ها از این زمان است که شدت بی مسابقه‌ای می‌گیرد. عملیات تروریستی «گروه مسلح اسلامی» از یک طرف و سرگوب و شکنجه و کشتار از طرف دیگر، الجزایر را بین از پیش به ورطه جنگ داخلی سوق می‌دهد.

نیروها و احزاب سیاسی ترقی خواه و دموکرات جامعه همچون ائتلاف مدون و تحصیل کرده، روشنفکران و بویژه زنان الجزایری چه از جانب اسلامی‌ها و چه از جانب دولت تحت فشار و سرکوبند. تروریست‌های اسلامی روشنفکران و ترقی خواهان و کمونیست‌ها را که به مخالفت برخاسته‌اند. آماج ترورهای کور خود قرار داده‌اند. دهها تن از روزنامه نگاران و نویسندگان الجزایری به دست اسلامی‌ها ترور شده و دهها تن دیگر ناچار از جلائی وطن گشته‌اند. اسلامی‌ها برای نشان دادن ضربت و با چه با از روی ناامیدی، پیش از پیش به عملیات خشونت آمیز خود شدت بخشیده‌اند. خفه کردن ویا مثلث کردن افراد غیر نظامی در معابر عمومی، ربودن و تجاوز به دختران بی حجاب، کشتن بچه‌ها در مقابل چشم والدین، به مثل



دولت، نیروهای که اسلامیت‌ها و نظامیان حاکم را نمی‌میکشند، روزیروز کثرت‌تر میشود. با اینحال ستاسفانه هنوز چشم‌انداز امیدبخشی در مقابل مردم الجزایر سوجوید نیست. آیا مردمی که امروز به وعده‌های عوام‌فریانه فیس امید بسته‌اند، خواهند توانست خود را از دام سرکباری که اسلامیت‌ها برای آینده الجزایر نذارک دیده‌اند، برهانند؟ ●

چند رقم اقتصادی

الجزایر بزرگترین تولیدکننده گاز در اویک و چهارمین کشور درجهای است. تولید روزانه نفت ۸۵۰ هزار بشکه در روز است که در مقایسه با فرانسه حدودی (۸ میلیون بشکه در روز) بسیار ناچیز است. این دو ماده اولیه ۹۵ درصد صادرات الجزایر را تشکیل میدهند. با سقوط بهای نفت در بازارهای بین‌المللی درآمد ۱۵ میلیارد دلاری این کشور در سال ۱۹۸۰ به ۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۶ رسید. بر اساس برآوردهای موجود کارخانه‌های الجزایر با ۵۰ درصد ظرفیت خود کار میکنند. بنابراین چیزی بجز نفت و گاز برای صادرات باقی نمی‌ماند. بین سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۷ واردات کشور ۱۴ بار افزایش یافت. ۲۷ درصد محصنات فعال کشور بیکارند. این در حالی است که هر سال ۳۰۰ هزار نفر جوان وارد بازار کار میشوند. جمعیت الجزایر از ۱۰ میلیون نفر در سال ۱۹۶۲ امروز به ۲۷ میلیون نفر بالغ شده است.

زنان :

در طی دو سال گذشته ۲۱۵ تن به قتل رسیده‌اند. به دست‌های آمار دقیقی از روده شدن و تجاوز به زنان غیرممکن است. در بسیاری موارد ترس و آذربودنی ونا وحشت از انتقام ربابگانی، قربانان را نه سکوت و اسماورد.

ژن (۱۹۹۱)، علی بن حاج فوه دوم (۱۹۹۰) فتوای یارده قرن پیش این طایفه را در مورد گرفتن غنایم جنگی، (ساجد زنان و کشتن هر کسی را که مانعی در راه اسلام باشد، از او زنده کرد. بعد از این فتوی بوده که روشن و تجاوز به زنان شروع شد. یکی از اولیای سواره، مسمر یک واعظ روحانی بود که مورد تجاوز جنسی نوربسته‌های اسلامی قرار گرفت.

آنها تعداد تجاوز به یک دختر ۹ ساله. او را به قتل رساندند. با چوبدستی کتک زدند و سپس همه اعضای خانواده‌اش را به قتل رساندند. دختر بچه زنده ماند ولی بزرگان نزدیک دارند که بتوانند به ردمگی عادی برگردد.

تروپسته‌های اسلامی دختر ۱۶ ساله‌ای را از یک خانواده روستایی ربوده و دو ماه زندانی‌اش کردند و طی این مدت بارها بطور دستجمعی به او تجاوز کردند. زمانی که پی‌بردند که دختر حامله است دست‌هایش را از بند گشودند و رهایش کردند. مأموران پلیس این دختر تنها را در صحنه‌ای به حالت جنون یافتند. او هنوز نمی‌داند که بوردی در شکم دارد.

دختر دانشجویی در مورد جنایات هولناک اسلامی‌ها در صاچه‌های با یک دروازه‌نگار فرانسوی می‌گوید: ممکن است من هم کشته شوم. بخاطر اینکه دانشجو هستم، کشته شوم بخاطر اینکه حجاب بر سر ندارم. کشته شوم بخاطر اینکه یک زلمه کشته شوم بخاطر اینکه مثل آنها هستم. (به نقل از Nouvel Observateur ۲۵ ژانویه ۱۹۸۵)

روز ۵ فوریه نمایا عالی رئیس انجمن فمینیستی " فریاد زن" هدف کلوله تروپسته‌های اسلامی قرار گرفت و به قتل رسید. او که آرشیست بود و سی و پنج سال داشت از فعالین جنبش زنان الجزایر بشمار میرفت.

گرایش به دفاع از خود مسلحانه

شمار نوروها مخصوص در ماه رمضان، شدت بیشتری گرفت. رشید بابا احمد یکی از مشهورترین تولیدکنندگان موسیقی رای که اسلامیت‌ها نام فساد بان داده‌اند، به سبب تروپسته‌های اسلامی قتل رسید (۱۵ فوریه). با گسترش موج نوروها که بویژه روشنفکران، هنرمندان، آموزگاران و دانشگاهی‌ها، حیثی برای فرهنگ و دموکراسی به رهبری سببستندی از همه آزادیخواهان خواست که برای دفاع از خود وارد عمل شوند. از آنجا که دولت قادر نیست که امنیت جانی شهروندان را تأمین کند، این نظر که مردم باید مسلحانه در مقابل تروپسته‌ها از خودشان دفاع کنند، طرفداران بیشتری می‌یابد.

زنان الجزایری از هر دو طرف سرکوب میشوند.

جبهه آزادی بخش الجزایر، که با به قدرت رسیدن ژنرال‌ها اکنون به اپوزیسیون رانده شده است، هنوز بیشترین کادرهای جامعه الجزایر را در خود دارد. در اجلاس رم دبیر کل این حزب همراه با آیت احمد دبیر جبهه سوسیالیست‌ها ترقی خواهد، احمد بن بلا، اولین رئیس جمهوری الجزایر که به اسلامی‌ها نزدیک است، رئیس جمعیت حقوق بشر و دبیر "جبهه اسلامی نجات" که در اولین انتخابات آزاد در مجموع ۸۵ درصد از آرا مردم را به خود اختصاص دادند. حضور داشتند. لازم به یادآوری است که نماینده فیس در این اجلاس انور حادام بود که در مراجعت به آمریکا از ترور شاعر معروف الجزایری طاهر جانتوت، دفاع نمود. بهر رو قطعنامه پایانی این اجلاس انتخابات آزاد، سیستم چند حزبی، امکان جایگزینی و تعویض حکومت از راه قانونی را پذیرفته است. دولت الجزایر روزنامه‌های وابسته به دولت با واکنش تندى این اجلاس را محکوم کردند. امریکا به حمایت از این نشست برخاست، فرانسه از دولت الجزایر خواست که با شرکت کنندگان در این اجلاس وارد مذاکره شود. « گروه‌های مسلح اسلامی» که از بطن ... زاده شده‌اند، ۴۸ ساعت پس از پایان این اجلاس با صدور اعلامیه‌ای خواستار « متوقف ساختن جنگ» بالیده شرط شد؛ اول اینکه یکی از رهبران این گروه که محکوم به مرگ شده و از سال ۱۹۹۳ در زندان پسر میرد، آزاد شود. دوم اینکه « قانون خدا» در مورد ژنرال‌ها که «حقوق برسانه اسلامی را به تعویق انداخته‌اند» با اجرا گذاشته شود. و سوم اینکه همه « احزاب کسینت و بی‌خدا مسلح شوند»، که این «استحالی» است برای دولت که از این طریق شایسته کند که « بادشمنان خدا مبارزه میکنند». در واقع شروط اعلام شده از سوی ک.م.ا.ا. بعضی نفر. راه عمل مسالمت‌آمیز بحران است. میتوان گفت که دستور آن اعلامیه از جانب آنان فقط بخاطر این بوده است که از قافله مذاکرات احتمالی اپوزیسیون و دولت عقب نمانند. میرا که ک.م.ا.ا. با روی آوردن هر چه بیشتر به خشونت‌های جنون آمیز، بیش از پیش در انزوا افتاده است.

اجلاس رم و توافقنامه آن توانست روزنه امیدى در برابر مردم الجزایر بگشاید. بویژه آنکه از حمایت چندین کشور بزرگه صنعتی نیز برخوردار شد، اما خطایی زود در برابر اوجگیری خشونت‌های گور و قتل‌ها و ترورها اهمیت خود را از دست داد، این را هم باید گفت که بسیاری از روشنفکران و ائشان مدرن جامعه، اصولاً نظر خوشی در مورد شرکت فیس در این اجلاس نداشتند و آنها بخاطر مشروعیت بخشیدن به آن محکوم کردند. مردم و بویژه زنان هیچگونه اعتمادی به فیس ندارند و پذیرفتن اصل " آزادی فردی و جمعی، صرف نظر از نژاد، جنس و اعتقادات مذهبی" را از جانب فیس در اجلاس رم، ربابکارانه ارزیابی میکنند. از نظر آنان به قدرت رسیدن اسلامیت‌ها هولناک‌ترین سناریوی ممکن برای آینده الجزایر است. به آتش کشیدن بیش از هفتصد مدرسه و سوزنه آموزشی و کشتن دانش آموزان و بویژه دختران بی حجاب، حتی بسیاری از طرفداران سابق فیس را به جبهه مخالفین اسلامیت‌ها رانده است.

گرچه صف نیروهای طرفدار دموکراسی و جدائی دین از

سازد برای اسلامی بود. بیست و نهمین سالگرد آبیاری دیرشده است ؟ فرد قداریه و هم چنین دانشگاه الاظهر که تمام سون منتشر شد در معبر را از نظر امروز انشادات مورد بررسی قرار میدهد. بیش از پیش به اسلامیون گرایش یافته است. زمان سویی بنام ملاحداد. به خاطر برخورد به اسول اسلام به ۸ سال زندان محکوم شد (حکمی که به اجرا در نیامده است) ۰ دانشگاهی معروفه مصر ابوزید. به پیمان اینکه گارهایش توهین است به سده. با سخلات نمایی موجه شد. چه کام بزرگی به عقب : دانشگاه الاظهر را در دهه ۲۰ بیاضی اوروم ۹۴ در آن چه بحثها و گفتگوهای بیروانه و در عرض حال انسانی و بشرآگتی میاد علما و نویسندگان بی خدا صورت میگرفت.

دبیر روزنامه ابداع احمد حجازی که شاعر نیز هست تاریخ را بیاد می آورد : فرهنگ مصر مدرن. مصر را آزادی خلق انار هری و آزاده محمد علی (نایب الطبه رهبری است اوایل قرن ۱۹) برای انطباق میراث عرب و تمدن غرب. پانصد و بیست و یکصد سالگی. گیسوت از این رهبریم جنب نشینی بعشتناکی است .

چه باید کرد؟ درست است که جنب مطالبه برنده سبیل ادبیات بر اهمیت آزادی بیان تاکید میدهد نموده است اما باطلر امیدانی که می توان نام ترس بر آن نهاد. سانسور کتابش "سرمینه" را پذیرفته. این کتاب که در دهه ۶۰ چاپ شده کتابی است به زعمی پرآبرو. آیا این محاوره ترس از یک "ناجرای رهدی جدید است؟" باید داد. به هر دوسر تشار کردن ؟ دلیل صریح باشد. سکوت بزرگترین نویسنده مصری برای دیگر نویسندگان بیانگر ناطانی آنان در برخورد به آزادیهای تاریخی است. آنها که بین دولتهای فاسد که نمی دانند چه مفسر العملی داشته باشند. و انکار عمومی که در واقع وجود ندارد! مجبورند به خیل مخالفین در سرزمین اسلام بچینوندند. بسیاری از آنان وقتی ماجرای ساجان شدند. بیش امیدگرت کردند. امروز اما حدود ۱۰۰ نفر از آنها کار مشترکی در دفاع از رشدی منتشر کرده اند. آیا خیلی دیر شده است؟ سرمشیر. بالا بوجهی نه است آنان است که جلب شده (عنه نامه اکسپرس فوریه ۹۴) ●



دبیر موسسه اجیرا در پاریس درگذشت.

آنها می خواهند ما را به خودمان نسوری و نذولتین مجبور کنند. برای نویسنده این یعنی خودکشی . به همین دلیل در شرایطی نیمه مخفی زندگی می کنند و مسلح است . اما همچنان در جلسات عمومی شرکت میکنند.

وقتی آدم معتقد به آزادی است ! اینستادگی و مقاومت. آسان است . اقبال این است که بتوان باعث شکرهایی نلمسه های آگاهی و وجدان شد. سرمشیر برای هموطنان و یارهای بی برای آنان .

آیا الجزایر موردی ناممکنه فرد و یا موردی اسرائیل است؟ کمی دورتر در شرق در ساحل نیل، شاعران و نویسندگان پیش از پیش دوره نویسندگاری میکنند. البته وضعیت مصر با الجزایر قابل قیاس نیست. با عربستان سعودی نیز. روز ۳ سپتامبر ۹۳ شاعری بنام سعیدک ملاح را در ملاح سرپریدند. در مراسم نشانه هایی از همین روز. پنجم می خورد. ۳۰ سال قبل فارابی خود روزنامه نگاری که طرفداریش از لایحه برکناری پوشیده نبود بر اساس فتوای مفتی سازمان انترگیمینت "العهد" بطل رسید. از آن پس تجدید روشنفکران روز بروز بیشتر شده است. محمد سعید ملاحمدی، مسویری تاریک از شرایط ترسیم می کند این قاننی سابق و نویسنده رساله های درخشان با عنوان "اسلامیسم زمانه ام" . از طرف آنان محکوم شده است. اخوان المسلمین گفته اند که به هر شکلی که ممکن است باید او را ساک. کرد. او اکنون در پاریس در یکی از محله های سکونی قاهره که توسط پلیس محافظت میشود مطنی است . اما به

گلوله در برابر اندیشه

سال آن رشیدی هشتاد و سه ساله در "پارلمان" عربستان سعودی، گفت : "بیاره، از نویسندگانی که در جهان اسلام مورد ادب و آزار قرار میگیرند، سهم بهمان برمی رستند که در هشتم"

الجزایر! بنکادش ! پاکستان ! مصر و ... روشنفکران همه بر قشریون مذهبی شده اند. چرا که بیانگر اسلام هستند که قدر و پذیرش انکار جدید را دارد (زیر آزار محققانند که آزادی آفرینش هری و دیگر کسانی از نوعی خواصی و پیشرفت بدانی نپذیرند.

(بر آنان) عقل را در برابر آزاده نابودی اقلیتها قرار می دهند. قشریون مذهبی "عده سنان جبول عربی" را سرور میکنند.

نویسنده می نویسد "سرگید" زندگی روزانه الجزایری ۳۰۰ - ۳۰۰ فرانک می ارزد. این حواله زعمه مزدوری است که برای گشتن اجیر می شود. یکسال پس از ترور نیروهای انتظامی. نوبت به روزنامه نگاران و نویسندگان رسید. شخصاً بعد از قتل طاهر جوت نویسنده کتاب "نگهبانها" که در آن قاننیان و مقدسان دروغین افشا شده اند. (در تاریخ ۲۶ مه ۹۳) . کل های سر برد ادبیات الجزایر در لیست سیاهی قرار دارند که در ساجد اعلام شده . این قتل ها و هدف رادیکال میکند در داخل کشور ترساندن مخالفین دولت اسلامی که در حال شکل گیری است و در خارج کشور پیش وسیع خبرها توسط مطبوعات غربی به منظور تبلیغات. در چنین وضعیتی دو اشتباه بیشتر نیست: چندان یاتابوت. رشیدی جودا نویسنده الجزایری می گوید : " من هرگاه چنین سرورشی را قبول نخواهم کرد" . ولتپنه است که در برابر ترور روزمره فکر و اندیشه مقاومت کنیم. برای این زمان نویسن. انتخاب روشی است "

هیچ سازشی نباید با آدمکشان کرد!

مصاحبه‌ای با رشید بوجدرا نویسنده الجزایری که هشتاد و هشت ساله است از آخرین زغالش در آن کشور معروفی رفته است.



من: در الجزایر چه می‌گذرد؟
بوجدرا: شصت و شش سالگی من بود که با مسافر دوستانه رفتم. چرا از آن سفر گذشت؟ خودم نمی‌دانم. من همیشه یک کیسول سیانور با خودم داشتم. حالا هم که سرفه‌ها در شهر لیل برای اوامه ناشناخته‌ام هستم، آن کیسول دیگر در اپارتمانم ندارم.

من: شما مسلح هستید؟

ج: در الجزایر یک هزار و پانصد تن مسلح با خود داریم. دو سال است که ما مسلح و سیانور به دستمزد در مریور، از ژانویه فیس کشور بقتل روشنفکران بسته‌اند.

من: سال ۱۹۸۳ در الجزایر

بوجدرا: شما در الجزایر بیشتر شده‌اند. من تمام زندانیان را آزاد کردم. حالا تنها چکونه زنده می‌مانم.

بوجدرا:

من: ما در الجزایر مسلح در چه وضعی هستیم؟
ج: تروریست‌های مسلح اسلامی در فیس همان تشکی را دارند که اس‌اس‌ها در غرب نازی داشتند. داستان فقط یک تصمیم‌کار ساده است. کمترین کار انگریست‌ها را اینها انجام می‌دهند.

من: آیا رژیم فیس همکاری می‌کند با رژیم الجزایر؟
ج: همکاری با فیس و بی همکاری با انگلیس، مثل همکاری مارشال پن با نازیها در کشورشما.

من: اما انگلیس‌ها در قدرت بودند - الجزایر از آن‌ها جدا شد.
بوجدرا: تمام شد.

ج: مشابه خشونت انگریست‌ها با خشونت ارتش خیلی ساده است. آیا نظامیان به دخترچه‌ها تجاوز می‌کنند؟ من در زمان حکومت بوجدرا زبیر شکنجه بودم. ولی هیچکدام از آن شکنجه‌ها قابل فیس با

ج: بطور نیمه‌مخفی، دو سال است که دیگر در خانه خودم نیستم. آخرین بار، که این آقایان بدیدم آمدند، ساعت دو صبح در آنجا بستان سال ۱۹۹۲ بود. آنها چهار نفر بودند. که از راه پشت‌بام وارد آپارتمان من که در طبقه دوم است، شدند. من در خانه نبودم و دو سرادرزاده من در خواب بودند. کاری با آنها نکردند. اما حالا دیگر به بچه‌ها هم رحم نمی‌کنند. در منطقه بیلدا به دو دختر بچه کش و نه ساله تجاوز کردند و آنها را در شبیل والدمیزبان خفه کردند.

من: شما می‌دانید که انگلیس‌ها قصد دارند الجزایر را در خانه در جنگ شروع کرده و سرانجام آن را تسلیم کنند؟
ج: آنها درست مثل گروان فکر می‌کنند. او بیگانه. وقتی اسم فرهنگ را می‌شنی، هم هستتیرم را در می‌آوردم. انگریست‌ها یک شعار دارند: کسی که به ما توجه کند، جوابش را با تیغه شمشیر

جانیات، فیس نیست. دولت الجزایر می‌خواست سراغشان. و ساکتم کند. هرگز نمی‌خواست که بوسنم را نکند. کتابهایم را بسوزاند. و با خوانندگان کتابهایم را بسوزاند.

من: بوجدرا، در ادعایم زبیر ارتش را بسوزاند. چرا کتاب‌ها را می‌سوزاند؟

ج: منم افراد کاپوهای ارتش را محکوم می‌کنم. ولی شما چگونه می‌خواهید جلوی آن سرباز را بگیرید که میدانند اگر اول او حمله نکند کشته خواهد شد؟

من: ارتش بوجدرا مقاله‌ها و کتاب‌ها را هم می‌سوزاند.

ج: این کارها را سبب می‌دهد. عمل کرد. چرا که بسیاری از والدین اسلامی... آنها ضد اسلام نیستند. اما کسی که برای از بین آیدمکشان اسلامی را در خانه‌اش پناه برده، بعد از آن قاتل است. برای اینکه میدانند فردایی ندارند. می‌تواند قاتل دختر خودش باشد.

من: به انگلیس‌ها در الجزایر چه می‌گذرد؟

ج: هیچ اف‌آی‌ای برای پوشاندن سادش و اما با فساد برای خودش است که می‌تواند به شام برسد. هر که در جزایر است، سابع مالی فیس همان سرمایه‌داری هستند که زمان حکومت فیلان به شروع رسیدند. عبدالجواد - شهری در حال حاضر دبیرکل فیلان است. دخترش هسیر فرزند شادلی من پیدا شد. او این شادلی بود که بدون آنکه کنگرهای در کار باشد. او را دبیرکل حزب کرد. اینها تا آمد دست در دست هسیر و درازا، در سرود شرقی خواهران سوسیالیست سرخ‌روی آیت‌احمد باید بگویم که به سرعت توسط آن دولت‌های دیگر بلعیده خواهد شد. کار درست... الجزایری را سفید می‌کند و دوگرات‌های واقع خواهد کرد. کسانی که هیچ چیز از مردم الجزایر ندانند.

فیس برزینة شعار مردم جزایر مخالفت با اسلام شد کرده است. اما از عذاب اینکه مرکز کاری به کارنامه فاسد نظام نگاشته است. در الجزایر، من نویسنده‌های هستم که کتابهایم بیشترین فروش را دارند. با اینکه بیست و پنج سال است که در یک آپارتمان... زمانی زنده‌گی می‌کنم که در ارتش نه دوختی هست و نه چوبی. سیاسی منی سه و بالای بسیار شیک در سه جای مختلف دارد، و این فیس آدم‌هایی مثل من را بکشد... ●

یکی از آخرین نوشته‌های

سعید مکیل



سعید مکیل روزنامه‌نگار الجزایری، در روز ۳ دسامبر ۱۹۹۴ هنگامی که در رستورانی نزدیک محل کارش مشغول صرف نهار بود، هدف گلوله تروریست‌های اسلامی قرار گرفت و روز بعد در بیمارستان چشم از جهان فرو بست. او که ۵۶ سال داشت، از نام‌آورترین روزنامه‌نگاران الجزایری بود. مکیل با اینکه در ماه مارس همان سال نیز هدف سوء قصد قرار گرفته بود، از هیچ محافظت ویژه‌ای برخوردار نبود و با این حال حاضر به ترک کشورش نشد. او مدیر روزنامه «لوماتن» *Le Matin* بود و هر روز ستون ثابتی در این روزنامه داشت که به همراه عکسی از او چاپ می‌شد. سعید مکیل از منفدان بی‌بروای اسلامیست‌ها از یک طرف و دولت الجزایر از طرف دیگر بود. وقتی که گروه گرداننده روزنامه به ناچار عازم فرانسه شد، سعید مکیل، این سبندس سابق، گروه کوچک باقی‌مانده را رهبری می‌کرد و سرانجام بهای استواری و شهادتش را با خون خود پرداخت.

از ماه مه ۱۹۹۳ تاکنون، بیش از ۳۰ ژورنالیست الجزایری بدمت گروه‌های مسلح اسلامی به‌قتل رسیده‌اند.

به چیزهایی رو من باینده این تروریست‌ها بگویم. قبل از هر چیزی باید بگویم که کار سو راست نمی‌کنند. ایدها، ایدها، تازه کارون بدیون اون‌ها به قدر کافی دنگ و جنگ داره. هر روز خدا بانه، ما زور ششجه بدم تا مطالبی رو سران روزنامه فراهم کنم. اونیم با سلاطی از سادگی و ... و ... که خوانده ما بونا ازین انتظار داره. انگار کافیست که من کشونی رو بکنم و مطلب بیرون بیاد. خلاصه اینکه چنان زندگی روزانه سختی رو دارم که از خودم می‌روسم که آغه چطور میشه که تروریست‌ها اینو ندوند؟ آیا اینها ملانژنیسی در میونشون نیست که بتونه درد بک همکار رو بشنوه؟

حالا به مثال دیگه: دوبار چندین تیر بطرف من شلیک شده. همین جور که پیش میرند، خدا سو خواهند کشت. مگه نه؟ پس من باید اینو به تروریست‌ها بفهمونم. بوش و بگم که اون بازه‌هایی که میکنند، کشنده‌است. شاید نمی‌دونند که گلوله‌هایی که شلیک میکنند، میتونه درد بیاره و بکشد؟ اما مگه درد همین یکنه؟ آغه اینا میدوند که بیونه سو با زخم، زن و ناداری که بیست ساله همدیگه رو دوست داریم، دارن بهم یزندن؟ میرید چرا؟ خیلی ساده. برای اینکه من ترنستم زخمی قائم کنم که آغه بعضی شبها نمی‌تونم به خونه پیام لفظ و فقط بخاطر احتیاطیه که میکنم. آخرین بار، برای اینکه دیگه هرگونه شکی رو در وفاداریم نسبت به اون برطرف کنم، مشخصاً پیش گفتم که دیشب رو ما یکی از دوستان سرد در دفتر روزنامه گذروندیم، آغه بدترین چه نگاهی بهم کرد؟ مطمئنم سوالات بوداری در مورد من به ذهنش رسید.

باز به چیز دیگه: بعضی وقتها برای اینکه تحقیق و مراقبت تروریست‌ها رو خشک کنم، مجبورم کلک‌های ماهرانه‌ای بزوم. مثلاً

سوم رفتن با خونه. عذر، عذر می‌برم. این جور، اینها فکر میکنند که من دارم از خونه خارج میشم. ما برعکس، موقع رفتن سر کار، بار فکر میکنند که دارم برمیگردم. سو بدونم این کارها میتونه دشمنو کول بزوم یا نه، ولی در عوض اونو میدونم که کارهای عجیب، عسریه من سوچه همدارهارو جلب کرده، تا چنانچه به زخم نوسیه کردن که سو به یک روان‌مناسو نشون بده، به چیزی رو هم اضافه کنم، خیلی وقتها او همین بازه‌ها، اوضاع پاک از دستم در میره. دیگه خودم هم نمیدونم وقتی که وانمود میکنم که دارم از خونه بیام بیرون، دارم به خونه میرم یا اینکه مشغول تاکیبک برعکسم.

حالا، مجبورم قبل از رفتن به محل روزنامه، برای زدگم کردن هشتاد دور با ماشین بچرخم. در صورتیکه فاصله اونجا ما خونه من درست ۵ دقیقه‌ست. و این جور بودجه خونواهر روز زنده گم. با این کار مجبور میشم ماشینو ول کنم و پیاده برم. ولی این که دیگه خیلی خطرناک میشه. مگه نه؟ به چیزی رو دلم میخواه این تروریست‌ها بدوند. من به خاطر توجیه دوت‌اشی که شکران امنیت من بزدند، ظاهر سو عوض کردم. به چیزهایی رو تغییر دادم. بیلر از بیخ زدم. سوهامو کوتاه کردم. عینکمو برداشتم و حالا انز می‌خارم. نتیجه اینکه دیگه سو نمیشه شناخت. تا چنانچه حالا میتونم بی هیچ غماری از وسط دو قطار تروریست رد بشم.

دیگه هیچکس تو خیابون سو نمیشناسه. نه سلاطی، نه عیلتی و نه هیچ کلام سیر آمیزی ردوبدل نموشه. هیچ واقعه فکر میکنم که ناپدید شده‌ام. مرددم. این احساس بعضی مواقع چنان در من بالا می‌گیره که روزنامه را باز میکنم تا خبر بقتل رسیدنم را ببینم.

موشه سارا مارکس برودنبرگ

(Marie Bonnigsen Broxup)



چین ها،

مردمی سرکش



کارل مارکس دیگر نامی روز نیست. حیف چه گزارشی را که او از جنگ قشاز قرن نوزدهم داده هنوز هم سرجه می‌مانی است و می‌تواند منبع تاریخی مفیدی باشد برای کسانی که در غرب می‌خواهند به افرادی که سگکوشا بدیدیم سرپیچد، باور بباورند که چینی «جزو تفکریناپذیر روسیه است» اشتباه است لیکن که ادعا کنیم چینی، داغستان و سایر مناطق قفقاز شمالی از قرن هجدهم بدینسو، از آن روسیه بوده است؛ چرا که چنین معاصراتی می‌تواند بنیاد قانونی سامانه‌ای ناخراسته را بدست دهد.

اولین «بهاد شناس» کوهنشینان قفقاز را یکی از آنان شیخ منصور رهبری کرد؛ در سالهای ۱۷۸۵ تا ۱۷۹۱. چرکس‌ها، داغستانی‌ها و چین‌ها، پس با هم یکی شدند و شدت می‌سگکوشا به ارتش کاترین وارد آوردند که ساری، در دیگر جاها به پیروزی رسیده بود. اما تا واپس‌شناسی‌ها که در آلبانی‌شان را در دریای سیاه، در سال ۱۷۹۱ از دست داده بودند؛ پیوسته خودخوانده شاهنشین گرجستان به روسیه در سال ۱۸۰۱؛ و سپس دست به دست شدن آذربایجان ایران و سیاه روسیه بر آن، این خرده مردمان کوه-اران را در برابر امپراطوری، تنها و در تنگنا گذاشت. آنها با این سال سرسختانه روبارویشان ایستادند، و موجب آن شدند که اشکار روسیه با منطقه سرازور شود که این برای روس‌ها به قیمت شکست در جنگ کریمه تمام شد. (۱۸۵۳-۱۸۵۶)

از آن پس سیاست قلح و قمع مستمر آغاز می‌شود، همان‌گونه که دیگر چرکس‌ها نتوانستند قادر راست کنند. آنها به سوی امپراتوری عثمانی رانده شدند و امروز در سراسر نیاکان خود و در میان نوادگان مهاجرین روس و قزاق، اقلیتی بیش نیستند. در عوض، چین‌ها نشان دادند که رام‌شعنی نیستند. ژنرال مادمار، ایرمولف، در سال ۱۸۱۸ به تزار پیشنهاد در اوان هشدار داد «مادام که پند چین زنده است، آرام نگیرید» چرا که «این مردم شوریخت می‌توانند سرودن روحیه شورشی و عشق به

آزادی، در میان سادات و زمین‌داران
امپراتوری باشند.

حکومت دهشتی که ژنرال ایرماتس بهار
گوانا بود، اما کارنامه خوبی چینی با امام
شامل ضدیت شد. از این پس است که
اسلام در منطقه قفقاز با خطر آزادی ملی
بازنشانی روبرو می‌شود. چنانکه در سالهای
۱۸۲۴ تا ۱۸۵۹ به اوج می‌رسد. جنگی تمام
بهار که تنها علیه هواداران شامل نیستند
بلکه کل سرزمین است از زن و مرد و
خردسال و سالخورده. به سال ۱۸۵۹ شمار
لشکریان روسیه در قفقاز به نیم میلیون
رسان رسیده بود. برای حمله نهایی به
غاریب، پسرنگاه مرتضی در داغستان که
سنگرگاه شیخ شامل و پانصد باز و مادرش
بود شاهزاده بارانگانی چهل هزار تنی
به خدمت گرفته. چچنها که شامل را به
خاطر تسلیم شدنش امر بخشید. چهار سال
دیگر هم در قفقاز، ویرانه زیر سرمانده
باشد. شور افغانی به نبرد ادامه دادند.

"جمهوری کوهساران"

۱۹۱۸

چچنی که به چهل هزار تن فروکنده
شده بود، شکست خورد. اما آرام نگرفت.
از این پس دورانی آغاز می‌شود که کریمه
کافر شناخته شده. به همان دوران دوران
شیخ شامل شایان سرجه است. چچنها نسل
با نسل سلاح به کف گرفته. و روسیه را
ناکامیز سرافرازند که تا انقلاب ۱۹۱۷
تشدیدات نظامی اش را در چچنی انجام داده
که بشکافه خوردن است در میان سایر
مستعمرات امپراتوری.

شکست‌خیزان در سال ۱۹۱۸ در
"جمهوری کوهساران" تا هم متحد
شدند. آنها تنها علیه ارتش سرخ، ژنرال
دنکین بنکینند که می‌خواست روسیه
بکانه و اتحادیه با پیروز را تشکیل و سپس
علیه بلشویکها، که به خاطر وعده استقلال
ملی، در آغاز از عدالت کوشش‌ها هم
چون دیگر مردم مستعمرات، برخوردار
شده بودند. همین "جمهوری کوهساران" را
ترکیه به رسمیت شناخت! همچون ژنرال
تاسدن فرمانده ارتش انگلیس در قفقاز و
به نام دولت بریتانیا، در غرب این سابقه
تاریخی را زود به فراموشی می‌سپاریم ...

در حالیکه جمهوریهای ازمستان،
گرجستان و آذربایجان، در پایان جنگ
داخلی و در چند هفته به دست ارتش

سرخ افتادند. چچنی، داغستان و اینکوش به
ایستادگی در برابر بلشویکها پرداختند.
که پس از ورود سیمانت شدت‌گرای بر
سوفت‌شازان پیدا شده بود. دو ارتش سرخ
یازدهم و بیای هم تاخت و تاز می‌کردند
و دانشمندان به آنجا گسیل شده‌اند. با این
همه شورشی ادامه پیدا کرد. در سالهای
۱۹۲۴، ۱۹۲۸ و ۱۹۳۰ و بعدها ماباخواه
چچنی سیاه بونی در آستانه جنگ مدرنی
دوم شوروی در ادامه سوانست آذربایجان، تران
از سرمازگیری چچرها سرماز زد اما اوزها
سود به آسودن لشکری برآمدند تا با
آلمانها جنگند. که این نیک شوروی هوانی
شوروی را از عیاران سرزمینشان در
سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۴۲ حرم و پایتان
بخشیدند به هر قوام نازهای بازداشت ...
آنها را یکجا به جمهوری با آلمانها محکم
کردند. آلمانی‌ها می‌چرا که قتل‌گزاران
هرگز به آنها رسیده بود.

مدین ترموب کوچ آرا رسید. نه تنها
شماره عظیمی که کل مات چچنی و
اینکوش را کوچ دادند. سرخی را به سوی
از درگاههای مرگ در سیرری راهی کردند.
بیشترینها را به سوی جلاگاههای پیچیده
قرآستان، یعنی از کوششگران نابود شدند.
سولازیمین در این هنگام بود که ترموب
چچنی اینکوشها را سرماز برداشته که دست
زد به روانشناسی تسلیم شدند. اینک
جمهوری چچنی اینکوش از روی نقشه خط
خورد و نام این سرماز آن از کتارها، ساینید
شد. اوزها دیگر رسماً وجود نداشتند اما
به مدین سرگ استالین، آغاز به بازگشت
کردند. مدنی پیش از آنکه رسماً از سرخی
خروجیست به آران آماده شدند. روسیه
را بپسوند و بشاز سرنگان‌شان را نیز با
خود آوردند. هرچند که نه آنها آماده
عیثیت شده بود، همچنان خود مار بودند
و محکم به رژیم بلشی که از جاهای
دیگر روسیه، مدنت و سفارش بود. و این تا
به سال ۱۹۹۰.

استکه تاریخ پراشوب این سرزمین
دورافتاده ناشناخته ماندند. حیرت‌انگیز
نیست. اما شگفت‌آور این است که غرب با
هغه اشتیاق ساده‌لوحانه‌ای که به نظم نوین
جهانی پس از جنگ سرد دارد، اثر چنین
ناقطه‌ای را با اهمیت استراتژیکی که دارد،
آشکارا نادیده انگاشته است. روسیه، اما
نیروی عظیم نظامی‌ای را پیرامون چچنی
سنگر کرده و تاریخ می‌تواند کلید
فدرک که آنچه را که در حال تدارک است،
به دست دهد. در قرن نوزدهم، ژنرال
ایرولف اظهار داشت که چچنها
دارودسته‌ای اوباشند و سراوار مرگ. چرا

که نیاید باشد. تحت‌الحمایه تران باشند.
امروز نیز به‌شکل اقبال سادوست در همین
راست‌هاست. چه در دودایف رئیس جمهوری
چچنی، رئیس گروهی ساینیکار است و
شایسته استقلال روسیه به ساینیکاری
مافیایی، سزل یانه است. در ساینیکاری
چچنی، بیشتر به دستور مرتبط است تا به
آرمنستان باآلس.

جنگ استعماری

امپراتوری پیر

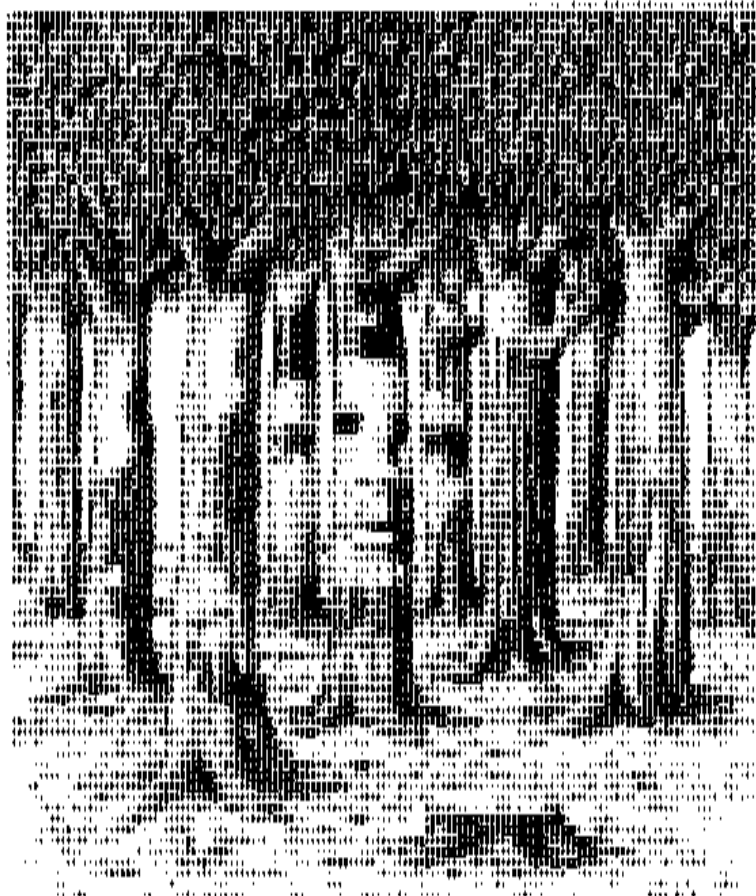
از ۱۹۹۰ تاکنون، چچنها در انتظار
نوردهی خوبی با روسیه زیسته‌اند. تاریخ به
آنها آموخته که هرگونه مذاکراتی با دستور
هرگز جز یک، صدف نفاخته است. تسلیم
شده‌شان به روسیه، به این روسیه شراری
باشد. چه طبیعتی و چه بلندی، آنها
بر این باورند که این آخرین آزمون
آزادبخش است. آرزوی‌شان سرجه است.
آنها با افروز و باخواهند جنگید. اگر
امروز شکست بخورند، فردا از نو آغاز
می‌کنند و داغستان را نیز به همراه خود
می‌کشند.

جنگ استعماری، تنها در میدان نبرد
به تعریف رسد. این جنگ، ابتدا به دست
امپراتوری روسیه برپا شده. که
سازمانی آن به دستگاه بی‌کفایت فاسدی
سپرده شده که دیگر توان لازم برای امر
مطیع بیرونی دولت را ندارد. او در برابر
سرمایه استاده است که از خود شدن سر
بلا می‌زند. که حسن می‌کنند سازمان
دوستان در کار است. و ازجمله عیارهای
را از تاریخ استعماری‌های پرتغلیکها، آنها
ایند که به صورت پیش‌دستی، فرانسوا
بیدار شده است. می‌تواند سازمانی
قدرت استعماری روسیه چیزی نیست. چ
غرب بخواهد و چه نخواهد. ●

(لوسوند، چهارشنبه ۴ فوریه ۱۹۹۵ -
برگردان به فارسی: ناصر مهاجر)

بحران مالی مکزیک سیاسی است و درمان آن دموکراسی

کارولوس فونتن



مکزیک‌نویسنده، بحران مالی مکزیک، در واقع یک بحران سیاسی است.

دلایل اصلی این فروپاشی اشتراکات سه دهه سال اخیر، یعنی به اوت، آزاد آمدن دایمی شعبانی دولت سالیناس، صنایع اقتصادی را برداشت، واردات از صادرات، پیشی گرفت. با جاری که ذخایر پولی از بالای ۳۰ میلیارد دلار به پایین ۶ میلیارد دلار، تحلیل رفت. بر این لحاظ ارزش پروتا و پرداخت واردات روزافزون، اقتصاد به رهن سر راه مکزیک‌های خارجی درآمد. اما سرمایه‌گذاری خارجی بیشتر در بازار روس بود و صنعتی‌سازی تنها ۱۸۵ آن نصیب اقتصاد واقعی می‌شد. ساختن کارخانه، افزایش کار، افزایش بهره‌وری، به مجرد اینکه سرمایه‌گذاران دریافتند ارزش پروتا هیچ پشتوانه واقعی ندارد، بحران اقتصاد پیش آمد. سرمایه گریخت، مکزیک دیگر نتوانست از پس پرداخت وارداتش برآید و پروتا بی‌ارزش شد.

اگر داستان تکراری است روسای جمهور مکزیکه او، ز اچوروا آلوارز (۱۹۷۶)، خوزه پرتیلو (۱۹۸۲) و میکوسل دولامادریو (۱۹۸۸) همه سر بایست که از ارزش پول بمانند و کشور را پشوار از آنچه رفته بودند، بر جای نهند. همه این مردان مانه را چنگلندند، به اقداماتی سخت دست زدند، محبوبیتشان را قربانی کردند تا رئیس جمهور بعدی شوند. با کارنامه‌های پاد- و آمدگی امیدواری، کار خود را آغاز کند. این قانون ملاتفت دموکراسی مکزیک را، کارولوس سالیناس در هم داشت.

او در سال انتخابات، تصمیم‌گیری‌های تلخ را به پس از انتخابات، ماه اوت موکرا کرد. سپس نوبت برنامه شخصی‌اش رسید. آقای سالیناس آرزوید، است که به ریاست سازمان تجارت جهانی، جان‌شیرین گات

کارولوس فونتن نویسنده میگوید:

دهقانان بی‌زمین در مکزیک «نقصین جنگ پارلیمانی

پس کمونیستی» را به پیش می‌برند. رهبرشان «فرمانده

مارکوس»، موجود غریبی است با هویتی ناشناخته

برسد. و از اینکه بحران اقتصادی مکزیک باعث خفای بسیاری شامزدی‌اش شده، دلخبران بود. از دست زدی‌نو، ناززد ریاست جمهوری، وقت، از او درخواست کرده تا تا نیمه اول نوامبر، ارزش پزوتا را کاهش دهد. آقای سالیازا، جنبیده، و رئیس دولت جدید را با بار کاهش ارزش پول و از کف دایره اقتدار و کمبود محبوبیت بر مرکب نشانده.

با این همه پشماری می‌کنم که مسئله پیش از آنکه اقتصادی باشد، سیاسی است. اگر دو واژه‌ای که در قانون عمومی ایالات متحده مسئولانند، یعنی "راز" و "حسابرسی" در مکزیک هم رواج داشتند، هیچ‌گاه از این چیزها روی می‌آید.

درمانیکه مکزیک از یک انتخابات پر تب و تاب، به انتخابات پر تب و تاب دیگری گام می‌گذارد. پیداست که قدرت بیخرا و پرده‌پوشی می‌سد و حدود «فوق» دوریه ریخته شکل است. رئیس جمهور بیرون از قلمرو «حسابرسی» و بدون «تراز» عمل می‌کنند. مزون بر این، او با حلقه کوچکی از دولتمندان و «کارآموزانی» فرمان می‌راند که بی‌شرفان فارغ‌التحصیل‌های Ivy League (۱) اند و اقتصاد برایشان روی نغته سیاه مطرح است و نه در رابطه با سردمان واقعی. این‌ها گروه نخبگانی‌اند که از افکار عمومی، اطلاعات واقعی و روندهای قانون‌گذاری بیشتر و بیشتر جدا می‌افتند. آنها ترمیم آدام اسپت از اقتصاد را وعده می‌دهند علم خوشبختی انسان و سرآخر به برآورد بدبینانه «کارلایل» می‌رسند: علم ملامت‌انگیز.

ما اگر نمی‌توانیم در مکزیک بدون تب و تابی مای، انتخابات، ریاست جمهوری داشته باشیم، معای ساده‌اش این است که نظامی که سال‌های ۱۹۳۴ تا ۱۹۶۸ کم و بیش کارایی داشت و بدون آزادی‌های دموکراتیک، توسعه و صلح اجتماعی را عرضه می‌داشت، اینک به انتهای خط رسیده است. این «نظام» باید جای به نظامی دموکراتیک دهد، نظامی سازگار با واقعیت‌های کشوری ۹۰ میلیون نسلی، اقتصادی نامتوازن، طبقه متوسطی نیرومند، مداوم فرهنگ‌های شکست‌انگیز و چهل میلیون موجودی که در فقر می‌زیند.

آقای سالیازا با روح گورباچف درافتاد اصلاحات سیاسی (گلاسیویت) همراه شود. به سرنوشته شوروی دچار می‌شوید! کشوری تقسیم شده، ضعیف و به زانو درآمده. این جر را اینک باید تاراند.

مکزیک، نباید تمام‌های استواری بسوی دموکراسی کامل برآورد. دولتش و افزایش باید به دیدار هم آید و به قراردادی دست باید در غما پیمان گام «مون کلرا» سال ۱۹۷۷ که گذشت اسپانیا بدون تکرارهای تند، راه اشتیاد به آزادی را بییاند.

دموکراسی مکزیک، ده فرمان دارد. یکم اصلاح قانون انتخابات که نیز شامل موقوفه نوینی بودن حکومت، دستگاه مستقل برای انجام امر انتخابات و قوانینی روان جمعیت، دستگیری به احکانات، مالی و مصلوحاتی است. مکزیک نمی‌تواند در جدال‌های پس از انتخابات، همچنان خونین‌بیکر بماند. چهارم، دیگر دموکراسی مازونیک، چیراند، همزالیسی کارآمد، تفکیک رانین فواد اساسنامه انتخاباتی‌ای برای مازولایستی و حکومت.

قانون از رهگذر اصلاح «فوق» قضائیه فاسد، بند ششم «سرپوط» به رسانه‌هاست، مادام که تلویزیون و به ویژه تلویزیان نه آگاه گردد، و نه انتقاد، خود را به انحراف ملطبی‌وار خط ریاست جمهوری محدود نمایند، نمایش خنده‌دار اشیاهای هرگز تمام نخواهد شد. آن سه دیگر عبارتند از حقوق بشر، احترام به جامعه مدنی و سازمان‌هایش و اصلاح دستگاه‌های امنیتی برای تضمین امنیت در سطوح فردی، اجتماعی و ملی سرآخر، اقتصاد بازار است. با ابعاد اجتماعی و توازن میان بخش‌های عمومی و خصوصی، از راه رشد بخش اجتماعی.

اگر اصلاحات سیاسی، سرآغاز راجل‌های مکزیک است، سرآخر دوباره به اقتصاد می‌رسیم. قرارداد مکزیک می‌باید که به توازنی بزرگتر میان سرمایه‌گذاری‌های سالم، رشد تولید و افزایش حقوق‌ها، راه برد. ما اگر اصول «سایرسی» و «میزان» و «میزی» را به جد بکار نیندیم، به هیچ‌یک از اینها دست نمی‌یابیم. اما به جانی نیز نمی‌رسیم اگر بگذاریم سوار فضای اکتونی‌ای که علیه آقای سالیازا به راه افتاده، از دست بیرون شود. مکزیک باید هم خود را صرف یافتن قواعد و قوانین همزستی و مدارا، آزادی‌ها و پیمان‌ها کند تا که گرفتاری‌های کنونی هرگز دیگر برای شکار ما بازیابند. ■

هرالدو سیرون بیرالطی، ۱۴ ژانویه ۱۹۹۵

(مترجمان از انگلیسی، س. م.)

(۱) اصطلاحی است برای اجتماع هشت دانشگاه در شمال شرقی ایالات متحده. این دانشگاهها عبارتند از براون، کلمبیا، کورنل، دارتموث، هاروارد، پرینستون، یسولوتنا و ییل.

زاپاتیست‌ها

سخن می‌گویند ...

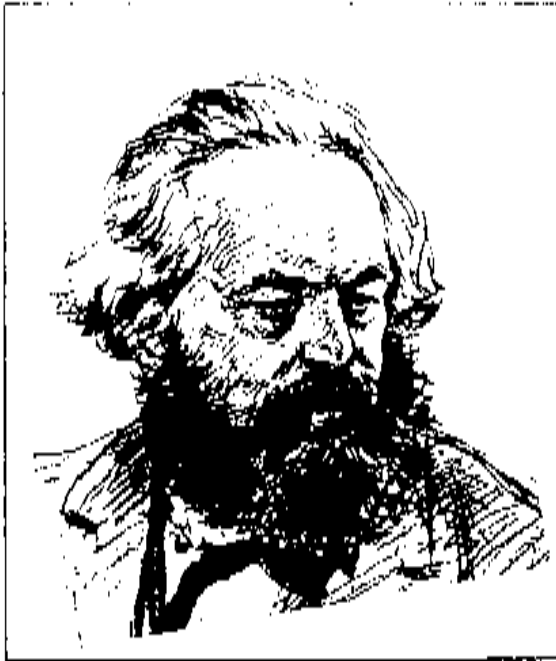
در ماه آوریل، تزاریا سان فرانسیسکو، کروئیک نقل قولی از فرمانده مارکوس، سلفه‌گوی انقلابیون زاپاتیست، در جوابی حکومت آورد. عینی بر اینکه مارکوس زمانی در دست‌و‌پا‌های در سان فرانسیسکو، از هر کس که وی به‌دانشار هم‌چنان‌ها بود، اناراج باشد، می‌آورد. مارکوس در روز ۱۲ آوریل، با شایان این جور خفای پروا می‌کرد. که انقلابی عوضی، غیرطبیعی، و پادشاه زاپاتیست‌ها این است.

در مورد این که آیا مارکوس هرچس گراسب، مارکوس در سان فرانسیسکو هرچس گراسب، در آفریقای جنوبی سیاه پوست است، در اروپا آمیانی است، در San Ysidro بومی چیکانو است، در اسپانیا آوارشیت است، در اسرائیل فلسطینی است، در خیابان‌های سان گویستوبال بومی ماپان است، در نژا (زانه نشین بزرگ مکزیکو) عضو دسته خراب‌کاران است، در دانشگاه ملی (مرکز موسیقی فولکلوریک) نوازنده موسیقی راک است، در آلمان یهودی است، در وزارت دفاع مأمور رسیدگی به شکایات است، در دوران پس از جنگ سرد کمیونیت است، یک فرسود بدون گاری و مقام است...

در بوسی مخالف جنگ است، مارکوس یک زن خانه‌دار تنها است در شب شنبه در هر محله‌ای در هر شهر مکزیک، در فلنرسیون انتداریه‌های طرفدار دولت مکزیک (که هیچ‌گاه اجازه افساد نمی‌دهند) افساسی است، خبرنگاری است که وظیفه‌اش نوشتن خبرهای بی‌اهمیت در صفحات آخر روزنامه است، یک زن نهاسب در ساعت ده شب در تنرو، یک هفتان بی‌زمین است، یک کارگر بکار است... یک دانشجوی ناراضی است، یک ناراضی در بهوجه اقتصاد بازار آزاد است، نویسنده‌ای است بدون کتاب و خواننده، و البته عضو زاپاتیست‌ها در گوشته‌های جنوب شرقی مکزیک است. پس، مارکوس یک انسان است، هر انسانی در این جهان، مارکوس مثل همه استشارشدگان، به حاشیه رانده‌شدگان و اکتی‌های سرکوب‌شده است که مقاومت می‌کند و می‌گویند «اس است!».

برشته رنر در صفحه اول شماره ۱۰۰۰، در مجله سانلی، رویبر، مانده موسیال‌های چاپ آمریکا، آمده است: در بخش برررسی، مارکوس

(برگردان به فارسی: شهلا سربانی)



آثار و اندیشه‌ها

مارکس اندیشمند آزادی:

مروری کوتاه بر

رساله دکترای مارکس درباره «اختلاف فلسفه طبیعت نزد دموکریست و اپیکور»

در کدام اوضاع و احوال و شرایط فکری، رساله مارکس درباره «اختلاف فلسفه طبیعت نزد دموکریست و اپیکور» شکل گرفته؟ در پایان سال ۱۸۴۰ و شروع سال های ۱۸۴۰، فضای فکری دوران بعد از هگل در آلمان، دیدگاه متاثر از فعالیت های فلسفی و سیاسی کسانی بود که به هگلیان جوان شهرت یافتند. این فضا در واقع متأثر از جدالات پرشور آنان علیه سامانه فلسفی هگل و توجه ویژه شان به ضرورت و امکان آزادی سیاسی در آلمان نیمه اول سده نوزدهم است. به عبارت دیگر، بحث فلسفی این دوره بطور ملموس اندکس آگاهی عمیق روشنفکران جوان آلمانی از «ندریست» است. آرنولد روکه درباره هگلیان جوان این دوره می نویسد: «وجه تمایز آنان نسبتگی شان به روشنگری (Aufklärung) است».

در حقیقت، این خودآگاهی در پیوند انتقادی به تمام با فلسفه هگل شامل می گرفت. به گمان هگلیان جوان، شایستگی و اهمیت شگرف هگل در این بود که او نخستین مفکری بنساز می رفت که خودآگاهی (زمان نو را به درجه مفهوم فلسفی ارتقاء داد و به این ترتیب نقطه حرکت مثبتی را تعریف نمود که براداش ان هم تعارض فلسفه او امتنان پذیر می گشت

عزیمت خود را رساله دکترای او فرار می دهد و رد پای این نوشته را در سایر نوشته های او نشان می دهد.

ملاحظه این حقیقت دشوار نیست که مارکس از همان دوره نگاهش رساله دانشگاهی اش با دفاع از ایده آل آزادی، بزرگترین و سخت ترین اهمیت سیاسی زندگی اش را می گیرد. او در مارس ۱۸۴۱، مطالعه اش را پایان می دهد. چند ماه بعد در نوامبر ۱۸۴۱، فوریاتج شاهکار فلسفی اش، ماهیت مسیحیت را منتشر می کند؛ در حالی که در همان سال که برکه گارد رساله دانشگاهی اش را مانند مارکس به فلسفه روح آن کهن و بطور شخصی به اندیشه سقراط و تفسیر آن در تاریخ فلسفه هگل، اختصاص می دهد.

دست نوشته رساله دکترای مارکس شامل شش دفتر است و یادداشت ها و مطالعات مترجماتی او برای تهیه این رساله دربرگیرنده چهار دفتر، متأسفانه دو نسل آخر بخش اول نوشته و هینماور منبیه ای که مارکس در خود متن به آن اشاره می کند مفقود شده است. به گفته سپرینگس، مارکس که در ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۸ قصد داشت رساله دانشگاهی اش را به چاپ برساند.

نادرند مطالبی که به رساله دکترای مارکس درباره فلسفه طبیعت اپیکور و دموکریست اختصاص یافته باشد، حتی مباحث پرشور و گسترده سال های شصت و هشتاد میلادی درباره «مارکس جوان» توجه درخوری به این نوشته نداشتند. رساله دکترای مارکس جزئی از کل آثار و اندیشه او بشمار می رفت که در هر صورت ربطی به نظریه «ماتریالیسم تاریخی» نداشت، تنها پس از فروپاشی سوسیالیسم رسمی است که بهرور توجه ویژه ای به این نوشته جوانی مارکس شد؛ به منظور طرح و بازسازی اندیشه او بر اساس ایده آزادی. در این بین می توان از پاره ای نوشته های لونی آلتوسر نام برد که به تازگی منتشر شده است. این نوشته ها برای پی ریزی آنچه «ماتریالیسم تصادفی» یا «ماتریالیسم پرشور» نامیده می شود، از خلال یکی از نخستین متون «مارکس جوان» (یعنی رساله دکترای او) سنتز جالبی از ماتریالیسم دموکریست و اپیکور، ماتریالیسم کلاسیک و هم چنین فلسفه های هایدگر و ریتکنشتین، بدست می دهد. هم چنین می توان به اثر نازر منتشر شده میشل واده به نام مارکس اندیشمند آنچه ممکن است (Marx penseur du possible) اشاره کرد که برای بازسازی اندیشه مارکس، بعنوان فلسفه آزادی، نقطه

و هم فهم نیازهای زمان و جستن و جوی جایگاه خود در آن.

از این زاویه، ارنولد روگه در سالنامه آلمانی، در ۱۸۶۱، می نوشت: «فلسفه شکل از همان آغاز تکامل تاریخی خود، نشانگر سرشتی متمایز از همه دستگاههای فلسفی پیشین است. فلسفه هگل، که تا آن زمان نخستین فلسفه ای است که اعلام می دارد هر فلسفه ای چیزی جز اندیشه زمان خود نیست، بلکه خود را نیز به همین عنوان می پذیرد. (...) در این معنا فلسفه هگل به تنهایی فلسفه انقلاب است، بلکه آخرین فلسفه نیز هست (۱)».

می توان به ارزیابی روگه از مضمون فلسفه هگل، مشاهده انگلس را نیز افزود که پیش از پهل سال بعد، هنگامی که در لودویگ خورباخ و پاران فلسفه کلاسیک، آثار عرصه های سرد هگلیمان جوان را در سال ۱۸۴۰ توصیف می کند، می نویسد: «دکترین هگل آشنای گسسته بود که بتواند نتایج شگرف برداشت های حسی را به زیر چتر خود بگیرد. در آلمان آنروز، دو چیز سلور بود، با خصایص اساسی تنویک، بیانگر توجیهی عملی بود: دین و سیاست. کسی که بر فلسفه هگل به عنوان دستگاه تأکید می ورزید می توانست در این دو عرصه، به حد کافی محافظه کار باشد، و کسی که به عکس روش دیالکتیکی هگل را اصل می دانست، می توانست، چه از نظر دینی و چه سیاسی، گامی در نقطه مقابل موضع اولی قرار بگیرد (...)

در اواخر سال های ۱۸۳۰ اشتقاق در درون مکتب هگلی بیش از پیش آشکار می شد.

(...) مبارزه هنوز با سلاح فلسفی دنبال می شد. اما، نه برای اهداف فلسفی مجرد، چرا که هدف از میان بردن منب سنی و دولت بشمار می رفت... در آنوق سیاست هنوز عرصه پر مخاطره ای بود، به این ترتیب مبارزه اصلی علیه منب هدایت می شد (۲)».

بنابراین، اگر هگل از نگاه شاگردانش، نقطه حرکت بررسی انتقادی و دلبستگی به روشنگری بشمار می رفت، در عرصه این نقطه اساسی برای برخی از آنان (نظیر کوپن، برونو برنو و مارکس) در تاریخ فلسفه او و بویژه در بخش مربوط به فلسفه خودآگاهی یونان باستان ملاحظه می شد.

در کل، می توان گفت که هگل از راهی شتی درباره اپیکوریسم و فلسفه رواقی نماند. از نگاه او، فلسفه اپیکور معرف خودآگاهی فردیت مجرد بود و رواقیون معرف خودآگاهی جهانشمول مجرد. هر دو

آنها نظام های حرم اندیشه‌ای را جایزه ای بودند که دین با بدلیل همین غنیمت بی‌مانندشان در مقابل شکر آوری قرار می گرفتند. اما، شد فلسفه شک آوری، در پیغمبر شناسی روح به‌انداز آگاهی - لایحه سی گشت که «بشابه آگاهی ای که در اندرون خویش با خود در تضاد است، در حقیقت ضد را تجربه می کند. از این تجربه است که شکل تازه ای سر بر می آورد که دو اندیشه آن را که شناخت از هم جدا نگه داشته با هم متحد می کند. (۳)». شکل کسی بعدتر این شکل تازه آگاهی را، آگاهی اندوهناک می نامد، که در درون خود دچار اشتقاق و از هم گسیختگی است...

در واقع، شکل انضادی به این گفته اپیکور نشاندهنده هنگامی که او خودش را «خود ساخته» و بی آموزگار مرضی می نمود، به همان هگل، اظهار اینطور به معنای این نیست که اپیکور از فیلسوفان تنگ نظر نیاموخته و نوشته های دیگران را مطالعه نکرده است. و نیز نباید چنین برداشت کرد که محور فلسفی اپیکور کاملاً اسیر است. زیرا، چنانکه بلوتر خواهیم دید سوز فلسفه فیزیک او مشخصاً فلسفه لوسیپ و دموکریست است (۴)». کمی بعدتر، هگل درباره «امپیریک» اپیکور می گوید که مثنی عبارات میان نمی است (۵). هگل، بویژه بر این نکته تأکید می کرد که اپیکور بسیار پیشتر، روش علم ندون را دنبال می کند، یعنی او از همان اصول تجربی و مقایسه های حسی پیروی می نماید...

شاید در همین جا یکی از اختلافات بارز میان هگل و «مارکس جوان» نهفته باشد هنگامی که مارکس، در رساله دکترایش توجه فوق العاده ای به فلسفه طبیعت اپیکور و هم چنین معنای عمیق این فلسفه، نشان می داد. بر خلاف هگل، مارکس بر این باور نبود که توضیح تجربی اپیکور درباره پدیده ها مشابه زوال علم ندون است، او در این باره می نوشت: «اپیکور در توضیح پدیده های گوناگون طبیعی بی قیدی و بی شوجی نامحدودی از خود نشان می دهد» (۶)».

قطعاً، مارکس، در میان هگلیمان جوان، نخستین کسی نیست که علاقه و توجه ویژه ای به تحولات فلسفی یونان پس-آرسطویی و مشخصاً فلسفه طبیعت اپیکور و دموکریست نشان می دهد. کمی پیشتر از او، برونو بوئر برای کم بهتر نشاء مسیحیت اولیه به مطالعه فلسفه های اپیکوری، رواقی و شکاکی می پردازد. اقدام عمیق و جسورانه

بوئر به نقد رادیکال او از انجیل ها می انجامد و به این ترتیب حیات ویوید او به بیادش هگلیمان چسب در نقد منب می بخشد. در صان زمان، درسه پیش از انتشار رساله دکترای مارکس، کوپن، دوست مسترک، بوئر و مارکس، ملای تحلیلی با عنوان فودریسم، کپیر و مخالفانش بر این نکته تأکید می کرد که در سده هژدهم، همه مدافعان روشنگری تعلق خاطر ویژه ای به اپیکوریسم داشتند. همانگونه که اپیکوریان نیز در دوره خود، مدافعان روشنگری یونان باستان بودند.

از نوجه ممکن است «جوبی» و یا متناقض بنظر برسد، سه پیگرون فیلسوفان جوان آلمانی این دوره که در جستن و جوی تحقش مشخص پرونده روشنگری و هستی ملای برای آلمان، نیمه اول، سده نوزدهم بودند، خودآگاهی تاریخی شان را در پیوند با خودآگاهی یونان باستان (که خود از درون تجربه و از هم گسیختگی هستی ملای بوسعه آمده بود) تربیت می کردند. در حقیقت، با وجود تفاوت هائی که یونان پس از اسکندر کبیر را از آلمان سده نوزدهم جدا می کرد، تنش های فکری مشابه میان مسئله ضرورت طبیعی و آزادی انسانی، در بطن سراجت بزرگ فلسفه کلاسیک آلمان این دوره وجود می داشت. همین تنش هاست که تا اندیشه مارکس جوان به هنگام تهیه رساله دکترایش نمودار می یابد و به نوجه عمیق او نسبت به تفاوت فلسفه طبیعت نزد اپیکور و دموکریست منجر می گردد. از نوجه در واقع، با فراخواندن یونانیان در ساخت میان فلسفه هگل و هگلیمان جوان، مسئله حیاتی آلمان سال های ۱۸۴۰ را طرح می کند. از اینروست که در دفتر ششم مطالعات مفسرانی رساله دکترای مارکس می خوانیم: «به همانگونه که در فلسفه گرهمهائی هست که آن را تا سرخ اسر مشخص ارتقاء می دهد، که اصول مجرد را در نوعی تمامیت درک می کند و بدینسان رشته خط سقیم را می گشاید، لحظاتی نیز هست که در آن فلسفه نگاهش را به سوی جهان بیرونی بد می گرداند؛ اما، اینبار نه برای آنکه آن را درک کند، بلکه برای اینکه با آن همچون موجودی زنده وارد حادثه آفرینی شود. بدین ترتیب، فلسفه از فصره شفاف آندرتز (۷) بیرون می آید تا خود را در آغوش پری درهائی جهان بیفکند. این لحظه، زمان کارناوال فلسفه است؛ در این لحظه فلسفه باید یا همانند گللی در جلد شک فرو رود، یا همچون اسباب اسکندریه رهاپوش شود، یا مانند اپیکوریان پیراهن نازک بهاری بر تن کند.

بر او لازم است که تمام شخصیتی را عمل کند (... همانطور که پروتیه با بودن آتش از آسمان به ساختن خانه و استقرار بر روی زمین پرداخته و فلسفه نیز که با ابعاد جهان گسترش یافته به سوی جهان پدید آمده ها روی می آورد. و منیت فلسفه هگل در روزگار ما نیز چنین است. (۸)

در حقیقت، فلسفه های رواقی، اپیکوری و شکاکی در دوره خود از هستی تاریخی مابقی برخوردار بودند. این نظم های فکری توانسته بودند که افق های جدیدی در مقابل اندیشه و روح انسانی بگشایند. مانع اجتماعی برودن داری را از ساز بردارند و نحوی تعیین کننده شکل گیری مسیحیت اولیه - این دین انسان های دردمند - را تسهیل سازند. مرونو سوم در نامه ای به سارکس، بتاريخ ۵ آوریل ۱۸۴۰، مبارزه هگل با آن چسب را با نبرد مسیحیت اولیه متناهی می کرد و عین اش را در پیروزی نزدیک و کامل عقل اعلام می داشت: "فایده وحشتناک و مفرط خواه بود، عظیم در آن آنکه تولد مسیحیت را رقم زد (... آینده چنان اطمینان بخش بنظر می رسد که (عقله ای) می توان در آن تردید کرد (۹)".

باری، هنگامی که سارکس مطالعه اش را درباره اختلاف، فلسفه طبیعت، دموکریست و اپیکور، در سال ۱۸۴۱، صرفی می کرد، به وی می دانست که اپیکوریسم سنتا بعنوان زانده ای تقریباً نامناسب، در کل ساختمان فلسفه یونانی بشمار می رفت. با این همه، او قصد داشت تا نشان دهد که اپیکوریسم اپیکور، در اختلاف، با انجیمس دموکریست، "علم طبیعی سودگامی" و به این عنوان تماماً بیان ماتریالیسم و انعکاس اندیشه یک روشنگر (Aufklärer) و چه بسا "بزرگترین روشنگر یونانی" است. به بیان دیگر، این اصطلاح زانده نامناسب، آخرین صورت اصیل اندیشه یونانی است.

سارکس چند سال بعد، در ایدئولوژی آلمانی همین برداشت را در عبارات زیر توضیح می دهد: "اما، اپیکور در دوره باستان، تنها مدافع روشنگری بود. او آشکارا به دین یونان باستان حمله می کرد و تا هنگامی که بی خدائی در زم وجود می داشت، در نشاء آن بود. او اینروست که لوکرسی در اپیکور قهرمانی را ستایش می کند که برای نخستین بار صدایان را از تحت پادشاه کشید و دین را لکه مال کرد. از دیدگاه همه پدران آباء، از پلوتارت تا لوکر، اپیکور فیلسوف بی خدا و بیاریز اولی یا صرف بود. بدون تلمذ اسکندریه ای فرز و بدست و معتقد به مسیحی

۱۶- ۲۱- ۱۵۰- ۱۵۰۰ سال قبل در حمله اش علیه فلسفه، تنها فلسفه اپیکور را هدف قرار می داد (۱۰)".

باری، از نگاه سارکس اختلاف اساسی میان فلسفه اپیکوریست اپیکور و دموکریست در کجاست؟ این اختلاف را می توان در عبارات زیر خلاصه کرد: چنین بنظر می رسد، که دموکریست در تحلیل نمایی، و در توضیح تکوین جهان متوسط اتم ها، منشأ سببها اتم ها در خلال را به ضرورتی نخستین نسبت می دهد. به گمان دموکریست، هیچ چیزی در جهان عینی، نه جبر اتم ها و فضای خالی وجود ندارد و مابقی تنها منطبق به عالم معیاد است. هیچ چیز بطور تصادفی رخ نمی دهد و هر واقعه ای ضرورتاً و نه دلیلی معین شکل می گیرد. اتم ها از شمار و ذره و اشکالی بی نهایت تشکیل شده اند. اتم ها جریش بی نهایتی را تشکیل می دهند که در تصادم بزرگترین آن ها با کوچکترین ذرات آغاز یا شکل گیری جهان منجر می شود. تنوع اشیاء در واقع ناشی از اختلاف در شمار، بزرگی، شکل و سامان ذره های اتم هاست. در عوض، اپیکور این توضیح دموکریست را نا منتهی منطقی آن گسترش می دهد: او خاموشیت وزن را نیز به وجود اتم ها اضافه می کند که به اعتقاد او سمات جنبش ابیدی اتم ها بشمار می رود. با این حال، اپیکور می افزاید، که اگر اتم ها تنها بر اساس وزن شان در فضای خالی سقوط کنند، تنها در یک خط مستقیم و به سوزان، یکدیگر از بالا به پایین فرور می افتند. و به این ترتیب نه فقط هیچ گاه با یکدیگر تصادم نمی کنند، بلکه چیزی را می سازند که لوکرسی آن را "باران اتم ها" می نامد. از اینرو، اپیکور جنبش دومی را تصور می کند که بر اساس آن اتم ها در سقوط شان گرایشی به آن دارند، که بطور نامحسوس از خط مستقیم منحرف گردند. و به این ترتیب با اتم ها کناری تصادم کرده و ترکیب گردند. این جنبش اتم ها، انحراف یا بتول لوکرسی، کلیدمان نام دارد و در عین حال، فاقد علی ازلای است.

سارکس در فصل اول از بخش دوم بررسی اش، اختلاف بالا را اینطور خلاصه می کند: اپیکور یزد، عنصر سه گانه اتم ها در خلال را می پذیرد نخستین جنبش، جنبش سقوط در خط مستقیم است. دومین جنبش ناشی از این است که اتم از خط مستقیم منحرف می گردد و سومین جنبش توسط مسو، بران اتم های بی شمار موجود می آید. دموکریست در پذیرش اولی و سومین جنبش، با اپیکور موافق است. اما،

انحراف اتم از خط مستقیم دموکریست را از اپیکور متمایز می کند. (۱۱). سارکس چند سطر پایین تر از قول بی بر لب نقل می کند: "اپیکور فرض می کرد که حتی در میان حلاء، اتم ها گسی از خط مستقیم منحرف می گردند و از آنجا به گمان او، آزادی ناشی می شود... لازم به ذکر است که این تنها دلیل ابداع جنبش انحراف از سوی او نبود، بلکه این جنبش نه او در توضیح برخورد اتم ها کمک می کرد (۱۲)".

در حقیقت، وارد کردن جنبش انحراف اتم ها در فلسفه طبیعت اپیکور، ناشی از یک شمار موزم اخلاقی است. اپیکور با اظهار اینکه جنبش اتم ها ناشی از خاصیت ذره ای شان است و نه از رنگ اصل نخستین و بیرون از آنها، میبانی نظریه فلسفه افسونین ارستو، در کتاب "تائیزیک (معاون نظریه اثبات وجود خدا) را هدف زده. قرار می دهد، به عبارت دیگر، اپیکور با پذیرش استقلال سببها اتم ها، همزمان، اصل آزادی در دل ضرورت جهان عینی را مطرح می کند. این اقدام از نگاه سارکس نخستین و سهمین اختلاف بیان فلسفه های طبیعت اپیکور و دموکریست است چرا که اپیکور با رد برداشت جبرگراییانه دموکریست درباره جنبش اتم ها، بر آن بود تا وجود آزادی را در دل ضرورت نشان دهد. از سوی دیگر، همین اختلاف بطور غیر مستقیم، اسباب ایده هگل است. که نه تنها به هیچ تمایز اساسی میان نظریه های اتم اپیکور و دموکریست قائل نبود، بلکه نیز منکر این بود که اپیکور سوانسته است. نظریه جدیدی در این زمینه گسترش دهد. سارکس در مقدمه بررسی اش تأکید می کرد که هگل فلسفه های اپیکوری، رواقی و شکاکی را بدقت مورد ملاحظه قرار داده است. اما، برداشت مجرد نظری اش مانع او در بازشناسی و پذیرش اهمیت این نظام ها در تحول فلسفه یونانی بوده است و عاقبت نیز اشاره می کرد که وقت آن رسیده است که اهمیت و نقش این سامانه ها را بعنوان فلسفه های خودآگاهی نشان داد. درست است که هگل در مجموع، عنصر عمومی این دستگامها را بررسی تعیین کرده است. اما، مطرح قابل ستایش، جسورانه و سترگ هگل در زمینه تاریخ فلسفه، که زاد رود تاریخ فلسفه به معنای اخص کلمه است. مانع از آن شد که وارد جزئیات شود؛ از سوی دیگر، درک هگل از فلسفه اولی و ازجی که برای آن قائل بود مانع او از آن شد، که این فیلسوف، غول آسا اهمیت مغنطی را که این دستگامهای رواقی، اپیکوری، شکاکی در

تاریخ فلسفه یونان و دوج یونانی بدوون کای دادند. بدوون. این دستکاهها، کلید واقعی تاریخ فلسفه یونانند. در مورد رابطه آنها با زندگی، روانی، دوست من کوپن مطرح قدمتانی عمیقی در کردوینک، کوپن و مخراندازان" ارائه داده است (۱۳). و کسی بعد ادامه می داد: "تنها در زمان مابست که دستکاههای اپیکور و یونان، رواقیان و شکاکان، فبیده می شوند. اینان فیلسوفان خودآگاهی هستند" (۱۴).

نباید در عین حال از آثار بدوون داشتند که مارکس به هنگام نحوه مطالعه اش در سال های ۲۱-۱۸۴۹، هنوز متأثر از مفهوم هگل از علم است. به این معنا که مارکس مطالعه خود را بعنوان یک آثار علمی در نظر نمی گرفت. بجا که مفهوم علم برای او (همچون هگل) هنوز به معنای سامانه ایست که باید دربرگیرنده تعامیت علوم باشد و این در حالی است که مارکس مطالعه اش را بسیار جزئی تصور می کرد؛ یعنی مطالعه بخش عمیقی از تاریخ فلسفه یونان. با این حال، مطالعات قدمتانی مارکس بر رساله دکترایش نشان می دهد، که او کل فلسفه یونان باستان را مطالعه و رساله اش را بعنوان چیرنی از آرای عمومی تر ملاحظه می کند.

به گمان مارکس، تفسیر کلیمان که نقش تعیین کننده ای در جایگاه فلسفه اپیکوری دارد، در تاریخ فلسفه عمومی، دچار سوءتفاهم یا مغفله خطرناکی است؛ کلیمان به اعتقاد مارکس و بر خلاف آوی سیسرون، نه علت نشین که بالمکن مفهوم جدلی در مقابل پرمشاوره اوستومنی فلسفه نخستین است. مارکس با استفاده از عناصر نقد اپیکور، بر اوسطو و انتقال آنها در شرایط آلمان سده نوزدهم، رابطه میان علت، گوهریته و ذهنیت را نزد کانت و هگل به نقد می کند. به عبارت دیگر، مفهوم کلیمان به مارکس اجازه می دهد که نهایت گراتنی و جورگرانی لحظات خودآگاهی، هگلی را به نقد بکشد و در مقابل آن موجودیت بی حساری از احتمالات و یا امکانات در تاریخ را نشان دهد.

از اینرو بدوون می رسد، که مارکس نوعی تقارن میان هگل و ارسطو برقرار می کند. به گمان او هر دو آنها کلیت اندیش اند، هر دو آنها نشطه اوج ضرورت های فلسفه در لحظات مهم تاریخ فلسفه غرب، بشمار می روند. هر دو آنها با ورود در سحله فلسفه، گسست بزرگی را با دوره های پیشین فلسفه به ثبت می رسانند. هر دو آنها، در عین حال، مونسق نقد منکب های جدید، فلسفی، در لحظه بحران و از

هم گسیختهگی تاریخی، قرار می گیرند. و بالاخره هر دو آنها، ابداع کنندگان سامانه های فلسفی هستند و اتفاقاً نقد و پشت سر نهادن این سامانه هاست که آثار هایدوژن فاروی، را می کشاید و شکل گیری فلسفه های خودآگاهی را ممکن می گرداند. مارکس در رساله اش می پرسد: "آیا این پدیده ای قابل توجه نیست که پس از فلسفه های افلاطون و ارسطو که ت مرتبه تعامیت گسترش می یابند، سامانه های جدیدی وارد صحنه می گردند که بر این ضرورت های غنی روح منکی نیستند. بلکه به گذشته نگاه می کنند و از نو سعی ساده تریس کنند. ما فیلسوفان طبیعت برای فیزیک و معرفت، سقرامتی برای علم الانشاعی، نظر می اندازند" (۱۵).

بنابراین، به اعتقاد مارکس، و در مخالفت با برداشت مجرد هگلی، یافتن کلید حقیقی تاریخ فلسفه یونان، جدا کردن اپیکوریسم از افسانددوونم و پذیرش این فلسفه نه بعنوان جزئی ناپییر از فلسفه یونان، که مشابه سلاخی موثر در عرصه جدال فکری است. از اینرو، می توان پرسد، که اگر ارسطو و هگل کانون های دو چرخش بزرگ فکری در تاریخ فلسفه بشمار می روند، چه کسی در مقابل هگل، همان نقشی را ایفاء می کند که اپیکور در مقابل سامانه ارسطونی بهمود گرفته بود.

در هر صورت، مشاهده این نکته دشوار نیست، که برای مارکس آلمان ۱۸۴۱ مرجع نهایی بر کردن یک خلاف بزرگ فکری است که در مقابل تحول، تاریخ آلمان قرار گرفته است. این خلاف، این فقدان فلسفی، در اعطالتی معین، انعکاس خود را در ناسازه های نظام های بزرگ فکری، نظیر فلسفه های هگل و ارسطو می یابد. در جریان زمان پیوند میان عقلانیت و واقعیت، بدلیل تا عقلانی شدن جهان، از هم می گسند. در این لحظه است که جهان واقعیت و عقلانیت، میان جهان و فلسفه که ارتباط شان با یکدیگر قطع شده، گسستی عمیق رخ می دهد و فلسفه نیز به یک تعامیت مجرد بدل می شود. مارکس در دفتر ششم مطالعات قدمتانی بر رساله اش می نویسد: "در حالی که فلسفه خود را در جهانی تمام شده و کلی زندانی کرده است (...)، کاییت این جهان در خود از هم گسیخته (و باطل) شده است و این گسست و انشقاق به بالاترین نقطه خود رسیده است. چرا که هستی روحی، آزاد شده و تا کلوت غنا یافته است (...). جهان، جهانی است از هم گسیخته که در مقابل فلسفه ای قرار می گیرد که در خود، تمام است. پس

پدیده تعامیت این فلسفه، از پدیده ای از هم گسیخته و منقاد است؛ خودآگاهی عینی آن در اشغال ذهنی آگاهی فردی سرازیر می شود؛ اشکالی که بیانگر زندگی پدیده اند (۱۶).

این جبران عینی جدید، در واقع نشطه عزیمت مارکس در تحلیل انتقادی اش از اختلاف فلسفه طبیعت نزد دموکریت و اپیکور است. با عبارت دیگر، انحراف اتم های اپیکوری، از خط مستقیم تنها وسیله مقابله با جورگرانی دموکریت نیست، بلکه در عین حال، نقاد آگاهی فردی است که در تقابل جهان نامساز بیرونی، آزادی و استقلال اش را با سر پیچی از ضرورت دور آن اسلام می کند. بجز مارکس، اتم ها اجسام کلا خودمختارند یا به عبارت بهتر، احساسی هستند، که مانند اجرام آسمانی، در خودمختار، سلق اندیشیده شده اند. حرکت اتم ها نیز، مانند حرکت اجرام آسمانی، نه در عین سقیم بلکه در خطی منحنی است. حرکت دموکریته، حرکت غیر خودمختار است (...).

از اینرو، لوکریس بدوستی می گوید که انحراف از خط مستقیم تعینات ضرورت را در هم می شکنند و چون این ایده را فوراً در مورد آگاهی نظر می بندد، می توان به این نتیجه رسید که انحراف، در دل اتم چیرنی است که می تواند مبارزه و مقاومت کند. (۱۷).

مارکس از زاویه آزادی، یعنی آزادی امکان پذیر، و با امکان تاثیر بر جهان از سوی انسان، به دآوری فلسفه طبیعت دموکریت و اپیکور می پردازد. او فلسفه طبیعت اپیکور را به فلسفه طبیعت دموکریت ترجیح می داد. چرا که اپیکور با رد جورگرانی دموکریت، امکان عمل آزادانه انسان در دل جهان ضروری را ممکن می گرداند. به گمان مارکس، "در واقع، ضرورت در طبیعت، تنهایی همچون ضرورت سبی و جیدگرانی ظاهر می گردد. ضرورت نسبی تنها می تواند از امکان واقعی استنتاج شود. به این معنا که یک رشته از شرایط، علت و دلائل و غیره، میبایستی این ضرورت اند. امکان واقعی توضیح ضرورت نسبی است و کاربرد آن را نزد دموکریت می یابیم (...).

یکنار دیگر، اپیکور مستقیماً در مقابل دموکریته قرار می گیرد. تصادف واقعی است که تنها ارزش امکان دارد. اندک امکان مجرد دقیقاً نقطه مقابل امکان واقعی است. امکان واقعی مانند، ادراک در مرزهایی دقیق و انعطاف ناپذیر محصور است. امکان مجرد، مانند تحلیل نامحدود

نظریات فلسفی خودشی و بورژوا بر خودشنی
با فلسفه اپیکور نیستند؟ آیا او برداشت خود
از «حاکمیت آزادی» آنجا که آزادی جامعه
مشروط به آزادی فرد است را تا حدودی
مربوط به مفهوم اپیکور نیستند؟

از ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ مارکس متأثر از
اندیشه ای است که برای او بهر حال فلسفه
آزادی است. به عبارت دیگر، مارکس فلسفه
اپیکور را در شرایط تاریخی مبارزه خاص
خود بشیر می داند. امپریالیستی، بی‌مه
فردا. پروس ۱۸۴۹ می خواهد قانون
ارنجایی اش را بر آلمان تحمیل کند. و
مارکس پرچم دار آزادی در فلسفه، با
اهداف رهبر سیاسی است. او اعلامه ای این
مبارزه آزادی خواهانه را، در طول حیات
خود، رها نمی کند. به اعتقاد مارکس،
اپیکور، در میان فیلسوفان کهن و مدرن،
پرچم دار و قهرمان واقعی آزادی است. چرا
که او نه تنها مبانی سافیزیک کهن را به
نشاندگشده بود. بلکه در عین حال، در
مقابل هر شکلی از استبداد ایدئولوژیک و
اجتماعی دست به مقاومت تمام عیار زده
بود. به این ترتیب، او سخن هر نوع
«ملییت» پنهان و سرسوز (که غالباً روی
دیگر، ضدای پنهان است) و یا سرورشی
بیرونی نسبت به فعالیت آزادانه انسان در
جهان بود. به کوتاه کلام، مارکس در فلسفه
اپیکور، بیان واضح فلسفه فردیت را فلسفه
فردیت متلازم را می دید. برای مارکس،
چنین فلسفه ای، فلسفه خودآگاهی، فلسفه
جهانشمولیت و عینیت، و نحوه خاصی برای
ورود در عرصه روشنگری بود. ●

مارکس سرجه این بهم بود که چونک
درک ضروری انسان را که از اختلافهای
اساسی فلسفه های اپیکور و دموکرات است.
با این همه او جایگاه گسترده و ویژه ای به
مفهوم های «فدا» و «اتفاق»
(Zufall/Zufälligkeit) در آثارش می
بخشد. برای نمونه او در ۱۸۵۷ در مقدمه
«دستی بر نقد اقتصاد سیاسی» می نوشت
که باید «اتفاق را توجیه نمود». چرا که

مارکس در فلسفه اپیکور، بیان واضح فلسفه فردیت یا فردیت متکثر را می دید. برای مارکس، چنین فلسفه ای، فلسفه خودآگاهی، فلسفه جهانشمولیت و عینیت، و نحوه خاصی برای ورود در عرصه روشنگری بود.

شدایی از امکان شخص است. یعنی اینکه
وجود اتفاق، وجودی عینی است. آیا در این
جمله معروف که «مقتدر انسان ها شرایط
را می آفریند» که شرایط انسان ها را «کل
برداشت مارکس از مفهوم انسان و امکان
در تاریخ میخند نیست» آیا صحبت از
«قانون گرایشی» به زانه وارد کردن و
بذاریستن مقوله اتفاق در تحلیل نیست؟ و
در چنین صورتی مسحت از قوانین «آدمی»
تاریخ تا به اندازه با اندیشه مارکس
سازگار است؟

تردید می نیست که مارکس پس از این
بررسی دوره جوانی اش است که خود را از
محدوده های غایت متدانه دیالکتیک هگلی
آزاد و برای نبردهای سخت آینده آماده می
کند. با این حال، می توان پرسید که آیا
نشانه هایی از رابطه مارکس جوان با
اپیکور در اندیشه دوره پختگی مارکس به
چشم می خورد. آیا مارکس در طول حیات
فکری خود ملهم از نخستین تعارفات و

اساساً اولی، امکان واقعی، در جست و جوی
آن است که ضرورت و واقعیت عینی خودمربع
خود را بی ریزی کند. و دومی، امکان
بجزد، نه به روشی که توضیح داده می
شود. بلکه به سوز توضیح که می پردازد
(۱۸).

مارکس در عبارات فوق مسئله ای را
 مطرح می کند که بافتن پاسخ آن کل ملاش
فکری او در حیات اش را تشکیل می دهد.

به بیان دیگر، او از همان لحظه نگارش
رساله دانشگاهی اش بر این باور است که
مسئله آزادی انسان می تواند بیرون از
زائنه او با جهان واقعی فعبیده و حل
شود. آزادی تا هنگامی که در مناسبات اش
با ضرورت جهان بیرونی، یعنی در ارتباط
با فعالیت واقعی با برانگیس برای تغییر
ضرورت جهان درک نکردد، همواره آزادی
بجزد باقی خواهد ماند. آزادی، برای تحقق
شدر، نیازمند یکانگی نظریه و فعالیت
عینی است و این چیزی است که اپیکور و
هگلیان جوان، علی رغم تلاش خود آساندان
به آن نائل نمی گردند. به این خاطر است
که از نگاه مارکس، فلسفه جدید آزادی
باید امکان واقعی دموکرات و آزادی
اپیکوری را با هم آذنی دهد. مارکس در
واقع، در جست و جوی جایگزین کردن
امکان بجزد اپیکوری توسط امکان واقعی
است که با این حال آزادی را قربانی
ضرورت جهان نمی کند.

۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
K. Marx, F. Engels, <i>L'Économie</i>	K. Marx, <i>Différence de la</i>	J.Hobbes, <i>Le discours</i>	P.Engels, <i>Ludwig Feuerbach</i>	G.W.Hegel, <i>Phenomenologie de</i>	G.W. Hegel, <i>Leçons sur l'histoire</i>		
<i>Allemande</i> , Editions Sociales, 1972, p.130.	<i>philosophie de la nature chez Démocrite et</i>	<i>philosophique de la modernité</i> , Gallimard,	<i>Ludwig Feuerbach</i> , Editions Sociales, 1968, p.9	<i>l'Esprit</i> , t.I, trad. J. Hyppolite, pp.176-77.	<i>de la philosophie</i> , t.4, trad. Garnier, p.688		
K. Marx, <i>Différence...</i> , p.239.	<i>Epicure</i> , éditions Dietsch trad Jacques Pommier,	1988, pp.61-62.					
۱۲ - همانجا، ص. ۱۴۰.	1970, p. 242.						
۱۳ - همانجا، ص. ۲۱۸-۲۱۷.	۷ - انش (Amenthus) جمال - ص. ۱۰۰.						
۱۴ - همانجا، ص. ۲۱۲.	۸ - مارکس، همانجا، ص. ۱۷۷-۱۷۶						
۱۵ - همانجا، ص. ۲۱۹.	۹ - همانجا، ص. ۱۷۷.						
۱۶ - همانجا، ص. ۱۷۸.	A. Cuvier, <i>Karl Marx et Friedrich</i>						
۱۷ - همانجا، ص. ۲۳۳، تأکید از مارکس	<i>Engels. Leur vie et leur oeuvre</i> , t.II, P.U.F.,						
است.	Paris, p.169						
۱۸ - همانجا، ص. ۲۳۱، تأکیدها از مارکس							
است.							

زن در اسلام

روی تاامریل

Sex in history, 1980
by Hamish Hamilton Ltd. Great Britain

Ruay Taunhill

شناخته شده را در اختیار داشت و آن را از چندشاپور تا بندهاد، از قاهره تا سیمیل و اسمانیا تسمت به دست می‌گرداند. از آن حمله است پزشکی بیوفانی که در غرب سدهای سانی از یادها گریخته بود. عدهای هندی (که به عدهای عربی معروف شده‌اند) از یک نا زه و مغز، که جای سیستم دشوار روی را گرفته‌اند، و علم ریاضی، آزمایش علمی و زندگی روزانه را یکسره زیر و رو کردند. کاغذسازی چینی که چیره دانشوری را تغییر داد، گمان می‌رود که بدان کار را در مورد عذک انجام داد، ششوس بر روی شیشه، تختخواب، چهاردار، فرش، رنگهای جدید برای رنگرزی، تاق عربی در معماری و ظروف سیاه گوتیک در چاپ، فلزات دشنی، آینه شیشه‌ای، گرمابه عمومی، بسازستان تبریدتی، عود، ذهل و افسانه‌های گام شیرین‌ماز و خورش‌فرجام از سرزمینهای دور که آرام‌بخش بوکاچیر و چاسر، فون‌رشن باج و لافونتن شدند.

ولی از آنجا که معروف فشرده کلیسا و دولت تا هرگونه نظرد ایملرلوژیک، سخت می‌تیزیدند، اکثر چیزهایی که غرب از اسلام گرفت در حوزه علمی و نوآوریهای فنی بود تا فکری ناب. مدنی کشمیران سودمدی که به نظر می‌رسید پیوندی با خاستگاه فکری‌شان نداشتند. چنان که اعداد «عربی» ربهالی به الهوان نداشتند و نشانهای زدهای ترکی از جمله نشان عقاب دو سر که امپراتوران رم مقدس بسیار بیجا اقتباس کردندش. فقه برای مشخص کردن مردان زرمپوش در مودان کارزار بودند.

با همه اینها، برخی اندیشه‌ها و نظرات در منابع رخنه می‌کردند و ناخواسته یا

پس از هجرت از مکه به مدینه در سال ۶۲۲ میلادی، به تبلیغ آیین تازه‌ای برخاست که وهبله پنهانی بود از باورهای عربی، یهودی و مسیحی. این آیین تازه اسلام خوانده شد که به معنای تسلیم (به خدا) است و پیروانش مسلمان یعنی تسلیم‌شونده‌اند.

ناسالمانان جهان فرون وسطا به روی دستگیرشان شد که آنان نیز باید تسلیم شوند. البته به فرماندهان مؤمنان و نه به خدا. هنوز صد سال از سرگ پیامبر گذشته بود که سوریه، بین‌النهرین، ایران و همه متصرفات شرقی‌اش، همه سراحل مدیترانه‌ای آفریقا و نیز همه اسپانیا تسلیم پیروان محمد شدند.

پیامبر گفته بود: «علم را بچونند، اگرچه در چین باشد». ولی جهان‌بینانش دیدند چندان هم لازم نیست خود را به زحمت بیندازند. شکوه و جلال ایشان چنان گزایی داشت که سردان علم و فلسفه و منست و پیشه و هنر خود با پای خود نزد آنان می‌رفتند. دربان نه تنها همه سنتهای غنی ایران را به میراث بردند بلکه از راه حکیمان نامسیحی گریخته از یزانس که به چندشاپور (کانون دانش آسیای غربی) پناه آورد بردند. به اندیشه‌های سوریایی و ایرانی و حتی هندو برخورد کرده و بخته و پیرامت شده بودند. دست یافتند. فاتحان مسلمان در شری به چین دودمان ته‌انگ Tang، چشم به بیرون داشت. رسیدند و در جنوب به فرهنگهای هند و بودایی.

جهان غرب، از راه اسلام، می‌شود گفت ناخودآگاه، اندیشه‌های جهان کهن و نیز آسیای خاوری را جذب کرد. در سده هشتم تا دوازدهم، اسلام تمام دانشهای

نکتة تریفی که جنسان هم شناخته شده نیست این است که حکمت سه هزار ساله تمدنهایی دور از هم سور و مسر، یونان و رم، سوریه و ایران، چین و هند، طی چند سده کوتاه ولی پرشمار، در بوتة بندهاد، پایتخت هزار و یکصد شب، خطبه‌های اسلامی، ریخته و در هم گذاخته شد.

بندهاد در سال ۷۶۳ میلادی در نزدیکی کیش، گویا نخستین پایتخت نخستین تمدن جهان یعنی سور، ساخته شد. و همانگونه که کاتبان سوری توانستند دانش به زحمت فراهم آمده‌شان از جهان تنگ زمانه خود را بر لوحهای گلین ننگ نقش کنند و به آیندگان بسانند، عربان سده هشتم میلادی نیز همه آنچه را که اروپا و آسیای مای هزاران سال آسخته بودند، به نگارش درآوردند، آن هم نه بر روی لوحهای شکننده گلین، یا پاپیروسهای گراسیا یا برگهای نازک نخل، بل بر روی کاغذ ماندنی و نوسافته از االیاب کتان و بدینسان این آسخته‌ها را گرد آوردند و سپس به همه‌سر پراکندند. ذهن جستجوگر غرب به باری فن کاغذسازی، کپن چینی، چنان شناخت آدمی را سپس همه تار و پود زندگی غرب را زیر و رو کرده‌اند، که هیچکس پیش‌بینی‌اش را نمی‌کرده و کمتر کسی نیز بعدها پذیرفت که نسبه از این قرار بوده است.

طی پانصد سال اول تاریخ مسیحی، مردم بیابانگرد شبه جزیره خشک میان دریای سرخ و مدیج فارس، یاد گرفته بودند که از دلال سوداگری نان و آب‌دار ادویه میان شرق و غرب، سودهای کلان به جیب بزنند. ولی این سود مشترک سالی وحدت آنان نمی‌شد تا آن که محمد پیامبر

ندانسته در تغییر ذهن مسیحیت، مؤثر می‌افتادند. و نتیجه گناه شکنجه‌ها و پرورد. از عجایب این که سروده‌های عارفانه عربی محسوب می‌شده‌ای که امروزه واپسین دژ خوارشماوی زن است نسبت شده. که تصور غرب از زن دگرگون شود. ولی عینا پیش از آن، مردان مسیحی تا کی همسر، اخذن همسران‌داری و چند همسری را پوشیده و راه و روش ساده‌تری نامی خود برایش پیدا کرده بودند. روزگار فروت و سدا نه تنها از یاد رفته سائوهای آرمایی شهبازان را، بلکه رسم مستتره‌داری را به تاریخ مغرب زمین عرضه کرده. البته پیش از آن، رسم خواجه‌داری در خاور نزدیک و «دولت‌پایانه‌ها» را که به کشیشیان محیل می‌کرد. در میان بسیار هم ملافتت‌آمیز و سمدانه بیندازد.

زندگی در صحرا با زندگی در بنیاد فرقها داشت. اما صحرا آنگهان هم که سازیرودگان پنداره خصال می‌یافتند. پر سنا و ستاره بود. گرچه احساسات این جوانان نسبت به دیار پدری‌شان، مثل بیشتر دوراندگان از دیار، پاک و آسمانی بود. ولی پای عشق و محبت که به میان می‌آمد. این جریان بسیار هم زمینی و خاکلی می‌شدند. در خانه‌های آداب‌دان، تنها دو جود زن وجود داشت: یکی - مشرقه، که معمولاً آواز خوان، بیگانه، ملنار، دلریا.

و به اسرلاً لزومی داشت. و رسم خواجه‌داری و روح پیرشانان هم نباید اجباری بوده باشد. ولی اسلام که به جهان فراخ‌تری دست یافت. این اوضاع نیز دگرگون شد. زنا با آن که پیرایس کوشیده بود وضع زن را بهتر کند. ولی شیوه زندگی شهری و رسوم دیرینه خاور نزدیک تمدن، گروشیدهای او را به شکنجه کشیدند. زاهدان عرب هم به آداب و رسوم مردم سرزمینهای ترک‌نوده و هم همسایگان تمدن‌شان احترام می‌گذاشتند. بی‌زاسی، که هم مورد نرفت و هم مورد ستایش بود. نخستین سرزمینی اجتماعی ایشان شد و همین خود فرجایی ناخوش به باز آورد.

سراک پیرازس آیزه‌ای بود از فرهنگهای ارمنیان، سوزدان، وانیان و پروجهان، مقدونیان و ایتالیایی‌ها فراتر از یونانی. رسمی، دین‌داری مسیحی و مرفه‌گویی اجتماعی‌اش مدیترانه‌ای بود. با چنین آس دره‌م‌جوشی، روشن است که نظر خوشایندی نسبت به زن به بار نمی‌آید. وطنه اصلی زنان، به جز زنان خاندان شاهزادگان، این بود که از نظرها پنهان باشند و فرزند پرانند. دوشیزگان چنان در آرزو به سر می‌بردند، که حتی چشم خدمتکاران هم به ایشان نمی‌افتاد و در مراسم زناشویی، زیباترین لعل‌ان دمی بود که عنایت دایه اعززه می‌یافت و در

جهان غرب، از راه اسلام، می‌شود گفت ناخودآگاه، اندیشه‌های جهان کهن و نیز آسیای خاوری را جذب کرد. از آنجا که صفوف فشرده کلیسا و دولت با هرگونه نفوذ آیدنولوژیک سخت می‌ستیزیدند، اکثریت چیزهایی که غرب از اسلام گرفت در حوزه علمی و نوآوری‌های فنی بود تا فکری ناب.

هرشیار و همساز بود و دودبگر، نانریی محترمه، پاینده حلال و حرام و خلاصه نمونه زنی دست نیافتنی که فقط از دور می‌شد او را ستود.

البته زن همیشه این جور نبود. پیش از روزگار پیامبر، با آن که زن فید و بنده‌های عربی بسیار داشت (که در قبیله‌های مختلف فرق می‌کرد). تا اندازه‌ای هم از آزادی شخصی برخوردار بود. در صحرای عربستان نه می‌شد از دیگران کناره جنت

عروس را بالا بزنند و برای نخستین بار پسرهای را ببند. به نظر یکی از مردان دانش، نیز ازدواج‌های بی‌زاسی در بسیاری موارد به هدف نمی‌شست و گناه پیش می‌آمد که تازه دامادی، پس از این که با همسرش خلوت می‌کرد، به اطلاع وی می‌رساند که برای آرامش روح‌اش بهتر است با عروس مثل برادر و خواهر زندگی کند و حتی بهتر است برود در موسع‌های پناه بجوید و به زن نیز سفارش می‌کرد.

همان کار را انجام دهد.

البته هم‌انداز شدن زنان عربی همدانش هم به گردن بی‌زاسی نیست. بنحیب زنان‌اش را حفظ کرده بود. نه نشانه حرمت، خود را پنهان می‌نمودند. همین سبب شد که دستگاه رهبری زاهدان سر پیره زاهدان را پیرشانند. پوششی که فقط در شهر، که پر فصل و قار و هرکلی هرکلی بود، می‌توانست. معنای داشته باشد. بنابراین، چند همسری اسلامی و ازواج‌گیری بی‌زاسی که تا هم پیوند خوردند، میوه‌های تلخ برای زنان به باز آوردند.

چند همسری گویا در روزگار پیش از اسلام در میان قبیله‌های عرب رواج چندانی نداشت. این نهاد جنگامی پا گذشت که کار جنگامی بالا گرفت. تبادل طبقاتی فروزی یافت. برده‌گوری رونق پذیرفت و پول فراوان شد. ولی محمد از آن سبب پیروانش را به چند همسری تشویق کرد که هم می‌خواستند جمعیت مؤمنان را افزون کند و هم برای بیوه‌زنان و یتیمانی که پس از جنگ آمد بی‌گس و کار شده بودند، خانه و کاشانه‌ای دست. پا کرده باشد. معروف است که تفسیر قرآن کنار دشواری است و سوره‌ها را می‌خوان به انحاء مختلف معنا کرد و پیروان محمد نیز از گفته او چنین برداشت کردند. که آزادند چپارتا زن بگیرند، البته نه شرطی که بتوانند عدالت را در میان ایشان رعایت کنند. هرکس که نمی‌توانست عدالت کند، بهتر بود به نیک زن قناعت ورزد و در مروت می‌وانست تا دلش می‌خواهد عیبه نکرد. در نتیجه بیشتر مسلمانان عادی دیدند بهتر است یک زن بگیرند و هر از گاهی عوضش کنند. ملاق دادن زن، مثل گذشته‌ها، کار ساده‌ای بود.

یکی از بزرگان فکری اسلام، ابو‌امام محمد غزالی (۱۱۱۱-۱۰۵۸) در کتابش *نصیحت‌المملوک*، همه را عیب‌های را که بر اثر گناه حوا در باغ عدن (دانشگاهی که نزد مسیحیان و مسلمانان به آن اندازه اهمیت دارد) پر زنان روا داشته شده را جمع‌بندی کرده است. این نوشته روشن‌ترین گواه وضع زن در اسلام است و نیز نشان می‌دهد که در بین آداب و رسوم اجتماعی، کیفی دینی نقشه بوده است. زاهدان باب بی‌زاسی که عبادی تعالی

زنان را کیفر فرموده، ابی شرح رمان: «حوا که از میوه درختی در بهشت که خداوند او را از خوردنش منع کرده بود بخورد، خداوند سبحانه زن را در هژده مورد کیفر داد: ۱ عادت ماهانه؛ ۲ زاییدن؛ ۳ جدایی از پدر و مادر و شهر رفتن به بیگانه؛ ۴ آبستنی؛ ۵ نداشتن اختیار خویش؛ ۶ کمتر سهم بردن در ارث؛ ۷ سزاوار ملاقات داده شدن و ناتوان در طلاق گرفتن؛ ۸ شرعی بودن چهار

درستی که مرد در نماز جهالت، جهلها و هیده‌های دینی و سوگواریه‌ها شرکت برید ولی زن نه؛ ۱۴ ناشایست بودن در حکمرانی و قضا؛ ۱۵ به درستی که شایستگی یک هزار جزیه دارد. (فقطاً) بکنه از آن (سزاوار) زن است؛ ۱۶ نه درستی که اگر زن نسبی کند (فقطاً) نیسی از عذابی که در روز رستاخیز به ابقیه‌ها جهالت رسد بدو رسد؛ ۱۷ به درستی که اگر شوهرش ببرد باید چهار ماه و

در صحرائ عربستان نه می‌شد از دیگران کناره جست و نه اصولاً لزومی داشت. و رسم حجاب‌داری و رخ پوشاندن هم نباید اجباری بوده باشد.

زن گرفتن برای مرد ولی برای زن فقط یک شوهر داشتن؛ ۹ به درستی که زن باید خانه‌نشین باشد؛ ۱۰ به درستی که در خانه باید سر خود را بپوشاند؛ ۱۱ ابی درستی که اگر گواهی دو زن ابیاید با گواهی یک مرد برابر گرفته شود؛ ۱۲ به درستی که او نباید از خانه بیرون شود مگر به همراهی یکی از نزدیکان؛ ۱۳ به

ده روز عتق نکه دارد آن گاه از شوهر کند؛ ۱۸ به درستی که اگر شوهر ملاقبتش دهد باید سه ماه با سه عادت ماهانه را بگذراند آن گاه از شوهر کند؛

اگرچه همه باید این آداب را به جا می‌آوردند. ولی حریم در نزد زنان خانوارهای تنگدست به معنای کناره‌گیری

از مردم نبوده مردان فقیه نمی‌توانستند زنان و دخترانشان را خانه‌نشین کنند. این کار فقط از دست شروعت‌اندان برمی‌آمد. پیغمبر گفته بود در میان زنان حق کسی نباید بشود، پس رسم شد که مردان اتاق یا خانه‌های جداگانه‌ای برای زنانشان بگیرند و همین خود سبب شد که زنان دست و بالشان بازتر شود و راحت‌تر به وسوسه‌های افساکی نین سپارند. شوهران سلطان در باره زنانشان همان جور می‌اندیشیدند که شوهران چینی یا هندی، یونانی یا رومی به گفته عزالی: «نه راستی که همه سوپوتورا و سرسروزیها و سخت‌هایی که مردان می‌کشند از دست زنان می‌کشند». و آنان هم به زودی همان راهی را رفتند که پیرانسی پیموده بود. یعنی زنانشان را در خانه زندانی کردند. پس جای شگفتی نیست اگر بسیاری از سرودهای عاشقانه عربی در وصف زنانی است در دور دست‌ها، ناسودنی و دست‌نارافتنی، و باز هم جای شگفتی نیست اگر ترانه‌سرایی در خیال از این زن بشی تمام عیار ترانه‌نویسند. ●

نوکران از محسن مینومرد



بانوی ساسانی " موزاییک از بیشاپور " از کتاب زن به طبق تاریخ

اسلام دست و پاگیر این بناودانشی یافته، انسانها و شهری یا شهرهایی از او آزر بداند و تمام خانه ایرانی است که دیوان حافظ در آن نشاند و اصل خانه با آن خال مگوراند و سینه‌های خود را از او ملقبه نکند، و با کدام کدورت ایرانی است که موش و گربه بیفک زانگی را نخواند و از همان کودکی بداند که موش که گربه وقتی عاید و سگمان شده پتوپتیب می‌گیرد. از غیام و از بعضی منتظران دیگر هم که این‌ورده و مخرج با اساس این دین درافتادند نیاید، نه سر کشتی است. که چرا شجرت و محیویت خود را پس از قرن‌ها هم‌چنان در میان اور مردم عذوا کرده‌اند.

از سرخورد مردم ما با اسلام، و ابتدائی‌ترین مسائل و احکام اسلامی صرف رژیم، سلا از سار و از سمد در روانه خودمان چند در دست این مردم سلطان مذهبی فرآن می‌خوانند و تارک پس از خواندن چیزی از آن می‌فهند؟ چند در سمد مردم ما نماز می‌خوانند؟ چند در صد برای نماز به مسجد می‌روند؟

در مورد مهم و عطف صورت فرآن همیشه دل مسلمانان با اعتقاد از دست این مردم خون بوده و در نوشته‌های منتقدان اجتماعی ایران در صد سال اخیر بارها این مطلب انعطاف یافته که مردم از قرآن چیزی نمی‌فهمند، و سمرت آنرا نگاه نمی‌دارند و تنها ضایعی که برای آن فایده حال گرفتار با آن و خواندن آن بر سر مسایل و تبدیل آن به وسیله‌ای برای گفتمانی است. حتی در زمان ما روحانیانی مثل امام‌های هم عینا به این امر اشاره کرده‌اند.

اما در مورد مسجد، اساسا در چند تا، نه چند در صد، از روستاها و قمیبات ایران مسجد وجود دارد؟ آیا اینکه در زبان فارسی جایی را که از آرمیزه خالی است به مسجد تشبیه می‌کنند ساخته دشمنان دین اسلام است یا واقعی است که نه ضرر بالذات راجع تبدیل شده است.

ما که اکنون در کشورهای اروپائی زندگی می‌کنیم آیا می‌توانیم کلیسای چپ و راستی که در هر چند قدم و سر هر کوچه و یا در هر کورده‌قد برافراشته‌اند، و صدای ناقوسشان تمام صدایشان را یادآوری می‌کند با مساجد خودمان تشبیه کنیم؟ خودتان می‌فهمید که این کلیساها علاوه بر روزهای یکشنبه که از مومنان از دست‌خالی در روزهای وسط هفته هم هرج‌جگه از عبادت‌کنندگان خالی هستند، اما مساجد ما در چه وضع و حالند؟ بهتر

یافتن آرمیزه

اسلام موجود

و اسلام موعود

اصول ما راستین منحرف شده‌اند. بینیم این منکم ما کجا واقعیت دارد. اگر پای ایمان کلی به خدای مطلق منظور می‌میرد و بعضی محمولات در میان باشد، و هم‌چون اگر داشتن اطلاعات سطحی در مورد آنچه که تمام دین اسلام مشهور است و اعتقاد یا یک سلسله احکام و یا عرفات، متناسب به این دین باشد، شک نیست که بسیاری از ایرانیانی که در خانواده‌های سنتی معدنیا آمدند، و به‌نام شیعه و منی معروف شده‌اند به این عنوان مذهبی و مسلمانند اما اگر سلسله علاوه بر داشتن اطلاعات سطحی و ابتدائی و یک مشت اعتقادات صرفی که از روزهای کودکی و از طریق خانواده و جامعه در ذهن مردم رسوب کرده، دانش آگاهی عمیق از مباحث اساسی و احکام و دستورات اصولی مذهب اسلام و عمل کردن به آنها باشد، درباره اکثریت عمده‌ای از این مسلمانان مسئله به‌نوعی دیگر مطرح می‌شود.

بکثرت از دستکاری‌هایی که مردم ایران در طول تاریخ در اصول دین اسلام کرده‌اند و مذهب و فرقه‌های گوناگونی که تحت این نام موجود آورده‌اند، به‌خصوص مذهب شیعه، که ظاهراً شباهت آن در ایران بوده و یا لافلی به‌طور اساسی در این کشور با گرفته و مذهب اکثریت مردم ما شده است؛ شاید هم نیازی نباشد از مبارزات متفکرین ایرانی هم که از همان آغاز اسلام برای رهایی از قبودی که این دین بر دست و پا، نه تنها همیشه بلنه زندگی نبوده، و هم‌چون با روح ایران و باستان‌دان دین چنگیده‌اند سخن گفته شود زیرا کدام ایرانی است که حافظ آزاده را، که به‌عنوان مبارزه علیه فتنه و حاکم شرع و به ضد

گاه بعضی سخنان، برپایه از فرط تکرار به ناور مردمان تبدیل می‌شوند و بعضی عوادند و بدعوه‌های متعددی و قابل اعتزاز در اثر استمرار و استمرار در افکار اسالت پیدا می‌کنند. اصطلاح «انقلاب اسلامی» برای انقلاب بهمن ۵۷ و «مذهبی بودن مردم ایران» از این جمله اصطلاحات و پدیده‌ها هستند، که پس از ایجاد جمهوری اسلامی و تأیید آن، از جانب خیلی‌ها تدارک می‌شود بسیاری از این‌گونه افراد تشبها پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی است، که به این نتایج رسیده‌اند، و دلیل‌شان هم جز وضع موجود چیز دیگری نیست. این‌ها دقیقاً و قضا به‌واسطه وجود جمهوری اسلامی و نهایت آن به این باره رسیده‌اند که مردم ایران مذهبی هستند و روی کار آمدن مذهب و روحانیان اطراف او در جریان انقلاب و اعلام حکومت اسلامی صرفاً سر این پایه و ناشی از همین خصوصیت مردم ایران بوده است.

البته بسیاری از این اشخاص به‌عنوان رفعت اجتماعی و نحوه تفکر خودشان با جمهوری اسلامی موافقتی ندارند، ولی باری به‌صرف نیست به این نتیجه رسیده‌اند که جامعه ایران و مردم آن یک جامعه مذهبی مسلمان است و تصورشان این است که حمایت وسیع توده‌های مردم در جریان انقلاب از روحانیت اسلامی و تکرار شعارها و پذیرش سخنان شرعی اسلامی آنان از هم‌رو مساله آن می‌خورد. بعضی از این افراد در تلاش‌هایشان برای نجات از حاکمیت اسلامی موجود می‌کوشند تا با ارائه یک اسلام شسته و رفته تمام گناهان را به گردن آخوندانی بریزانند، که از اسلام

است در این مورد دو سه نمونه که در یک کتاب آمده سزایان نقل کنم. این کتاب که «ساعتنامه ابراهیم بیگ» نام دارد در سال ۱۸۳۰ میلادی در مال پیش به وسیله ملا سلمان موسی دل سوخته نوشته شده است:

«به شهر نیشابور رسیدیم. در اول شهر یک مسجد عالی بود. به نامش رفیقیم. دیدم مسجد چون عالم از آدم خالیست. ولی قالی بزرگی که چهارده روع طول آن به نظر می آید. در میان مسجد پیمیده افتاده بود. پیشتر رفته دردم سگی هم در یک گوشه آن قالی خوابیده است. توجه کنید. که سگ از نظر سلطانان نجس است و به همین دلیل است که نویسنده سلطانان محول خودش. آه از نهادش بر می آید. بی اختیار به سختی می گریه و دودستی بر سر می زند و می گوید: «خدا، این چه باط است فوه از دین و دیانت چه بردای برای اهالی این مملکت باقی مانده است؟». بعد از تحقیقات معلوم شد که مسجد از اعطای و مؤذن و نماز جماعت با کمالی محروم است.» (۱)

نویسنده در شهر دیگری، در قزوین باز برای نماز به مسجد می رود: «مسجد خرابی عظیم است اما چه فایده؟ چنان که از بیرون با شکوه دیده می شود اندرونش صدچندان پریزبان است: حصیرها همه جا پاره پاره. در گوشه های دو سنگ کناشته بودند. دو نفر کرده و خشک، مغزش را سوا می کرده اند. در طرف دیگر چند نفر نشسته اند می خورند. و در گوشه دیگر خمر خورده پوست و تخم هاش را ریخته بودند.» (۲)

و یا باز در شهر دیگری. در شهر

سراغه برای ادای نماز ظهر به «مسجد جمعه» می رود. «دیدم در یک طرف آن مسجد عالی خریزه انبار کرده اند. غیرت، اسلامی، نویسنده را وادار می کند. که از سرور و ناراحتی بر سر پرورد صاحب خریزه ها که خانه خدا و عبادت خانه مسلمانان را انبار کالای خود کرده فریاد بزند. «پیرسرد جاهل از این داد و فریاد من بر خود خشکیه برای مددخواهی این خدا و تسلیت خاطر من گشت آقا همیشه که اینطور نیست. در ظرف سال تنها یکی دو ماه بدینجا خریزه می گذاریم.» (۳)

و تنها در این چند شهر نیست که مسجد به این حال و روز است. به قول نویسنده کتاب «مساجد همه خراب و ترق گرد و غبارند. آن ها غالباً بسته مانده اند. گدازنده از این ها». در این مساجد نماز جماعت کمتر ادا می شود. در هر گوشه چند نفر دستمال خود را به عرض جانناز پهن کرده مشغول نماز می گذارند. چون که زمین پر از کوره و غبار است.» (۴)

شاید آن ها که مدعی مذهبی بودن مردم ایران هستند، مسووران این باشد که مردم در مسجد محال پیش نسبت به دین و امور دینی این مورد بی اعتقاد یا بی میلان بوده اند. و امروز اوضاع فرق کرده و مذهبی تر شده اند. ولی آن ها که تشاهرات اسلامی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی در شان را اشفاق کرده و سال های پیش از انقلاب را در خاطر دارند، می توانند به یاد بیاورند که کمتر مسجدی در شهرهای بزرگ ایران وجود داشت که در آن نماز جماعت و به خصوص نماز جمعه برگزار شود و بهترین شاهد عادل برای این مطلب

هم یکی از نظریه پردازان همین جمهوری اسلامی است به نام غلام علی حداد عادل که بیست سال پیش در نقد کتاب «اسلام در ایران»، نوشته یک محقق روسی به نام بطروفنسکی، با تأسف به منوح بودن برگزاری نماز جمعه در مساجد ایران اشاره می کرد. بطروفنسکی در کتاب خود نوشته بود که در گذشته «همه مسلمانان» و از جمله زنان در هنگام نماز جمعه «اجباراً در مسجد حضور داشتند و مدعی شده بود که «اکثون فهم» این عادت در ایران که مذهب شیعه دارد محفوظ مانده» است. ولی حداد عادل در رد این ادعا با قاطعیت نوشته: «می دانیم که اکثون در ایران ... این عادت تقریباً نزد مردان هم محفوظ نمانده است» و افزود که اساساً «در حال حاضر نماز جمعه در مساجد، ضمیمه به عای آورده نمی شود».

فکر می کنم همین مقدار برای این که فرض مذهبی بودن مردم ایران زیر سوال برود کافی باشد؛ و من از نسبت انتقادی مؤمنان متعهد که بستن پای بند تمام اصول اعتقادی و آداب اسلام هستند حرفی نمی زنم که وقتی پای مذاکره روزی و ملتانی شان پیش می آید به شروع تشریف در اصول و فروع دین و یا درست کردن کلاه فروعی دست می زنند. در هر حال مردم ما اگر هم مذهبی برده اند و مذهبی هم باشند این اعتقاداتشان در حدی بوده که در طول تاریخ من یکبار هم شده برای استنزاز حاکمیت مذهبی به کوچک و بزرگ بریزند و یا مدتی از آن مانند مسلمانان متعهد امروزه الجزائر و به خاطر حکومت اسلامی سلطانه بختگاه و هرگز را هم که آداب اسلامی را مراعات نکرد در هر آنجا یاست باشند. اساساً در تمام طول تاریخ ایران، و در سیاهترین شرایط هم ما حکومت مذهبی نداشته ایم و حداکثر در کنار حاکمیت رسمی استبدادی مذهبی یک قدرت مذهبی وجود داشته که یا در ارتباط شکافتگ و حتی ارتداد با حکومت عرفی بوده و یا در عمل و به طور غیررسمی در بعضی امور عمری اعمال نشود می کرده است. احتیاج به توضیح نیست که حتی عامی هم، که از چند سال پیش طرح ولایت فقیه را داده بود و بعد هم خواهان استقرار جمهوری اسلامی بدون یک کلمه آن و ریاد شد، در جریان انقلاب تاریخ شود را مسکوت گذاشته بود و برعکس تخراب می کرد. که او قصد حکومت اداره و پس از بازگشت به ایران در قم اقامت خواهد کرد و فقط به ارشاد مردم خواهد پرداخت و بالاخره هم



فرمان نخست‌وزیری را به نام یک تحصیل‌کرده فکلی صادر کرد که اسلام و حکومت را نه به‌شیوه او و یارانش بلکه به‌شیوه مدرن و اسروزی می‌فهمید. و تنها پس از یک رشته فعل و انفعالات و پیشروی‌های خرنده روحانیان در عرصه سیاست و دست‌اندازی‌های تدریجی آنان به حکومت بود که طرح خمینی به‌عنوان ولایت فقیه شکل کامل خود را در چهره جمهوری اسلامی باز یافت.

البته منظور از این مقدمات این نیست که عنصر مذهب و به‌خصوص مذهب اسلام، هیچ نقشی در حیات ذهنی و زندگی اجتماعی مردم ما ندارد بلکه مطلب این‌است که نشان داده شود که جز در مورد عده معدودی از افراد جامعه ایران، که ذهنیت مذهبی تمام حیات مادی آن‌ها را تشکیل می‌دهد و عامل ذهنی به‌عنوان ستون اصلی زندگی‌شان درآمده و یا آن‌ها که در لحظه معین تاریخی دامن زدن به عنصر مذهب و تقویت آن‌را به‌سود منافع طبقاتی و اجتماعی خود می‌بینند، برای اکثریت قریب به اتفاق مردم در رابطه میان مذهب و سیاست و رابطه میان ذهنیت مذهبی و عینیت مادی زندگی، آنچه تعیین کننده است و در طول تاریخ کشور ما تعیین کننده بوده عنصر سیاست و عینیت زندگی است نه مذهب و ذهنیت مذهبی، و تنها وقتی منافع سیاسی و اجتماعی مردم ایران ایجاب کرده در مبارزه با قدرت سیاسی از سلاح مذهب و یا بهتر گفته شود از نیروی روحانیت هم استفاده کرده‌اند و برای گرفتن امتیاز از حاکمیت سیاسی به آن میدان داده‌اند، ولی هنگامی که مذهب و روحانیت با منافع سیاسی و اجتماعی آنان در مخالفت یا تعارض قرار گرفته این مذهب و روحانیت بوده که به‌سود سیاست کنار زده شده است. مردم ایران در طول تاریخ بارها و بارها این مطلب را ثابت کرده‌اند و نمونه آن هم البته از بود سال پیش، یعنی از زمان جنبش مشروطیت تا انقلاب بهمن هیچ حرکت جدی و قابل ملاحظه‌ای که رنگ مذهبی داشته باشد صورت نگرفته و اگر این‌جا و آن‌جا هم تحریکاتی صورت گرفته مطلقاً هیچ حمایت اجتماعی و توده‌ای پیدا نکرده بلکه برعکس بعضی اوقات مردم با شدت با آن مقابله کرده‌اند، از جمله در جریان جنبش مشروطیت همیشه این بحث میان مشروطه‌خواهان - حتی مسلمانان با اعتقاد آن - و روحانیتی که خود را حامی مشروطیت می‌خواند و می‌خواست اصول مذهبی را بر مشروطیت تحمیل کند این

درگیری وجود داشته که مردم ایران برای استقرار اصول مشروطه قیام کرده‌اند تا برای تحقق اصول دین؛ و اوج این درگیری همان اعدام شیخ فضل‌الله نوری است که تحت عنوان دفاع از دین سیر و حفظ بیضه اسلام، با نظامات مشروطیت مخالفت می‌کرد. نمونه دیگر این‌که مردم و نمایندگان آنان در مجلس شورای ملی پس از یک دوره قانون‌گزاری و در اولین فرصت اجرای اصلی را که همین روحانیت به قانون اساسی تحمیل کرده بود و منظور از آن نظارت روحانیان بر قانون‌گزاری و تطبیق قوانین با مبانی مذهبی اسلام بود برای همیشه مسکوت گذاشتند.

در زمان حکومت رضا شاه هم که حاکمیت غیرمذهبی صددرصد و به‌طور کامل تثبیت شد، با اینکه مردم از حکومت استبدادی او مطلقاً دل خوشی نداشتند، علی‌رغم بعضی تحریکات روحانیت، از نظام غیرمذهبی آن استقبال کردند به‌طوری‌که هیچ‌یک از محدودیت‌هایی که حکومت دیکتاتوری رضاشاه برای نظامات اسلامی و به‌خصوص برای روحانیت به‌وجود آورد مطلقاً مورد اعتراض جدی توده مردم قرار نگرفت. و حتی یک‌بار که در سال ۱۳۱۴ تحریکاتی با سرپرستی کسی به‌نام بهلول در مشهد علیه کشف اجباری حجاب صورت گرفت مطلقاً از جانب مردم عادی حمایتی نیافت و سرکوب آن هم که همراه با تجاوز مسلحانه نیروهای انتظامی به مقبره امام هشتم شیعیان بود کمترین اعتراض جدی را برنیاورنگیخت؛ و از همه جالب‌تر و عبرت‌انگیزتر این‌که پس از سقوط حکومت استبدادی رضاشاه، که کمتر از شش سال بعد صورت گرفت و رواج فعالیت‌های مذهبی در آزادی کامل از سرگرفته شد، هیچ زن مسلمان مؤمنی، حتی متعصب‌ترین آن‌ها به چادر و چاقچور، که حجاب اسلامی پیش از کشف حجاب شمرده می‌شد، بازنگشت و تنها حده محدودی از زنان مسن چادری بر سر انداختند که بیشتر می‌توانست جنبه سنتی داشته باشد و نه مذهبی.

اما در دوران پس از شهریور ۱۳۲۰، با اینکه تمام عوامل خارجی و داخلی برای جلوگیری از بسط جنبش توده‌ای و گسترش افکار ترقی‌خواهانه به سازمان‌دهی انواع اشکال حرکات مذهبی دست زدند ولی همه‌جا عنصر مذهب بود که در برابر پیشرفت جنبش توده‌ای بدون کمترین مقاومتی از تمام سنگرهای خود به‌سود آن عقب‌نشینی کرد و توده‌های

عظیم مردم - یعنی تقریباً تمامی زحمتکشان و محرومان شهری و دهاتی، اعم از مسلمان سخت‌اعتقاد یا سست‌باور، و هم‌چنین اکثریت عظیمی از زوشتکوران و تحصیل‌کردگان طبقات متوسط و غیردرباری، انواع و اقسام رهبران مذهبی و یا متظاهر به مذهب را مانند سیدخیاالدین، طباطبائی‌ها و خالصی‌زاده‌ها و کاشانی‌ها را رها کرده در زیر پرچم حزب توده ایران و یا به‌گرد آن جمع شدند در حالیکه این حزب نه‌تنها از طرف قدرت سیاسی بلکه از طرف مذهبی‌ها، به‌عنوان کفر و لامذهبی، به‌سختی مورد حمله قرار می‌گرفت.

حالا حتماً این سوال پیش می‌آید که خوب، اگر این‌طور است چه شد که مردم ایران در برابر حکومت استبدادی محمدرضاشاهی و در جریان سرنگونی آن به‌دنبال روحانیان راه افتادند و به مذهب و حاکمیت مذهبی پناه بردند؟

مسلم است که این امر دلایل تاریخی و اجتماعی خاص خود را دارد ولی میدان یافتن فعالیت خفیتی و یارانش و ایجاد جمهوری اسلامی پیش از هر چیز علل سیاسی دارد و بدون شک اگر اوضاع و احوال سیاسی جهان و ایران و ذهنیت سیاسی عده‌ای از مردم در آستانه انقلاب طور دیگری بود روی کار آمدن حکومت اسلامی، اگر در هر کشور دیگری در جهان محتمل شمرده می‌شد، در ایران ما غیرممکن بود.

به‌طور خلاصه این‌که ما در دوران جنگ سرد بیان دولت‌های امپریالیستی و کمونیستی و اوج خدال و درگیری میان نظام سرمایه‌داری و سوسیالیسم زندگی می‌کردیم. در ایران ما هم، که در همسایگی اولین و نیرومندترین کشور کمونیستی جهان قرار داشت و یک جنبش توده‌ای عظیم، که افکار توده‌ای سوسیالیستی را تا اعماق توده‌های زحمتکش برده بود و تمام نیروهای زوشتکوری و ترقی‌خواه را به خودش جذب کرده بود، در پشت سر داشتیم و امواج جدید ضداپریالیستی و ضدسرمایه‌داری در میان نیروهای مترقی جاذبه قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده بود. درست به‌همین دلیل بود که حکومت استبدادی محمدرضاشاهی به‌علت ماهیت ذاتی خودش و با راهنمایی و کمک امپریالیسم برای جلوگیری از گسترش افکار توده‌ای و سوسیالیستی و برآمد جنبش خلق به هر نوع عمل سرکوبگرانه از یک طرف و اقدامات اجتماعی، فرهنگی از طرف دیگر دست می‌زد و یکی از این

اقدامات هم نه تنها بازگذاشتن میدان برای فعالیت عناصر مذهبی و توسعه دامنه افکار مذهبی بلکه تقویت جدی آن بود.

محمدرضا شاه، درست برخلاف پدرش رضاشاه، که دور مذهب و روحانیت و دخالت آن‌ها را در امور سیاسی و اجتماعی به کلی خط کشیده بود، علاوه بر اینکه خودش شخصا موجودی خرافاتی بود به شدت به مذهبی بودن تظاهر می‌کرد و تا آنجا که می‌توانست به عوامل مذهبی و روحانی میدان می‌داد. می‌نوشت که از همان کودکی کمر بسته بوده به نحوی که در هفت سالگی یکبار "امام قائم" با او ملاقات کرده و بار دیگر با توشیدن شربتی از "دست مبارک مولای متقیان" از بیماری مرگ نجات یافته و بالاخره بار سوم هنگام افتادن از اسب حضرت ابوالفضل سر رسیده و او را بر سر دست گرفته و سالم بر زمین نهاده است. (۵)؛ احرام بست و به زیارت مکه رفت؛ در مواقع لزوم برای دست‌بوسی مجتهد اعظم به قم رفت؛ هر وقت عزم سفر می‌کرد امام جمعه قلابی درباری برای او دعای خیر می‌خواند و به او فوت می‌کرد و او را از زیر قرآن عبور می‌داد؛ هرگاه به راه انداختن یک جنجال سیاسی را لازم می‌دید دست به دامن آیت‌الله بزرگ سید محمد بی‌بپنهانی می‌شد تا او باش و ازدلی مانند شعبان بی‌مخ و طیب و قدم رمضان یخی را برای عربده‌کشی به راه اندازد، و یا رئیس ستاد ارتشش را همراه با رجزخوانی‌ها و هل‌من‌مبارزگویی‌های شیخ فلسفی به تسخیر حفریةالقدس بهائیان می‌فرستاد، و بعدها هم طرح سپاه دین می‌ریخت. گذشته از همه این‌ها جوجه فیلسوف‌های فکلی مانند سید حسین نصر و احسان نراقی را در دربار خود پروار می‌کرد و به نظریه‌پردازی درباره تدوین و ترویج افکار اسلامی و به اصطلاح ضد غربی و اسی‌داشت و در دانشگاه تهران به تأسیس دانشکده الهیات فرمان می‌داد و روحانیانی مثل مطهری و مفتاح و امثال آنان را دعوت می‌کرد تا در آنجا جوانان دانشجوی را برای حضور پاک و مطهر در پیشگاه حضرت باری تربیت کنند، و از آن‌سو امثال شیخ محمدباقر سنگلجی و چند آخوند دیگر را در اداره سانسور می‌گماشت تا اگر در لابلای سطور کتابی سخنی برخلاف ایمان یافتند قلم قرمز بر آن بکشند و اوراق آن‌را خمیر کنند و اگر لازم شد نویسنده یا مترجم آن‌را به زیر آخیه بکشند. حتی نشریات بی‌ضرر و بی‌خاصیتی مثل مجلات بامشاد و فردوسی را تعطیل می‌کرد و در عوض

دست حوزه «علمیه» قم را با تمام امکانات مالیش باز می‌گذاشت تا همراه دهها هزار نسخه مجله «مکتب اسلام» را بی‌رقیب روانه بازار کند.

از آن طرف در حالیکه جزای کمترین حرکت و یا حتی اظهار نظر مخالف سیاسی زندان و شکنجه و حتی تیرباران بود در برابر مزاحمان و یا مخالف‌خوانان مذهبی راه مفاشات و استفاده یا سوءاستفاده از آن‌ها را در پیش گرفته بود: گروه تروریستی فدائیان اسلام در ساختمان دادگستری شاهنشاهی و در برابر چشم حیرت‌زده حاضران احمد کسروی تاریخ‌نویس نامدار کشور را کشتند و دستگاه‌های پلیس و عدالت نازک‌تر از گل به آنان نگفتند و تنها وقتی به خشونت یا آنان برخاستند که بر سر و چشم خود دستگاه پنجه انداختند. دستگاه در مقابله با مخالفان مرتجع «اصلاحات شاهانه» در حالیکه یکجا شش نفر از بزرگ‌ترین رؤسای عشایر را بی‌درنگ در برابر جوخه آتش قرار می‌داد شدیدترین اقدامش در برابر روحانیون تبعید محترمانه یکی از مرتجع‌ترین و سرسخت‌ترین آن‌ها به خارج از کشور بود. در حالیکه نه تنها احزاب بلکه سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی حق حیات نداشتند و دانشجویان دانشگاه حتی از برگزاری جلسات عمومی محروم بودند حسینیه ارشاد به‌عنوان مکتب پرورش جوانان اسلامی با دست باز و امکانات فراوان فعالیت می‌کرد و تنها زمانی مزاحم آن شدند که دستگاه حکومت استبدادی وجود آن را برای خود دست و پاگیر یافت. دستگاه که احساس کرده بود نمی‌تواند جلوی گرایش‌های مخالف را در میان نسل جوان بگیرد مستقیم و غیرمستقیم به گسترش جریان‌های فکری انحرافی مذهبی-سیاسی میدان می‌داد. نمونه برخورد دستگاه پلیس با علی شریعتی و جلال آل‌احمد از این‌گونه بود. گذشته از این‌که این‌ها اهل درد بودند یا نه و در افکار ارتجاعی‌شان اصالت و صداقت داشتند یا نه، فعالیت‌های فکری-اجتماعی آن‌ها بهترین وسیله بود برای انحراف جوانانی که باید به راه مبارزه سیاسی و فکری متمدنی می‌رفتند. دستگاه در حالی که امثال بیژن جزنی و رفیقانش را پس از سال‌ها زندانی کردن بدون هیچ حکم و رأی قانونی پنهانی تیرباران می‌کرد امثال شریعتی و آل‌احمد را به‌نحوی بر سر زبان‌ها می‌انداخت و جوانان را نادانسته به دنبال آنان و افکار عقب‌مانده‌شان هدایت می‌کرد. سرانجام دستگاه استبداد

محمدرضاشاهی و حایان امپریالیست او وقتی خود را در جلوگیری از جنبش انقلابی نوده‌ها عاجز دیدند از ترس کمونیسم، و در واقع برای جلوگیری از روی کار آمدن یک قدرت دموکراتیک نوده‌ای به دامن مرتجع‌ترین رهبر مذهبی آویختند و با تمام قدرت و با انواع حیل‌ها و دسیسه‌ها او را تا رأس قدرت بالا بردند.

به این ترتیب با سرکوب هر نوع جنبش دموکراتیک و باز گذاشتن میدان برای تاخت و تاز عنصر مذهب و حتی تقویت آن در برابر شیخ کمونیسم در فضای هیجان‌زده و انقلابی ایران جز برای غول بی‌شاخ و دمی که از چراغ جادو سردر آورد، راه بر هر نیروی انقلابی بسته بود و سردمی که در برابر چنین هیولانی قرار گرفتند در برابر حکومت استبدادی محمدرضا شاه حضور او را پذیرا شدند.

اما اینک دیرزمانی گذشته است. زمانی سخت که کشور در زیر سنگینی تنه دولوپایانی که بر آن سوار شده‌اند به‌زانو درآمده است. در این مدت مردم کم‌کم سیمای سپاه حکومت مذهبی را شناختند و از آن فاصله گرفتند؛ نه آن‌ها که از راه سیاست‌بازی و اپورتونیسم هیولا را بزرگ می‌کردند. آن‌ها هم که از روی اعتقاد در توهم افتاده بودند نه از آخوند و حکومتش، که بعضی حتی از اسلام هم زده شدند. کم نیستند کسانی که در اثر چهره و رفتار آخوند ضدبشر در شناخت خود از سیما و کردار پیشوایان اصلی دین هم دچار تردید شدند و چه بسیار مسلمانان معتقدی که پس از مشاهده طایفه‌های حکومت اسلامی، و یا دیرتر، پس از استقرار آن، به تجدیدنظر در اعتقادات مذهبی خود پرداختند و سپس بر اصل مطلب چهار تکبیر زدند، و اینک جمهوری اسلامی در حال نزاع در برابر نفرت و خشم مردمی فریب‌خورده و آسیب‌دیده قرار گرفته که هر لحظه فرصتی می‌یابند ضربه‌ای به او می‌زنند تا سرکش را جلو بیاندازند و نیروهای گوناگون سیاسی و اجتماعی هر کدام به صف‌آرایی پرداخته‌اند و خود را آماده پذیرائی فردای سرنوشت می‌کنند.

در این‌جا بحث بر سر این نیست که فردا چه خواهد شد و بحث بر سر آرزوها و توهم‌ها و یا برنامه‌های نیروهای سیاسی و اجتماعی برای فردا شان نیست، در این‌جا تنها بحث بر سر تلاش نیروهائی است که هم‌اکنون به نجات نظام سیاسی و یا نظام اجتماعی-فرهنگی آن و یا اسلام در معنای کلی آن کمر بسته‌اند.

ناتمام ...

برگی از تاریخ

یحیی دولت آبادی

منزل سردار سپه و او را به امر سردار سپه تا بعد از تمام شدن کار در مجلس، آنها توقیف نمایند و چون خواست برود عدم قبول ریاست مجلس را نوشته به مجلس از نمایندگان متعدد در مجلس بخوانند؛ مدتی هم از موقع خوانده شدن این ورقه در مجلس نشینند و چون ورقه خوانده شد، بهانه با دست آورده از مجلس برود و تکوین چون مجلس رئیس ندارد دستورات نخواهد داشت.

این نقش عینا عملی می‌شود. مستوفی‌الممالک بعد از مدتی که که به مجلس می‌آید، امروز می‌آید و سرزود در حوزه‌ای که مدرس بر آن ریاست دارد می‌نشیند. به فاصله کمی می‌روانش وارد شده، با شتاب و رفتاری که مخصوص خود اوست مسوخی‌الممالک را سرداشته روانه می‌شوند. رفتاری نشاننده روحی تنگ‌ناله و شکسته مصدق و میرزا حسنخان علاوه از این پیش‌آمد اظهار حیرت می‌کنند. بعد از رفتن مستوفی‌الممالک مجلس عالی در تحت ریاست نایب اول سید محمد تدین که از عوامل سردار سپه است! متعدد می‌شود.

مجلس امروز از هر صورت تاریکی دارد؛ اولاً دستپوش منحصر است به تغییر ساطعت، مافوق‌المراد سردار سپه خانه اش را خارج به طالع مجلس وارد شده صریحاً در جایی خود قرار می‌گیرد، نایب‌المشاوران این جلسه غالباً عیس از مصائب‌پیان جلسه‌های عادی مجلس هستند و در میان آنها اشخاصی دیده می‌شوند که سابقاً نمایان فضا بگردد خود می‌خواهند اگر مخالفی باشند او را رسانند، از عدالت مخالفت بیندازند، و به هر صورت مجلس روح و مشاککی به خود گرفته است که نمی‌شود وصف کرد. صورت مجلس پیش خوانده می‌شود و تصویب می‌گردد. اولاً کسی که شش‌سایه نظیر پیش از دستور کرده است مدرس است، اظهار می‌کند، مجلس رئیس ندارد. نایب رئیس می‌گوید چرا آقای مستوفی‌الممالک هر روز ندیده‌اند که رئیس بوده باشند مدرس می‌گوید خیر، رد کرده‌اند، و رو می‌کند به میرزا حسنخان علاوه که لطف دیگر مجلس نشده است و انانداً مستوفی‌الممالک نزد اوست، می‌گوید بخوانید. ورقه خوانده می‌شود و نتیجه‌ای که می‌بخشد این است که مدرس به دفتر می‌رود و

در عتبات خود به مجلس می‌آید و مدتی بخالقی با مرفاع‌الممالک و مشیرالدوله هشت نفر خواهند شد، داخل از آنکه موشن‌الممالک و مشیرالدوله امروز به مجلس خواهند آمد؛ نقش سیاست مشرف‌الممالک و مدرس هم که از رفتاری خود پریشانه نگاه داشته‌اند از پرسش گشته شده که مدرس با سلطنت سردار سپه موافقت کرده است یا بر شرف که مستوفی‌الممالک رئیس دولت باشد، این شرفا به نظر گرفته شده و مدرس تصور کرده می‌تواند درستی را که مسوخی‌الممالک تشکیل داده، و او بعضی از دستاندار خود را وزیر کند. در دست گرفته در معنی حکومت نایب در اینصورت آنها از این صرزه برکنار هستند. و در اینصورت از این در جلسه نیم بیان امروز رأی‌گیری برای قطع مشاوره قائم از سلطنت که هر دو یعنی مستوفی‌الممالک و مدرس بتوانند طوری سازی کنند. که همکاران نزدیکان با آنها و همکاران پیش از این ایشان به سیاست تازه آنها پی نبرند، و در مجلس حاضر شده و نموده باشند، حاضر شده برای اغفال دیگران و حاضر شده برای واقع نشدن در محذور مخالفت نمودن ظاهری نسبت به آنچه مدرس با آن موافقت دارند، تقاضای دارند که در مجلس به موقع اجرا گذارده می‌شود. رأی فراراد آنها با یکدیگر و فراراد هر دو تا سردار سپه این می‌شود که هر دو نفر به مجلس می‌آیند، و پیش از آنکه مجلس منعقد شود تیمورتاش از طرف سردار سپه به مجلس آمده مستوفی‌الممالک را ببرد به

روز نیم آبانماه (۱۳۰۴) امروز هوا روشن شده است... آقای سید محمد تقی زاده وارد شده می‌گوید برای تعیین تکلیف امروز در مجلس آقای علاء رفتند به منزل مستوفی‌الممالک، با او تبادل نظر کرده بیایند اینجا و یا با تلفون خبر بدهند. بعد می‌آیند هم‌نگار از ما خبر نداشته‌ایم از آنچه بیان می‌دارد مدرس و مستوفی‌الممالک و آنچه بیان می‌کند و سردار سپه گذشته است. و بعد می‌پرسد است از مشرف‌الدین ما به نظر می‌آید مستوفی‌الممالک در مجلس می‌ماند، مستوفی‌الممالک و مدرس و میرزا حسن دولت‌آبادی و دکتر مصدق و موشن‌الممالک و مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک دارای یک نظر می‌باشند، و هر چه بگویند و نکنند به اتفاق یکدیگر خواهد بود. مستوفی‌الممالک هم تا این ساطعت خود از این نظری اظهار نظر کرده است. در این سال میرزا حسنخان علاوه از خانه مستوفی‌الممالک تازم می‌کند، که رأی آقای مستوفی‌الممالک این است که همه برویم به مجلس و رأی مثبت ندهیم. شما بروید به مجلس و ما هم خواهیم آمد... اینجا باید دانست که دکتر محمدتاجان مصدق در این صورت، روح را می‌نشد ندارد. یک چنین نسبت که ما سه نفر با مستوفی‌الممالک در شور کردن در کار امروز داریم او با مدرس دارد و تصور می‌کند همان مدرس قدیم است؛ سردسته هیئت روحانی مجلس و مخالف با آنچه کارکنان سردار سپه حاضر کرده‌اند، و چون از مدرس می‌شنود که به مجلس خواهد آمد، قطع می‌کند که برای مخالفت کردن است، و او هم با عزم محکم

توطئه گری مدرس

و

خلع قاجار از سلطنت

مجلس خود را از میان دو معذور بودن خلاص کرده از مجلس بیرون می رود و زاده رئیس می گوید خواننده شدن این وره اثری ندارد چونکه جواب رد با قبول دادن مستوفی الممالک باید به هیئت رئیس رسیده باشد و بطور رسمی در مجلس خوانده شده باشد و این گفتار او مطابق قانون است.

بهر حال دستور شروع می شود و پیشنهاد خلق قهر و نصب سردار سپه خوانده می شود. چهار نفر نام خود را ثبت کرده اند به عنوان مخالف بودن: اول دکتر محمد مصدق، دوم آقا سید حسن قاضی زاده، سیم میرزا حسین خان علاء، چهارم شکارنده دکتر مسدی از رفتار بی انتظاری که از مدرس روی داده به حیرت مانده دنبال وی رفته است که سبب آنرا بررسی نداشت خوانده می شود. حاضر نیست، قاضی زاده به کرسی خطابه رفته اظهار می کند که او سخنان سردار سپه را تقدیر می نماید و وجود او را برای ممالک مفید می داند. با ارتقاء رتبه وی مخالف نیست ولی نمی خواند که است این تغییر سلطنت در یک چنین هوا و محیطی واقع شده باشد. مثالی بسورت غیر طبیعی و غایب.

مدافع لایحه میرزاخان اکبرخان داور پند کلمه دفاع می کند و می نشیند. بعد از آن میرزا حسین خان علاء در همان زمینه تعلق قاضی زاده صحبتی داشته مخالفت خود را اظهار می کند و داور دفاع می نماید و نوبت به دکتر مصدق می رسد که حاضر شده است.

دکتر مصدق تعلق متصل و منطقی نمرده بدون هیچ ملاحظه عقیده خود را بیان می نماید و بر سر عقیده خود ایستاده می گوید وجود سردار سپه در این مقام که هست، یعنی ریاست وزراء برای ممالک سودمند است اما اگر شاه شده به موجب قانون دیگر مسئولیت نخواهد داشت و استنادهای که اکنون سلطنت از وجود او می کنند دیگر نخواهد کرد مگر آنکه بعد از رسیدن به مقام سلطنت باز بخواهد وزیر مسئول هم بوده باشند که این با اساس مشروطیت متنافی است و چون حکومت در هیچ کجا وجود ندارد و برای تغییر موضوع نام یکی از دولت های کوچک را که سزایه پاد حکومت گدخدانی است می برد. دکتر مصدق نطق پر حرارت خود را با اظهار مخالفت سریع پایان می دهد و

مدافع را در دفاعی که می کند به زحمت برانگازد.

پس از آن شکارنده یعنی میرزا حسین دولت آبادی، سر کرسی خطابه رفته پس از استنادات گسائی که می خواند هوپیکری نمایند می گویم... قهر رستم، خدا و نمایان او او را سردار سپه می آید، خدا و عطیات خودش او را می آورد، پس چرا من در ممالک مخالفین هستم؟ چونکه نور از این دو سببی هم هست که نامش قانون است که نمی دانم کدام ماده از مواد آن به ما اجازه می دهد در این کار بدین صورت مدافعه نمائیم و سرخلاف قسمی که در همین مونس یاد کرده ایم رفتار کنیم و در این زمینه مخالفت خود را بیان کرده می نشینم... داور پند کلمه اظهار می کند و

مجلس به رای گرفتن می پردازد رای مجلس کمره می شود و به اکثریت نام لایحه خلق قاجار از سلطنت تصویب شده کار خاتمه می یابد و نتیجه ای که بر ممالکات مخالفین در باب می گردد نیست که سردار سپه سلطنت می شود این مجلس برای تصدیق کردن در قانون اساسی و تغییر سلطنت دادن صلاحیت ندارد و در صورت تشکیل یک مجلس بزرگتر که نمایندگان ممالک مختلف از ولایات آن سه شعبه این مجلس شده بسورت قانونی به کار خود بدهد برمی آید.

حزب بیسی جلد چهارم



طرح: از اردشیر محصل

زنان باحجاب و بی حجاب

آرژنگ کریمی







دربارهٔ قربانیان شکنجه

فرماندهی سپاه پاسداران

اشاره:

انتقادات همهٔ این دوستان در بازتابی مقاله مورد استناد قرار گرفت. انتشار نامهٔ مستند به «میثقی» سوزناکی بی‌اندازهٔ مجدد برای مطرح این بحث به دست داد. این مقاله اکنون با مدافعهٔ زیربنایی که اشاره به برخورد پاره‌ای از سزای انفرادی سیاسی ایران به قربانیان شکنجه داشت، با برخی تغییرات جزئی نگارشی عمیقاً منتقد می‌گردد.

شکنجه نه در جبهان بین‌المللی است و نه در ایران تا رژیم ملایان آغاز می‌گردد. شکنجه برای گرفتن اقرار و به دست آوردن اطلاعات به منظور «اروادی» و «ملایان» مخالفین، برای درهم شکنیدن شخصیت فردی و اجتماعی کسانی که به خرد برأت داده‌اند، نظام موجود را با رر سرنگ و در تعدادی وسیعتر، برای تسلط کردن رژیم و ترور و برای شاد کردن «سازمان تبلیغی و «اروادی» کردن تسلط «بهاریت» همواره جزئی جدانشدنی از «دورهٔ مکتوم‌شوی» استبدادی بوده است. با این حال، حتی در این زمینه نیز، جمهوری اسلامی، در میان نمونه‌های موجود، جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد:

جمهوری اسلامی مکتوم‌شوی، آنکه فقط از شکنجه برای استمرار خویش سود می‌برد، جمهوری اسلامی حکومت مستقیم شکنجه‌گزاران است. شکنجه در رژیم اسلامی، نه فقط روش گرفتار «آزار» از «تیم»، «مکتوم‌شوی» محرم و وسیلهٔ تداوم تسلط خودکامگی است بلکه علاوه بر اینها، اجرای یک فریختهٔ دسی است، که «رستگاری» برای شکنجه‌گر و شکنجه‌شده را فراهم می‌سازد. این نوعی از منکر است که در رژیم را به لباس «دینی» در می‌آورد تا گمراهان را به «سراط مستقیم» هدایت کند. «شعبی» یا

قیامتی از مخالف درهم شکنندهٔ جزئی لایمکی از بیاست ارباب و نور نظمنهای احتیاق انگیز است. اما، آنچه در این میان مهم است و بحث انگیز، حاکمیت پاره‌ای از پنداره‌های مبالغه‌آمیز در باورهای سیاسی عمومی در بارهٔ «مقاومت» در جنگال دشمن و شخصیت خدشه‌ناپذیر مخالف سیاسی است. مخالف سیاسی همچون ایرانی لقی می‌شود که در هیچ شرایطی دست از آرمانهای خود بر نخواهد داشت. حاکمیت چنین تصویری در ذهنیت سیاسی عمومی است که به درک‌هایی از نوع رژیم ایران اجازه می‌دهد که از درهم شکننده شدن شخصیت انسانی مخالفین خود بهره‌برداری قبیحی سیاسی کنند و از پای درآیند ساروی را برادف با از پهای درآیند سازنده و مقاومت جلوه گر سازند.

برای مقابله با چنین تفرشی بود که طرح اولیهٔ مقالهٔ رر در زمستان - ۱۹۹۰ به نگارش در آمد و برای بحث و نظرخواهی به بسیاری از فعالین سازمان وحدت کیهنیتی در اروپا، ارائه گردید. همینان منن برنور برای نظرخواهی در اختیار عده‌ای از بازرین سیاسی پرمساحت ایران قرار گرفت که پاره‌ای بالهای انتقادی را در بیاهجالیهای رژیم پهلوی به سر برده و نه مقاومت در برابر شکنجه گر شناخته شده بودند. عضویت نکات، ملاحظاتی، انتقادات همهٔ این دوستان در بازتابی مقاله مورد استناد قرار گرفت. انتشار نامهٔ مستند به سعیدی سوزناکی بهانه‌ای مجدد برای مطرح این بحث به دست داد. این مقاله اکنون با حذف سه زیرنویسی که اشاره به برخورد پاره‌ای از سزایهای سیاسی ایران به قربانیان شکنجه داشت، با برخی تغییرات جزئی نگارشی عمیقاً منتقد می‌گردد.

روزنامهٔ اطلاعات (اطلاعات بین‌المللی، پنجشنبه ۲۳ فروردین ۱۳۷۳) نامه‌ای را منسب به سعیدی سوزناکی خطاب به «بازجوی عزیز»ش منتشر کرد. سوزناکی در این نامهٔ محرم اصلی خود را «حرامشوی و حادان» دانست و تمهین اتهامات رژیم را بی‌سرح کم و کاستی پذیرفت آنچه پیش از این و از جانب وزارت اطلاعات به عنوان اتهامات سوزناکی عنوان می‌گردید، اکنون از زبان خود وی و به عنوان «حرم» مورد تأیید قرار می‌گرفت. عظیم اینکه خود معترف به گناهان خوبی بود.

انتشار این نامه عکس‌العملهای کوهناکونی را در میان محافل سیاسی خارج از کشور برانگیخت. برخی از آنها بیان نزدیک سوزناکی مدعی بودند که دستخط نامه از آن وی نیست. عده‌ای دیگر نوشتن این نامه را برهنه‌دی شیکر از این رنهٔ زیر ادوات ایران دانستند و کانی نیز نگارش این نامه را به دلیل حرد شدن ناب و توان وی در ریر شکنجه‌های روحی و جسمی تغییر کردند. روایت واقعی هرچه بود، گفته شدن وی به دست درخیمان رژیم، دفتر بحث در بارهٔ این نامه را، حداقل آگرنه برای همیشه، اما برای مدتها فرو بست.

این اما، نه اولین باری است، و نه متأسفانه آخرین باری خواهد بود که «سندی» به نام و یا از جانب «مخالفی» در بند منتشر و اتهامات ناروای بازجو به صورت کتبی و یا شفاهی (منجمده از طریق مصاحبه‌های رادیو تلویزیونی) از جانب خود سهم پذیرفته می‌شود. نامهٔ اصنام» زندانیان سیاسی و عقیدتی توسط خود آنان، نه در ایران بی‌سایه است و نه در چهار استبدادزده تازگی دارد. کوهنشی برای درهم شکنیدن شخصیت انسانی مخالفین و بهره‌برداری سیاسی و

گرفتار بر سر و روی «گناهکار» می‌کشند. تا «شیطان» را از جسم و روح «ملحدین» و «منافقین» خارج کند. از آنان افرادی سوزن و منطبع و آرام بسازد. سر تعداد «سوزن» بینزاید. «سوزن» یا «تقریر» و یا عذابی ساختن «عده» فرامین «قرآنی» را به اجرا در می‌آورد و «آخرین» خود و «قریب خوردگان» را تفریق می‌کند.

لاچوردی، سردسته جلادان اوین، در اجرای «سوالنامه» الهی‌اش، برای حفاظت از «بیخه اسلام» تا آنجا پیش می‌رود که شکنجه شدگان او را «پدر» خطاب کنند و با زاری و التماس از این «پدر سزرگوار» «مغور» و «مغاضب» طلب کنند. لاچوردی هنگامی که خود در زندان بود با شرکت در مراسم پانگویی و ابرار تعلق از مراسم شاهانه «شقیه»، «سراتب» «سلبانی» اش را به اثبات رسانده بود. اکنون «پدری» «مهربان» است که «زندان» خود را با شلاق در جیب خون غسل می‌دهد. جلاد اوین، آنها را درهم می‌پیچد. تا از خاکستر و بدشان «سلبانی» جدید بسازد. رنج و عذاب دوزخ الهی، برای ترساندن کافران و غیرمؤمنان این دنیای حاکی کافی نیست که «خداوند بخشنده و مهربان» هر از چند، گاهی، با فرستادن رسولانی «آتش چرخ» را به سوی پندگاران نافرمان زمینی‌اش گسیل می‌دارد. آتشی که «سوزن» و «ملحد» را در «نوبت» نفرت خورشید می‌سوزاند. و ما امروز، زندانی این دوزخ زمینی هستیم.

ایستاد و وسعت شناخته در ایران و تأثیرات (کوتاه و دراز مدت) روانی و جسمی آن بر فریبانیان، چندان دردناک و عذری است که وصف و تحلیل و تبیین آن در ساختار روانی جامعه پلاژده ما، به سادگی میسر نیست. سالهای سال باید بگذرد تا بتوان آثار «تسخیر بنیادینی» را دریافت که حکومیت اسلامی در حالی زندانیان سیاسی و عقیدتی امثال کرده است و می‌کند. آنچه تاکنون در باره میزان توحش دروغیان اسلامی و دربار و غمات و نوح زندانیان سیاسی، شنیده یا خوانده‌ایم. تنها و تنها جزء کوچکی است که از ورای شهر ادیبان، روایتها و گزارشهای از بندسازگان به خارج درز کرده است. اما همین جزء کوچک نیز کافی است که عمیقاً ایران و دلفشنگول آینده فریبانیان توحشی باشیم که امروز خود



«بازجوی عزیز»

را بر پیشانی مردمان مردم و کشور ما کوبیده است.

سخن رانیدن در باره شکست، بدون پرداختن به تفاوت و سازو کار زندگیا، همه بنانه نخراند سرد. حسرت بیحد شکنجه و ترحم شکنجه‌گر، بیانی دیگر از عجز و ناتوانی او در مقابله «گناهکاران» است. در این نبرد نابرابر، که زمان برای آن محدودیتی قابل نیست، شکنجه‌گر و شکنجه‌شونده، هر دو بیداد می‌کنند. شکنجه‌گر، به قله ترحم و درنده‌خویی می‌رسد و دیگر، شکنجه‌شونده، به اوج قله مقاومت و هر دو یادآور این سخن معروف سوفوکل، تراژدی‌نویس یونانی: چیزهای شگرف، در این جهان زیاد است، اما هیچ چیز شگفت‌انگیزتر از انسان نیست.

در این نبرد نابرابر، عده بسیاری در شور گوناگون، از پای در می‌آیند؛ سختی می‌گویند، رازش را فاش می‌کنند، غرورشان درهم شکنجه می‌شود و آرزوهایشان بر باد می‌رود، شخصیت و حرمت انسانی‌شان نابود می‌گردد، از پای در می‌آیند، اعتراف می‌کنند، بعداً توبه می‌شوند و حتی خود گناهی نه چرک شکنجه‌گران می‌پوشانند و حرمت انسانی دیگران را مورد تجاوز قرار می‌دهند.

با قربانیان شکنجه چه باید کرد؟ این خیل وسیع از قربانیان در کجای این گوه‌سار قرار دارند که در آن عده مسعودی از متاورین نشسته‌اند؟ چگونه می‌توان «سقف» را از «عیانت» تیز داد و برای هر یک، تشریحی ارائه کرد؟ با اعتراض، کنگران به خاک افتادگان و توانان چه باید کرد؟ باید آنها را خائن خواند، جبرانشان دانست، و یا آنها را بریده و بی‌اراده و دشمن خواند، و از جامعه سیاسی... جایی که به هر حال روزی به آن تعلق داشتند و چه بسا هنوز خود را چیزی از آن بدانند طردشان کرد و یا در ستایش مقاومت آتچنان بی‌بافه کرد که از پای در آمدن مبارزان را ناشی از ضعف ایدئولوژیک یا سیاسی او دانست؟

به راستی چگونه می‌توان به فسق و سیاسی، انسانی و اخلاقی، کسانی نشست که تحت شکنجه، به شکلی از اشکال، از پای در می‌آیند؟ به چه مدلی می‌توان در

باره دردناکترین تجاوزات انسانی سخن گفت؟ آیا نمی‌توان در برابر اوج‌گرایی به ایننادگی، مسعودی‌ترای اوان بشری در مقابل توحش را شن دید؟

پاهنجا بسیار پیچیده‌تر از آن است که بشان با چند، از-یل قرار دهی. با رده‌مندی کردن انسانها به شاخه، سرخوش، ضعیف، واداد، توار، مائن، ... به توضیح و تشریح و داوری در باره کنشهای روانی انسان شکنجه‌شده و واکنشهای او در برابر حسرت بیحد و حصر نظام شکنجه‌گر پرداختن و دقیقتر آن که آنچه که اکنون در این باره گفته‌ام و گفته‌اند ناکافی است. با عبارت و واقع‌بینی باید بسیاری از برداشتهای قالبی را کنار گذاشت و از بازگرفتن آن، پان تصویر حساس ارائه داد که در آن «قهرمانان» و «ایر انسانها» در هر شرایطی، از برداشتها و باورهای خود با دادن بهایی گراف دفاع می‌کنند. درست است، که از نظر سیاسی و انسانی به هیچ عنوان نمی‌توان چشم بر اعمال فرد یا افرادی فرو بست که در زیر شکنجه از پای در می‌آیند و حتی به صاف زندگاران رژیم می‌پیروند و سرپای شدید سر گرده جنبش سرود می‌آورند. اما این نیز درست است که نمی‌توان همه «تواریز» را به یک چوب راند و نباید انسان را با تمامی ابعاد تضاد عظمت و دلشاش در قالبی گنجاند که در بهترین حالت برای فاست سنگان ریخته شده، در جهنم این دنیایی، باید زمینی روشگی کرده باشد، شهباست و قاطعیت نشان داد و از خود و دیگران پر، چه که

آیا می‌توانیم با برخوردی همه جانبه‌تر به مسئله شکنجه و بزر روشهای کاربرد آن توسط رژیم شکنجه‌گر که می‌گوشد مخالفین خود را پس از شکنجه‌های دهشتنا با درهم شکنستن شخصیت و سخ آنان به پای معاصبه‌های تلویزیونی و اظهار ندامت از گذشته خود بکشند، استفاده رژیم از حرمت تابانهای «تواریز» را کم اثرتر سازیم. آیا نباید با صدای بلند گفت که شکنجه شده، درهم شکنجه شده، توار، لوداد، شرکت کننده در معاصبه تلویزیونی، همه و همه زیر سخت‌ترین و موثرترین فشارهای شکنجه دست از اعتقادات و برداشتهای خود شسته و آنچه را که امروز بیان داشته و

می‌دانند و یا رژیم به آنها نسبت می‌دهد، دارای هرج اعتبار و ارزش سیاسی، اخلاقی، انسانی، حقوقی و انزایی نیست؟ آیا نباید اینان را به مثابه قربانیان رژیم شکنجه‌گر دانست، قربانانی که بر رفتار و گفتار و اعمال خود به هیچ‌وجه کنترل نداشته و «توار» و شخصیت جدیدشان، تحت این فشار خدواند توار شکل گرفته است؟

آیا نباید از هم اکنون، از این قربانیان نظام شکنجه اعاده حیثیت کرد و هر آنچه را که امروز رژیم بداشها نسبت می‌دهد، فاقد قدمت اعتبار و ارجح دانست؟

آیا نباید پیش از این در انتظار نماند و پیش از آن که سیر مرادش سرود را از ناسره تشخیص دهد، با سعه صدر از قربانیان نظام شکنجه، اعاده حیثیت کرد؟ آیا نباید با نشان دادن تضاد و همدری، داهی به درون درهم شکنجه آنان یافت و در تک گوشش هه جانیه، زحی را التیام داد که رژیم اسلامی در پیکره آنان وارد کرده است؟

نحوه پاسخ به این سئوالان و به دیگر سئوالاتی از این دست، هم رفتار سیاسی گذشته‌مان را به داوری خواهد کشاند و هم کردار اجترامی آیندگان را معک خواهد زد!

امید است که این نوشته کوتاه بتواند در طرح این سئوالان و آناز یک بحث همه جانب موار افتد. ●

در تباهی

حسین دولت‌آبادی

در دریای فرهنگ و اندیشه بشری احکام مذهبی به صخره‌های خزه بسته می‌مانند که در ژرفاها به گل نشسته‌اند. یادگار دوران‌های دور سپری شده؛ یادگار باران‌های بهاری که روزگاری از آسمان تیره فروریاریده‌اند تا شاید گل پژمرده آدمی سر از گریبان بدر آرد و شادمانه بر خاک بیابد و سبکیار و آسوده‌خاطر از دنیا برود. باران‌های رحمت اما سیلاب شدند و تا به دریا برسند خس و خاشاک را با خود بردند و به‌سرور زمان آرام‌آرام در اعماق رسوب کردند و دم به دم سخت‌تر جان‌سخت‌تر شدند.

دیربست که دیگر از آسمان آبه‌ای نازل نمی‌شود و پیام‌آوران در دل خاک خفته‌اند ولی دریا همچنان می‌خروشد و هر روز جویباری تازه، حاصل بارش اندیشه انسان، به آن می‌پیوندد و مدام دیگر می‌شود. ولی این رسوبات هنوز گرانجان و مقاوم پابرجا مانده‌اند. آری، احکام مذهبی، در مثل، همان صخره‌های خزه بسته‌اند و اندیشه نو و پویا موجی بی‌قرار که از دریا برمی‌خیزد و مدام سر بر سنگ می‌کوبد و یکدم از پای نمی‌نشیند. چه بشمار سرهای نازنینی که در این جدال مداوم بر باد رفته‌اند و چه بسیار جان‌های شیفته‌ای که تباہ شده‌اند و «جهان انگار هنوز پریروزست».

آمدند و گفتند که ما آیت خدائیم، که حقیقت، تمام حقیقت نزد ماست و کلام ما آخرین کلام است و آنگاه فرزنانگان ما را بر دار کردند و قافله‌ای را که فانوس به ری می‌برد از دم تیغ گذراندند.

آمدند و گفتند چراغ‌ها را بکشید، چراغ‌ها را بکشید تا خفاشان در تاریکی خوش پرواز کنند و جفدان بر ویرانه‌ها، تباہی قوم ما را جیغ بکشند و آنگاه چراغ‌ها را یکایک کشتند و تباہی آغاز شد و هراس بر سرزمین ما خیمه زد. اندیشه را با

خیزران به سردابه‌ها راندند و عقیده از خوف به کنج عزلت خزید و «اعتقاد» میدان‌دار شد. شک از میانه برخاست و شکاکین تکفیر و تعزیر شدند و آفت به جان باغ افتاد و برگ و بار بر خاک فرو ریخت.

عقاید زاده اندیشه و تفکر آدمی زاده‌اند و می‌توانند تغییر کنند چرا که هستی مدام در حال تغییر است، اما «اعتقاد» و «ایمان» نشانه سحرشدگی روح است و دانش حتی به‌زحمت می‌تواند این طلسم را باطل کند. زمانی که عقاید به اعتقاد و اعتقاد به ایمان بدل شوند در اذهان تنبل رسوب می‌کنند و تباہی آغاز می‌شود. چرا که ذهن از اندیشیدن باز می‌ماند و «مومن» به فراغ بال می‌لعد و عقاید دیگران را چون احکامی ازلی و ابدی نشخوار می‌کند.

راه اعتقاد و ایمان لاجرم به حکم ختم می‌شود و از احکام مذاهب زاده می‌شوند و مذاهب، چه زمینی چه آسمانی، بر اندیشه آدمی حصار می‌کشند و در این حصار حصین است که از آغاز تا کنون صاحبان اندیشه قربانی شده‌اند و می‌شوند. در چنین فضای سحرآمیزی است که جنایات رخ می‌دهند و انسان‌ها از دست‌های آلوده خویش شرم نمی‌کنند. در چنین فضای وهم‌آلود و سحرآمیزی است که آدم‌ها مسخ و شیخ‌ترین فجایع توجیه می‌شوند.



علی اکبر سعیدی سرجانی، ۱۳۳۳-۱۳۰۷

تا خود مسخ نشده باشی چگونه می‌توانی انسانی دیگر را مسخ کنی؟

تا خود مسخ نشده باشی چگونه می‌توانی حکم اعدام صدها و صدها نفر را صادر کنی و بعد از نماز شام سر راحت بر بالین بگذاری؟ تا جانت در یقین و باور مطلق تباہ نشده باشد چگونه می‌توانی آنهمه جان شیفته را تباہ کنی؟ و در چشم مریدان محق باشی و صدها و صدها هزار دهان کف کرده در رثایت تکبیر بگویند؟

گفته‌اند که قدرت آدمی را فاسد می‌کند. در دیار ما، همواره قدرتی که بر شانه‌های «ایمان» مردم استوار بوده، فاجعه بی‌باز آورده است و مردم، همیشه در میان دود و آتش و خاکستر بخود آمده‌اند و دریافته‌اند که هستی خویش را کورکورانه و در حالت شیفتگی و مجذوبیت تباہ کرده‌اند. مردمی که بسادگی عنوان «امت» را می‌پذیرند، نشان آنست که هنوز «ملت» نشده‌اند و استعداد شگفت‌انگیزی دارند تا هر فکر و اندیشه‌ای را به «شریعت» و اندیشمندی و متفکر را به پیامبر، و امام و یا «مرتد» بدل کنند و له و علیه‌اش شمشیر بزنند. بر بستر چنین ذهنیتی است که هر از چندی غولی برای ما علم می‌کنند و آنان که در سرتاسر تاریخ در سایه غولان زیسته‌اند و مردم را غارت کرده‌اند همچنان خون مردم را در شیشه می‌کنند. سخن

تلخی است! در زمینی که تخم اندیشه را سوزانده‌اند و تا سر از خاک بدرآوریم، قلمه زده‌اند، جز درخت عرعر نمی‌روید. در شب جز جفدها و خفاش‌ها پرواز نمی‌کنند، اگر بر ویرانه‌های وطن ما جفدها شیون می‌کنند به این معناست که هنوز تاریکی حکمفرماست. اگر بعد از یک قرن ما هنوز درگیر مسائلی هستیم که متفکرین انقلاب مشروطیت درگیر بوده‌اند، به این معناست که چراغ‌ها را کشته‌اند و روشنایی را در پستوی خانه‌ها محبوس کرده‌اند. اگر علی‌اکبر سعیدی سیرجانی تکفیر و تعزیر می‌شود، به این معناست که شاه‌شجاع و خیل و عاظ شکم کلفت هنوز نمرده‌اند و بر این سرزمین حکم می‌رانند.

دیرزمانی است که چشم‌ها بتاریکی خو گرفته‌اند و آنان حتی تحمل کورسوی شمع‌ها را ندارند. حتی از گرم شتاب می‌ترسند و دیوانه‌سر بر جرقه‌ای که از کسوف نیم‌سوخته‌ای برخیزد شلیک می‌کنند. میراث‌خواران "تمدن بزرگ" سر آن دارند تا باز دیگر، تمدن خود را بر پایه‌های احکام الهی بنا کنند و آن را به تمام حوزه‌های فرهنگی، هنری و ادبی تعمیم دهند. پر شال همت به کمر زده‌اند تا تمامی اثرات فرهنگ "طاغوتی" و "غربی" را از دامن مردم مسلمان بزدایند و "اخلاق اسلامی" را جایگزین کنند. یعنی خانه‌ای پوшالی در رهگذر بادها ساخته‌اند. خانه‌ای چنان تنگ و تاریک که حتی علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، در آن جانی ندارد. باید زانو بزنند، گردنش را خم کند و از درگاهی به درون برود، در ظلمت تمام پی به اشتباهاتش ببرد. مگر نسخ کردن آدمی معنائی بجز این دارد؟

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی ایرانی مسلمان است. نویسنده‌ای ایرانی که شیفته میراث فرهنگی، هنری و ادبی ایرانست و بعد مسلمان. این دوگانگی، بعد از هجوم اعراب در مردم ایران پنهان و آشکار وجود داشته و دارد. ما به ضرب شمشیر اسلام آوردیم ولی ایرانی ماندیم و در این رهگذر رنج‌های بسیار کشیدیم. فرهنگ و سنن ایرانی را کم و بیش حفظ کردیم و آنچه را که اعراب به ارمغان آورده بودند به عنوان فریضه انجام دادیم. عید نوروز داشتیم که با بهار و سبزه و گل آغاز می‌شد. عید قربان به آن افزوده شد که با خون آغاز می‌شود. سوگ سیاوش داشتیم، عاشورا به آن اضافه شد. مذهبی برایمان آوردند، آنرا تغییر دادیم تا بتوانیم خلیفه‌ها و حاکمیت بیگانگان را از ایران براندازیم و برانداختیم، ولی اسلام در وطن ما ماند.

گیرم فرهنگ ما از آن تأثیر پذیرفت ولی هرگز بتعمای اسلامی نشد، نمونه‌اش خط و زبان فارسی است. این دوگانگی فرهنگ و مذهب که زبانش دیگر بود، مانند استخوان لای زخم ماند و در هر دوره‌ای فجایعی آفرید و گاهی به کینه‌ای کور نسبت به اعراب بدل شد و حتی گروهی از روشنفکران به این دام افتادند و تیره‌بختی مردم ایران را از چشم اعراب و مذهب اسلام دیدند و در این راه قلم زدند. بازگشت به گذشته و ارزش‌های ملی در میان سردمداران و صاحبان قدرت بروز دیگری داشت. خواری شکست قادیسیه مانند خواری در اعماق وجود آنها خلیده بود و شکوه و عظمت امپراطوری عظیم ایران را بخواب می‌دیدند و مضحکه‌هایی چون

عقاید. زاده اندیشه و تفکر آدمی زاده‌اند و می‌توانند تغییر کنند چرا که هستی مدام در حال تغییر است. اما اعتقاد و ایمان نشانه سحرشدگی روح است و دانش حتی به زحمت می‌تواند این طلسم را باطل کند.

ادبیات کلاسیک ما را بخوبی می‌شناسد و بزبان مردم نسبتاً مسلط است و اکثر مقاله‌هایش را در قالب حکایت ارائه می‌دهد ولی داستانیوس و شاعر نیست. گیرم اشعاری در ایام جوانی سروده است. سیرجانی، سالها بعد از هدایت طنز می‌نویسد و گاهی به همان مضامین هدایت می‌پردازد ولی هرگز به عمق و ژرفای بینش هدایت نمی‌رسد. طنز هدایت از دانشی عمیق مایه می‌گیرد و ریشه را هدف قرار می‌دهد ولی او در کار زدودن گرد و خاک از شاخ و برگ درختی است که سالها پیش خشکیده است. با آخوند و عبا و عمامه میانه‌ای ندارد ولی هرگز از جدائی دین و دولت سخنی به میان نمی‌آورد و "مذهب" را اسری شخصی تلقی نمی‌کند. نکته همینجاست. صد سال بعد از مکتوبات آخوندزاده، پنجاه سال پس از "توب مرواری" صادق هوایت، امروز نویسنده "شیخ صنعان" را به استغفار واسی دارند و کتاب‌هایش را خمیر می‌کنند. این آیا سیر قهرمانی نیست؟! علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، هیچگونه سختی با آخوندزاده و حتی هدایت ندارد. او روشنفکری سنتی است که بهره‌هایی از تجدد برده ولی کم‌وبیش در روزگار حافظ و سعدی، سیرت و صورت و خلوص باطن و تقوا سیر می‌کند و دل به تقوای سیاسی دولتمردان

جشن‌های دوهزاروپانصدساله براه می‌انداختند. تقویم هجری را به ایرانی تبدیل کردند و چادر از سر زنها برداشتند، بی‌خبر از این‌که با زور چماق نمی‌توان ذهنیت مردم را تغییر داد و تجدد را یک شبه حفته کرد. آنان نیز اهل تمدن و فرهنگ را گردن زدند و یک مشت هوچی، قلم‌بمزد و بیمایه را به اشاعه ابتذال واداشتند و فرهنگ دز این میانه، مثل امروز پتیم ماند. فساد و تباهی مانند موریانه پایه‌های حکومت آنان را جوید و جوید تا روزی که بام کاخ بر سرشان فروریخت و از میان ویرانه‌ها اجنه سربر آوردند تا امروز مدعی ترویج "فرهنگ" دیگری باشند. فرهنگی که این جماعت امروز حفته می‌کنند، همان احکام ولایت فقیه است که می‌باید به ضرب چماق در تمام شئون زندگی اجتماعی، سیاسی و مدنی مردم جاری و ساری شود و بناگذر با مقاومت "اهل فرهنگ" و بطور کلی، با مقاومت مردم روبرو می‌شود و حتی ایرانی مسلمانانی مانند علی‌اکبر سعیدی سیرجانی که نافی حکومت سیاسی آنها نیست و با "اسلام" هیچگونه ضدیتی ندارد، خود به‌خود در برابر آنها قرار می‌گیرد و آرام‌آرام تبدیل بیکی از چهره‌های سیاسی می‌شود و جانش را بر سر یک توهم می‌گذارد.

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، آدمی

عصانه بسر می‌دهد و در زمانه‌ای که تمامی حقوق سیاسی، اجتماعی و مدنی مردم را سلب کرده‌اند و حکومت در تباهی و فساد دست و پا می‌زند در حمایت آن «سرمد کویری» مقاله می‌نویسد و از همه می‌خواهد تا خاموش نشینند و بیاری او بشنوند. این اگر توهم نیست، چیست؟

تا چاپ و انتشار این مقاله هنوز مورد بی‌مببری آذکار حکومت نیست و آثارش کم‌وبیش چاپ و منتشر می‌شوند. دو روز بعد، روزنامه جمهوری اسلامی او را بیاد ناسزا می‌گیرد و تهدید می‌کند. ورق برمی‌گردد. حساسیت حکومت روزبه‌روز بیشتر می‌شود و پیرمرد را تا شکن کشد، قدم به قدم به لوله پرتگاه می‌راند. سیرجانی، تا دم آخر فریاد می‌کشد که سلطان است و در تمامی آثارش حتی یک کلمه بر ضد شئون اسلامی نوشته و با هیچ حزب و گروهی همکاری نداشته و مصالح خانواده را در همه احوال رعایت کرده و هرگز اجازه نداده که مورد سواستفاده دشمنان که در آن سوی مرزها در کسین قدرت نشسته‌اند، و از خاک بیگانه محله می‌کند، قرار بگیرد. او خود را در مقابل حکومت نمی‌بیند و مشروعیت آنها را نمی‌نمی‌داند و به همین خاطر تمام تلاش و مبارزاتش برای دفع سانسور و آزادی آگاهی مردمی و قزاق‌وانی است و از «راجع اذیت‌الاحیاء» می‌خواهد، که اگر مرتکب خطائی شده او را طبق قانون مجازات و مجازات کنند. سانسور، که او به تنهایی کمر صحت به مبارزه با آن بسته، یک مسئله

نیست. و وقتی نامه‌هایش بی‌حواس می‌ماند و در عوض روزنامه‌های رسمی کشور او را بیاد ناسزا می‌گیرند و کتیبه‌سریز اتهام‌ها را به او می‌زنند، نامه‌های بعدی را که لحنی گزینش‌تر و شعات‌بارتر دارند، توسط اشخاص «مستبر» و «میرجانی» برای «رهبر» ارسال می‌کند. و با طنزی تلخ و گزینش‌ده و زبانی دوپهلو، آنها را بیاد انتقاد می‌گیرد که خدا را از یاد برده‌اند، که قدرت آن‌ها را فاسد کرده و از تقوای سیاسی به دور افتاده‌اند.

علی‌اکبر سعیدی، سیرجانی، به گروهی آثار علمی و زندگی اجتماعی و فرهنگی‌اش، مردمی مسلمان و مائوست و از شهامت و جرات چشم‌گیری برخوردار است. بدروستی رهش ایمن دارد و در راهی که قدم گذاشته، بی‌تردید و تزلزل، تا به آخر می‌رود. و همه ما می‌دانیم که آخر این راه به کجا ختم می‌شود. فرزندان می‌گویند که جسم و جان آدمی ساخته است و تا حدود معینی در برابر فشار مقاوم می‌کند. بنابراین باید قضاوت‌مان را درباره آن‌هایی که بدست دشمن می‌افتند تعدیل کنیم چون نمی‌دانیم در چه شرایطی و در چه وضعیتی آن رفتار را کرده‌اند و آن مطالب را نوشته‌اند. وقتی نویسنده‌ای به سیرغیب می‌نویسد «بازجوی عزیز! عشق فداچه، را سزما می‌کنند. من قدمه ندارم. عدیث جنایاتی را که در زمین در تاریخ ما، در سلطانان مرتکب شده‌اند، تکرار کنم این خود عدیثی مکرر است. همینکه اساتذ را در وضعیت قرار دهیم که خود

ما به ضرب شمشیر اسلام آوردیم ولی ایرانی ماندیم و در این رهگذر رنج‌های بسیار کشیدیم. فرهنگ سمن ایرانی را گدیم و بیش حفظ کردیم و آنچه را که اعراب به ارمغان آورده بودند بعنوان فریضه انجام دادیم.

را و گذشته‌هاش را نمی‌کند و پی به استهانتش بیاید. فریضه جانور است، تلافی است، تناهی جسم و جان و جانچه است. همینکه بر سرزجویی غیبه هراس می‌کنیم تا شاعری، زیر تیغ دلالت عزیزم میل بالمشاش و مینه‌هاش سفر، بگوید، بی‌ایستد، تناهی است، سقوط انسان و استقامت و جانچه است. در سرزستی که تمام حصادش با شاعر، او را سحاکه و بازجویی می‌کنند، بجز هدیان و پریشانی‌های جزئی، نصیب ما نمی‌شود. از وحشت و هراس چیزی بجز خواری و دلت زاده نمی‌شود. در

اجتماعی و سیاسی است. دانشگر همه اهل قام و بناگزیب یک اقدام جمعی را می‌طلبد. ولی علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تا به حال عاقلان به، که ضم در راه می‌گذارد و دیگران را نادیده می‌گیرد تا بیاد به اردوی دشمن رانده شود و او را سواستفاده کنند. او در خطبه‌ها و نامه‌هایش گریه می‌کرد و چهره دور است. این چهره تلاش، جوهر تمام نویسنده‌ای مسلمان و شاقی است. که بدخواه روز دشمن و عصب دستگاه قرار گرفته است. از محتوای نامه‌ها پیداست که با سرمد ایران جمهوری اسلامی ناآشنا

دایه همین هراس است. که اسباب دوگان می‌شوند و رخ‌خورده و اهانت‌دهنده بگروه‌های می‌زنند تا در فرودست نماند رهبران را بریزند. در دایه همین هراس است که شریه آینه، سرگ فریغ نورسند مسلمان ایرانی را سخوت می‌گذارد و به موجودات مرگ اشاره می‌کند و از تلاش انسان‌دوستانه پرشکان دم می‌زند که سلسلانه بجایی نمی‌رسد. آری، در چنین فضای نیک‌نکرد و وحشت‌زده‌ای آدم‌ها سخن می‌شوند و هیچ فرهنگی نمی‌بالد و مقوم می‌ماند.

خطای فاحش است. اگر گمان کنیم که آن‌ها هم فرهنگ و رشد فرهنگ را دارند. درک آن‌ها از این مفهوم بسیار محدود و ناقص است و از چهره‌ای استقام فراتر نمی‌رود. فرهنگ بشری دریاست که تمامی جویبارها به آن می‌ریزند. و هرگز دفعه‌ای از آلوده شدن معدل راه نمی‌دهد. امواج، بوته‌ها را به ساحل می‌راند و خاک و خاشاک رسوب می‌کنند و دریا همچنان آبی و زلال باقی می‌ماند. اما این مسخره‌های غزه‌بسته که از تلامذات دریا و لرزش زمین سر از آب صدر آورده‌اند، تا نشکند و فرو نیاورند. هر روز بیشتر از پیش در خود منجمد می‌شوند. جویبار و سرشود قد علم می‌کنند و لبخت المفاخرکرد موج کوچکی را حتی برامی‌ابند و با ملانچیه از خود می‌راندند. آنانکه در پناه اسلام سنگر گرفته‌اند، تمیز را از دست می‌دهند و از هر تغییری نیز به هراس می‌افتند، رنگه‌ها رنگه شدن آنها را نباید بجای آفتاب و درگونی و اعمال گرفت و زیبار توهم شد. آنانکه در انتظار استعجاله سلاها برش می‌دهند، می‌کنند روزی بقوه می‌آیند. و می‌بینند که «خود» منجمد شده‌اند.

دور رفتیم. علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، هرگز دعوی سیاسی نداشت و «سیاست» داشت. چراغ نگار از زبان خودش بشنویم: «... البته توجه به شاهانه فردوسی و فرهنگ فارسی، اصغالا کنه‌های است. آنهم در نظر درگانی که در مهاباد مانده‌اند، همشاز مسروقه برگزاری جشنواره «دبیل خاری» در مهاباد، درون منطقه ایران، یعنی خوزستان است.»

در دورانی که اردوی قدرقدرت اسلام بر حالت ایران خیمه زده و بیرق سوادش را به اعتبار درآورده، در روزگاری، که مذهب از پشت تا حشمت با ماست و بر تمام «دووزان» اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری و مدنی سایه انداخته، هرگونه توجیهی به فرهنگ ایران به روبرویی با حکومت، منجر شده و شایسته سیاسی می‌شود. نمونه بارز آن

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی است. آنچه که ملاحظه در وجود این نویسنده، مصلحت‌گشت کردید و سرانجام از مسئولان سرداشند، همانا چنان افرادی سیرجانی بود. سعیدی سیرجانی، همواره این دوگانگی را در خود داشت. و هرگز مذهب، سرایش فرهنگ نبود. دینشکی او به فرهنگ و هنر ایرانی مبارزه و تلاشش برای احیای و تکثیر آن، او را در در روی حاکمیت قرار داد که نه بیانه مبارزه با مائو بود. سر آن داشت تا بر قاروق ما رهبر ملت بظلال بگذرد. بی‌سبب نیست که آدمی چون سیرجانی به مصادفات می‌افتد تا به این کنجیده ملی متوجه سزند و نمل جبار را با گذشته و گذشته‌گان آشنا کند. «سیمای دو زن» می‌نویسد و در مفیسه لولایی و شیرین به عنوان دو زن که از دو فرهنگ مختلف متأثرند، سر خصائل برجسته شیرین نکشت می‌گذارد و آزادگی را در او می‌پسندید و تسلیم و زبونی و سرسپردگی لولایی را بخوار می‌شمارد و این در روزگار نیست که بانوان صدر اسلام نمونه زن مسلمانند و باید سرمشق امت مسلمان قرار گیرند. از «مجموع اعراض» دم می‌زند، در حالیکه این قوم مذهب نجات‌بخش اسلام را سران ما به ارضان آوردند. تاریخ‌نگاری غلطی را که سراسر مفرساده و تحریف است به سخره می‌گیرد. و از تاریخ ایران و عربی و خفمال، کوروش دفاع می‌کند. و این در نزد ملایان به معنای دفاع از مملکت و فرهنگ ما معنای است. همین‌جاست که ملاحظه لاکت اسلام را از پیش او برمی‌آورند. و آن دوگانگی را کشف می‌کنند و حرف او را باور ندارند. نویسنده مسلمان می‌باید در راستای سیاست فرهنگی حکومت اسلامی قلم ببرد. اگر در مدح و ستای، انان نمی‌سراید، دست‌کم خاموش بماند و تقیه کند. قلم علی‌اکبر سعیدی سیرجانی تافک نیست و در این راه نمی‌چرخد. در زندهان نیز انگیزه‌هاوش می‌آورد و انگار «بازجوی عزیزه» دست او را مانند معامی دلسوز گرفته و وادارش کرده تا توبه‌نامه‌اش را بنویسد و به اشتباهات گذشته‌اش اقرار کند.

اگر به مسیری که سیرجانی از روز انتشار اولس‌نامه‌اش تا روز دستگیری و زندانی شدنش پیمود نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که چگونه حاکمیت اسلامی در این خانه فرهنگ منزوی شده و نه تنها افتاده است. مردم زیر پوشش هیله اسلامی به راه خود می‌روند. افسال، فساد، فقر و فحشار پیمانده می‌کند و فرهنگ و اخلاق اسلامی نقاب کژیی است که بر چهره می‌زند. تا از گزند، گزیده در امان باشند و بغیر و سلامت بگذرند. همه این‌ها از چشم

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی پنهان نمی‌ماند و در مد مصلحت و وسعت دید و نگاهش قلم می‌زند. منتها خطری از جانب او متوجه حکومت نبود و نوشته‌هایش آسیبی به آن‌ها نمی‌رساند. ولی وحشت ملاحظه از مردم سانس سراسر، نگاه فرهنگی و «تصمیم فرهنگی» غرب و المانوت مساعدت و استراحتشان برای اسلامی کردن فرهنگ ایران، دایره را چنان کوچک و محدود می‌کند، که پای آدمی مثل سعیدی سیرجانی نیز از آن بیرون می‌ماند. او را از خود می‌رانند. همه روزنامه‌های امید را برایش می‌بندند تا آنجا که پیرمحمد وادار می‌شود تا نامه‌ای به خواجه بنویسد و از همه هموطنان بخواهد. تا در چاپ و انتشار کتاب‌هایش او را یاری کنند. انگار نمی‌دانند در چشم حاکمیت، همه ایرانیان این بدون سوز بیگانانند. و او کار مسیوینسم و امپریالیسم و دشمن خوشی اسلام و تلاش با مسیوینسم باوانی دارد که باید پرداخت.

تصمیمات سرف او را در یک چشم برهم زدنی فراهم می‌کند و زمینه را می‌چینند. ساکهاران بیاد می‌آورند. که سیرجانی در دستور ساوادک بوده. پندانی مشروط می‌نورده و در آنک قاجاق می‌کرده و لاند برای اینکه دچار سختی قلبی نشود چند پستی هم تریاک می‌کشیده و آشورهای شب نوادا می‌آورد و مردمیان سحر با اجانب و بیگانگان تماس می‌گرفته است.

سیرجانی را دستگیر و به زندان می‌کشاند. و تا مدت‌ها خبری از او نیست. در این مدت لابد تلاش می‌کنند تا اشتباهاتش را پیشایک بیاد بر آورد. روزنامه‌اران و نویسندگان مرفی ایران که از دیرباز در صحنه «کانون» را احیاء کنند، نامه‌ای تا چند امضاء می‌نویسند و از مراجع قانونی می‌خواهند. به کار نویسنده دریند رسیدگی کنند. علاوه بر «اقرارنامه» و «توبه‌نامه» سیرجانی را منتشر می‌کند. و تمی چند از آن‌ها را به بازجویی می‌کند. و در نهایت عبرت و احترام آن‌ها را زیر فشار قرار می‌دهد تا در تدنیپ نامه قلبی نامه دیگری برویند و در رسانه‌های گروهی منتشر کنند: «حالا که مردم و گناه ملی‌اکبر سعیدی سیرجانی مسجل شده و خودش به همه اتهام‌ها گردن گذاشته چرا نامه‌ان را پس نمی‌گیرید؟»

احزاب و بازجویی، تهدید و ترغیب نویسندگان سرشامان ایرانی ادامه می‌یابد. به نتیجه دلخواه نمی‌رسد. در این روزها، سیرجانی و معضل او در کانون مسائل سیاسی ایران قرار دارد و در چهارگوشه دنیا و در هرکجا که دلی برای آزاده، ایران

می‌زند. از چپ و راست و میانه. به حمایت از او پیا خدایانند. ولی مردم تلاش روشنفکران خارجی و داخلی جان سیرجانی را نجات نمی‌دهد و در زندان دچار سختی قلبی می‌شود و از دنیا می‌رود.

سرف علی‌اکبر سعیدی سیرجانی در زندانی انداز می‌اند. که سرکست سفلی روشنفکران و نویسندگان مرفی ایران بیرونی می‌شود و در نامه سرگشاده اما نویسنده‌ایم! تجلی می‌یابد. انخاس جهانی این نامه. عاقبت را سرانجامه می‌کند. تا این جنبش را در نظاره غمگیند و یا دست‌کم به خاموشی و عقب‌نشینی وادارند. تیخ سر کردن «سیرجانی» می‌گذارند و آنگاه شمشیر خمورن را سر درگناه «خان فرهنگ اسلامی» می‌آورند. باید از پروژه «مخالفان بر می‌آورند و در شرایط رسمی، از زمین و یسار سر دشمن» می‌نوازند. و هر روز نویسنده‌های را همه کجس می‌کنند. انگشت‌شماری که زانوهاشان از هراس سست شده. هر کدام به سپانه‌ای کناره می‌گیرند. و عدای که از وحشت شمشیرشان بختل شده در نامه‌ها و مصاحبه‌شان هتیان می‌گویند و بیشماری خاموش. خون دل می‌خورند و دندان بر چکر می‌سایند.

قلمی فرهنگی ملاحظه که از احکام الهی الهام گرفته شده. در قامت مردم ایران راست نمی‌آید. مردم ما زیر این پوشش ضخیم فرهنگی که با روزگار امروزی هیچ ارتباطی ندارد. دچار خشکی شده‌اند و ملاحظه نیز به شکله افزایند و از سر یاس و نامردی هر روز به جدایی تازه دست می‌روند. همدست سال ازگار است که قدرت سیاسی را تغییر کرده‌اند. مردم را به اسارت درآوردند. ولی از تسخیر روح مردم درآندند. دشمنان سیاسی را قطع‌وضع کرده و با از ولان تاراندند. چند میلیون ایرانی را به جلائی وطن واداشته‌اند. که آن خود جملهای دیگر از مصادفات فرهنگی مردم ماست و بیشماری را خانه‌نشین کرده‌اند و با همه این تلاش‌ها، مذبوحانه، در اسلامی کردن فرهنگ ایران درمانده‌اند. در این خارزار، از شمشیر دو دم نیز گازی ساخته نیست و جز ویرانی حاصلی بیار نمی‌آورد. تاریخ ما نشان داد که اسلام در ایران مایه‌ای آن را ندارد که به فرهنگ تبدیل شود. مسابیت و ابرام ملاحظه بر این امر، حاده‌ای ما را به قهسرا کشاند و چنین است که امروز مردمی در تماشای روزگار می‌گذرانند. ●

فرمانده عقوبت‌شناس

بازرگان:

آئینهٔ اوج و افول بورژوازی ملی ایران

بازرگان از معدود کسانی است که سیر زندگی آنان تماماً قوت و مدعیت و تحولات و موازنه فکری و سیاسی طبقهٔ اجتماعی‌شان را آینه‌وار نشان می‌دهد.

او در سال ۱۲۸۵ شمسی (۱۹۰۶ میلادی)، سال اعلام مشروطیت، در خانواده‌ای سرشناس از بورژوازی ملی و تجاری ایران، در سوران به دنیا می‌آید. در مدارس تازه تأسیس (رشدیه) که متأسراً با اوج انقلاب مشروطیت در جامعه ما ظاهر شده بود دورهٔ دبیرستان را به پایان می‌رساند و جزو هیئت دانشجویانی که در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) از شرف دولت به فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی اعزام می‌شوند به فرانسه می‌رود. بعداً ۷ سال در آنجا می‌ماند و در مدرسهٔ سانترال (École Centrale des Arts et Manufactures) در رشتهٔ ماشین‌ها، کاروانی تحصیلاتش را به پایان می‌رساند. سپس در ۱۳۱۴ (۱۹۳۵) به ایران سر می‌آورد و چند ده سال در رشته‌های که آموزش دیده بود یعنی علم و صنعت، به اشتغال مختلف، چه در دانشگاه تهران و چه در پروژه‌های صنعتی بزرگ و کوچک، فعال است که بعداً به آنها اشاره خواهیم کرد.

اما آنچه در زندگی او مهم‌تر است تا همین علمی و حرفه‌ای بلکه علمی فکری و اعتقادات دینی اوست. او وی را از بسیاری از هم‌دوره‌هایش متمایز می‌سازد. آنها یا تعدد تأثیر گرایش‌های فلسفی و سیاسی لائیک را در ارزش‌های اجتماعی و دموکراتیک آن روز اروپا قرار گرفتند و بعد در ایران به فعالیت‌هایی فرهنگی یا سیاسی دست زدند (از جمله دکتر شریعتی، ابراهیم ابراهیم استخری، دکتر فروتن و...) یا از افتخار و فلسفه‌های ناسیونالیستی تأثیر پذیرفتند (مانند دکتر هوشیار، پروتادود و...) و با علوم و فنون جدید را صرفاً وسیله‌ای برای ارتقاء مقام قرار داده و به درایت و وکالت رسیدند (اشال دکتر افشار، سیدسید ریاضی و...) اما بازرگان با کوله‌باری از مشاهدات و تجربیات و

استنتاجات ویژه خویش به ایران بازگشت و به اتخاذ دیدگاه‌ها جریای فکری و اجتماعی و سپس سیاسی ویژه‌ای را (که خود بر سرآوچهٔ آن مدرنیسم و رفعم نوشته بود) به راه انماشت که هرچند دامنهٔ اجتماعی آن در ابتدا محدود بود اما در مضامع سیاسی تاریخی (اوایل دههٔ ۴۰ و بعد هنگام انقلاب ۵۷)، تأثیر فراوانی در تحول فکری و اجتماعی و سیاسی ایران برجای گذارد. جریانی که از بازرگان سرچشمه می‌گرفت چون بورژوازی ملی ۶۰ سال گذشته ایران داشته و تسلی‌هایی از طبقهٔ متوسط شهری و روشنفکران سنتی جامعه، در سر راه خود، در زردینک و با در دوی آن، انطراق کرده و به نحوی آثار آن را با خود حمل می‌کنند. تسلی‌هایی که من به آن سواد داریم، با ویژگی‌های مذهبی و فرهنگی جنوبی، در این تجربه، دست‌کم پندین سال، از زردینک زیسته است.

بازرگان فرزندی وفادار طبقهٔ خویش است. بورژوازی نوپای عصر مشروطیت، خواستار تغییر جامعهٔ کهن و مملکت‌های فکری و سیاسی آن بر مبنای مصالح خود می‌باشد. بازرگان از همان دوران دانشجویی در فرانسه که در فکر فراهم آوردن امکانی برای همین خویش است، آینده‌سازری بورژوازی فرانسه را که مدتی در اهمیت و منافع آن در جامعه است و مذکور می‌شود و جامعهٔ مدنی را خیلی سریع در تک می‌کنند و از گردش در پاریس و دیدن بنای یادبود سرواز گمانه‌زینی نتیجه می‌گیرند.

آنگاه یاد فرد فرانسوی بی‌نام و نشان، یک سرواز گمانه‌زینی درجه و مقام را به عادت می‌رساند. یک سرواز و یک فردی که سائید هزاران هزار سرباز و فرد دیگر در روان استقلال و ارادهٔ فرانسه حاد تازه است. مردم پاریس و فرانسه و مردم دنیا در برابر جسد به عادت رفته‌اند. فرد ختم می‌شوند. دموکراسی و تجلیل می‌کنند. ملت فرانسه و دولت فرانسه برای فرد فرانسوی مقام و احترام قابل است. پایه‌های ملای



سید بازرگان

... و چند خاطره

از ۱۶ سال آشنائی با

مهندس بازرگان و فکراو

(۱۳۵۴-۱۳۳۸)

با اسم کلاسی نیم هنگامی که ۱۵ سال بیشتر نداشتم برای تحصیل علوم دینی آمدم قم. سه سال طلبگی در قم شور بیشتری در سوز مرا نگذاشت تا راهی جهاد بیس امروزین نیز پیدا کنم خوشبختانه محیط بزرگ بود و کتاب و کتابخانه عمومی فراوان. اما هزینه می‌دیدیم از مقبره و معبر و سرود پرستی تا خرافات مشعشع‌کنندهٔ حول و حوش آمدنانهٔ حضرت معصومه تا دستکافتن مفتخوری و مرتجع‌پروری زربار آستانهٔ بروجردی که صبی نسبت به آن شورشی محسوس می‌شدا و محیطی آکنده از انواع ریاکاری‌ها و فسادها به نام دین و بلاخره مهارت هزاران نفر که به دین‌پوشی است‌الله برخوردی و امثال از و زیارت می‌آمدند و خدمت که این دستگاه به طبقهٔ خاکم و رژیم کودتا

می کرد و اشتباهاتی که حتی از درون همین روحانیت برمی خاست، به زور نعت و تکبیر در نطقه حقه می شد (مثل پشاهانهای اصلاح برنامه های درس، طلاب که سیدرضا صدر مطرح می کرد و با سوء ظن و بدگمانی مواجه می گشتند و با پارافری های غلبه طایفاتی، بر کتاب بحارالانوار که تا ۷ جلد چاپ شد ولی از ادغامش جلوگیری کردند، اینها مرا بعضی از پیش منظر می کرد. این بود که طی همین سه سال دوره دوم دبیرستان را داوطلبانه امتحان داده پیروی کردم و از قم برای ادامه تحصیل در دانشسرای عالی راهی طهران شدم. در این سالها کتابهای بازرگان بنامها گام بود. او مغایر نوآوری حاضر در دین، بخاطر اینکه فردی بود خارج از روحانیت و فکلی، دانشگاهی که دفاع از دین را به عهده گرفت و مجال را بر آلودها ندیده نگرفته است مورد نعت و تحقیر بود. چه بسیار که در دفاع از بازرگان و کتابهای او با برخی از طلاب به بحث داغ کشیده شده بودم.

از آن سال که به طهران رفتم برای شرکت در یک جلسه سخنرانی بازرگان در مسجد هدایت، خیابان استانبول بود. بانیز ۱۳۲۸. جشن میرحت انجمن اسلامی، مهندسین، با حضور طالقانی و عدله ریاضی که بعداً از دانشگاهیان با فارغ التحصیلان دانشگاه بودند. نخستین بار بود که من دیدم که مردم با کراوات ایستاده و در یک مسجد به سر رفته است. او از بحث پیغمبر و "پیدا روحی" (به اصطلاح خودش) و در پاسخ به نظر برخی از خاورشناسان به دفاع از اسلام می پرداخت. بعضی حملات و عمارت ها را به فرانس ادا می کرد و زنده و امردین بودن اسلام را برای مسلمانان تشریح می کرد. کاد به یادداشت عایش نگاه می کرد. این کنفرانس کجا و آن میرها و روحه خوانش ها که دیده بودم کجا؟ عیناً یک معلم بود که در سو کلاسی درس می داد. هیچ ادا و اطوار سخنران های تئویسی

نداشت. روال رسمی و محتوای آن نه تنها چشم و گوش بلکه دهان مسلمانان را هم باز نگه می داشت. اشاره های گذرا و کوتاه از به اوضاع اجتماعی و سیاسی روز در ذهن شنونده بصورت درک می شد. آن شب آنگونه از اسلام و قرآن دفاع کرد و شاهد آورد که خود به شوخی گفت چه بسا اسم مرا بگذارند جهت الاسلام بازرگان و آقای طالقانی را مهندس طالقانی بنامند!

در آن آن روز به تم برگشتم. چند ماه بعد در گوی دانشگاه (امیرانباد) یک سخنرانی دیگر کردم از جمله در آن گفت که تبلیغ دین ویژه روحانیت نیست و منکر آن شد که در اسلام ضرورتی برای دستگاه، روحانیت وجود داشته باشد که مثلاً با لباس مخصوصی ظاهر شوند و حرفه شان رسیدگی به امور دینی مردم باشد و اضافه کرد که برای مسجد هم لزومی به داشتن

سالها تفسیر زاده مطرح کرده بود انتقاد کرده و چنانکه از آثار و اندیشه های بیستاداهی نامی از اخذ تمدن فرنگی بهره را با رفیق فخری و مذهب و اجتماعی و بعدها سیدان را در ایران پیشنهاد می کند و تا آخر عمر در همین خط به پیش می رود.

در فعالیت های بعدی او آنچه نقش عمده ای دارد رفیق مذهب است. همان زمان که برای مجریه لیونر و کانون، تجربه پرستوآزمایی هم که همپای نطقه بندی روزرواری اروپا ظهور کرده بود اهمیت زیادی قائل است و بدون آنکه به اصل دین دست بزند، شاخ و برگها و قاصت آن را به اندازه قاصت و نیازهای روزرواری بویازد، ایران تصور می کند.

از اولین مقالاتی که در ایران می نویسد مقاله "منصب در اروپا" است (۱۳۲۱) تا آنکه کند که اگر اروپا را بپذیرد، قرار می دهد. بدانند که "اروپا با شاپو و کراوات مردها و زلف و مانتیک خانها اروپا شده است. اروپا معنویت و مذهب و ابدال دارد، فعالیت و فداکاری دارد، تنوا و روح اجتماعی دارد." (مدافعان، ص ۲۶)

در سالهایی که او در پاریس بوده (۱۹۲۸ تا ۱۹۳۵) سالهای بحران معروف، جهان سرمایه داری است. سالهای بین دو جنگ. سالهای سرآمد جنبش های چپ و کارگری، سالهای اوج گیری فاشیسم در اروپا، سالهای جمهوری انقلابی اسپانیا، اما او به این مسائل توجهی ندارد. در آن او سرمایه داری اروپا، که جنگی اسپریالیستی را هم از سر گذرانده (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸) همپانان درگی قدیمی، کلاسیک و محدود است و عجیب اینکه تا آخر هم تقریباً به همین نحو می ماند.

در ادامه فعالیتات محوری خویش در آن سالها، یعنی فرم مذهبی، با انجمن های مذهبی مانند "کانون اسلام" (با شرکت آقای طالقانی) و "انجمن اسلامی دانشجو یاران" که به منظور مبارزه با آثار سادی که بیشتر از سوی حزب توده در دانشگاه رواج یافته بود شکل گرفته، همکاری می کند. و در آنجا سخنرانی می نماید. بهترین کتاب او در زمینه فرم فکری مذهبی تحت عنوان "راه ملی شده" است. چند سخنرانی او در همین انجمن اسلامی دانشجویان در سالهای ۲۶ و ۲۷ است.

تا زمان مصدق به سیاست توجه چندانی ندارد. مشغول کار دانشگاهی و منشی خویش است و در تأسیس "کانون مهندسی ایران" (اولین اتحادیه منشی سهندسین ۱۳۲۱) شرکت می کند و جمله

پیروزی نمود و او روی پیروز فرد فرانسوی که مدافع حقوقی است و با اولین فعالیت های می کند. بنا نموده اند. آنها و سایر اهل راقین نیرومند و تمدن ایران عظمت و ارزش خود را مدیون و مربوط به نقش افراد می دانند. بازرگان بران فرد حقوقی و آزادی قائل شده اند. خنده اش نمی کنند. تو سرش نمی زند. تحقیر و توهینش نمی کند. (مدافعان، مهندسین بازرگان در دادگاه، چاپ نهضت آزادی، در خارج از کشور، خرداد ۱۳۴۳، ص ۱۵).

نتیجه گیری دیگرش شدت با استبداد است و می گوید: "در آنجا احترام و ارزش برای همه است. فرانسه سال ۱۷۸۹ است. همه برای آن خدش می کشند. اگر همه جور به نام یک نفر، برای یک نفر و به فرمان و اختیار از یک نفر بود فرانسه فرانسه نمی شد." (مدافعان، ص ۱۵)

بعد به اهمیت انجمن های غیریه و غیرانقلابی و دیگر انجمن ها و سندلاها می میرد و نتیجه می گیرد که:

"حداکثر غرض از یک قرن و نیم گذشته در جهت تجمع افراد و مانشین ساختن جمع به جای فرد سیر کرده با سرعت تمام در پی راه و توسعه بوده است." (مدافعان، ص ۱۶)

سپس به اهمیت و رابطه بین مادی و دموکراسی می پردازد و می گوید:

"میان مانشین و دموکراسی یعنی روح مانشین و صدمت از یک طرف و روح دموکراتیک از طرف دیگر تشابه و توافق فوق العاده وجود دارد. مانشین و زاهدگی صنعتی دموکراسی را به وجود آورده است، دموکراسی هم مانشین را به وجود می آورد. بدون دموکراسی توسعه و تولید صنعتی به مقیاس امروزی میسر نیست." (مدافعان، ص ۱۷)، و بالاخره "کشف این راز بزرگ که زندگی اروپایی نشان بدهد و پیروزی ملت ها در شکل و نظام اجتماعی است تا افرادی و شخصی." (مدافعان، ص ۲۰)

او با "اسلام خرافاتی و انحرافی تشریفاتی فردی" مخالف است و با دیدی رفیقیش، "اسلام اصلی اجتماعی زنده کننده" را می خواهد. بالاخره آنچه که بهرما به قول خودش خواست از طریق "لوترباری" در اسلام، درک کند و تئوری و پیاده نماید. مسئله مدیریت از همان روزها، پشت برای او مطرح است و با تقلید صرف مخالفت می کند. اولیو، سخن رانی او در زندگی که (در زمان دانشجوئی) در مشاوت ایران در پارسی ایراد می کند در مورد تقاید کورکورانه است (مدافعان، ص ۲۰). او از فکری که

سنت را که تفسیر این کانون است پایه‌گذاری و اداره می‌نماید و خود همواره در آن مقاله‌های فنی می‌نویسد. «کانون سهندسین در دومین سال تأسیس خود، گزاره‌های برای یک قیام مهم و تکانی در ارگان‌های سلطنتی گردیدند؛ ابتدا اب سهندسین و سپس کلیه فارغ‌التحصیلان با شعار "سپهرین کار به دست کاردان" در ۱۳۲۱ (مصادفات، ص ۳۵). او نه کار دانشگاهی و صدهای را فراموش می‌کند. و نه کار انجمن‌های اسلامی، از دانشجویان گرفته تا پزشکان و مهندسیین و معلمان... دو دوره سه ساله، ریاست انتخابی دانشکده فنی را به عهده می‌گیرد و دو جلد کتاب، ترمودینامیک (نخستین کتاب درسی در این زمینه در ایران) می‌نویسد که در بیوسه انتشار روشنفکران از منهدب با عبارت "به نام خدا" در صفحه اول، انتشار می‌یابد.

در این دوره تمام برنامه‌های غیردرسی او حول سازده با افکار مادی و مبارزه با حزب توده دور می‌زند زیرا «در بدایه موج کمونیسم، تقریباً هیچ مکتب سیاسی و امید نجاتی به جوانان عرضه نمی‌شد». تشکیل جامعه ملی و شروع مبارزات ملی به رهبری مصدق «حقیقتاً نسیم نجات‌بخشی بود که کنشی طرفدارنده کشور را به مسیر سنجیحی انداختند». او از همین زمانه اشتراک در مبارزه با حزب توده و مبارزات ملی است که به راه و روش مصدق، علاقه‌مند و پایدار به سیاست کشیده می‌شود و گرفتار آفتاب از درگیری‌های سیاسی در دانشگاه دارانمی بوده که جزوهای علیه دخالت جوانان در سیاست می‌نویسد تحت عنوان "بازی جوانان با سیاست".

با روی کار آمدن دولت مصدق، در سال ۱۳۳۰ چندی معاون دکتر سنجایی می‌شود که وزیر فرهنگ وقت بود ولی محلی نکشید که مصدق او را به مأموریت مهم جدیدی که بیشتر عهده فنی دارد یعنی طرح یزد از شرکت نفت ایران و انگلیس و اداره تأسیسات شرکت ملی نفت ایران برمی‌گزیند. و سهندسین حسبی را که استاد دانشگاه و از یاران نزدیکش بود، مدیر ابلاغ این مأموریت می‌کند. بازگشت در این باره می‌نویسد: «کنتم شما حضور می‌خواهید. چه‌بختاً موش امانال مرا به جنگ کله پانک بفرستید! من و شرکت نفت». ولی مصلحت سیاسی کرده وارد ممرکهای شده بود و بر هر فرد خدمت و فداکاری. هرقدر سنگین و غیرممکن باشد فرسی بود. چون خود حسبی در بسیاری از اعمال و اقداماتش در کار نفت استشاره و استعاره

از قرآن گریب می‌نمود من هم قبولی خود را مشروط و موقوف به استخاره از قرآن کردم. برای نماز مغرب به مسجد هدایت خدمت آقای طالقانی رسیدیم. آیه عجیبی که نشانه امید و امر بود آمد. آقای حسبی بهت نداده بلافاصله دو نفری منزل جناب آقای زاهدی وزیر رفیق. ایشان خوشحال شدند مرا بوسیدند و فرمودند: «... (مصادفات، ص ۴۴)

مصرف‌نظر از قدرت و لیاقتی که او در این کار از خود نشان می‌دهد و ملایم بدون کاذب انگلیس‌ها اداره تأسیسات نفت را به پیش می‌برد. برای برخی این سوال پیش آمده بود که آیا برداشتن او از وزارت فرهنگ دلیل دیگری داشته است؟ فریدون آدمیت نقل می‌کند که مصدق گفته بوده اگر کار فرهنگ به دست او بیفتد جناب را در مدارس برقرار خواهد کرد (آشفنگی فکر تاریخی در ایران، فریدون آدمیت، ۱۳۵۸). در عین حال که این امر کاملاً امکان دارد اما این را باید گفت که او و دیگر همکارانش در سدهست آزادی، چنین اجازت را حتی در مورد خانواده‌های خود روا ندانسته بودند و دختران و زنانشان تا قبل از انقلاب ۵۷ که حجاب اجباری نبود، غالباً بی‌حجاب بودند.

پس از موفقیت در طرح یزد و اداره شرکت ملی نفت ایران که ۹ ماه طول کشید. از سوی مصدق به سرپرستی سازمان آب، تهران منصوب می‌شود و علی‌رغم مشکلات فراوان مالی که وجود داشته، برای اولین بار آب را در لوله‌ها به جریان می‌اندازد. آرم سازمان آب که هنوز آیه قرآن "من الماء کل شیء حی" (هر چیزی از آب زنده است) بر آن نقش سه یادگار است.

دولت کودتا وجود فردی مسئولیتی را حتی در ادارات کاملاً فنی مثل سازمان آب، تهران تحمل نمی‌کند. او را در بهمن ماه ۱۳۳۲ مجبور به استعفا می‌نماید و او به کار دانشگاه باز می‌گردد. از این به بعد، دوره حضور بازرگان در مکتب سیاسی اپوزیسیون است.

او همراه با عده‌ای از رجال و شخصیت‌های ملی که تعدادشان به ۶۰ می‌رسیدند نامه درگزیاده‌ای را خطاب به مجلسین شورا و سنا امضاء می‌کنند که در آن به انعقاد قرارداد کم‌بهره‌بهرم و زیاده‌بازگزاردن حقوق به دست آمده در مبارزات ملی شدن نفت اعتراض شده بود. دهخدا و چند تن از روحانیون طرفدار مصدق مانند فیروزآبادی و زنجانی و نیز ۱۲ تن از استادان برجسته دانشگاه از جمله

طالق و کبید و کلدته نیست. می‌توان سالن‌های مدرن ساخت، میز و صندلی گذاشت، بینه نوروزی، به حفظ شکل کنونی هست؟ این حرف‌ها که توسط دو تن از طلاب که از قم آمدند بودند (یکی سید عبدالرضا حجازی که در سال‌های آخر دوران شاه واعظ مشهوری در تهران شده بود و بعد از انقلاب به اتهام همکاری با صواک اقدام شد و دیگری سیدهای خسروشاهی که بعد از انقلاب، مدتی سفیر جمهوری اسلامی در واتیکان شد) به گوش برچریدی رسید. حجازی جزوهای تحت عنوان "در جشن دانشگاه چه گذشت" علیه بازرگان نوشت و با چابزه مورد تشویق برچریدی قرار گرفت. روحانیت همیشه به بازرگان به چشم رقیب نگاه می‌کرد و در انکار و تحقیر او فروگذار نمی‌سود. مگر زمانی که منافضی ایجاد می‌کرد پیش دانشگاهیان و یا هم‌دزمین زندانی آن سالها خود را مترقی و مبارز نشان دهد و چنانکه در طور بعد خواهیم دید تا آخر هم نه خجینی و نه دیگران با او برخوردی بهتر نکرده‌اند. شعار "مرگ بر ضد ولایت فقیه" و یا جمله به طرفداران "اسلام منهای روحانیت" شاسل حال بازرگان هم می‌شد.

در پائیز ۳۹ سال اول دانشرای عالی بودم. جبهه ملی که فعالیت خود را از تیر ماه همان سال مجدداً آغاز کرده بود در خیابان فرآباد میبیدگ گذاشته بود. تراکت دعوت به میتینگ چنین امضا شده بود: «از طرف شورای مرکزی جبهه ملی ایران، خادم وطن، اللهدیار صالح». آنقدر تازه کار و احساساتی بودم که از عبارت «خادم وطن» اشک در چشم جمع شد. کسانی که از سران جبهه ملی در میتینگ سخنرانی کردند، کشاورز سفر (سخنگوی جبهه) و چند تن دیگر بودند، از جمله بازرگان. تازه متوجه شدم که او نه تنها طرفدار اسلام مدون و غیرخرامانی بلکه از یاران مصدق هم هست.

به انجمن اسلامی دانشجویان پوهستم که هر هفته جلسه‌ای در کتابخانه بومر شبان (کمیته شبانی، خیابان اسپه) برگزار می‌کرد. شمار شرکت کنندگان زیاد نبود (۲۰-۱۰ نفر) و سخنرانان که عسفا از دانشجویان یا فارغ‌التحصیلان بودند تحت تأثیر انکار بازرگان بودند. انجمن اسلامی برای ما مکتب کلاسی آمادگی جهت بیوسه‌تن به نهضت آزادی پیدا کرد اما همه کسانی که در انجمن فعالیت یا سخنرانی می‌کردند جز نهضت آزادی نبودند مانند بی‌سمر، دکتر سبانی با مهندس معین فر... بازرگان بعدها یک سخنرانی تحت عنوان "مبارزات سیاسی و مذهبی پیدا کرد" فرق فعالیت در انجمن اسلامی و فعالیت سیاسی را بیان کرد که البته در عمل کمتر پیاده می‌شد. انجمن اسلامی دانشجویان (یا مهدسین و ...) با اینکه با برخی از روحانیون (که به

انجمن‌ها، کانون‌ها، روزنامه‌ها، نشریات و انتشارات را سازماندهی می‌کنند و در سازماندهی استقلال دانشگاه از بین می‌روند. بازرگان، یکی از سرشناس‌ترین مدافعان این نامه اعتراضی است. (رجوع شود به گزارش ونگار، روح‌نگار به قلم دکتر علی‌اکبر سبحانی، رئیس وقت دانشگاه تهران، صفحات ۲۴۷ تا ۲۴۹، به نقل از "تاریخ ۲۵ ساله سیاسی ایران" نوشته سرهنگ، عالی، انتشارات رسا، ۱۳۷۱، ص ۱۲۰). این استادان اغواچی برای احیای زندگی و حفظ ارتباط و همبستگی خویش، در رفتی که کارش مشارکتی، تأسیسات بود تشکیل می‌دهند به نام "شرکت باد (اعلامات اخلاقی، یازده استاد دانشگاه) که تا سالهای قبل از انقلاب پادشاه بود.

دوره زندان‌های متفاوت بازرگان از این به بعد است که آغاز می‌شود (۱۳۳۴)، وی خاطر شرکت در تأسیس نهضت مقاومت را می‌گوید در مخالفت با دولت‌های پس از کودتا شکل گرفت بارها به زندان می‌افتد. در سال ۱۳۳۹ که همزمان با روی کار آمدن شدیدی در آمریکا در اوضاع سیاسی ایران تغییراتی پدید می‌آید و شاه و منته انتقار آب آزاد می‌دهد، جبهه ملی دوم تشکیل می‌شود و بازرگان در شورای مرکزی آن عضویت دارد.

در اردیبهشت ۱۳۴۰ بازرگان جمعیت نهضت آزادی ایران را که هویت خود را به تریب سلطان بودن، ایرانی بودن و مصدقی بودن می‌دانست همراه با دکتر بداند، سبحانی و آیت‌الله طالقانی و حسن لژی و چند تن دیگر از همکاران قدیمی خود در نهضت مقاومت ملی تشکیل می‌دهد (و جالب اینکه برای این کار هم ابتکاره می‌شود. مدافعات، ص ۷۶). نهضت آزادی بر خلاف جبهه ملی که خود را تابع رهبری جمعی می‌دانست مصدق را رهبر اعلام می‌کرد (می‌توان گفت که سپردن رهبری به مصدق بیشتر تشریفاتی بود زیرا وی عملاً در زندان بود. اعمال دارد که نهضت آزادی برای گردیز از رهبری سران جبهه ملی چنین می‌گفته است). نهضت آزادی یکدست نبود بلکه عمدتاً از دو جناح مذهبی و غیرمذهبی (لایتنک) تشکیل شده بود. بازرگان در رأس جناح اول و کدانی مانند رحیم عطائی جزء جناح دوم بودند. خود بازرگان می‌گفت: «ما همراه انماخیم ولی هرگز غذای باب میل خود را آورد. یکی چلوکباب، یکی آبگوشت...». برخوردارهای نهضت آزادی با دولت و شاه سریع‌تر از جبهه ملی و همراه با انتقادات و

انتقارهای تند بود. نهضت با... و شاه را که «بجای تسلط کردن، حکومت می‌کنند» علناً مورد حمله قرار می‌داد. در حالی‌که جبهه ملی چنین نمی‌کرد. نهضت از جبهه ملی تقاضای عضویت کرد ولی جبهه ملی در کنگره خود در سال ۴۰ که در نازک تشکیل شد، به دلایلی عضویت آن را نپذیرفت. این دلایل احتمالاً عبارتند: بوده است از اینکه:

نهضت به‌دوران و نه جمعیت و حزب می‌خواست وارد جبهه ملی شود اما جبهه ملی افراد را به عضویت نمی‌پذیرفت. در حالی‌که مصدق جبهه را «اتلاف احزاب» می‌دانست (رجوع شود به نامه دکتر مصدق به دکتر شایگان، تاریخ ۲۵ ساله سیاسی، ص ۲۸۴).

بازرگان علاوه بر انتقادات سریع نهضت به شاه می‌داند (تاریخ ۲۵ ساله، ص ۲۱۲).

احتمالاً اتکاء نهضت آزادی بر مذهب نیز عاملی در عدم قبول نهضت بوده است و ندارد. ملاحظاتی دیگر.

نهضت آزادی در بین دانشمندان، بازاریان و روحانیون فعالیت داشت، فعالیتی عمدتاً غیرسنتی، مثلاً با برگزاری مجالس مذهبی از سوی دانشجویان و مهندسیین و ... همچنین سخنرانی‌های هفتگی مآلقاتی در مسجد هدایت و با انتشار کتاب‌های مذهبی به روال فلان. بازرگان توسط "شرکت انتشارات" نهضت آزادی تا زمانی‌که فعالیت غاسی‌اش آزاد بود جلساتی هم به نام خود برپا می‌کرد و با جزوات و تراکت و نشریه‌ای به نام "سائیه و بی حاشیه" داشت. همچنین چه در گذار نهضت و چه در گذار انجمن‌های اسلامی با برخی از روحانیون مرفه‌دار رفیم و مخالف دولت در قم، مشهد و شیراز ... در تماس بود و بر سونده‌گیری‌های آنان شایع می‌گذازد. در فاصله سال ۳۹ تا ۱۳۴۲ که سرانجام به حمله همافداران رژیم به مدرسه فیضیه قم و دستگیری خونی سجر شد رابطه بین نهضت و دانشجویان علاقه‌مند به امور مذهبی که الزاماً عضو نهضت نبودند از یکسو، و روحانیت معترض به اقدامات رژیم از سوی دیگر، ادامه داشت. اعتراض‌های روحانیت گاه جنبه‌های شدیداً ارتجاعی داشت مثل مخالفت با اصلاحات ارتشی یا حق رأی زنان در انتخابات ولی به‌رحال نقطه اشتراک آنها با نهضت عبارت بود از مخالفت با دیکتاتوری شاه، جو عمومی مخالفت با دیکتاتوری (که هر نیرویی جلوه‌های ویژه‌ای از آن را در نظر می‌گرفت) جریان‌های معارض از چپ تا

اصلاح‌مدون و امروری فکر می‌کردند. همکاری داشته و از آن‌ها برای ایراد سخنرانی استفاده می‌نمود مثل طالقانی که جایگاهش از این حد هم فراتر بود) و یا مطهری و غفوری و جزایی و آیت و بهشتی ولی روحیه حاکم بر آن روحیه‌ای ضدآخوندی بود. تو گویی رفابت من روحانوں و دانشکامیان معتقد به اسلام بر سر برداشت‌های متفاوت از دین وجود داشت. با وجود این، انجمن‌های اسلامی به تبع فکر بازرگان، خود را با روحانیون متحد در صف واحد می‌دیدند تا هم علیه تعصب دینی و هم علیه سائیه‌الیسم و طرفداران آن مبارزه کنند. با اینکه این انجمن‌ها در فضای خفقان‌زده آن سال‌ها آزادی عملشان محدود بود اما به دلیل مبارزاتی که رژیم علیه "گمونیسم" به پیش می‌برد فعالیت انجمن‌ها تا حدی آزاد بود یعنی می‌شد در دانشگاه تهران یا دانشمندی عالی یا کشاورزی کرج و ... جسی بزرگ مذهبی برپا کرد و از برخی تسهیلات هم برخوردار شد هرچند دست‌اندرکارانش بحاضر مصدقی بودن به زندان رفته باشند. در سال‌های بعد حتی آزادی عمل بیشتری به دکتر شریعتی داده شد و او پس از بگذرد تحمل آزادی محدودیت، بارها در دانشگاه‌های مختلف تهران و شهرستان‌ها سخنرانی می‌کرد و البته مجدداً با محدودیت و زندان مواجه گشت.

نقطه اشتراک رژیم شاه و گروه‌های مذهبی (چه دانشگاهی و چه روحانی) علیه شیخ گمونیسم، موجبه می‌شد که رژیم مخالف‌خوانی‌های این گروه‌ها را تحمل کند و یا با "کوش مالی" محدود از سر بگذراند. اما محبوس‌های از شرایط ناراضی، داخلی و بین‌المللی نتیجه‌های بسیار آزرده که همه می‌دانیم: گلوخی را که رژیم شاه از منقب، به عنوان یک ایدئولوژی طبقاتی، در دست می‌نبرد تا بر سر مخالفان لائیک با گمونیست پرتاب کند، با گذشت زمان و تراکم تجربه به بیسی تبدیل شد که در دست رژیم ترکیب و او و مخالفان غیرمذهبی‌اش را دست کم برای مدتی ناردمار کرد و دین را در ارتجاعی‌ترین برداشته‌هایی به قدرت نشاند. بازرگان هم به دست خویش و پدیدای توهمنات و توان ایدئولوژیک طبقاتی و مذهبی‌اش در پایه‌گذاری رژیم جمهوری اسلامی شرکت کرد با اینکه مسلم است با برخی از پیامدهای آن بخصوص ولایت مطلقه فیه ترافی نباشد ارجوع شود به کتاب ولایت مطلقه فقیه، از انتشارات نهضت آزادی ایران).

چند ماهی بود که در فعالیت‌های جبهه ملی شرکت می‌کردم. در اردیبهشت ۴۰ نهضت آزادی ایران تشکیل شد، به آن پیوستم و امکان آشنایی با بازرگان بیشتر برایم فراهم گشت. از آن به بعد علاوه بر جلسات سخنرانی و مسجد

لیبرال و بالآخره به آخه ای راست محافظه کار را در کنار هم نگه می داشتند و علی رغم بدگمانی ها به یکدیگر و اهداف جداگانه، نوعی هم‌نوازی نظری و عملی عمری بوجود آمده بود. تماس های انفرادی ازادی بویژه ملاقاتی با خمینی موجب شد که او در اصلاحیه های خود بر اندوزی مالذد، شرکت زنان در انتخابات تکیه نکند و در عوض رژیم را به آمار ارتباطاً فعال ما اسرائیل و آمریکا مورد حمله قرار دهد

سرور عمال در آستانه برگزاری و فراترند موسوم به انقلاب سفید در ششم اردیبهشت ۱۳۴۱ که عموم مخالفان و معترضان را از هر دسته بازداشت می کردند اغلب سران و فعالان جبهه ملی و نهضت آزادی را دستگیر کردند. همینجا اشاره کنیم که جبهه ملی و نهضت که فاعداً باید از سوشل "بورژوازی ملی" برنامهای برای اصلاحات ازبسی و مردم و غیره می داشتند در برابر اصلاحات شاه به دخت ناانگیز شدند و چاره ای نداشتند جز آنکه به شعاری مثل "اصلاحات آری، دیکتاتوری نه" اکتفا نمایند (تاریخ ۲۵ ساله، ص ۱۵ تا ۲۱۴). برای زندانیان جبهه ملی را آزاد کردند ولی نهضتی ها را به دادگاه نظامی کشانده بازگان و ملاقاتی را به ۱۰ سال و بقیه را به ۶ سال و ۴ سال و ... محکوم نمودند (تاریخ ۲۵ ساله سیاسی، ص ۳۳۲).

از کودتای ۲۸ مرداد تا ۱۳۴۲ غیر از محاکمه های معروفی مانند محاکمه صدوی و محاکمه افسران و رهبران حزب توده، به محاکمه سران نهضت آزادی می توان اشاره کرد که قریب یک سال طول کشید. دادگاه علنی بود اما روزنامه ها فقط اخبار روز اول دادگاه را توانستند منتشر کنند. دادگاه در یادگان عشرت آباد تشکیل می شد و حضور افراد خانواده ها و تعداد کمی از تماشاچیان مجاز بود. چه در روزهای دادگاه و چه در روزهایی که برای خواندن پرونده ها شمعان را از زندان قفسر به یادگان می آوردند. می شد آنان را ملاقات کرد. نهمان مذاکرات و گزارش جلسات دادگاه را نوشته و تنظیم می کردند و به افراد فعالی که جهت ملاقات می رفتند مغبضانه رد می کردند که در بیرون چاپ و منتشر می گشت.

جمعی از افسران ملی طرفدار مصدق که غالباً بازنشسته شده بودند دفاع از شهبان را به عهده داشتند. از جمله سرهنگ عزیزالله امیررحیمی (که هنوز هم مثل اواخر دوره شاه، نامهائی در اعتراض به حکومت می نویسد و فعلاً در زندان

است). سرهنگ گلنارضا نجفائی (که مولف کتابهایی است از جمله "فاریخ سیرانی ایران") و نیزار سعیدی (که بعد از انقلاب یا شوروی انقلاب هم‌نوازی داشت) و سرهنگ دکتر اسماعیل علمیه (دربارۀ سابقه او سراجیه شود به ص ۲۶ از کتاب "روبرنگی فرجامی معادله مصدق در دیوان کشور، نوشته جلیل بزرگمهر که تا من ۱۳۷ آن رساله ای است به قلم علی همدانی) و سرهنگ غفاری و ... این وکلا مدرسه آج سدیم وادی، که در بیرون رود سازماندهی می کرد.

تا این زمان کتابها و جزوه های زیر از بازگان منتشر شده بود: "منهبد در اروپا" و "اعتیاج روز" (۱۳۳۱)، "معلم راز" در اسلام (۱۳۲۲)، "مشفق" و "پرستش" (۱۳۳۴)، "راه ملی شمس"، "فرز بی انتیبا"، "اسلام جوان"، "بخت"، "پراگماتیسم در اسلام"، "مخوسد جهانی واحد" سخنرانی بنیاسبت سالگرد میلاد امام زه ان، "نه روز میان مدرس و سیات" (۱۳۴۱)، "ناد و سازان در فرزان"، "اسلام مقتدب مبارز و مولد"، "انقلاب کوبا" (۱۳۴۲)، "کار در اسلام"، "دل و دماغ"، "آزادی همد"، "آموزش قرآن"، مقاله درباره "مرجمیت و روحانیت" (که شوروی بودن مرجمیت شبعه را پیشنهاد می کرد) (۱۳۴۰) و ... به اضافه کتابهایی دیگر از سال ۵۰ به بعد.

او می گویند ایده های خود را در عمل به نحوی به اجراء بگذارد. مثلاً اگر در مقاله "اعتیاج روز" (از قدیمی ترین مقالاتش) درد جامعه ایرانی را تکروری و فرار از کار جمعی و فقدان روحیه همکاری می دانست و از جمله ورزش را مثال می زد که ایرانی ها غالباً در کشتی (که فردی است) برنده اند و در فوتبال (که جمعی است) بازنده و ... در مقابل، تشبیل انجمن های صنعتی یا صغیبتی اسلامی یا تاسیس شرکت های خدماتی برای انتشار کتاب (نمونه ای شرکت انتشار) یا برای تاسیسات شوناز (نمونه اش شرکت پاد و شرکت ایرفر) بر پایه سهام با مبلغ کم و شرکای زیاد (یعنی آنچه به سرمایه داری خالص (Capitalisme) Populaire) معروف است را تشویق می نمود و یا صندوق کمک به زندانیان و یا برگزاری نماز جماعت در دانشگاه و ... و نماز جمعه (که قرنها در بین شیعه شروک شده بود). بازوگان علاوه بر آنچه گفتیم، با کمک دکتر سبحانی و دیگران به تاسیس دبیرستان کمال و همدرستان نازمک و دانشسرای تعلیمات دینی دختران نیز اقدام

عدایت، در کلوب هفدهت هم می شد پای صحبت او نشست. با آنکه به روال مرسوم، فاصله های متعدد سنی، علمی، تجربی و جایگاه اجتماعی بی او و سا دانشجویان (خود داشت ولی هرگز نمی گذاشت این فاصله را صی کتب:

بازها برای انجام وظایفی که به عهد نام بود، طبعی فرار به او تلقی می نمود و غالباً در سلام پیشکش می کرد.

یک شب در سال ۴۰ در مسجد جامع نازمک سخنرانی می کرد. چند تن از دانشجویان هم حضور داشتیم، از جمله صیف زواد، بازگان جمله ای گفت و افزود: «حالا حزب آزاد می گوید منظور نیست، اما جواب من ایست که ...»

یک بار در یک پیکنیک حدود ۱۵۰ نفر به نیاوران رفته بودیم (باغ حاج سعادت). وقت ناهار پشت سر ده ها نفر از دانشجویان در صف ایستاده بود با نوبتش برسد و غذا بگیرد درحالی که دیگر استادان و محققان او چنین می کردند.

در صحبت از استادان دانشگاه، چون خودش هم جز آنان بود، غالباً می گفت معلم ها (نه استادان).

وقتی از او سؤال یا انتقاد می کردیم خیلی صریح و خونخورد جواب می داد. اگر اصطلاحی یا فکری را از کسی گرفته بود با تشکر از او یاد می کرد ولی از مخالفان سیاسی بود یا از شاگردان خودش.

اعتقاداتی داشت که پنهان نمی کرد و درست و دشمن می توانستند بدانند چه می گوید، او اس صراحت را نه فقط در زمان شاه بلکه در دوره خمینی هم بارها بکار برد چه در مخالفت با ولایت فقیه، چه در مخالفت با سطحی پرستی که خمینی به فتح خویش دامن می زد: بازگان در یک سخنرانی عمومی از فوستان به سلوات برای خمینی و دیگر، برای پیغمبر به طعنه انتقاد کرد و ...

کمان می کشد در سال ۶۱ یک روز در یک گردش دستجمعی با او به گرج د میس به مؤسسه سرم سازی داری در صسارک رفته بودیم (که خودش در بنیانگذاری آن نقشی ایفا کرده بود). قرار شد در آمفی تاتر آن مؤسسه سخنرانی کند. تریبون در وسط من بود و عکسی از شاه بالای سر سخنران قرار می گرفت. سبجت را که شروع کرد متوجه عکس شد، آرام میگردون را برداشته در گوشه ای ایستاد و گفت: «ما از کویسم خوشمان می آید». که حصار نکته را گرفته کف زدند. اهمیت چنین رفتاری را وقتی بهتر می توان درک کرد که برخی از استادان که از رهبران ملی هم محسوب می شدند، آن سالها حاضر نبودند حتی بنا به درخواست دانشجویان، دوس روز ۱۶ آذر خود را تعطیل کنند و یا امتدای خیلی محترم و معروف در برابر شاه خود را به زمین انداخته

کرده بود که سالها دراز فعالیت رسمی داشته...

با وجود اینها دامنه نفوذ نهضت چه در سن دانشجویان و روشنفکران (که عمده فعالیت بر روی آنها متمرکز بود) و چه در بین دیگر اقدار بسیار محدود بود. دوران نهضت و بویژه بازرگان هرچند مورد احترام عمومی بودند ولی افکار و نوسانات مذهبی آنان در بین توده مردم نفوذ نداشت. روشنفکران هم با آنان هم نظر نمی شدند. وجود دیکتاتوری حاکم و به زندان افتادن روشنفکران مانع از انتشار کتابهایش نبود مگر در برخی موارد که مترجمان برای ایجاد می شد. سرعکس، مبارزه رژیم با کمونیسم، همواره بطور ضمنی عامل مساعدی برای انتشار اینگونه کتابها چه از او و چه از دیگران بود که مجال اشاره به آنها نیست.

بطور خلاصه، بازرگان سرچشمه یک جریان فکری بورژوازی و رفروماسیون مذهبی بود که بیش از نیم قرن در ایران فعالیت کرده و شاخه های دیگری از رفروماسیون دینی مانند افکار دکتر علی شریعتی و یا مجاهدین و بطور قطع برخی از روحانیون رفرومگرا را تحت تاثیر خود قرار داده است. آنها هرگز کاملاً با ویژگی های خود ثانویه بر جامعه گذارده اند که نگاه از حجم شود بازرگان نیز فراتر رفته است.

بازرگان و مخالفانی که هر یک در سال ۳۲ تا ۱۰ سال زندان محکوم شده بودند، پس از ۵ سال در نیم آبان ۱۳۳۶ زندان آزاد می شوند (جمع شده به کتاب "مطالبات و تاریخ" نوشته اصرایی، انتشارات نیلور، ۱۳۶۰، ص ۲۸۳). ظاهراً سالهای آزادی گذرستان بود و اوضاع بر وفق مراد ساواک. نیروهای ملی و روحانیون مخالف آرام گرفته بودند. رژیم سرکوب بازرگان را با نوعی تسلیم و تقاضای مغرور از زندان آزاد کند و افرادی را برای قانع کردن نزد او می فرستاد. از جمله دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن که ساعتها در زندان قصر با بازرگان صحبت می کند. که کوتاه بیاید ولی او کوتاه نمی آید. ولی چون آزادی او خطر چندانی نداشته. آزادش می کنند.

پس از آزادی، دیگر او را به دانشگاه راه نمی دهند. حقوق بازنشستگیش را نیز قطع کرده اند. (افشار مالی تازگی نداشت، پس سال پیش از آن به خاطر همین دستگیری ها، مجبور شده بود قطعه زمینی را که داشت برای تأمین مخارج خانواده اش بفروشد). اینست که به کار آزاد مذهبی باز می گردد و تا زمان انقلاب، به همین نحو

در سکوت نسبی می گذرانند، اما به نوشتن کتابها و تحقیقات دینی ادامه می دهند. در سال ۵۶ با آزاد شدن نسبی جو سیاسی، جمعیت حقوق بشر را تشکیل می دهد. و همچنان بر مواضع اصلاح طلبانه خویش در پارچوب رژیم حاکم می ایستد و تا زمان انقلاب، شعار سرنگونی رژیم پادشاهی نمی دهد.

در حوادث ماورائی زمان انقلاب هم پیمان اصلی او روحانیت به رهبری خمینی است. نهضت آزادی، مناسبترین گروه برای همکاری با روحانیت است و هر یک دیگری را پسندمندی برای پیشرفت خود می داند. نهضت می خواهد، با استفاده از قدرت و دویای و نفوذ کلام خمینی برای نیل به قدرت بوده ببرد و خمینی هم طایفه بدگمانی به آنان (حتی نسبت به طالقانی و بازرگان) چاره ای جز استفاده از آنان ندارد. گفته می شود که خمینی در بازرس به اطرافیان خود توصیه می کرده که با آقای دکتر یزدی تندی ننهند چون سن با ایشان فعلاً کار دارم. در این دوره بازرگان با آزادی سخت روبروست و تمام ظرفیت فکری و مطبوعاتی خود را به مبارزه خطیبانه می دهد. او به فرمان خمینی نامه تویز می شود و افراد کابینه را به استثنای دو سه نفر (که از جیب ملی و ... بودند) همه از نهضت ها برسی می کنند. اینجا دیگر همه آنچه را که در جوانی در فرانسه آموخته بود و ملی سالها در ایران از آن دفاع کرده بود فراموش می کند و در برابر این سوال که چرا عمده افراد کابینه از دوستان و اطرافیان خودش هستند می گوید: «سلطنت فخرالرجالی است». او که در همان چارچوب عرو بورژوازی بود در برابر رژیم شاه ترس به عزای نداده بود و در آن روزهای زندان و محاکمه علیه استبداد شاه فریاد برسی داشت. در شرایط حساس گسب و حفظ قدرت، اختیار خود را به دست کسانی سپرد که برای عمر شوشیده بود در اندیشه آنان رهبری ایجاد کند.

در دوره ۱۰ ماهه نخست وزیر، بازرگان با دو به اصلاح "تندروی" مواجه است. یکی از طرف توده های محروم و تحت ستم (از مردم عادی گرفته تا روشنفکران) که انتظار دهانی از قیود اسپریالیسم و استبداد و استبداد دارند و دیگری از طرف روحانیت طرفدار خمینی که تشنه گسب هر چه سریعتر قدرت است. دولت بازرگان هر سانهی را که می تواند در مورد خواسته ها، دسته اول ایجاد می کند. از سرکوب (گروهبانان)، توقیف (مرحی) از نهروان (پسر)، شکنجه انتصاب، سلولت

بود و وقتی پرسیده بودند استاد چرا چنین کردید پاسخ داده بود: «حسرت سلطان مرا گرفت»^۱ سالها دیگر مربوط است به اسفند ۶۱ یا فروردین ۶۲ که در زندان قزل قلعه بود. و هرآن جنبه ملی هم هنوز در زندان بودند. آن روزها کتابی در ایران منتشر شد بود از ژانویه منتشر تحت عنوان «جنگ شکم دو کوبا»، ترجمه جهنگر افکاری. بازرگان این کتاب را خلاصه کرده در بند عمومی برای زندانیان به صورت سخنرانی ایراد کرده بود. او مقصدهای بر آن افزوده در آن گفته بود که در این کتاب اگر به جای شکم، نفت بگذارید و به جای پانیتا (دیپلمات، ساجز کوبا) شخص دیگر را (یعنی شاه را)، خواهید دید که «به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است». و با این مقایسه گفته بود که اگر درد ایران و کوبا یکی است درمان هم یکی است. بازرگان دستخط آن را به من سپرد تا اگر شد مفید، وگرنه مرحمی به چاپ بسپارم. (۱ همین جا اضافه کنم که پیرن چنین منویست. به من که آنروزها هداکتور می تواستم در چارچوب دانشجویی فعال باشم، پیش از آنکه موفقیت امثال مرا نشان دهد، ضعف و از هم گسیختگی تشکیلات نهضت را آشکار می ساخت. من این جزوه ۶۰... ۵۰ صفحه ای را سرانجام وقتی در تیرین صفی بودم (زمان ۶۲) با همکاری یکی در دست دیگر چاپ کردم و نام آن را "انقلاب کوبا" گذاشتم. وقتی به تهران برگشتم هنوز دادگاهستان ادامه داشت. در یادگان عشرت آباد به ملاقاتشان رفتم. آقای دکتر سعیدی با ناراحتی از من انتقاد کرد که چرا روی جزوه نوشته اید "انقلاب" ولی بازرگان که ابعفاده بود به من گفت: «تراپ ناراحت نشو. خوب کردی. نهضت همین است». مهندس بازرگان که تحت تاثیر جو موجود می خواست از تجربه کوبا بیاموزد، "اصلاح مکتب مبارز و سواد" را هم نوشت و در آن می گفت که جز با رور در برابر دیپلماتوری ها نمی توان ابعفاد و اینکه نه تنها اسلام با شعشیر پیش رفته بلکه مسیحیت هم که شعارش محبت است جز با زور و خونریزی به دینی جهانی بدل شده است. اما همو یکی دو سال بعد در زندان قصر کتاب آزادی هند را نوشت و راه نجات مردم ایران را در عدم حضورت و تجربه گاندی جستجو می کرد. جانب اینکه در آن سالها جو سیاسی و اجتماعی طوری بود که از بین خوانندگان کتابهای او کمتر کسی رغبت کرد راه حل عدم خشونت را که وی در این کتاب ۳۰۰... ۲۰۰ صفحه ای بررسی کرده بود بخواند و ناشر آن کتاب فروشی محسنی، شاه آباد زبان کرد.

بازی سزاقت و وحدت، او با خودش شامل برخورد به مصلحت هم می شد. یک بار در یک جلسه آموزشی نیست. در اهیت تدوین برنامه

رشدنا، آفرین و یا تأیید نسبت به عملیات روزنامه آینه‌نگاران و بیشتر دفاتر سازمان‌های سازو ... در برابر غارت، بودها آن جمله معروف خود را می‌گوید که «ما بازار، می‌خواستیم، سول آمدن، ولی در برابر روحانیت و تمدد مراکز قدرت ناشی از آنان، جز توجیه و تسلیم و گله‌گذاری و عذر پنداش از گناه که ما چاقوی بی شمه هستیم، کار دیگری نمی‌کنیم. حداقل چیزی که در این مورد می‌توان گفت اینست که اکثر نوع و میزان سرکوب‌ها و تروها «ایه مبارزان سپ و دمکرات و نودها، محروم بشود و سوسیال‌دمکرات دولت بازگان بوده ولی در مجموع آنها بشاء در حکومت را بر موضع اعتراضی قطعی و کارگیری ترجیح می‌دادند. اگر در سالهای پیش، بازگان ایده‌های «بورژوازی ملی» را در اوج فاشیست‌های و «استقلال ملی» و «ترقی برای» اش نهاده‌گی می‌کرد، در بهار از انقلاب، ناتوانی آن ایده‌ها را از تحقق تمامی به پیش نشان می‌دهند و جا دارد که هرگونه توهین را نسبت به آن مایه ناپدید شده و ایده‌های آن در برخی ده‌های پندارگرا از بین برد.

باری، در شرایط سرکوب و عشتنا، از یکطرفه و موارود بود و نبود کنونی از طرف دیگر، چه جای است که مثلا از سرده‌سزهای مثبت و غالباً فردی موضوع‌گیری‌های او سخن بگوئیم، جزایات پیرامون برخی از خصلت‌های انسانی او که امروز برانگیزند وقتی به چشم می‌آید و سهم جلوه می‌کند، که در حقارت و فلاکتی که چنانچه ما بدان دچار است غرق شده باشیم. در این جامعه نه تنها طبقه کارگر و طرفداران آن بلکه بورژوازی هم کوتوله و بی‌په است. عبارت درست تر از آن‌گسی نقل کنیم که می‌گوید: «طبقه کارگر آلمان در رشد اجتماعی و سیاسی خود به همان اندازه از طبقه کارگر انگلستان و فرانسه عقب‌تر است که بورژوازی آلمان از بورژوازی آن کشورها. خادم به اربابش می‌بود» (انقلاب و ضدانقلاب در آلمان، ترجمه فارسی، ص ۱۲). واقعیتی است که پس از قریب یک قرن از آشنایی روشنفکران ما با دستاوردهای عصر روشنگری و لائسیته و اندیشه‌های دموکراتیک و سوسیالیستی و تجارب دردناک و غنی درون کشور خودمان، از مشروطیت گرفته تا جنبش ملی نفت، فردی تحصیل کرده و جدی مانند بازگان که می‌خواست به ایده‌های بورژوازی ملی وفادار به آید، بخش اعظم دستاوردهای زندگی‌ش حول توجهات دینی مچرخد و

بخواهد. به زور فیریک و آرمودینامیک که حاصل برخورد آذی به جهان‌اند، به مردم بقبولاند. که آنچه ۱۵ قرن پیش در جامعه عقسمانده آن روز عرستان مطرح شد، نه تنها منطبق با علم امروز بلکه بالاتر از آنست و فرشته‌گان را اثرزی متعالی و جن و دیلمان را اثرزی پست بنامد (رجوع شود به «دوره بی‌انتها») و مبنای مخالفت خود را در سیاست، وظایف دینی بشعادت، چهرین فناوری، راهی چیز اتحاد با خمینی و برپا کردن همین رژیم، داشته و ندارد، آخرین بهادیه بازگان با روزنامه آلمانی فرانکفورتر لاندشاو ۱۹۰۰ در آن برای رژیم سرانوشته فرعون را پیش‌پیش می‌کنند، اعتراف به ... راهی است که نه‌فقط انتقاد کرده است

بازگان در آخرین دفاعیه خود در دادگاه نظامی در سال ۴۲ می‌گفت «ما آخرین گروهی هستیم که از رژیم ساسانی و قانون اساسی دفاع می‌کنیم» (و همین طرز هم بود، چون هر گروه دیگری که پس از نهفت دستگیر کردند خود را برای سراندازی رژیم و انجام عملیات ساسانیه آماده می‌کرد). در دوره کنونی هم شاید نهضت آزادی آخرین جمعیتی باشد که از رژیم جمهوری اسلامی و قانون آن دفاع می‌کند. عقیقت اینست که دیگر سال‌هاست از طبقه او کاری برای جامعه ما ساخته نیست. او علوهای روشنی از اوج و افول و سرانجام ناتوانی «بورژوازی ملی ایران» را در قرن اخیر برای پاسخ دادن به مسائلی که جامعه ما و بویژه کارگران و دیگر محرومان با آنها دست به‌گریبان‌اند نشان می‌دهد. اوج و افول و ناتوانی این طبقه را در دوره مشروطیت و بعد از آن در دوره سپاه ۲۰ ساله رضاشاهی، در جریان جنبش ملی شدن منابع نفت و بی‌برنامه بودن دولت مصدق پس از انجام امر سهم نفت و حتی در ناتوانی در دفاع از دست‌آورد خویش، در بهت‌زدگی حبه ملی و نهضت آزادی در قبال «اسلامات شاه» در بهمن ۱۳۴۱، در الحاق به شاه (تجربه شاپور بختیار) و زیر پوشش اسلام و خمینی رفتن (توسعه سنجایی و بازگان) می‌توان دید...

اما روشن‌ترین نتیجه‌ای که از کل تجربه بازگان به دست می‌آید، اینست که رژیم شاه و نیز جمهوری اسلامی به حدی اصلاح‌ناپذیر بوده‌وهستند که حتی با بازگان که نه به مایهت طبقاتی‌شان کار داشته و نه چارچوب نظام سیاسی‌شان را زیر سوال می‌برده اینطور ردیانه رفتار کرده‌اند...

و مشخص کردن هدف، صحبت می‌کرد و همین آن گفت: «مصدق هم پس از ملی کردن نفت چون برنده‌ای نداشت نه بیست افتاده بود» و اضافه کرد که «چون کودتا شد آبروی مصدق حفظ شد وگرنه بیست خود موجه سقوط و آبروزی می‌گشت».

اما درباره چاپ و نشر دفاعیات:

مبن دفاعیات چه از سوی مهان و چه از سوی دکلائی مدافع توسط خود مستقیم دو زندان مطبوع می‌شد که مخفیانه از آنها می‌گرفتیم و تأیید: پلی کپی می‌کردیم و به دست دوستان و علاقه‌مندان می‌رساندیم. مجموعه مدافعان بازگان را که ۷۸ صفحه بزرگ می‌شد و در اصل سنجاشی (نه نسوی پرمعنا) «چرا با او بریداد محالیم» بود، علی‌السر بدیع زادگان روی استنیل تأیید ۱۲ تا صفحه ۱۲ آن را در خاندانی که با سعید محسن گرفته بودیم درهزار نسخه پلی کپی کردیم و بقیه در خانه دوست جوانی در ملاز طهران و با کمک او انجام شد. اطمانی در میدان مشرت آباد گرفته بودم که حکم انباری داشت و با مهدی فیروزیان (که هم اکنون در سازمان مجاهدین فعالیت دارد) آنها را سرتب و صحافی می‌کردیم. یک روز هم از یک محل دیگر به عنوان جای امن جهت صحافی استفاده کردیم؛ یک کارگاه چوب‌بری در خیابان آبد متعلق به لاجوردی، همین کسی که بعدها خلاف اربین پیدا شد نسخه از آنچه آماده شده بود را قبل از هرجای دیگر کوشیدیم به خارج بفرستیم که همان سال در آنجا تکثیر شد.

بازگان بسیار متین و پرجوشه و بر خود مسلط بود. آنچه می‌کرد بدان معتقد بود، ریشه‌نگ نمی‌زد. هرگز او را محسبی و دست‌چاه ندیدیم. دوستان زندانی نقل می‌کردند روزی که حکم ۱۰ سال زندان را به او داده بودند و به زندان قصر برگشت، حال و رفتارش با روزهای دیگر فرق نداشت و طبع معمول به کار و برنامه دلفنی که داشت پرداخت. حادثه‌ای که در یکی از جلسات دادگاه تجدیدنظر رخ داد نقل کردنی است:

آخرین دفاعیه او در دادگاه تجدیدنظر نظامی (در فروردین یا اردیبهشت ۱۳۴۲) قرار بود انجام شود. یکی دو هفته قبل متن را گرفتیم که به چاپی بهارم ولی بخش آن باید طبع می‌ماند برای بعد از اجلاس دادگاه. برای چاپ در یک چاپخانه آشنا به یک درست بازاری که گاه به ما کمک‌هایی می‌داد مراجعه کردم که پذیرفت و تأکید کردیم که قبل از فلان روز که اجلاس دادگاه است حتی یک نسخه نباید به دست کسی بیفتد. یکی دو روز بعد که نسخه‌های چاپی را داد اطمینان داد که همه‌اش همین است. من همه را جانی که دست نخورد نگه‌داشتم. جلسه

آن روز مقرر به دیدنم به تعویق افتاد و چند روز بعد برپا شد. در جلسه دادگاه مجیدم نظر که تشکیل شد حاضر بودم. بازگان تمام دفاعیه بند مسعودی را بافتند و منشی دادگاه طلبی معقول نندویس می کرد وقتی تمام شد ونیس دادگاه که حسین سرلشکر قزوین معروف بود، برکندهای را از بعل درآورد و گفت این اعلامیه را امروز در شان به دست من داده اند و این مینا مطالبی است که شما خواندید. از منشی که سوات که مطالعه کند که نزد و کهن عیبا همین مطلبی است که خوانده شد. ونیس دادگاه با لحتم، طعمه امیر بازگان را مورد صلح قرار داد که شما می گوید در زندان با خارج ارتباط ندارید ولی چطور آفرین دفاعیه شما را در میان بخش می کنند؟ بازگان از شرم سرخ شده همانجا ایستاد، بود که ناگهان سرهنکه خوزالد امررجسی که وکیل مدافع او بود با یا بدنی اجازه با لحتم، نهامی خطاب به دادگاه گفت: «من بونی دارم که حکم محکومیت آقای مهندس بازگان در حبس تبعار ونیس دادگاه است. آقای ونیس شما می کنید این کماخذ را در میان به دست شما داده اند. اولاً کسی جرأت نمی کند جیبی مطلبی را به دست شما بدهد. ثانیاً اگر به دست شما داده اند چرا سوراخ کلاشور بر آن حباب؟ این را از پرورده سازی سزاک به دست شما رسانده اند. دادگاه منشیج شد و سرقتا تعلیل گردید، وقتی بلند شدیم. مرهنگ رجیمی به پشت سر برگشته به شومی به من گفت: لعنة الله على العجول ابر معجول لعنة الله!.

با دستگیری، مهاکمه و زندانی شدن مران نهضت و تحت نظر یا تعقیب بودن بقیه فعالین، این تشکیلات فعالیتش متوقف گشت. برخی از اعضای جوان نهضت که تجربه به آنان آموخته بود که از سبک کار گذشته نتیجه ای عاید نخواهد شد به نقد فکر و عمل نهضت پروا شدند و تشکیلاتی مطلبی را به تدویر بوجود آوردند که (۷۱ سال بعد) در سال ۵۰ خود را سازمان مجاهدین خلق ایران نامید.

وقتی بازگانی و عاقلانی در سال ۱۳۴۹ آزاد شدند همبندگ. از دردمندان قدیم که در سازمان مجاهدین فعالیت می کردند به دلائل امنیتی خود را مجاز ندیدند که به دیدن بازگان بروند. چون دندار با او میگویند بود سزاک را نسبت به آن افراد حساس کند اما وی از این لحاظ کله سید شده بود. پس از مدتی، در چارچوب سیاست سازمان داتر بر نصاب با برخی از "قلب های سیاسی و جلب نظر و حمایت آنان برای آینده، همراه با رعایت ملاحظات امنیتی و پنهانکاری فراوان، با طاقانی و سپس با بازگان تماس برقرار کردند و بطور بسیار فشرده به آنها گفتند که ما سرخلاف ظاهر امر، به هیچوجه بیگانه نبوده ایم و جمعی را تشکیل داده ایم.

طالعایی با خوشحالی از تجمع جوانان مبارز و دوستان سابق آهم با هدف های انقلابی و رادیکال استقبال می کند. اما در مورد بازگان، پس از یکی دو تماس خصوصی، قرار می شود در یک جلسه جمعی مسائل و نظرات گروه برایش تشریح گردد. جلسه در یکی از روزهای شنبه ۲۷ اسفندماه با روز بازی معروف فوتبال بین تیم های ایران و اسرائیل در یکی از ملاقات های منزل آقای ابراهیم مارشمرانی آکه هم اکنون با شورای ملی مقاومت فعالیت می کند، و بدون حضور ایشان، تشکیل شد. از طرف مجاهدین، شهیدای کماخذ محمد حنیف نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع زادگان بودند. به من هم گفته شد، صحبت مان را در چهار بخش تعریف کرده بودم که یکی هم به عهد من بود: موضوعش ناراستی، چارچوب فعالیت گذشته در جبهه ملی و نهضت، برای ادامه مبارزه بود، همراه با ذکر تجربه ای که مهندس می دانست از سال ۲۲ به بعد من مستقیماً در آن دست داشته ام.

گفتگوها دوستانه بود. مهندس برمش های کرد که درقا پاسخ دادند. از شیوه مبارزه مخفی را نمی پدیرفت و گفت: «من نمی توانم کار: نظر زندکیم را مخفی کنم و حتی این را که قرار بوده من محل جلسه را به کسی نگویم رعایت نکرده ام و پس کوچکم. نوید آکه در آن زمان ۸-۱۰ ساله بود از من پرسید کجا می روی؟ من هم گفتم منزل آقای مارشمرانی!». نتیجه کار در زمینه دیگر هم نشان می داد که مهندس نتوانسته است با این جمع توانی نظر داشته باشد. یاد هست که سعید محسن از نتیجه جلسه و عدم توجه او ناراحت بود و ... جلسه دوم در یکی دو هفته بعد از آن تشکیل شد که من در آن نبودم و رفیق دیگری رفت. در این جلسه پس از شرح اهداف و بخصوص نقطه نظرات فکری، آقای بازگان سرها می گوید که شما حرف های کمونیست ها را می شنید و یکی از رفقا به اعتراضی به او می گوید شما برای کار چند ساله ما بشیرزی ارزش قائل شدید.

با فاصله چند ماه یا یک سال مجدداً با مهندس تماس برقرار می شود با این تصور که اگر برخی جزوات چاپ مثل "تضاد" اثر ماتوشه دور یا "چه باید کرد" اثر لیس را در اختیار او بگذارند یا حتی با او بحث کنند نظرات او تغییر خواهد کرد! چنین کاری هم می کنند ولی نتیجه مطلوب عاید نمی شود. بازگان از حمیم مطالبی که گروه در زمینه های مختلف بویژه در مورد قرار و نهج البلاغه و نوشته های خودش مثل "راه ملی شده" کرده بود، عمیقاً خوشحال و حتی شگفت زده می شود و درباره سزاک ها می پرسد که بر اساس مطالب کتاب "راه ملی شده" تهیه شده بود تا در تلاش های

آموزش ایدئولوژیک بهت شود گفته بود بعضی را خودم هم نمی توانم جواب بدهم!

بمخال، در این تماس های گاه حوقانی، طاقانی ترقان: مهاجرت، بیشتر از خود نشان داد تا مهندس. طاقانی نسبت به تحلیل منشی که به نظر بازگان "گرونیستی" تلقی می شد، پندان حاسبی از خود نشان نمی داد بلکه از نشوون و نازیده معالیهت، سارخان دریغ نمی کرد طاقانی در تفسیر سوره "الفجر" از کتاب "سروی از قرآن" معالیهت نوشته بود که به نظر رفقا از بحث تضاد دیالکتیک تاثیر پذیرفته بود. بعداً که دستگیری مجاهدین پیش آمد (صوبه اول شهریور ۱۳۵۱) و حنیف نژاد هم در ۲۰ مهر همان سال دستگیر شد، بازگان به هر صفت نژاد پیام فرستاد که به حنیف بگو: «مهدی عیطة ترا می خورد». و در جای دیگر هم گفته بود «اگر لازم باشد پیراهنم را هم می فروشم و کتکشان می دهم».

معلم است که این موضع گیری های دوستانه و پندانه ایه نهم مسعود و جوی که در سال ۵۸ می گفت آقای بازگان پدر معنوی مجاهدین است! نمی توانست چارچوب فکری و سیاسی او را خدشه دار سازد و از حد برخورد های عاطفی فراتر رود. سازمان مجاهدین در سانه اعلام موجودیت خود، به تاریخ ۲۰ بهمن ۵۰، در اولین پاراگراف، از «مران مؤمن و فداکار نهضت آزادی» تجلیل کرد و سپس دلائل تشکیل سازمان و مواضع خود را در فسال رژیم و چشم انداز فعالیت خویش اعلام داشت. با این اعلامیه گستی که از ۶-۵ سال پیش با منشی میامی بازگان کرده بودیم، غلظت شده رسیت می یافت.

اما گسست ما امجاهدین بخش منتعبا از اندیشه دینی بازگان طی سال های ۵۲ تا ۵۴ رخ داد. این اندیشه دینی که به اسلام از دریچه علم و بویژه فیزیک و فیمو دینامیک می نگریست، ما به آن از دریچه مسائل اجتماعی و بقول خودمان تجاوز انقلابی و روزنه هایی از دیالکتیک و مارکسیسم نیز می نگریدیم و درندهای شگفت انگیزی مانند "جامعه بی طبقه توحیدی" به پیشمان می آمد. صداقت ما در پرداخت این "تنوری" هیچ گرض نمی گتود و تغییری در نادرستی طرح نمی داد و ما ناگزیر اندیشه دینم را از مبنای تنوریک مبارزه سیاسی و اجتماعی خود کنار گذاریم. پس از گسست سیاسی از بازگان در نیمه دهه ۴۰، گت فلفی از او دو نیمه دهه ۵۰ به طرفمان ضروری گشته بود. ارجوع شود به کتاب "بنیانه اعلام مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران"، ۱۳۵۲، صحنه ۱۵۳ تا ۱۶۱ و ۲۳۳ تا ۲۳۶، در نقد سرانجام نهضت آزادی و

بزرگمردی چو مهرداد بهار!



مهرداد بهار ایرانشناس دانشمند و بزرگ ایرانی روز یکشنبه بیست و دوم آبان ۱۳۷۳ (سیزدهم نوامبر ۱۹۹۴)، پس از چند سال بیماری در تهران و به سن شصت و پنج سالگی درگذشت.

مهرداد بهار از نسل مبارز شکست خورده گردهای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ بود.

مهرداد بهار پسر دوم محمدتقی ملک‌الشعراء بود و دهم مهرماه ۱۳۰۸ در تهران چشم به گیتی گشوده بود.

مهرداد بهار، از سال ۱۳۲۶ زمانی که در کلاس دهم دبیرستان فیروز بهرام درس می‌خواند، مانند عده‌ها جوان دیگر به علت بیرون‌دوستی و علاقه به آزادی و دگرگراسی وارد فعالیت‌های سیاسی و عضو حزب، شده شد و خیلی زود، در اثر گوش‌های سیاسی مداوم سلسله‌مراتب حزبی و سازمان جوانان حزب توده را پشت‌سر گذاشت و بعنوان یکی از رهبران و مسئولان سازمان جوانان آن حزب شناخته شد.

در پانزدهم سال ۱۳۳۰ هنگامی که در کلاس دوم رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران درس می‌خواند، در کار رهبری رساندن گردن بکروزه استادان شورای عالی دانشگاه تهران، در اتاق دو‌روای دانشگاه شرکت جست که موجب اخراج یکساله او از دانشگاه شد. چندی بعد به همین دلیل، و دیگر فعالیت‌هایش

سرای مدت سه ماه به زندان افتاد. پس از آزادی از زندان، تا بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ همچنان تمام وقت کار سیاسی را ادامه داد. به ماهی پس از کودتا، دوباره دستگیر و به دو سال زندان محکوم شد. دوران محکومیت را در زندان‌های موقت شیراز، قزل‌قلعه، قمر و نیز فلک‌الافلاک سپری کرد.

پس از آزادی، در سال ۱۳۳۲ فعالیت سیاسی را به‌کار گذاشت و به دانشکده ادبیات بازگشت و به ادامه تحصیل پرداخت. و در سال ۱۳۳۶ در رشته زبان و ادبیات فارسی فارغ‌التحصیل شد. پس از آن به انگلستان رفت و در مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن به کار تحصیل و تئوری ادامه داد. بعد از گرفتن درجه فوق لیسانس و تحقیق در مورد رساله دکترایش به ایران بازگشت و از دانشگاه تهران دکترایش را اخذ کرد. بهار در مدت اقامت تحصیلی‌اش در لندن، فعالیت‌های در جریان جنبش دانشجویان ایرانی و در کار انتشار نشریه‌های فرهنگی دانشجویی شرکت داشت. یکی از اعضای هیئت دبیران کنفدراسیون معلمان و دانشجویان ایرانی در اروپا در سالهای سی و نه و چهل عضو هیئت تحریریه مجله پژوهش چاپ لندن و مدتی هم سردبیر آن مجله بود و با نشریه‌هایی چون نامه پارسی نیز همکاری داشت (۲). بهار در مدت فعالیت سیاسی و دانشجویی‌اش در انگلستان، وابسته به هیچ حزب و گروه سیاسی نبود و به‌سبب مستقل، از آوسان‌های منشی سیاسی دانشجویان ایرانی دفاع می‌کرد. او مانند عده دیگری از فعالین دانشجویی آن زمان، از دیدگاه چپ منقل به مسائل سیاسی ایران می‌نگریست و سخت مخالف آن بود که سازمان‌های دانشجویی، "ایدئولوژی خاصی را بپذیرند.

او پس از مطالعه دقیق تاریخ معاصر ایران، و تحلیل فعالیت‌های سیاسی خودش به این نتیجه رسیده بود که حزب توده راهی بس نازوا و نادرست را در جریان نهضت ملی ایران به رهبری رشیدیه دکتر محمد مصدق برداشته. او از کرده خود در دنباله‌روی از حزب توده و مخالفت با دکتر مصدق و دولت نهضت ملی سخت پشیمان بود. بر این اصل اعتقاد داشت که برنامه یک سازمان دانشجویی خارج از کشور، چون کنفدراسیون باید بر اساس منافع سیاسی، منشی، دانشجویی باشد و شمار سیاسی آن بر پایه آزادیخواهی و عدالت اجتماعی، بهار بر این باور بود که همه دانشجویان آزادیخواه و میهن‌دوست ایرانی

باید در برابر سازمان مشترک، به‌سبب مستقل فعالیت کنند و پیرو برنامه‌ها و شعارهای آن سازمان گوناگون نباشند. بدون جهت‌رشتی حزب توده بر آن شد تا با تشکیل کنفرانسی در شهر دولسدورف آلمان (در سال ۱۹۶۱) در کنفدراسیون انشعاب ایجاد کند و زمینه را برای تشکیل یک کنفدراسیون "توده‌ای" فراهم آورد. بهار بعنوان نماینده کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در انگلستان و یکی از اعضای هیئت دبیران کنفدراسیون، در آن کنفرانس شرکت کرد و با مخالفت سرسختانه و مجاب‌کننده خود توانست دانشجویان شرکت‌کننده در آن جلسه را قانع کند که از کنفدراسیون جدا نشوند و به کار ایجاد کانون در آلمان بمانند و وابسته به حزب توده نباشند (۳). این کار علاوه بر نماند و نظر به‌رمان آن زمان حزب توده بود و نتیجه آن شد تا آنها، مهرداد بهار را که سابقاً بود دیگر فعالیت و تماس تشکیلاتی توده‌ای نداشت. اما از حزب توده هم به‌طور رسمی منضمی نشده بود، از حزب اخراج و نادبی را بعنوان عضو اخراجی در ارگان رسمی حزب، یعنی "نامه مردم" اعلام کردند (۴).

مهرداد بهار پس از پایان تحصیلات به علت سابقه سیاسی و فعالیت‌های دانشجویی‌اش، مانند عده‌ای دیگر از شخصیت‌های فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های خارج از کشور، توانست به‌طور رسمی در سیستم دانشگاهی ایران استخدام شود (۵). ناچار برای آنکه زندگی‌اش بگذرد، با سمت دبیر هیئت عامل بانک مرکزی در آن بانک استخدام شد. بعدها توانست در دانشگاه تهران، هفته‌ای چند ساعت، به‌طور حقالتدریسی درس بدهد و چند سالی هم تا زمان انقلاب در بنیاد فرهنگ ایران و فرهنگستان ادب و هنر و نیز فرهنگستان زبان، به‌سبب کارهای انتقالی از بانک مرکزی، به کار پژوهش و تدریس بپردازد (۶). پس از انقلاب سال ۱۳۵۷، بهار برخلاف میلش دوباره مجبور شد به بانک مرکزی، یعنی ده سال بعد، در آن بانک با سمت دبیری و نیز ریاست کتابخانه، به کار دولتی و بی‌ثمر مشغول باشد (۷). این گفتنی است که پس از انقلاب، به علت همان سابقه سیاسی، دست‌اندرکاران حکومتی، حتی با انتقال او به سازمان‌های پژوهشی مانند، مدرسه مطالعات و تحقیقات فرهنگ، موافقت نکردند.

بهار، به شهادت دوستان، دانشجویان، همکاران و اطرافیان و همه آنها که می‌شناختندش، انسانی راستگو و

راست‌گردد، با شهادت و منفعت، بحال تنجو و آزاده ش. آزادخواه، میهن‌پرست و ایرانی دوست بود. شخصیت‌ناش بر اثر تجارب تلخ سیاسی و مطالعات مداوم در طی چند سال، از یک "کمینرسیست" خام و جوان به یک سوسیالیست دملرات و انسان‌دوست پخته و دانشمند، تبدیل و تکامل یافته بود.

میرداد بهار، در کار پژوهش بسیار جدی و دقیق و با وسواس بود، در زمینه مطالعات و تحقیقات اساطیری و تاریخی روشی تطبیقی و دیالکتیکی داشت بر این باور بود که فرهنگ و تاریخ ایران را با شیوه تطبیقی در رابطه با فرهنگ و تاریخ ملل دیگر به ویژه اقوام همجوار و سردم بومی باید مورد مطالعه قرار داد. بهار از نظریه پردازهای سوسیالیستی سخت پرهیز داشت و معتقد بود که فرهنگ ایرانی آمیخته و پراکنده است، از هر یک فرهنگ‌های هند، ایرانی، بومی و اقوام همجوار شرقی و غربی ایران، که در طی اعصار و قرون با هم در تماس بوده‌اند، از هم تاثیر گرفته و سرهم اثر گذارده‌اند. به اعتقاد او فرهنگ‌های بین‌النهرینی و مصری تاثیر ژرف بر منسقه‌های عظیم از آسیای بومی از سده تا سده‌های گذشته دارند. بنابراین، در مطالعه فرهنگ ایرانی، ضروریست که اثر فرهنگ‌ها مورد بررسی قرار گیرند و همه اجزاء فرهنگ ایرانی را عناصر فرهنگ‌های مرتبطه مناسبه شود. بر بنیاد چنین مناسبه و مطالعه‌ای، دور از تعصب‌های ملی‌گرایانه و افتخارات نژادی، خواهیم توانست اساس و ریشه و چگونگی و تحامل یکدیگر عناصر فرهنگ ایرانی را بشناسیم و کل فرهنگ و تاریخ و جامعه ایرانی را در اعصار کهن بازسازی کنیم.

در مورد چگونگی مطالعه اساطیر و فرهنگ بهار همچنین معتقد بود که بهتر آنست که خود را در بند یک مکتب و یا یک روش علمی نگذاریم، بلکه روش‌ها و مکاتب گوناگون را در نظر داشته باشیم. به عقیده او تألیفی از تئوری‌های ارائه شده برای مطالعه اساطیر، مناسب‌ترین شیوه برای اینگونه بررسی‌هاست. بهار با اینکه در مطالعه اساطیر خود را پیرو مکتب ویژه‌ای نمی‌دانست، اما نظریه‌های الیاده (A) را از دیگر مذاهب استوارتر و معتدلی‌تر می‌دانست. زیرا الیاده نه تنها پدیده‌شناسی اساطیر را در حد نظر دارد و جنبه‌های عمومی آنها مورد مطالعه قرار می‌دهد بلکه معتقد به وام‌گیری هم هست و نقش مسائل روانی را نیز در شکل‌گیری اساطیر مورد توجه دارد (۹).

آثار میرداد بهار را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

گروه اول، در زمینه اساطیر و فرهنگ و تاریخ ایران است و آنچه تا کنون به چاپ رسیده اینهاست:

اساطیر ایران، ۱۳۵۲ پژوهشی در اساطیر ایران، ۱۳۶۲ درباره قیام ژاندارمری خراسان به رهبری کلنل مصدق‌مقی‌خان پیران، ۱۳۶۹ سخنی چند درباره شاهنامه، ۱۳۷۲ تخت‌چشمید (با تبرائله کسرتیان)، ۱۳۷۲ جستاری چند در فرهنگ ایران، ۱۳۷۳

گروه دوم در ارتباط با زبان و ادبیات فارسی میانه است. عناوین زیر از این گروه‌اند:

واژه‌نامه بُندش (پهلوی فارسی)، ۱۳۴۵ واژه‌نامه گزیده‌های زاداسپرم (پهلوی فارسی)، ۱۳۵۱ بندش، ۱۳۶۹ ادبیات مانوی، زیر چاپ.

گروه سوم داستان‌های شاهنامه است برای نویوانان و جوانان که چهار کتاب آن تاکنون منتشر شده و فهرست آنها بدین‌قرار است:

چشمیدشاه، ۱۳۴۶ ستور، ۱۳۵۷ رستم و دیو سفید، ۱۳۷۰ رستم و مهراب، ۱۳۷۳.

بهار در مورد جامعه ایران و باستان و ساختار و تحولات آن از نظر حکومتی، اقتصادی، اجتماعی، نظریات جدیدی را ارائه می‌دهد. خلاصه بازسازی او از جامعه ایرانی پیش از اسلام ایران، چنین است:

جامع ابتدائی ابتدائی در ایران، در حدود یک تا دو هزار سال، دیرتر از بین‌النهرین فروپاشیده است.

در هزاره دوم پیش از میلاد در بین‌النهرین، آیرازی متمرکز وجود داشت و این به سبب وجود رودخانه‌های بزرگ، پیشرفت، ابزار تولید و نیازمندی، نه بالا رفتن سطح تولید بود. بدین ترتیب از اواخر دوران سومریان، نه ویژه در عصر بابلیان (اواخر هزاره سوم و هزاره دوم پیش از میلاد) در بین‌النهرین مالکیت متمرکز پدید آمد. مالکیت متمرکز ابتدا در دست مهابد و سپس در دست شاه بود. از نیمه هزاره دوم، اکثریت زمین‌های مزروعی بین‌النهرین را شاهان بابلی به تصرف داشتند. شاه قدرتی دسپوتیک داشت و مرکز قدرت و وسایل تولید، در اختیار روحانیت بود. پایه‌های نظامی، سیاسی و اجتماعی دسپوتیزم شرقی، یعنی سورت، در آسیای غربی شکل گرفت.

اما نجد ایران، نه علت، نه بهره بودن از

شرایع لازم، از جمله نبود آب، و داشتن کوبرها و کوه‌های عظیم، سرزمینی مناسب برای نمو و رشد طبیعی دسپوتیزم و خودکامی شرقی نبود. از اینرو، تمایل طبیعی در تشکیل دولت‌ها و حکومت‌های محلی کوچک و مالکیت‌های معدوم بود و اگر جامعه ایرانی به سورت طبیعی تکامل می‌یافت، ساختار اقتصادی و اجتماعی‌اش به نوعی فئودالیسم به معنای آنچه در اروپا وجود داشت، تبدیل می‌یافت.

اما جامعه ایرانی ریز تاثیر و سلطه افسانای، فرهنگی، سیاسی و نظامی بین‌النهرین بود و ما به حکومت دسپوت سادیار و هخامنشیان، ساختارهای حکومتی خودکامگی شرقی را پدیدار می‌پذیرا شد. این موضوع علاوه بر سوابق تاریخی، از آنجیب بود که بیروالنهرین و نوزستان در آغاز تمل اقتصاد، سیاست و جمعیت و فرهنگ شاهنشاهی و بالتبعه دسپوتیزم شرقی بود. اما امر استوارنوزم در ایران نمی‌توانست کاری باشد. شاهان هخامنشی تنها بر صورت اسمی مالک مطلق تمام زمین‌ها بودند، و در صورت لزوم می‌توانستند مالکیت مالکان بزرگ محلی را سلب کنند. شاهان هخامنشی اسلاک و زمین‌های خود را به شکل اقطاع به فرماندهان خود می‌سپردند و بی‌آنکه مسئولیت مالی در قبال رودند و فنودال یا اقطاع‌کننده محلی داشته باشند. بعضی بزرگی از ثروت رودند، به خزانه آنها می‌رفت. علاوه بر این از آنجا که مالکان محلی و اقطاع‌کنندگان در سطح نه آینده مالکیت خود نمی‌توانستند حفظ کنند، دهقانان را تحت استعمار مضاعف قرار می‌دادند.

پس از حمله اسکندر و زوال دولت هخامنشی، سلوکیان که با سیستم اقطاع آسیای آنها بوده‌ند، مالکیت ماسازان اقطاع دوران هخامنشی را از میان بردند و آنان را مالکان بابیسی و موروثی شناختند و بدین‌گونه فنودال‌های ایرانی در دوران سارگیان، استقلال پیدا کردند. کشتکاری تنها به کمک قنات‌ها و رودخانه‌های کوچک، انجام می‌شد و امر آبیاری در ایران نمی‌توانست متمرکز باشد و در عمل برای گسترش جامعه کشتکاری، نیازی به کمک و دخالت دولت مرکزی نبود. فنودال‌های محلی در عمل مستقل بودند و تنها به شاهان سلوکی خراجی پرداخت می‌کردند. در دوران سلوکیان، برخلاف دوره هخامنشی که فنودال‌ها در ازای زمینی که در اختیار داشتند، در نبردهای شاه و دولت مرکزی به او یاری می‌رسانند،

نشانه‌های از وجود ارتشداران خاندان ایرانی
بر تابلو سرباه سلوکی نمی‌بینیم. در حالی
که در سرباه سلوکیان، بسیاری از سلطان
محلای مختلف دیگر روز سادله سلوکیان در
ارتش ایران بودند.

استال مسوول فنرالله‌ها از دولت
مرکزی، در دوران اشکانیان هم داده بیجا
می‌گردد. فنرالله‌ها در این دوره علاوه بر
استالان، نسوی، منگوییان، خود را نیز
داشتند و در تعیین سینه‌نامه‌های دولت
مرکزی نقش بودند. اما جازان عامل تازه‌ای
است. در دوره اشکانیان که تمرکز بیشتر
را در سعادت ایطانی جامعه ایران آرزو
لازم می‌سازد. ایران، از آن زمان، در امر
مبادلات کالا میان یوز و هند از یک سو و
روم از دیگر سو، به صورت واسطه بسیار
محبوب در می‌آید. و این تجارت وسیع و
پرمانند است که باورها ایراملوری روم را
به روش‌دستی اقتصادی می‌گشاید و موجب
ایجاد شبه‌های تجاری در مسیر خطوط
تجاری ایران به روم و ایران به هند و چین
می‌گردد.

اشکانیان سرباهای ایران در دوران
اشکانیان و ساسانیان، مایه عمده سنگی به
جبارت و حاکمات در پهل به است، نه تولید
و مسوول آلالهای ژرایی.

تجارت و مبادله تجارتی است دولت
مستقر است و همین نیاز باعث روی کار
آمدن ساسانیان و تشکیل دولت خودمست
بسیار حاکم از سرای محلی دراز شده. با
روی کار آمدن ساسانیان، در آن دوره چون
به آلال اوژری، روسها نفوذ کرده اند
فنرالله‌ها به سرباه کوچ گردند و رشد
سلاج مستقر در سرباه رواد شده. شرت
در سرباه مستقر گشت و تولید آلال رواج
گرفت و مایه شرت‌مند و برجسته در
پیدا کردن، که تا آن موقع در سالیان از
آلال اوژران بود، برچید آمد. در دوران
ساسانیان، سرباه مرفه‌تر حکومت مرکزی
و شاهان ساسانی هستند و اگر غیرتی
چون قرام مزدگ، اثنای می‌افتد، از
روسهاست. زیرا حاکم راهها و شرت
تجاری، تندید، آلال شرت هرچه بیشتر در
روسا می‌باشد. این روسها و ارتشداران
مالک هستند که در جنگهای ایران و
روم، همه زمانه باید شرت کنند، نه
پشت جودان شهرت که از جنگ‌مدن
-عازانه (۱۰).

xxxxxx

نمونه دیگر کتاب بهار برداشته او از
جامعه ایران در قرن حاضر است و اینکه
چگونه ایرانیان هنوز بجای غلامی بودن و
خریدنیش، برای درمان دردهای جامعه،

دیوار احسانیات و شهرمیدپور، هستند. نه
غورده سباه، حتی بسیاری از تاریخ‌نویسان
این جامعه، پیش از آنکه به واقعتهای
تاریخی توجه داشته باشند و تاریخ و حوادث
آن را بطور کامل بررسی کنند. در روز
اینکه، بر عازانه، سانسر بشناسند و
احسانیات او را به پیش درآورند. این کار
فخری است که از زبانها، سانسار به
اودان به اوله رسید و ریشه در فرهنگ
سائنسی آسیای غربی دارد. در اینکه به
سائل. ایرانیان معمولاً در پی نمونه‌های اولی
(Archotype) هستند و چندان به دنبال
عقاید تاریخی نیستند. آثار سخت شریفه
شهادت و شهادت آن می‌باشند. این امر
فخر در مقام مایل تاریخ ایران وجود داشته
و در ضمن مردم جامعه ایران، بسی عمیق و
جالتاده است. مایه امر شهادت هم در یک
عازانه تاریخی کافی نیست. در مقابل یک
شیری، مایه. نیاز به مایه شخصیت باید
هم هست. شهادت وحی کامل و بویگاور
است. که در برابر شهید مظلوم، دلاور و
بی‌گناه، آزادی، مبارک و پاید، و اهریمنی قرار
گیرد.

سپار در دریاپدای که بر کتاب دوباره
قوام ژاندارمرد، غراسان به رهبری کتلل
-جودمادی خان پسیران (۱۱) نوشته. شوش
کرده است، تا با اسناد از جبارتی که در
دست داشته. و مقایسه آن با آنچه به عنوان
تاریخ دربار او، قلم نوشته شده. خواننده
را توجه این نکته سازد که با تاریخ و وقایع
و حوادث تاریخی ما احسانیات نیاید
در خورد آورد. او پس از بررسی سادله و
ساده شعبه‌های دیگر، در قرام کامل
پسیران با شخصتهای اسطوره‌ای می‌تواند
کتلل پسیران، می‌تواند، شریفی است که
همچون پسیران دیگر از قورمانان ایرانی،
«فدای وریهای اسناد» را کرده خوبتر شده
است. او جوانی احسانستانی، آزاده و
مسوول دوست بود که بدینال وقایعی سپوده و
تاریخ شریف شده و به کام مرکزی زودرس
افاد.

و نتیجه آنکه:

«سوزین ایران از اواخر حکومت
محمدشاه قاجار دستخوش التیبات
اجتماعی بسیار بوده است. قیام باره
قیام تیارکو، انقلاب شریوایی، قوام
گیلان، تبریز و غراسان، نیست
علی کردی صمد شد که به قیامی
هدیه‌ایه عازه بریتانیا، آمریکا و
محمدرشاه انجامید، و در پایان
این راه، انقلاب مزورگ سال ۱۳۵۷،
اندان هند، پیش از یک صد و پنجاه
سال نازانی و غیره‌های مردمی

در کشور ما است. که اغلب آنها به
شخصیت انجمنیه، با به انصراف
کشیده شد. زیرا حالت ما در گذشته
است که به ویژه‌های را نمی‌خواهد،
ولی نوی داشته است. که به
پیشه‌های را واقعا باید، و خواهد، و
هنوز نیامخته بوده است که باید
خریدگاری را بدین کارهای تاریخی
قرار دهند و دستخوش
تعمیم گریه‌های مبتنی بر آلالان
-اسی و احسانیات نکر ده (۱۹۹) ●

بی‌نویس‌ها:

۱. شرف‌الکبیر خراسانی متخلص به شرف. این شعر
روز مرگ بهار برده شده است. به نقل از ماهنامه
فرهنگی و علمی کنگک، شماره ۵۲ یادگارنامه
دکتر مهرداد بهار، شهریور ۱۳۷۲، ص ۸ (این
شماره پس از مرگ بهار در اواخر آبان ۱۳۷۲
انتشار یافته است).
۲. شک به سینه نونک، تاریخ بیست ساله
کنفراسیون جوانی مصطفی و دانشجویان ایرانی
(انتخابی علی)، بارباروگر، آلمان، شرباره
۱۳۷۲، جلد اول، صفحات ۳۵۵، ۱۳۳، ۹۹،
۱۱۷، ۷۲۱.
۳. ساعد سالا، ص ۱۲۲، به کنگک، دکتر
مهرداد بهار، سانسر مرجکی و خور، کنگک،
شماره ۵۲، ص ۱۹۱، ۱۹۲.
۴. کنگک ما دکتر مهرداد بهار، ماهنامه فرهنگی
و علمی کنگک، شماره ۵۲، ص ۱۹۲.
۵. ساعد سالا، ص ۱۹۲، به جلال منبسی،
«بلای بیجا» در عشق کنگک استاد مهرداد
بهار، برایشانگاری، ص ۱۰۹، شماره ۱۰۹، بهمن
ماه ۱۳۷۲، ص ۲۰، ۱۹.
۶. کنگک، شماره ۵۲، ص ۱۹۵.
۷. ساعد سالا، مبارک، ص ۱۰۹، شماره ۱۰۹،
ص ۴.
۸. Mircea Eliade (۱۸۸۸-۱۹۷۷ م.)
متخصص رمایه‌شناسی و انسان در اسطوره و تاریخ
و فلسفه ادیان که از سال ۱۹۵۶ تا هنگام مرگش
استاد تاریخ ادیان در دانشگاه شیکاگو بود.
۹. کنگک، شماره ۵۲، ص ۲۰۰، ۱۹۹.
۱۰. برگرفته از مقاله «فدایانهای تازه در ساره
مردک»، اندیشه آزاد، دوره جدید، سال اول، شماره
۳، اسفند ۱۳۵۸. این مقاله در کتاب جباری
چند در فرهنگ ایران، به قلم مهرداد بهار، تهران،
زمستان ۱۳۷۲، صفحات ۲۹۲، ۲۴۱، تجدید چاپ
شده است.
۱۱. مهرداد بهار، درباره قوام ژاندارمردی خراسان
به رحیمی کتلل محمدتقی‌خان پسیران، تهران،
انشارات معین، ۱۳۶۹، صفحات ۲۵، ۹. این
دیباچه در جباری چند در فرهنگ ایران صفحات
۳۳۸، ۳۱۷ تجدید چاپ شده است.
۱۲. ساعد سالا ص ۲۵، ۲۴. جباری چند در
فرهنگ ایران، ص ۳۳۸.

گزارش یک جنایت (۱)

تأسیس بهارستان



عزت‌الله سلیمان

اوسان، و بدون اسلحه، چگونه می‌توانستند، یا به فرار بپردازند؟ چگونه شد که همه آماج گلوله‌های کارسان قرار گرفتند و در دم کشته شدند؟ گشتار چه زمانی و کجاست؟ کجا بود؟

این همه در حاله‌ای از ابهام بود و جای حدس و گمان، ساواک، واقعه است. این جنایت را نیز همچون سایر جنایات‌هایش با جهت و قاطعیت، از دیدگاه پنهان، داشت و در این کار تا آنجا پیش رفت که از فاش کردن محل دفن اجساد ۹ زندانی سر باز زد و این درخواست انسانی خانواده زندانیان را بی‌ساخت گذاشت. و تا روزی، که حکومت شاه برقرار بود و ساواک صاحب اختیار، از این جنایت پرملا نشد.

انقلاب اما، گوشه برخی از اسرار دوران و دودمان پهلوی را هویدا کرد. هنوز همه ارکان قدرت به قبضه نوردولتان درنیامده بود که از اسگاه ۹ زندانی پیمان شد و محاکمه یکی از منفورترین شکنجه‌گران ساواک، بهمن نادری‌پور (معروف به تم‌رانی)، برپا (۴)، ۵۰۰ بود که در دادگاه انقلاب اسلامی چند کلاس درباره چرایی جنایت کرد. و روایت خود را از چگونگی آن به دست داد. و این اولین پرونده‌های روشنائی، آخرین شاهنامه‌های مصلحت‌رسان به آفتاب حقیقت بود. چه، جمهوری اسلامی تا یا در

تسیم گرفتند آنها را به زندان دیگری منتقل نمایند. هنگامی که اتوبوس حامل زندانیان، مورد بحث، جهت انتقال آنها به زندان دیگر در حرکت بود، زندانیان قسمی حمله به - آذین مستقر در اتوبوس زندانی‌پر و متوجه کردن دو نفر از آنان - وای می‌شوند از اتوبوس خارج و می‌ادرت به فرار نمایند که در این موقع مانورین مستقر در دو خودرو متعاقب اتوبوس که مانوریت مراقبت و حفاظت از اتوبوس را برعهده داشتند، اقدام به تیراندازی به طرف زندانیان فراری کردند و در نتیجه ۹ نفر از زندانیان به شرح زیر کشته و هیچکس زود به فرار نگریدند. وضع زاجی در نظر از مانورین که یکی از آنها بودند اسباب گلوله - آذین مانورین قرار گرفته. رسالت‌بخش است. اسامی زندانیان به شرح زده است. (۱۲)

سازویی ساواک، سخت بستنیاد بود.

فرار از اتوبوس زندان، بدون یابوری دیگران، محال می‌نمود. چه، زندانیان را ما می‌بینیم، همان جا، می‌کردند که ویژه زندان بود و برخوردار از تعدادی استخفافانی. نه زندانیان دست‌بندی می‌زدند که در دیگرش به دست مانورین آماج بند بود. به آنها چشم‌بند، هم می‌زدند. با این

در روز ۳۱ ام فروردین ۱۳۵۴، روزنامه‌های رسمی خبر دادند که «۹ زندانی در حال فرار کشته شدند» (۲). ۹ زندانی این‌ها بودند: بیژن مجازی، حسن منیاد، نظریفی، عباس سورگی، محمد چوپانزاده، سعید کلانتری، عزیز سمرندی، احمد حایری‌افشار، گدالم ذوالاسوار و محطلمی جوان خوشندان.

خبر کوتاه بود و کلی و چیزی از کشته‌شدگان در بر نداشت. خواننده اگر نام‌ها را نمی‌شناخت، حتی در نمی‌یافت که این ۹ زندانی، زندانیان سیاسی‌اند و نه عادی، و از برجسته‌ترین استوارترین و کوشاترین زندانیان سیاسی ایران، هفت نفری و دو مجاهد، نه خودشان و چگونگی کشته شدنشان، که ماجرای فرارشان محور زندگی بود، که یک شکل و یکسان در همه روزنامه‌ها انتشار یافته بود. من خبر هم به دست «مانوران انقلابی» تهیه و طراحی شده بود.

امروز مقامات انتظامی اعلام کردند ۹ نفر از زندانیان که قصد فرار داشتند، کشته شدند. مابقی اعلام شدند، هرچند تعدادی از زندانیان ماجراجو که در داخل زندان ساواک به تیراندازی سایر زندانیان می‌نمودند، مقامات زندان

زکات سفت کرد و سوار بر دارها شد، همان سلفق سلفق خورس را نشان رساند، اما عصار چمدان و خطبیت ساواک، به روش روشن شدن واقعیت‌های تاریخی، هزار زد، از فاش ساختن هر آنچه به زبان حکومت بود سر باز زد و اسرار و اسناد تاریخی را منافی با سیاست و صنعت خود، رو کرد. در کردار او، ابتدا کشتار هفت فدائیان و دو مجاهد، به سود جمهوری اسلامی نمود.

نتیجه اینست امروز در بیستین سال آن کشتار و شازدهمین سال واژگونی حکومت شاه، هنوز چندی چون این جنایت تاریخی را به نقش و درسی نمی‌دانیم (۵). آنچه می‌دانیم بیشتر بر پایه گماناتی است که نبرائی شده، مگر ساواک مثل کرده است. در دادگاه انقلاب اسلامی، در بنوی بکوی و سندها و اسنادها و ۶ سال پس از جنایت، راست است که امرایش هوش و حافظه‌ای قوی داشت. اما او زیرک و رویت هم بود، پر از تزیین و رنگ، برکنار از این که که بود، چنان بود و در گنج به حرفه درآمد. حرفه‌هایش بی‌تردید، راهی به سوی واقعیت می‌گشاید؛ اما نه همه واقعیت. همه واقعیت را چه سا نبرائی هم نمی‌دانست. به ویژه آن بخشی از واقعیت که در روم با چرایی، اندر است. واقعیت این هدایت، چون بهر آری، از واقعیت‌های تاریخی مشابه، با هرگز روشن نمی‌شود و یا تنها گوشه‌هایی از آن روشن می‌شود (۶). نه به این دلیل که

جمهوری اسلامی فرماندهان و دست‌اندرکاران آن، جنایت را جعلی سرینبسته کرده، که تکرده و شماری از آنها زنده‌اند، و در بیرون از ایران، پراکنده (۷). نه به این دلیل که کلیه اسناد و مدارک این جنایت نمانده؛ که بسیار سعید می‌نماید؛ و نه به این دلیل که علاقه و انگیزه‌های برای پیگیری این ماجرا وجود نداشته، که داشته و شماری از پژوهشگران تاریخی‌نگاران این دوره در پی آن بوده‌اند. حکومت اکثر هیچیک از فرماندهان و دست‌اندرکاران این جنایت را نمی‌کشد و آنها را زنده نگه می‌داشت، باز نمی‌خواست و یا نمی‌گذاشت که لب تر کنند و آنچه را که در رویت‌ها نرسانده، به گشتار آورند (۸). مدینه‌گردانان و بازیگران جنایت‌های بزرگ هم معمولاً پست‌تر و فرمای‌تر از آنند که بتوانند اسرار تاریخ و واقعیت‌های تلخ را فاش کنند. بدین ترتیب کار کسانی که نمی‌خواهند سرسره، از روی سائل بگذرند و می‌خواهند نقطه‌چیزهای تاریخ معاصر بر شود، بسی دشوار است. با این حال اگر نمی‌توانیم با ایقان و دقیق این کشتار را بازسازی می‌توانیم از

روایتی برزسی، گفته‌های هم‌زمان و خانواده در به یک فریب‌ناز، به سوبه‌هایی از واقعیت راه بردم. درباره چرایی این جنایت، اما، سرا راه تجربه و تحلیل آن دوره تاریخی است و توجه همه‌جانبه به وضعیت جنبش چرایی، وضعیت چهره‌های فدائی، خلق، جایگاه بیژن بزرگی و یارانش در روزه، رشد و گسترش این سازمان و سازات زندان، و سر اندر تحلیل و تصویرگری که ساواک از مجموعه این مسائل داشته.

چرا آنها را کشتند؟

در روز چهاردهم اسفند ۱۳۵۳، درست یک روز پس از اینکه عباس شمر برادر، آرد هزار چهره و عده‌ی ششده، ساواک در گروه‌های پیچ، به دست چهره‌های فدائی خاور از یا درآندا و سه روز پس از اینکه شاه نظام تک‌حزبی به‌وجود آورد و حزب رستاخیز سر با کرد، از بلندگوهایی بند چهارم و پنجم و ششم زندان شماره یک آرد شنید شد: افراد زیر مسائل خود را جمع کنند و با زیر هشت بروند.

همه سی و چهار نفری که به زیر هشت فراخوانده شدند، را نمی‌شناسیم. نام آنها را توانستیم بازشناسیم می‌آوریم: غلام اسرارمیرزاده، عبدالله افشاری، محضانی، سرداب افشارقاسمی، عبدالله اندویری، امیر ایزدی، عبدالله ترمایی، بیژن جزئی، عباس خلیلی، هوتنگ دلخواه، اکبر دوستدار، آرمان رحیمی، حسین سحرخیزان، عزیز سرحدی، عباس سوگره، سیران شهاب‌الدین، حسن شیبا، نظری، جعفری، طاهری‌پور، ناصر کاغذساز، سعید کلانتری، حسن گلشاهی، بیژن فرهنگ‌آزاد، عباس فضیلات‌کلام، عبدالله سرور، احمد معینی عراقی، فرخ نگهبان، محمد نوابش، ایرج نیری.

این‌ها که همه هوادار مبارزه چریکی بودند، و همه جز چند تنی به حبس‌های دراز مدت محکوم شده بودند، در برابر نگاه‌های پریشانگر هم‌بندان و نگاه‌های تهدیدآمیز نگهبانان وسایل خود را جمع کردند، آرام با درویشان برخورد گفتند و به زیر هشت رفتند. در آنجا بنا بهزاد شکریان، مهدی، قاپور، مهدی بنوری و سعید معینی روبرو شدند. که تازه از زندان شماره ۶ قفسر آمده بودند. با اسباب‌هایشان، هنوز سرگرم اجزای پرسی بودند که صدای درهنگ زمانی، رئیس قفسر بلند شد و صداهای‌شان را خواباند: «اینان! شما از این زندان به زندان دیگری منتقل می‌شوید. مسکن است

و چرایی آن را از ما ندانید. هرگز نبود و در راه زندان، هم هرگز برسر نرسید. به هر حال، عبدالله، بعضی‌ها، مثل آقای سرور، بیشتر از دست ما راحت می‌شود و نیلا ما از دست بعضی‌ها، دیگر با ما گزارش نخواهد داد که آقای بزرگی با بی بی شمس، با بی بی حریف می‌زند. با آن راه می‌رفته و ما کوی مسکن می‌گردیم» (۹).

گفته‌های سرهنگ، زمانی، تأثیر چندانی بر تحلیل‌ها نگذاشت. انتقال، از نقطه نظر بزرگی و یارانش، نشانه دیگری از تشدید فشار و از راه «زندانیان سیاسی» نامی می‌شد که پی‌آید تشکیل مزرع، رسانیز بود هر چند که از زبان عباس سوگره تشدید شده بود.

تا پیش از رسانیز، نفس کشیدن سیاسی را منع کرده بودند. ما رسانیز، نفس کشیدن عادی هم منع شد. این‌ها ما را خواهد کشد. (۱۰) کلادهای اشین بر ما پیازید (۱۱).

این اقدام، در بیرون و درون زندان هم تشویش ویژه‌ای سرینانگیخت. در بیرون، بیشتر در این باور بودند، که یک بار دیگر سعید زندانیان در دستور روز قرار گرفته، تک و توکی هم می‌گفتند، می‌خواهند بر زندانیان فشار بگذارند و بیند می‌توانند تنی چند از آنها را پشت تلویزیون بکشانند، و به حمایت از حزب رستاخیز وادارند. در درون زندان، اما دلپره و دلنگرانی و رزای احساس نمی‌شد. جایجا کردن زندانیان خیرت‌آور نبود. آن سال، زندانیان را مارها از قفسر به کمیته و از کمیته به قفسر و اوین برده بودند. آنها را بارها به سازجوشی‌هایی کشانده بودند. کسانی را که محاکمه شده و دوره محکومیت‌شان را می‌گذرانند، مارها به سلوهای مجرد انداخته و بارها شکنجه کرده بودند. در سال ۵۳، زندانی سیاسی دیگر آزادی و امنیت نداشت. هر روز بیش از روز پیش ادب، و آزار می‌شد. هر روز بیش از روز پیش امکاناتش را از دست می‌داد. هر روز بیش از روز پیش عمره را بر خود تنگ می‌یافت. سال ۱۳۵۳، سال اوچگیری دهشتناک فشار بر زندانیان سیاسی بود.

سال ۱۳۵۳، سال اوچگیری، جنبش چریکی هم بود. در این سال گروه‌های نوینی به مبارزه سازماندهی روی آوردند و در گوشه و کنار کشور به حرکت درآمدند. در این سال است که حکومت برای کشف گروه چریکی دکتر اعظمی روستاهای لرستان را به یلینارپزه کرد و انبوهی از روستاییان را به

زندانی انداختند. در همین سال است که عملیات نظامی، سوری مسعودی یافت. و در میان همه گروه‌هایی که عملیات نظامی می‌کردند، چریک‌های فدایی خلق، درخششی ویژه داشتند. ترور مصطفی فاتح رئیس کارخانه چمران پیت و نیز کشتن شماری از عوامل شناخته شده سرکوب (سرگرد اهترازی، سرگرد نیک‌طبع، ...) در این سال انجام گرفت. و نیز دهها افسر سزوک و کوچک در این سو و آن سوی کشور (انجمن مقرر نگار دانشگاه صنعتی اریسپور، باسگاه ژاندارمری سلمانیه تهران، استاذداری خراسان، دو سرگرم ساوانک در سمران و ...) تبلیغات سیاسی در رباط با عملیات نظامی هم بیش از سایرهای پیشین پیوسته نمود. چریک‌ها در این سال چندین بار اعلامیه دادند. چند گروه و اکتار، هم در زیر یک ساخت اقتصادی اعتمادی ایران و مسائل مارکسیسم به انتشار رساندند. برای اولین بار توانستند "ارگان‌شان" "تیرد خلق" را به مسوولیتی آیم و پیش مسلم نشر و شماره‌ها: ۲ و ۳ و ۴ و ۵ آنرا با فاصله زمانی هر سه ماه یک بار بخش کردند. به این سرآورد هم رسیدند. که دیگر مبارزه مسلحانه مرحله کامل راهگشایی را پشت سر گذاشته و در جریان به تثبیت شده. (۱۱) و اینکه در مرحله ابتدای شدن (۱۲) است. و باز در همین سال است که چریک‌های فدایی خلق امکانات و سهولاتی در خارج از کشور به وجود می‌آورند (کشایش مسعودی، پی و حساب بانکی در مسوولیت خلق یمن و گسترش مناسبات با سازمان‌های انقلابی فلسطین، ترکیه، عمان و مصرین که در "تیرد خلق" هم ابداع می‌شود. (۱۹) اینگونه توانستند در همین سال، منتشر می‌شود. اولین شماره این نشریه در شهریور و دومین شماره آن در

توجه قرار می‌دهد. در همین سال انتشار می‌یابد. و ناگفته نماند که این نشریات در چرخش اروپا به سمت جنبش چریکی و روند رادیکالیزاسیون جنبش دانشجویی خارج از کشور کارگرفتند و در اوچگیری سازرات کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در ایالات متحده و اروپا نقش بسزایی ایفا می‌کنند.

اینها درست در زمانی پیش می‌آید که شاه در اوج قدرت است و اقتدار او که به واسطه همیشه درامد نفت و افزایش قدرت مالی حکومت، توانسته بود میدان مانور و در برابر مابقی سرمایه‌دار گسترش دهد و حکومت مطلقه و دیکتاتوری فئودالی (اتوکراسی) را ایجاد می‌نماید. او که به شرکت "دلارهای نفتی" او را با بازسازی و نوآزمی کرده بود و با تحمیل قراردادی ناعادلانه به عراق، اختلافات سوزی با این کشور را از میان برداشته، مالکیت بر اروپا ورود را از آن خود ساخته و به قدر قدرت خارج فارس تبدیل شده بود. او که ایران را "چریک‌ها و آزادی‌ها" و "دروازه تمدن بزرگ" فضا داده و اعلام داشته بود که ایران سزودی پنجمین قدرت صنعتی جهان می‌شود و تا پانزده سال دیگر از ژاپن پیشی می‌گیرد. او که بدست‌رواها و خوار و خیال‌های خود را در آنجا اجرا می‌نماید و بدینجه می‌آید که نتواند وجود جنبش مسلحانه‌ای را که در حال رشد و روشن بود، تحمل کند.

برای آن با "تراورودن جنبش چریکی، در سیاست امنیت داخلی" بازآمیزی شده. حکومت نظامی پس‌رانی بر جامعه سایه گسترده. کنترل پلیسی افادی تازه پیدا کرد. زندگی فکری و فرهنگی جامعه زیر نگاه موشکاف ساواک قرار گرفت. دانش‌های زایش و باززایش حرکت چریکی، در معرض دیدم‌بانی قرار گرفت.

«موضع‌مان همان موضع دادگاه است. در سورتیکه از مشی بیروستند. پاسخ می‌دهیم: آزادی بدهید تا مبارزه مسلحانه تمام شود. راه حل مشکل ایران، آزادی است. آزادی»

حساسیت به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، مبارزگونه گشت و سخت‌گیری تا بدانجا رسید که مرستادن نگارنده به دانشگاه‌ها و بستن کلاس‌ها، آنها، امری عادی شد. تعدادی بیش از هزار کلاس بر زندارها رفت با سرکوب، نظم قدیم زندان را برچیدند. و نظم دیگری بر جای آن نشاندهند که فعالیت زندانی را زیر ذره‌بین

می‌گذاشت و کار سیاسی و سازمانی را سخت دشوار می‌ساخت. برنامه این بود که "دانشگاه انقلاب" را بر هم زند، زندانی را سرکوب کنند و درهم شکنند و از مبارزه بازدارند. بعضی دیگر این برنامه، از میان برداشتن فدائیان زندانی‌های بود که ساواک گمان می‌برد حرکت‌های درون و بیرون از زندان را رهبری می‌کنند و به گمان ما این رهبری را در دست بگیرن چیزی و نارانش می‌دهند.

این‌ها سران و سرآمدان چریک‌ها در زندان بودند. از سرشناس‌ترین فدائیان خلق، با دانش و پیش، با تجربه و پخته. ورزیده و کارآمد. برخلاف بیشتر هواذاران مبارزه چریکی که دانشجو بودند، پیش از اینها پیش از کودتای ۲۸ مرداد در مسعودی سازمان جوانان حزب شده رزیده بودند. پس از کودتا از حزب توده فاصله گرفته، به‌شکرتانه گذشته سیاسی خود را بازبینی کرده و با پیدا نمودن آن که "رو" مبارزانه، به‌تئیدت منطقی، مبارزه را ادامه داده بودند و در این روز، بارها به زندان افتادند. از برانگیزندگان و سازمان‌دهندگان جنبش ۲۰ دی ۱۳۳۸ به شمار می‌رفتند. این گروه در مبارزات سیاسی سالهای ۱۳۳۸، ۱۳۴۱ فعالیت‌ها شرکت جسته و در سازماندهی مناسب و نیروهای مرکزی درون جنبه ملی دانشگاه نقش برجسته‌ای ایفا کرده (۱۴) و دو تن از رهبرانش، جزئی و نظری، از شناخته‌شده‌ترین رهبران جنبش دانشجویی آن سالها بودند. با پایان "سالهای تیرد" و فروزش مبارزات سیاسی و افزایش اشتقاق، به سازماندهی مبارزات منشی دانشگاه برآمدند. و از این رهگذر با شمار زیادی از پر شورترین دانشجویان پیوسته خورده بودند. از شرکت در مبارزات اقتصادی نیمه اول دهه چپ (مدرسه کارگران بلورسازی زاویه و هاشمی، انصاف رانندگان تاکسی تهران و کارگران کوردپزخانه...) و سازماندهی جنب و جوش‌های اجتماعی (مراسم خاکسپاری و هفت چمران پولوا، تخصی...) غافل نبود (۱۵)

ساواک نیز آگاه بود که ایضا ایوان کسانند که در ایران حرف از مبارزه چریک شهری زدند، در این راه کام برداشته و در نتیجه راه به دام افتادند. (دی و سپن ۱۳۴۶). در بند نیز آرام نگرفتند و به مبارزات فرار پرداختند. در جین عمل به چنگ نگهبانان افتادند. مجازات شدند و به بدترین زندان‌های کشور رسید (۱۳۳۸) (۱۶). و اولین کسانی که راه فلسطین را گشودند، اکثر معضاتی فراهانی

دی ماه ۱۳۵۳. در لندن چاپ می‌شود. برای توضیح و تشریح مسائل جنبش و همچنین بررسی و شناخت جامعه ایران و شنده به ایجاد زمینه پند، بحث، خلاصه و ... عالم در سنجح مسائل مردم و معضل جنبش (۱۳) "نصیر عمل" هم که به مسائل نظری مبارزه چریکی می‌پردازه و بیشتر مجله‌های اروپای چپ‌ی را مورد

و محمد حسینی آشتیانی، اعضای همین گروه بودند (پوروی، ۱۳۴۶) (۱۷). ساواک روداد سیاحتی را نیز به بازمانده‌گان همین گروه نسبت می‌داد. چنانچه در جاسوسی بازمانده‌ها و سازجوشی‌ها، رابطه‌ها، مدارج پریک‌های جنگلی و زندان کو رمت، و دیگرار عزانی و یارانش را زیر شکنجه بردند و نظریاتی «وزار» دادگاهی شد و با یک درجه تخفیف، محکوم به حبس ابد، شروع به زندان کرد (۱۷-۱۷۷۰). با هم کرده و انگلیس به اعدام ۱۳ نفری مخلوق می‌دانستند (۲۶ اسناد ۱۳۴۹). براتیان را این امر نمی‌دیدند. آن در سپهر هم دادوسی از پیش، ریاست دادگاه سازی و یارانش را به عهده داشت. نیز از چشم ساواک پنهان نبود که آنها در زندان سخت سرگرم فعالیت‌اند؛ که به رقم سخت‌گیری‌ها و مراقبت‌ها به بیرون از زندان عقب زده‌اند؛ که ارتباط با رهبری بیرون از زندان چیرانده‌ها را به دست دارند؛ و به شکنج سازمان‌بانه نیازمندی‌های هم‌زمان‌شان را فراهم می‌کنند. کارسازان و تربیت پریک-مدوبین مسائل نظری و موانع سیاسی پیشی مساحتات، تنظیم جزوهای آموزشی، کارسازان و غیرگیبری، ارائه رهنمودهای فعلی و ... از اعمال بران، مدووشی که غزم جزم کرده بود جنبش چریکی را نابود کند. نایب‌شودانی بود و محمل‌نابود و در خود نایب، هم از این در بارها چینی و نظری و کلاشتری و را در هشت فرستادند و همین مجرد و تجدیدنشان کردند. اگر دست از این کارها نکشید، شما را خواهم کشت» (۱۸). بریورده بود. چندی دست‌بردار نبود و دست به کارهایی تازه زد. چگونگی آزادی با اروپا و انتشار آگارش در خارج از کشور را طرح‌ریزی کرد (۱۹). رهبری سازمان و شمار از سازجوش بیرون از زندان را نسبت به ماهیت و هویت راستین عباس شهریاری آگاه ساخت.

در روزی که عباس شهریاری آگاهی نمی‌دانم با چه دسیسه‌ای آمدند ۹ نفر را از بندهای ۵ و ۶ که در آن سرحدت زندانی بود، بردند (۲۰). که دسیسه‌ای برای بردن زندانیان بنکار گرفتند، نه همان سرده‌نگار از بندهای ۵ و ۶ بودند. و نه شماریمان ۹ نفر. ۴۰ نفر بودند که در نیروز پر جنب و جوش ۱۵ اسفند، به

راهنما را در آن روز در به نامی بریدند. شده و رانما، میان ۳۵ نفری که در هشاد، سلول انفرادی بخش کرده بودند، به دشواری بخش بود. چه هر سلول توالت و دستشویی داشت و زندانی پنهانی برای حرکت داشت تا با زندانیان دیگر تماس بگیرد. اما از راه مورس بود. مورس

از چشم ساواک پنهان نبود که اینها در زندان سخت سرگرم فعالیت‌اند؛ که به رقم سخت‌گیری‌ها و مراقبت‌ها به بیرون از زندان عقب زده‌اند؛ که ارتباط با رهبری بیرون از زندان چیریک‌ها را به دست دارند...

زمینی که کشید و کارسازان، این دستاورد همین گروه است. با مورس زمینی می‌شد. هم‌زمان با چندین سلول به گشتگو نشست. گشتگوهای چند نفره که بیشتر در رها با چیرانی این نقل و انتقال و انفرادی دادن‌ها بود. و تحلیل بیشتر سر محور آفرایش اشتقاق و از سایر می‌گشت که ره‌آورده آمدند. «ساز» بود. و نیز چند و چون موضوع‌گیری به وقت سازجوشی احتمالی که تدوین کار درون جزوی بود. موضوع‌مان همان موضوع دادگاه است. در سورتیخه از شش پرسیدند. پاسخ می‌دهیم: آزادی بدهید. تا ما در سلول‌ها تمام شود. راه عمل مشکل ایران. آزادی است، آزادی».

در سلول‌ها زندگانی در سکون و سلامت می‌گذشت و تنهایی. در بی‌خوابی غیر شروع سردی به زندانبور، رئیس "کشته شریک شد خرابکاری" در روز دوشنبه ۲۶ اسفند ۵۲، به درون سلول‌ها راهی پیدا کرد. زندان، پس روز بعد زندگانی می‌گذرانند. رویداد، روان‌های زندانیان تازه‌ای بود که به سلول‌ها می‌آوردند و در میان آنها معضلتی جوان خوشدل بود که روز ۲۸ فروردین آوردند و به یکی از سلول‌ها انداختند (۲۵). او گرچه زندانی قسر بود، از اوایل آبان تا آن روز را در "کلیه" مشغول شد سرانجامی به سر آورده بود. او از سخت‌ترین مجاهدین در بند بود. کمتر کسی به اندازه او شکنجه شده بود. فشار زده بود انگلیس که نان جنبیدن نداشتند. می‌چنان و زندگان به او آورده بودندش و او را آورده بود که "مرگ در راه است، و بازگشتی در کار نیست" (۲۶). او اما، تنها مجاهد ستاوری داشته شدن در حال قرار نبود. قائلم ذوالانوار هم بود (۲۷). از بی‌جسته‌تر، و احترام پسران‌گزار، مجاهدین در بند، از سازمانگران اصلی و مسئولان مهم شبکه

سرگرم درامند (۲۱). چه، شبیون توکل و سیمین سرانیت را هم از زندان زناز قسر بیرون کشیدند. و با چند مأمور مسلح به گذار می‌بینی‌پوش‌های زندان آوردند که در محاصره آزادی ازشی بود (۲۲). آن ۳۸ زندانی سره را هم در پایان سخناری سرهنگ زمانی، دستبند و چشم‌بند زدند.

دست در دست، اگر با آن سلح سراه انداختند و در سه می‌بینی‌پوش نشاندهند. و چون می‌بینی‌پوش‌ها بر شده بود. در تن از آنان، عبدالله شهری و ایرج نیری را سوار بر جویپ کردند. همراه با شبیون توکل و سدیقه سرافقت (۲۳). سدیقه، در کاروان، اوین بود.

این پول سر، جزو اولین کسانی بودند که «اعتماد» سلول‌های جدید اوین را گشودند. که او بود و معزول در اوین لباس‌ها و همه وسایل‌شان را گرفتند، آنها را در دروس بدبوی کردند. لباس زندان به ترشان پوشانده، و در دو گروه بخش‌شان کردند. عباس خلیلی، سریر سرمدی، برزاد شکران، مهدی قلیپور، عباس صلیت‌کلام، مهدی منوری، فرخ نگهبان و حمید نعیمی را به باقیه دوم بند ۲ عمومی فرستادند. دیگران را به "سلول‌های جدید" که خالی بود، از گروه‌بندی پانا بود. چه، روز هفدهم اسفند، عزیز سرمدی و فرخ نگهبان را هم از عمومی به انفرادی بردند. هجدهم اسفند، عباس فضیلت‌کلام را.

پند روز گذشت که احمد جلیل افشار و محمد چوپانزاده را هم به سلول‌های جدید آوردند. اولی را از اراک و دومی را از اهواز. آنها را پیش از بردن به اوین، ابتدا به زندان کلینت و آنگاه برای یکی دو روزی به قسر بردند. در همین جاست که چوپانزاده به یکی از زندانیان که پرسیده بود فکر می‌کنی برای چه ترا به تهران آورده‌اند؟ گفته بود: «اسلام» (۲۴). آمدن چوپانزاده و جلیل‌افشار به اوین و پیوستن‌شان به عزیزی، طاروفی، سورگی، کلاشتری و سرمدی به آن معنا بود که یک بار دیگر هم‌پرونده‌های پیر شوری را که پس از قرار اذرحام ۱۳۴۸، به زندان‌های مختلف سرانگه کشور تبعید شده بودند، یکجا گرد آورده‌اند.

زندان مجاهدین، و نجوم به داشتن رابطه با
-جاهلین بیرون از زندان و دادن اخبار و
اطلاعات به آنان، و شاید هم معاونان به
اینکه در روز سرانجام زندی‌پور زیر سر اوست
و در نتیجه به جاست که تاوان این کار را او
و خودتدل پس دهند تا دیگران تکلیف
خودشان را بدانند!

پانزدهم ۲۸ فروردین، شایم ذوالانوار و
مسلطنی جوان، خوشدل را بردند. همراه با
بیزن چینی، حسن منوچهری، رضی، عباس
سورگی، محمد پیرنژاده، سعید گلانی،
عزیز سرمدی و احمد جلیل‌افشار. به گمان
ما همراه کردن دو مجاهد با همت فدایی
هم‌پروند، نه بی‌دلیل بود و نه به سهو. به
اعتدال زیاد برای رد گم کردن بود، نه
همان گونه که روانه کردن سی و اذعی
زندانی با بزرگ حریفی و پارتاش و اشغال
دادن دسته‌جمعی آنها به اوین، برای دو
نشستن پیش از وقت تومانه جراتی بزرگ
بود. این جاسیت بزرگ که منطفاً توسط
مغزهای امنیتی دم و دستگاه شاه مارچ‌ریزی
شعبه بود، سی‌پایت به کونه‌ای اجرا شود
که راز آن از پرده بیرون نیفتد و آشکار
نشود که هدف از جوان برداشتن آن
گروهی از رهبران برجسته‌های فدائی خلق
است که در زندان‌اند و در چاک حکومت
۹ مشر کوشه با بازار مدرود گفتند، ما
سوزیم و موزی به راه افتادند، به کجا
برند؟ زندان؟ به دفتر زندان؟ به اتاق‌های
بازجویی؟ نمی‌دانیم، چکونه آن روز را به
شعبه رسانند؟ چگونه دفعتاً بازجویی
شده‌ها در جوامی به حال خود رها شده‌ها؟
نمی‌دانیم، کی اعلام شدند؟ همان شب؟
فردای آن شب؟ فرداشب آن شب؟ پاسخ این
پرسش‌ها را نمی‌دانیم و بنا بر سرنوشتی
سرنوشتی، آنچه که می‌دانیم از قول یکی نفر
اندیم: بیرون آمدن‌پور در دو جلسه عالی
"دادگاه انقلاب اسلامی" همه حربه‌هایش را
در ربط با این موضوع می‌آوردیم.

شایم ذوالانوار را به زندان‌گاه اوین
-بازداشتند. در آن موقع سرنگ
وزیری رئیس زندان اوین بود و تأکید
کرد این کار باید فوری انجام شود و
قرار گذاشت که باخار را در رموزان
هل آفرین باغ در خیابان نهم‌میلید
عائسر شویم شایم ذوالانوار به
بازداشتگاه با ۲۰۵۰ نفر نامه فرستاده شد.
۲۰۵۰ نفر به رستوران رسیدم رضا
عطارپور، محمدحسن ناموری، پرویز
پیرنژاده، معروف، به دفتر جوان،
محمدی جوان استثنایی معروف به
پارت، ناصر نوذری معروف به رسولی و
محمد علی شیبانی معروف به حسین
هم تقریباً هم‌زمان با من آمده بودند.
ترکیب افراد برای سرکوفه ناما با هم
چون دروغ‌پند تصور کوفت کردن
بهار بودیم که عطارپور گفته: آن
مردمانی را که قرار بود افاق موقع آن
- و جرنیات کار را شایب بررسی
کرده و مصوب شده و سرنگ و وزیر
در جریان قرار گرفته و باید همانطور
که آنها در دادگاه‌های استثنایی خود
وقت و بی‌وقت تصمیم به تیر کردن می‌گرفتند.
ما هم چند نفر از امضاها این
-بازداشتگاه شایب و من مانم برده بود
عطارپور نامه داد که حسین و رسولی
زندانیان را از زندان اوین تسویل
می‌کردند و ما هم در کمپوشگاه انیس
اوین، در سردیش بازداشتگاه اوین
منظر سرخسیم و با سرکوفه وزیر به
-عمل می‌آوردیم. رسولی و حسین وزیر

سرکوفت کردند، و بعد از این ساعت
-سوزی قهوه‌خانه راه افتادیم و با
دبوشاده رسیدیم، رسولی و حسین
زندانیان را تسویل گرفته و سرنگ
وزیری در عالیته لباس نظامی به تن
داشت خود را آماده کارزار با عده‌ای
کرده بود که هم دستشان بسته بود و هم
چشم‌شان با راه‌های او و به دنبال
-پشتی بود، عدلی زندانیان به بالای
ازساعات بازداشتگاه اوین رفتیم و
سرنگ، وزیر را پی‌سیم گفت:
همچون اجازه ندارد ما دستور ندادم
بالا بیاید. زندانیان را پناه کرده، به
دیفند روی زمین نهاده‌اند، در حالیکه
دستها و پستانشان بسته بود، سپس

رضا عطارپور فاشانه با پیش گذاشته و
گفت همانطور که شما و رفقای شما در
دادگاه‌های استثنایی خود رهبران و
همکاران ما را محکوم کرده و حکم را
اجرا می‌کنید، ما هم شما را محکوم
کرده و می‌خواهیم حکم را اجرا کنیم.
بیرون رفتن و چند نفر به این عمل
اعتراض کردند.

اولین کسی که رگبار مسلسل را
بسیار آنها بسته، سرنگ وزیر بود و
از آنجا که کشته شد باید شلیک
کنند، همه شلیک کردند. من نفر
بسیار با پنجم بودم که شلیک کردم...
بعد جلیل سعیدی استثنایی بالای
سر همه رفت و تیر خالی را شلیک
کرد و او پیش از شلیک بود که
منشعبه بود، از همان پس در دیس
بود (۲۷)، (۲۸).

**انورانی در سومین جلسه دادگاه اوانه
می‌دهند:**

و اجساد آنها را داخل سی‌پوس
گذاشته و به بیلاستان ۵-۱ ارتش
سربل دادیم. شما چه می‌گویید و پارچه‌ها
به و... و... و... رسولی اعلام شده بود،
من با دو ساعت قبل از اعلام طرح،
اطلاعاتی از آن داشتم. من تا آن زمان با
مسئول بیلاستان مشوره کردم و می‌دانم
که کلونه‌های من به آن شهرها فرستاده
کرده‌اند، را خبر دادند، چرا حسین
عطارپور انجام می‌دادند برای نابودی

**تا پیش از رستاخیز، نفس کشیدن
سیاسی را ممنوع کرده بودند. با
رستاخیز، نفس کشیدن عادی هم ممنوع
شد. این‌ها ما را خواهند کشت، ای
کلونه‌های آگشتین بر ما بپارید!**

۹ نفر زندان امدان چشم و دست بسته
ایا لازم بود ۸ نفر امدان امدان این کار
شوند؟ طرح اروز نقشه کش بود و چه
کسی این ۹ نفر را انتخاب کرده بود؟
چرا باز من را به این ماجرا کشیده
سردند؟ بعضی از امضاها سوالی جواب
ندارد و برخی دیگر را مدد شما جواب
بدهید...

روز تاریخ بطور مسلم به دستور شاه
سابق انجام شدند و طرح آن عطارپور
با شایب و احتمالاً ناموری و غیره
بودند. هدف از این کار اصولاً گرفتن
اطلاعات و با رعایت پارهای از مسائل
نیوزی که مثلاً کسی نتواند امدال آنها
شود چون احتمال زمانی سیاسی تابع

بعد از شروع رضا زندی‌پور رئیس
کشته موزی شهرستانی و دانشه‌اش در
اواخر سال ۵۳ و پایان یافتن مراسم
عزاداری، یک روز در ۷ فروردین ۵۴
محمدحسن ناموری معروف به سعیدی
مرا به اطای خود خواست و ۹-۱۰ نفر
است. افرادی اعلام شود که آنان نایب
گفته شما هم باید در مبارک باشند.
پرسیدیم پسندیدند گفت فتولی گفتند
من به اطلاع خود رفتم و موضوع را
فراموش کردم.
روز ۵شنبه ۲۹ فروردین رضا
عطارپور بلندی به من اطلاع داد که

فرماندهای بود شده حسی اگر اذیت
 - مدلی زاهدان و لاگون شده و
 مایه های و مایه های و مایه های
 - سردی روحانی به علت
 بسته بودن دستش به مینه داخل ازوپول
 نمی تواند فرار کند و کسی که در حال
 فرار است گلرله نیاید سینه آواخ و
 مردانه اش را سرخاک کند. (۳۰)

جست درست گلرله و ادرستی سناریوی
 فرار ازته پیشتر سرما شده بود. چند روز
 پیش از پیروزی قوام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷،
 دکتر سپید رحمت الله میرحاجانی معاون و
 سرپرست پیشین پزشکی قانونی فاش ساخته
 بود که:

- شما می دانید گروه سار ۹ نفری
 چذایی نظریه که در زیر شاموهای
 سباده سارک چون کوهی اسود
 خازرت گروهی حاضر شدند شرف و
 حرمت انقلابی خود را از دست دهنده
 به عنوان زنده در عین فرار گذشته
 شده اند نیرسانی شدند و پزشک
 قانونی به دستور رئیس و معاون
 سازمانی اجازه نداشت به سلامت
 برسند چرا گلرله از پشت وارد بدن
 شده است (اگر در سینه فرار شده
 در بالین (بنما از جگر گلرله سوزده
 رسیده و شما می دانید این
 ضرورت جانها را آگاه رئیس بدن روز
 قبل از رفتنشان به سارک تعویذ
 می دهد تا از سال انقلابی پزشک
 قانونی توان شروع فرار با تیرازان را
 مشخص کرد. (۳۱)

سرانجام چه کسانی جانها را از
 بیمارستان شماره ۵۰۱ ارتش به پزشک
 قانونی بردند نه چه ترتیباً و دهن مغزیانه
 و سرسوزهای ۹ اثر چگونه بود؟

پایان سخن

کشته شدن چهره و ازارش برای
 نیروهای انقلابی ایران، شریه ای سخت
 بود نه تنها به دلیل جلاگاه امان در
 پستی شریفی خاتم انجمن کانونی که با اسام
 و زنگی این کشته آثار شاه خوانندگی پس چون
 از سوخته در مظهر قبضه اش را از اوزار
 نامرئی شان در سافل سوراخ بشر جهان
 پیچیده تا این سوختن و مایه ای کشنده به
 هر کاری توانست در این آرزوی نبره و
 و عشت آرزوی شده به ورثه در زندان
 چه کشنده کار آمد ایستادگی و پشیمانان
 مایه و مایه بودند و زندان سارک کرد
 سکوت رنگی خندان گریخت با آواز به

بختی شده و پیشی در حال تکرار پس از
 کشته ۹ زندانی، زندانیان را کشنده
 کردند. کسی از انقلابیون را دیگر آزاد
 نکردند و "تاریک گشتی" را رواج دادند (۳۲).
 سرنگ چهره و یارانش بر پیکر
 چهریک های فدائی خاق شریه ای بانگاه
 زد و شریه ای جوان ناشدنی چندان که
 حید اشرف گفت: «اگر راست باشد که
 رفیق بیژن و سایر رفقا را به انتقام عباس
 شریه ای کشند. نمی بایست شریه ای را
 امروز می کردیم» (۳۳). عباس شریه ای اما
 تنها یکسانه نبود. سپاه های و راه
 مشکنا کن یکی از اسامی سرچشمه های
 بازرانی جنبش چریکی از آن پس، سر
 نرولی جنبش چریکی امان شد و ساواک به
 هدف خود رسید. اما این آغاز پایان حجت
 چریکی، آغاز پایان حکومت شاه هم بود.
 آخر شاه هم بدون همه دیدت آرزوی تاریخ
 گوتین بود. نمی داند که پشاهنگان برآمده
 شده بودند و تا رسمیت دیگر گونه شدند
 گریه از کار گشوده نمی شود و دیگر گونه
 شدن وضعیت بر این بنا دادند و گمشدگان
 آزادی بود و شاه را توان این کار نبود. اما
 بیژن چریکی می بود که رسالتهی اوج قدرت
 شاه است. او در آرزوی انقلابی
 سیاسی اش در باره تشکیل این حزب گفته
 بود: «خواره چون بانه شده سونگون شوند.
 فروردین ۷۴» ●

پانویس ها

- ۱- شریه ای گزارش بدون ساری به دروغ بودن
 سرری ابراهیم داشت. از او میسر گروم، غیر از
 سیدی ساس و پرویز نوری که در جریان این
 پژوهش از هیچ مدارک و هیات های قدرتمند
 و برای بخش آبروی میهنده بیژن چریکی و ازارش
 به هر دو روی زدند. اگر چه نام حنا کسانلی را
 باورم که در سالهای ۵۲ تا ۵۴ از نوره و اوین
 زندانی بود. او در سرشماری پاسخ دادند باید
 به سرش بند حرامم آورد. حرامم شده در سره
 چهره های زندان و ازارانگوار آن چینی که با من
 گمشو شدند و اطلاعات با ازارش در اسلیم
 گذاشتند. میاد است. در بعد دوستانی که در این
 طار به نام میسند. بیژن از همه به آرزوی و
 ارادتی در آرام و از کشته شد که می دانند
 نامشانی ها و ششای این روشها با پیچیده از
 اوزار
- ۲- روزنامه کیهان ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۷
- ۳- همانجا
- ۴- عالم مدور، چریکی به نامنامه این گزارش گفت
 «بعد از روزی و ساواک را بحسب مدرسه چریکی به
 ما تصدیق او اعضای بازرانی چریک های فدائی
 مایه (اظهارات) می که در سال ۱۳۵۱ به دست
 با ازاران انقلاب اسلامی کشته شد خبر منظم از

مادرش شیده بود که آزارگاه آنها کشنده است اما از
 - جامه ها، سرشانه چریکی، بندو حسن و بعد از
 اعتناء سازمان چریک ها که در سال ۲۸
 از پیوسته ۵۵ در جریان درگیری با نیروهای ساواک
 کشته شده معنی داشت که بیژن - ساری و همدان
 زندانی دیگر در تیما برانیده اند. او که اسف در
 پیوسته زندانی می ماند. از بازرانی و احسان عقیبی
 نهیست آزادی ایران است و بعد از انقلاب ریاست
 داد از انقلاب شالغاتی را به حیدر داشتند می گویند.
 آقای محمد مومنی، مدیر گورستان آزادی زهره که
 از سازمان های وابسته به شهرداری است، یکی دو
 روز پس از انقلاب، چس در پیوسته سارک می بیند و
 پیروزم ۰۰۰۰ ۱۳۵۷ ... ساله آواز شالغاتی می یابد.
 سارک بود و می فراموش نماند که نه واسطه شعبه
 شعبه نه به بددی می اندازد یا نه آواز شالغاتی به او
 اشیتار حاضر دادند و گفتند که مانی برای
 نگراسی وحود ندارد وقت - مدارک ای از ایشان
 پرسیدم بقرینه سرتان محل دفن در قسم زهره را که
 از مدارک می بود با نام ... من گفته فرود به
 سینه زهره پیاید تا ماکت دستان را به شما نشان
 دهم فرود میراند. آواز زهره ۰۰ سرشته زهره وسیع
 آقای مومنی می از کارهای را همراه با دستار
 نمی که راه زهره. فر زهره را نشان داد که
 خطه همدام بود. خیلی از فداییان و مجاهدین هم
 دنیا شدند و ... حاج شانی پس، پرسش حسن را
 در جریان شریف کشنده آزارگاه زهره می گذارد و
 به نظر می رسد که حسن به خیرشانی پس این سر نخ
 را می گیرد و به محل سارک ۹ زندانی میماند

- ۵- معده های از کودکی و اعتقادات تاریخی او
 ورا چگونه و چراس کشنده شد. بیژن چریکی و
 با ازاره را به دست می دهم.
- ۶- اشیا دوره به نظریه خود را طی می کردند. ولی به
 دستر شده به آلامی عقابت میمانند دیگر چریک ها
 بعد از شروع سرقیه زندی پرو، در تهیه اویس
 گولوباراز شدند. سازمان اجراء اول سرهنگ
 زوری، عطاری، سعید جلیل اسمعیلی، حسینی و
 رسومی بودند. این او نیز از تیرازی زندانیان
 شرکت کرد. (تاریخ سیاسی ۲۵ مقاله ایران، از
 اوزار انقلاب، سرهنگ عطاری شانی، سعید
 FAT، پانویس ۱)
- ۷- سوزان از زمان از نظر سیاسی آزادی نوه شده
 بود بود و به کار و درسی تأثیر عقیبی می گذاشته و
 از آن سوزان مایه نامیده شده است. آقا مانی که
 محضریست آنها رو به انتقام بوده ساواک مقدم
 می کرد که آنها را به قبل بردند و اشیا را با
 معده های زندانی دیگر به تیره های اوین می بردند و به
 زکات می بردند (مطالعات سردتقدیس کیانوری،
 انتشارات انقلابی، تهران، ۱۳۷۳، صفحه ۲۵۵)
- ۸- در خود نوشته اند که بیژن چریکی به ۱۵ سال
 حجت و حسن شهید نظریه می شد. معلوم شده
 بودند دیگران اما چریک های ۱۰ سال داشتند و نا
 پایان دوره معلومین سه سال راه

حسرت فروردی، مسعود شیبانی، فرید خرمشاهی
 وادی، علی حائقی، پروین‌مهری که در بلند مقام
 بودند، ولی در زمان هم‌چنان امتحان نداشتند که پیش
 سال از این‌ها و معاونانشان سرانجام بر این امر
 منگفتند که سرور را از میان بردارند و چون هیچ
 راهی نداشتند شتابان در بهار ۵۳، گفتند که در
 حال حال نگه‌داشته‌اند (مجلس شورای اسلامی، ص ۷۷-۷۸)

۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۸
 نگه‌داشته‌اند تاریخ تفاوت غیر ایرانی که این زمان
 برداشته‌اند، امر عالی‌جناب، طرف از نهایت نه بر آن
 پای دارند.

۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۵ سرانجام داد که همه احزاب،
 جمع کرده مخالفت با در سال ۱۳۴۷ دستگیر شده
 بودند، تیرباران شدند. گروهی آنها به پایان دوره
 محبوسیتشان، آزاد گردیدند، رژیم آنها کرد که
 در حال، قرار نگرفته‌اند، به دستگاران هرگز
 اجازه دادند که از آنجا را بمانند و بسیاری گمان
 دارند آنها را به این خاطر کشند که از اشراف
 ملی به انباشتشان سر ساز زدند. (IRAN: Dictatorship and Development، انتشارات
 پنجم، چتر دوم ۱۳۷۹، ص ۸۸)

۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۵ در سحر و به موضوع نوشته شدن
 ۹ نفر، احتیاط و دست، بشوری، نشان می‌دهد و
 می‌نویسد.

۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۵ گروه برنی، و از سال ۵۳-۵۴
 سووشی و تا اردیبهشت ۱۳۷۵ در دوران نگه‌داشته شدن
 معنی، تا رفتن که آید را در «حال ایران، گفتند

دانشگاه بریتانیا، ۱۳۸۱، ص ۴۶۴)

۶ اردیبهشت ۱۳۵۵ گروه به شهری، در اردیبهشت
 جلسه «ادگاه انقلاب اسلامی» برگزار کرد.

۵ اردیبهشت ۱۳۵۵ سر به برتری کلی از کل چند نفر از
 سیاستمداران نامزد و گفتند که «حزب بی‌قراری»
 شد، ۹ نفر از برتری و مجاهدان توسط وزیر،
 انجام گرفت و چون مدارات، گروه به آنها کتلت از
 بین بردند و در آن زمان، با این حال، نامه
 باشد در روز ۱۹ اردیبهشت ۵۷، بر اثر صحبت‌هایی که
 در آن چند جا کرده بودم، دکتر حرابی و...
 بطرف استیضاح هرگاه، ۵۰ نمایان، با من مذاکره و
 نکرد، دانستند که باید صحبت کنیم، اما من خاطر
 ایستاده‌ام، و چهارم، واضح نگذاشته بود و کم شدن
 تمام مدارک و حسابات و جدار مرا و اعراض کرده بود،
 لطفه ۱۰۰۰۰۰۰، شدند الله‌تبار، در جریان پیش
 استانی سیاهی‌ها، به‌تعمیر از خانه، چشمان کنار
 رفت و تا روز ۱۰ (پنجشنبه، دوشنبه ۲۸ اردیبهشت ۵۸)

۷ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردان، کتلتی که نقش کلیدی
 در آن نسیم‌گیری داشتند، پرویز، زمانی زنده است،
 در بیار، مصلان و -چونان حنا که هم رسولی در
 بازرس است و عضدود در اسرائیل از آن به
 «طیور و سرافط» بر روی، چند اول، ص ۷۷

۸ اردیبهشت ۱۳۵۵ سرور فروردی، شتابان فرجه است،
 او در صند نام‌مطمئناً، او سال‌های ۱۳۴۰ تا

۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۳۲ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۳۳ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۳۴ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۳۵ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۳۶ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۳۷ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۳۸ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۳۹ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۴۰ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۴۱ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۴۲ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۴۳ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۴۴ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۴۵ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۴۶ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۴۷ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۴۸ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۴۹ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۵۰ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۵۱ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۵۲ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۵۳ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۵۴ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۵۶ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۵۷ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۵۸ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۵۹ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۶۰ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۶۱ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۶۲ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۶۳ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۶۴ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۶۵ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۶۶ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۶۷ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۶۸ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۶۹ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۷۰ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۷۱ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

۷۲ اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵ اردیبهشت ۱۳۵۵، سخن از خرمشاهی،
 اردیبهشت ۱۳۵۵

فرهنگ و ادب

با کوله خاطراته خونین در سینه
 اواره ندیم در جهان روز و درشت
 هرکسکه ولی نه پست سومی نکوبه
 بهشوده کله غنایه هلمان در پست

نامه به تسلیمه نسرين

نسرين عزيزا هنگامي كه پندى پيش
 براى نخستين بار، بسرهات را در آينه
 تلويزيون ديدم، بي اختيار دلم لرزيد. البته
 از آن پيشتر، پيش از فرار ناگزيرت از
 خاک سين و هم پس از رسيدنته به
 سروده ار دريچه گفتگوهايت با رسانه‌هاى
 هربى، به احوال زندگى و پشماندازهائيت
 آشنا بودم. و به عنوان شاعر تبعيدى
 ايرانى كه با تو به عنوان نويسنده‌اى برآمده
 از زمينه تمدن و فرهنگ هند، پيماينه
 مشترك تاريخى درازى دارم، سخت
 نگران بودم و هنوز هم هستم و با تو
 حرفهاى دارم.

بى‌گمان توجه دارى كه منظورم از
 نسبت تو به هند البته نه معنى انكار
 هويت بنگالى تو نيست. غرضم پيوند تو به
 آن فرهنگ غنى و چند بعدى برآمده از
 درهم‌آميزى فرهنگهاى گوناگون است كه
 عمري چند هزاره دارد و پيدااست كه در
 چنين نگرش، مرزهاى بساخته سياسى
 كه اغلب منطق مايرسى ندارند، چندان
 معجزه نيستند. خودت بهتر مى‌دانى كه
 پنجاه سال پيش در شبه قاره هند، اساساً
 كشورى به عنوان پاكستان وجود خارجى
 نداشته تا باز ۲۴ سال پيش بنگلادش از
 آن جدا شود. گونى تقدير تاريخى چون
 پره است كه رهايى هند از استعمار و
 استعمار انگليس و استقلالش در ۱۹۴۸
 بدون تقديم قربانى به خداى «كېمانى هند،

شرقى» ميسر نباشد. همان كېمانى هند،
 شرمى كه سينهاى خيره و حرگانش
 را از جمله بر روى ستون فترات زبان
 فارسى در هند كرده. تا زبان انگليسى را
 بايگزين زبان فارسى كنند كه در آن
 سيزمين سابقه‌اى خستد ساله و گستره‌اى
 عظيم داشت... بگذريم، امروز ما به عنوان
 نويسنده، در آستانه قرن بيست و يكم،
 چندان در برابر توانمهاى روينده
 ارزشمهاى انساى فرار گرفته‌ايم كه بارى
 مجال حترى براى زمانهاى گذشته
 نداشته باشيم توانمهاى برآمده از
 خاستگاه تبعيدمهاى نژادى، طبقاتى، دينى
 و جنسى و مروريزنده برج و باروهاى باقى
 مانده منزلتمهاى بشرى... گفتم نگران
 هستم و با تو حرفهاى دارم، اما پيش از
 هر چيز، مى‌خواهم احساسم را در
 لحظه ديدهت در تلويزيون باز گريم:
 خورشيد امشاد به نفس از چهرهات
 مى‌تابيد. از چهره محجوب و زيباى
 خورشيد سوخته‌ات. نگاه آگاه و رفتار
 ساده و باوقارت در تپوش ملي، حضور
 احترام‌انگيز معنويت شرمى در آن
 فضای زرق و برقهاى توغالى بود. ساده
 و زلال و مبرانگيز بره، مثل آسمان
 شرمى. در نگاهت پتون و بى‌تيازى بود.
 و اراده بى‌ترديد اما مهربان كماندى را
 مى‌ديدم. و خودما كه جسارت بى‌مانند
 تو در دفاع از آرزشها و حقوق انساى

مانوان ميست، ذره‌اى به هيار سرود و
 خودمهاى آلوده تيرد. و خوشتر اينكه به
 نشانه تاكيد بر هويت خویش به زبان
 مادري سخن مى‌گفتى، با آنكه زبان
 انگليسى را چنان مى‌دانستى كه چند بار
 سخن مترجم را تعجب حرج كرده. آرامش
 رفتار و گفتارت بازگرينده يمين به
 محتاجتى بود كه از آن دفاع مى‌كردى. بايد
 هم يمين مى‌بودى. آخر سر سر زمينه
 فرهنگى كهن پاى سخت كرده‌اى كه انسان
 و ارزشهاى ذاتى‌اش در كانون آن فرهنگ
 جايگاه سبى دارند. بارى از سبهاى كه
 بر مانوان ميست مى‌رود، هم به زبان خود
 آنان مى‌گفتى و در ذهن من، غوغاى از
 بازياادآفرينى‌هاى گوناگون بر پا بود.
 خواهادرات تاريخى از پيوندها، داد و
 ستدهاى فرهنگى بسيار ديرين ايران و
 هند، و انگيزه اين سلسله بازياادآفرينى‌ها
 نام تو بود: تسليمه نسرين! نامى
 اشاره‌كننده به حافظه تاريخى ميست،
 نامى بخش پيشينش عربى و بخش
 پسينش فارسى، بخش هربى‌اش، سبهاى
 ناخوانده، نيش زلمى باقى مانده بر
 اندام زبان مادري، ميراث لشكركشيها
 و لغوعات اسلاسى در هند و بخش
 ايرانى‌اش تام گلى، يكى از لطيفترين
 گلههاى ايرانى، يادگار خويشاوندىهاى
 نژادى و فرهنگى و ارمانان فنامهران و
 نوپسندگان مهاجر و تبعيدى ايرانى كه

در درازنای ۱۵۰۰ سال اخیر، شهفاره
 ۱۰۰۰ هجری پیش عظیمی از کلاسه
 سرزمین‌های آریایی و قلمرو زیاد فارسی،
 همواره پناهگاهشان بوده است.

سرگذشت و سرگذشت مشترک
 ایرانیان و هندیان از آن هزاره‌های دور تا
 امروز، از آن سپیده‌دمان تاریخ که باستان
 از سرزمین‌های سره شمالی به سوی جنوب
 گریخته‌اند و در دو شاخه بزرگ و در
 کنار هم، ایران و هند را به بوجود
 آورده‌اند و یرغ فرهنگ و تمدنی را
 برافروخته‌اند که هزاره‌های تاریک را در
 این بیکرانگی روشن می‌دانشد است. چنان
 درهم تنیده بوده است که در هنگامه‌های
 سخت تاریخی، ایرانیان همواره سرزمین
 هند را به چشم پناهگاه امن نگریسته‌اند و
 داور تاریخ گواهی داده است که اشتباه
 نکردند... نخستین مهاجرت ناگزیر و یا
 تبعید سیاسی همگروه ایرانیان به خاطر
 نگاهداشتن هویت دینی و ملی خود، در
 برابر اسلامی که با شمشیر ابلاغ می‌شده
 است در اواخر سده نخستین اسلامی (قرن
 هفتم میلادی) بوده است که از راه دریا به
 گجرات هند بنام برد و پذیرفته شده‌اند.
 پارسیان هند که هنوز در گجرات و سیسی
 و سرورت و سورت و سمرس آتش نیکان
 خونی را پاس می‌دارند، بازماندگان آن
 مهاجرانند...

سند سانی پیشتر، در نیمه شرقی ششم
 میلادی ایرانیان تاریخ یافتند. که با
 شورشات پیرار کتاب پانزده آتوره (Panchatantra)
 را از هند به ایران بیاروند
 و به فارسی ترجمه کنند. اکنون هزار و
 پانصد سال است که فرهنگ ما از آن
 گنجینه حکمت عملی، کلیله و دمنه
 بهره‌مند است.

نهمین سالی پس از مهاجرت اول، او
 اول قرن شانزده میلادی ما روی کار آمدن
 حکومت مذهبی مسلمانان در ایران و توطئه
 هرگونه آزاداندیشی به مدت دو سده قرن،
 مهاجرت دوم ایرانیان به هند آغاز
 می‌شود. مهاجران و تبعیدیان این دوره
 عموماً شامران و نویسندگان و روشنفکران
 و دانشورانند. در این دوران سن، لیکنند
 دروازه‌های گشوده نامبرهای مهم و
 خوشامد، درگاه فرمانروایان فارسی زبان،
 پذیرا، فرهنگستان ایران می‌شود است.
 دستاوردهای هنگفت فرهنگی این دوره
 برای ایران و زبان فارسی به اندازه‌های است.

که سرشان گشت آگاهی کامل از تاریخ
 ایران، به ویژه شعر و ادبیات فارسی،
 بی‌شود به کتابخانه‌ای که در این باره به
 زبان فارسی در بند نگارش یافته‌اند ممکن
 نیست. من تنها به دو سه نمونه اشاره
 می‌کنم: معتبرترین فرهنگ‌های زبان فارسی
 در این دوران در هند نوشته می‌شوند،
 (مثل برهان فاطح، فرهنگ جهانی،
 فرهنگ رشیدی و...) همچون شعر فارسی
 گریخته از شمشیر و تکوین در آن
 سرزمین مجال می‌یابد تا ملایب تازه‌ای به
 وجود آورد به عنوان «سبک هندی» که
 نسابندگاری مثل «بیدل دهلوی» داشته
 باشد بزرگترین زلزله‌زای زبان فارسی
 بعد از حافظ که حتماً شناسایی‌اش و
 از میان کتابهای نژاد تاریخی، ترمه
 می‌دهم به کتاب «برهان‌الاسلاطین» تالیف
 غلامحسین سلیم که «تاریخ سلطنت بنگاله»
 است. زادگاه تراوانتی ملی می‌است که
 فارسی بهائی حافظ گفته است: شکرشکن
 شرافت ده طوطیان صد زین لب، پارسی
 که به «بنگاله» سرود!

و هرچنان‌که فراموش نکردم، به عنوان
 پایابندی این بحث از عرفانم بگویم که
 برخلاف این سه عشق که سرزمین سورمان
 هند به گزین ما آورد، سپاسندگی ما از
 نیکوها و نیکوکارهای هند به سر در آینه
 شعر شاعران و شاعرانه آریستانگان ما
 پادشاهی نداشته است و اندوهناک ناسپاسی
 هم داشته‌اند! لشکر کشی و تاراج و
 غارت نادرشاه در هند برای ما ایرانیان
 البته یک شرمساری می‌باشد و تا
 فراموش نلایم که مجاور به مشرق اساس
 الزاماً حاسک دینی ندارد، نادرشاه نه
 هرگز مذهبی بود و نه هرگز بهائیت را
 توجیه مذهبی می‌کرد!

اینکه در مساحت‌های حواس‌رغ
 تبعیض جنسی شده‌ای و هم دفاع پرشورت
 از حقوق انسانی بانوان، بیانات بسیار
 بسیار شایسته و ضروری است. البته در
 راه تحقق این حواس‌ها، مشکلات «نظری»
 و هم «عملی» کم نیست و نه تنها در
 به‌ملاطش که در کشورهای اروپایی نیز هم.
 فرهنگ کم و بیش فرهنگی مردسالارانه
 است. می‌دانی که بیش از پاره‌ها در هند، از
 باوران می‌توانند نوشته‌هایت را
 بخوانند. واپس‌اندگی فرهنگی که روی
 دیگر سکه واپس‌اندگی تاریخی است،
 ساری است. شبح عبرت‌آموزی است و

دوست به همیون دلیل، پیگیری بیانی
 می‌طلبند. در این میان ژرفی جنسی، در
 میان انواع تبعیضها متشکله گسترده‌ای
 جهانی دارد. در همین فرانسه، ما سابقه
 هفتصد ساله دانشگاه پاریس، سابقه حق
 رأی زنان به پنجاه سال نمی‌رسد!

این مشکلات «نظری» و «عملی» که
 اشاره کردم، مسائلی «فلسفی» و
 «فلسفی»‌اند که توضیح آنها در تالیفات این
 نام نمی‌کنند و اگر به‌مراهی در مجالی
 دیگر سرشانم در این باره تبادل نظر
 کنیم، اکنون تنها اشاره می‌کنم به اینکه
 «سوکس» در یکی از نامه‌هایش به انکلس
 به هنگام پژوهش‌هایش در سور، تولید
 آریایی می‌بیند: در شرق، دین به
 اندازه‌های ریشه‌دار و فراگیر است که
 پژوهنده به هنگام مطالعه تاریخ شرق به
 نظرش می‌رسد که گویا تاریخ ایران را
 مطالعه می‌کند!

در میان اخبار مربوط به تظاهرات
 بنیادگرایان اسلامی علیه تر در داکا،
 مسووری سخت نگارنده و حیرت‌انگیز
 چاپ شده بود. تصویر از اسود سرداش
 ریشو، با جریب‌سنتی‌های بلند برافراشته در
 دست راست و در دست چپ سپهرهایی که
 گوئی از مورچه‌های عظیمی، رویا به دو هزار
 سال پیش، نام گرفته بودند، این تصویر،
 برای من و حتماً برای هر نویسنده‌ای
 آنکه نشرانگیز یافته، نرسیده‌اند و
 تامل‌انگیز بود. آیا در نشری اجتماعی،
 ایان خود، ایرانیان بدان اوتیج مذمبی و
 به عبارتی دنیس، فرمان‌های واپس‌اندگی
 تاریخی می‌کنند؟ سو، در سیره ایران
 نیاکانسان را می‌بینم که با سو و بزرگی
 مهاجرت، برای دفاع از هویت دینی خود،
 در برابر جنگجویان اسلامی، سب کشیده
 بودند و تا پای جان کوشیده بودند و
 کشته شده بودند تا دین سواهم و تازه را
 نپذیرند و اینکه به دفاع از همان دین
 سواجم که با سیرر تسلیم و فداکاری
 هویتشان شده بود، برافراشته بودند. دینی
 که به خاطر نپذیرندش، پیشترها در
 اندام پدرانشان کشته شده بود.

این تصویر، در ذهن من، تصویرهای
 همانند دیگری را هم در برخی از
 کشورهای اسلامی، باز می‌آفرید: در
 پاکستان، در سور، در الجزایر و... البته
 به یاد داری، علم فتنه در هند، مسلمان
 رشیدی را به سلاح‌های پاکستان

برافراشته و مستحق شده این آرزوها، ملایان را برای گسترش بیشتر نفوذش در بدنه محروم جامعه‌های مسلمان با محوریت هنرهای صل‌رشدور از دست داده. بگذاریم که دفاع دولتهای غربی هم از مسلمان رنجی نسبتاً الزاماً به معنی احترام این دولتها به ارزشهای ذاتی انسان باشد.

دوستی می‌خواهم از تو بپرسم که آیا در نگاهی تاریخی میان این اسراج فزاینده ضد، ممالک غربی که از بدنه محروم این جامعه‌ها سر می‌جوزد، با مابقی ممالک غربی استعماری اروپا در این کشورها ارتباطی نمی‌بینی؟

به نظر من، ما نمی‌توانیم از بدنه محروم جامعه‌های واپس نگذاشته شده و غارت شده، سوخت بشویم، و مایل مایل تاریخی باشیم، نه این معنا که آنها مران دستاوردهای علمی و فرهنگی و معنایی که ارزشهای بشری و میراث مریخا کار و گودش مشترک ملت‌ها در سراسر تاریخ است و فرهنگ، استه‌اری و کشورهای که به اعتبار دانشمین پیشرفت‌ها، آنان را غارت کرده‌اند، خط فاصله و تفاوت قابل بشوند و اصلاً ما در گامی جداست‌ول. این تضای فزاینده، در تحلیل نهایی، از بتر ستیزه «جنوب فقیر، با شمال غنی» سر نمی‌خیزد؟

آیا فکر نمی‌کنی که ما به عنوان روشنفکر در جامعه‌های مذهبی، اگر به جای حمله به مذهب، در راستای استقرار حقوق شهروندی و نهادهای مردم‌سالاری و از میان برداشتن اسراج تبعیضاً بکشیم، بهتر می‌توانیم مرام‌فریبان حرفه‌ای، یعنی ملاها را، خلع سلاح کنیم؟ و تو خوب می‌دانی که در بدنه محروم جامعه مسلمان، دین البته هویت و ارزش اصلی محسوب می‌شود. بی‌آنکه لزوماً از همان دین آگاهی کافی وجود داشته باشد! بگذار ما مثالی ساده این بحث را تمام کنیم: بی‌شک در میان بانوان همواره تحصیلاتی داردت، بانوان هستند که گرایش‌های مذهبی داشته باشند، اما آیا تو به عنوان نمونه می‌توانی بگویی که حاشی یکی از آنها در میان بنیادگرایان اسلامی، عزیمت‌ار اقدام تو شده باشد؟

و اینجا، من خواهم بگویم که دیگر خودم را هم براین اساس قرار بگذارم. تو را در برابر دهای مسلمان دولتهای غربی، در آنجا که رسمه‌های مذهبی، مذهب

می‌شود، هشدار بدهم: هنگامی بدون این رسانه‌ها رادیو و تلویزیون‌های دولتی را می‌گیریم، به معنای ذهن هنگامی را از غورای، اندیشگی «لازمه» نشان است و نه هنگامی را در جریان «واقعی» رویدادها قرار دادن! در همان سینه، برای تریب شخصیت‌ها و روشنفکران انسان‌گرا، می‌تواند، میزان آرایش بنیادین، مسلمات نظامی این کشور را در عتک هشت ساله ایران و عراق که جامعه‌های بین‌سایه برای هر دو ملت آفرید، برای تو باز گویند، و باید توجه داشته باشی که مشکلات ما به عنوان نمونه، و حقوق انسانی ما به عنوان روشنفکران تبعیدی تا هنگامی که

بپانه‌ای برای پیشبرد «مصلح» ایشان نشده، برای آنها قابل بحث و گفتگو و مساجدها با مساجد و کتاب‌ها از آنها وجود نهاده‌ای مثل روزنامه‌نگاران بی‌مرو، کانونهای نویسنده‌گان، پارلمان سن‌المللی نویسندگان، مبین ضرورت استقلال آگاهی و فرهنگ از قدرتمندان و به‌تجا بگویم بنا بر آنچه اشاره کردم، من به عنوان شاعری که بارها برای قتل سلمان رشدی را محکوم شده‌ام، باید بگویم که برای جان او نگارایام از «دیپلماسی معامله» چندان کسر از مجریان فتوا نیست! آخر من در این ده دوازده سال شاهد بوده‌ام که دیپلماسی اروپا، دیگر سالهاست که «روشته اخلاق و قانون» را در پیشگاه عدای «سرد و سرد» آفرینی کرده است و می‌کند، من همچون هزاران دیگر، شاهد بوده‌ام که در بندین پایتخت و شهر اروپائی، بسیاری از هم‌پیمانان مخالفان سرشناس جمهوری اسلامی ایران

به وسیله سرگ‌آوران روانه شده از شهران، ترود شده‌اند و این آدکشان حرفه‌ای همواره در انجام وظیفه و گرفتار شدن موفق بوده‌اند. و اگر هم، تنی چند از آنان، اینجا و آنجا «مصادفا» ناشناخته دستگیر شده‌اند با وجود مسلم بودن جرم آنان از سوی مقامات قضائی، ما سازگشت داده شده‌اند و یا اگر هم به ناگزیر، دادگاهی بازی، به هرچیت تشکیل شده، در زیر سایه دیپلماسی معامله، روی دادگاه بلغ را سفید کرده است.

ما به عنوان روشنفکر وظیفه داریم که با هرگونه مطلق‌اندیشی، سازده فرهنگی کنیم، ترفه‌های مذهب و مشرتت بر زمینه باورزدگی است که می‌تواند، با هنگامی

که باور خود را مشخصه مطلق بدانیم، طبیعی است که دیگرانندینان را مذهب حقیقت بشناسیم و با آنها بجنگیم و اگر توانایی داشتیم، باورده‌شان کنیم، اما حقیقت آنست که هستی مغرب، بهار، سلطانیت نیست، دعای شمسیت‌تست و تنها ارزشها و منزلتهای انسانی، مستور هستند انسان، تنها به استیارت انسان برودش.

و از یاد ببریم که گمانده رهبر سرزگ سیاسی و مغرب هند، دوست، در آستانه استقلال هند و در اوج تلاش‌هاش به خاطر همزیستی مسلمانان و هندوها به دست آمد، جوان رفته‌سرد، هندوی کشته شد!

تاقبدهای مکررت در بازه آرزوی جامعه بین‌خدا و بین‌مذهب مرا واسی داد که بگویم: به یاد داشته باشیم که انسان و جامعه انسانی از داشتن نهاد اخلاقی بی‌نیاز نیست، و اخلاق چنان که می‌دانی، دستگاهی از ارزشهای آفریده آدمی است که نیکی و بدی و زشتی و زبانی و شایستگی و ناشایستگی به محک آن سنجیده می‌شوند. اما آنچه در محرومیت فرهنگستان روزگار است، آفرینش و آموزش و گسترش اخلاق شورمذهبی بر بنیاد ارزشهای ذاتی انسان است. و گرنه جای خالی اخلاق مذهبی را امروزه در قلب مدنیت‌ترین کشورهای فرقه‌ها و ست‌های مذهبی غیرانسانی پر کرده‌اند که سرانجام به خودکشیهای جمعی هم می‌انجامد.

مرا خواهدی به‌شود که رجبره بازیدآفرینی‌ها دراز شد، بازی در اخبار تو می‌خواندم که در بنگلادش، شخست‌ها و نیروهای ترفیخواه نیز بوده‌اند، که در برابر بنیادگرایان از سو دفاع کرده‌اند و بانوان ترفیخواه میبنت مجالی داشته‌اند تا به پشتیبانی از تو راهبیمائی کنند... اکنون می‌خواهم اشکی از احوال بانوان میبنت با تو بگیرم، از نسزین‌های ایرانی برایت بگویم، در نخستین ماه پیروزی انقلاب ضد دیکتاتوری سلطنتی ایران (۱۹۷۹) خیزشهای آغازین اوت‌ماع مذهبی برای قبضه قدرت سیاسی به رهبری خمینی با سرگوب گسترده بانوان شروع شد، و با فرمان «عجاب اسلامی»

در اعتراض به لیز فرمان خمینی، پیش از همه، زار مابوی اسراس، در جنبشی خودپوش به دفاع از میبنت انسانی خود، در زیر پرده دستائی به حجاب‌سزای، دوران

ریختند. بشنید که از پنج ماه پیش، ناگهیب، سرفه‌ها غلبه نمودند تا با گذشتن و باورگ لازم، اندکی بعد، سینه‌ها را سینه‌ها را برای باورگ (برای رقم بزنند، به اندوه می‌گویم و تاریخ سیاسی ما را می‌گوید است که رنگ خضری بدین پرده‌های حنی در میان سازمانهای سیاسی را در میان چندان گوش شنوایی نماند!

از آن هنگام تا امروز که این نامه را از تیمی‌گام برای تر می‌نویسم می‌توانم با اطمینان بگویم که دیکتاتوری مذهبی حاکم بر میهن در این پنجاه سال بیشترین ستم شکن را بر بانوان ایرانی تحمیل کرده است. اما با انچه سنان سنان ایرانی، در مجارده با این دیکتاتوری مذهبی به گونه‌ای کاملاً بی‌سابقه در تاریخ کشورم، پیشرو بردند و قربانی بسیار داده‌اند. در شکلها و امکانات گوناگون: هم‌موش مردان در سازمانهای مرضی سانی، در میدانها و راه‌ها و پس از سرگوب شدن سارمانهای سیاسی و اعمداتهای پیوسته پندین ساله بی‌شمار که به جر با گذشتن دهها هزار قابل تریون نوشتند، با هم بانوان میهنم از حقوق شورونندی خود دست برداشته‌اند. بانوان ایرانی به بهای تحمل انواع محرومیتها و تهرینها و جبارانها «حجاب اسلامی» را عملاً پذیرفته‌اند. می‌دانم که این خیر برایتان خالی دردآور است اما برای درک میزان خسارت بانوان ایرانی در حکومت ملامت باید بدانیم که تنها در طرف مدت یکسال (۱۹۹۳) آنهم در یکی از استانهای کشور (خراسان)، چهار هزار زن خودکشی کرده‌اند... خودسوزی بانوان در دهها داری، روانی‌شک و استبداد سرچشمه دانشگاه تهران، در شمال شهر و با شهر سرگ بر از مراغه، در تاریخ مارس ۱۹۹۴ نمونه نمادین اعتراض زن فرهنگته ایرانی است.

با همه اینها، من یقین دارم که روزی که دیر است و دور نیست، از جمیع مذاهب، در جبهه‌تی به رنده غرابانهای بزرگ تهران، از نیروی بانوان آزاده ایرانی در تپش آزاد، شکست خواهد خورد... اینجا را می‌گویم تا برتر مدالی که اگر تو در میرزاده به عنوان مخالف، به روح ما شریعت اسلامی، کرم از سوی گورهای مذهبی تبدیل به سرگ شده‌ای، در میهن من از جمیع مذاهب در تمام دولت و سنی، دو سال از بهترین مردانان، برهنه را تنها

نه جرم سنجان، ساده‌خاری شوروندی، و نه انقباض و خجالت با اسلام، نه برای زندگی و آواره جیان کرده است و برای شناخت بیشتر جزون، کرم و اسلامی اندیشی مذهبی، اشاره می‌کنم که بیشترین این مبارزان اعدام شده سندان بودند و در زندان نواز هم می‌خواندند... در این سالها شاعر و نویسنده و هنرمند قربانی دیکتاتوری مذهبی نوز بسیار داشته‌ایم، چه آنها که اعدام شده‌اند، چه آنها که در زندانها با مرگ تدریجی گذرانده‌اند و یا در شمار دو سه میلیون آواره ایرانی به زندان بزرگ تبریز، و محراب روانه شده‌اند، و یک سونه از این شاعران نام که به جرم انتشار دو کتاب شعر در سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۱ در تهران، در ضرورت و ستایش آزادی و نظرت از دیکتاتوری (و نه توهین به اسلام) مرتکب شده‌اند. نروهای اسلامی برای دستگیری‌ام به خانه‌مان ریخته‌اند که من پیشتر از آنها گریخته بودم، خانه و کتابخانه‌ام را، مسافره کرده‌ام و دستگیر شده‌های بسیارم شارد شده‌اند، و در تبریز، ناگهیب از مرگ مستور، ناگهیب، به تبریز، قربانی شده‌ام و هر نویسنده نام «روان» روز در سوز و گریز با ارتجاع مذهبی به قربانان معلم ولایت فقیه پیوسته است، و تو در سوند می‌زوانی و شایسته است که شاعران و نویسندگان و هنرمندان تبعیدی هم میهنم را بی‌بسی ما آنچه‌ها را که بر میهنم رفته است، پیشش و کاملاً از آنان بشنوی، در این نامه، به ویژه از حال و روز بانوان میهنم برایت گفتم تا هم حش را از اند کرده باشم و هم تو بدانی که امروز در تمام مدای حقوقی پادسال شده زنان ایران نیز قراول گشته‌ای! پایت استوار و دست محکم و زیبات گشاده باد!

می‌بینی که حرفهایم با تو آواز و ریاد شد که جهانی برای انجالی‌می از حودت باقی نماند، راستی در آنجا، در آن سردستان بزرگوشی چه می‌گویی؟ من هفته‌هایی، در بند زندان، در سوند بودم و روزهای عاشقانه‌های من را می‌شناسم و می‌دانم که دیگر، تو نمی‌توانی همچون گذشته در دکان از جوانان، در دستم نسیم، غریب را خورشید گداخته مارونجی را که در این زمان دورانی آن به ازانی است، می‌تواند و نسیم، گدایی است گرفته را در آستان جوانی و روش میهنم

نقش می‌زد تا نشان کنی!

مدان شورونندی که تا سالها روز بعد، اگر سر پنجه‌ها شناخت را بسته بودی و پردص را گنبدیده بودی، با هم روزهای کرمینک کانی بود، از با داروشی کرم و روشن به تو روزهای بگور!

و شایسته، تو دعش، خورشید، می‌باید خوردن را در آنجا با گرمای خورشید، درونت، خورشید جانان، گرم بداری، شاد که در ذرات خون گنیم شریک آن چندان خورشید دخیره داری که از خورشیدهای مربوط بی نیاز باشی!

تسویین عزیز!

در آغاز نامه برایت گفتم که نخستین دیدارت در تلوزیون دار را فرود، بخشی از آن احساس و سازند آفرینش‌ها را پیش از این برایت نوشتیم، نکته‌ها، باقی مانده از آن احساس را هم بگویم و این نامه را به پایان سرم، اگر به به نزل سندی، حکایت همچنان باقی است، برای آن نکته باقی مانده اما احساس دیگری بود احساسی که به یک زندانی قسمی از دیدن رسامی نازد دست می‌دهد، و این احساس، مائتی دوگانه است، احساس شدنمانی از دیدار انسانی که با رودوش، سالک و هوای آزادی به زندان می‌آورد حال و هوایی از محسوس که زندانی قسمی سالانست از آن محروم مانده است، و هم‌زمان غبار انجومی سنگین، پرتو این شامانی زودگذر را می‌زداید، احساس رندانی شدن انسانی دیگر!

شعبه بوده برای ما شرفی‌ها همچون زندان است، اگر به این زندان به آستانهای جوان باشد، من تجربه زندان را سالها و بارها به خاطر انتشار کتابهایم در سالهای پیش از انقلاب داشته‌ام، و اکنون دوازده مدالی است که این زندان تربیت را تجربه می‌کنم، برای ما سربازان حرفه‌ای آزادی نیز در این دوران پراکنده‌ای خانواده بزرگ بشری در دهکده کویپاد، چرانی، برای خوه مومبسی داریم، غربت، میهن مانست!

با اندکی در چشم و لختی در لب می‌گویم!

تسویین عزیز!

به بهیید و تربیت بسایلی ما خوش آمدید!



سینما، سانسور و دولت ژاپن:

نوشته‌های اوشیما،

۱۹۵۶ - ۱۹۸۷

آرژانتین، ریچارد سیرین

ژاپنی‌ها آن را «درامهای خانوادگی» می‌نامند، (در واقع، اوزو علاقه چندانی به طرح داستانی نداشت) مثلاً دختر جوانی از پدر سالخورده‌اش مراقبت و پرستاری می‌کند؛ پدر سالخورده به دختر جوانش می‌گوید که ازدواج کند؛ دختر می‌گوید خیر، پدر می‌گوید بله، دختر ازدواج می‌کند. هر دو ممکن می‌شوند، اما... زندگی همین است. دنیای اوزو همانند قصه‌های سال است، هم‌چون هم‌خوانی بسیاری از فیلمهای او. هرچه می‌بینی و سنا، نظم و سامان طبیعی خود را که مخالفت با آنها غیرمعمول است تحمیل می‌کنند. از آنجا که آشفتگی و ناپایداری، هراسناک است و آزادی و همی بیش نیست، گویی هرگز باه تلاش و کوششی به منظور حرکت. سرعلافت فضایی است... حال، سه تراژدی کوتاه، از جمله، «راگرفتن این درس» که شخصیت‌های فیلمهای اوزو معمولاً به آن توجیه دارند. نبل به نوع و غیرممکنی است.

زمانی که اوزو سرگرم ساختن شماری از آخرین آثار برجسته‌اش بود، اوشیما می‌خواند. عنوان داستانهای گوناگون در استودیوهای «شوچینکو» به آن برده‌اند. اوشیما از جمله کسانی بود که بیخ اوزو را در فراموشی شخصی داد. اوزو به رغم محافظه‌کارانه‌اش، استاد سینما به شمار می‌رفت. اما، در آن دوران، یعنی اواخر دهه ۱۹۵۰، اوشیما از نوع کاری که اوزو نمایندگی می‌کرد و به ویژه تازه‌کارانی که سبک او را بدون توجه به نسخه‌برداری

نوع سنت‌شکنی و ترویج او... اما این به چه می‌رسد، که اوشیما بطور اخص علیه آن سرعلافت و سر به شورش زده است. از همانا زمانهای دهه ۱۹۵۰، او به ویژه با آنجا که به فیلمهای اولیه‌اش مربوط می‌شود، اوشیما سرسوزنی و «سنت‌شکنی» را علیه «پانچو اوزو» با پیش‌گرم علیه سنتی که او نمایشگرش بود آغاز کرد. برای مثال، اوزو، در «مهرای خود پس از حلقه» چپانی دوم مثل «آخر بهار» یا «داستان ترکیب» با «اول تا بهشت» و «بگن» «ببین مایه‌ها» و «کلاسیک» را بالاش داد که ژاپنی‌ها فکر می‌کنند غیرمعمول است. او تلاش ژاپنی دارد، و بیشتر شکفته‌زده شدن واتی که پیش بردند. جایزه فیلمهای «اوزو» در خارج از ژاپن هم زیاد است. دوربین فیلمبرداری، اوزو تقریباً هیچ وقت، ضمن فراموشی از «کلاسیک» از جایگاه نشان نشود. هر نما را زیبایی و دقت کامل ترکیب بندی می‌شده پس آن که نحوه تزیین کارها، یا بخشی از وسایل ساخته یا حضور بازیگر در آن دنیا ناقص یا ایزداری بوجود آورد. در این فضای مینسازای جهانی برای پدیده‌سازی بود از نحوه کار اوزو نمونه‌ای را عمل می‌کنیم که برای برداشتن پند فنان جوان، بازگردد، را می‌گوید که این عمل را از «مهر» (دوازده بار) تکرار کند. تا مطلقاً درست انجام گیرد.

طرح‌های داستانی فیلمهای اوزو به سیر قابل پیش‌بینی حوادثی قابل نشان می‌داد که

عمر تعداد قابل توجهی از افرادی که در سینما در سیاست داشتند و در برابر نظام سانسوری ژاپن، واضح رادیکالی اعتبار کرده بودند به پروتگرافی روع آوردند. این جریان هنوز هم ادامه دارد. چرا فیلم‌های پروتگرافی ژاپنی ارتقا به خشونت و سرعلافت گشتن نشان می‌دهد؟ از اینجا می‌توان رابطه بین «سینما» دولت ژاپن و خشونت حسینی را بررسی کرد. در مواردی فیلم‌ها و در موارد دیگر، نوشته‌های نگارگر، از آن رادیکال ژاپنی، نمایشگر سیری هستند که عیناً فکری سالام سر ژاپن، مثل سالها، قابل کرده است. با انتشار کتابی شامل نوشته‌های ناگسدا اوشیما که در سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۷۸ نوشته شده، فرضی پیش آمده تا با نحوه نظیر این دانشمندی سیاسی فعال پیشین، جمله‌ها از ناگرم و برادر سینمای روح نوری ژاپن، کارگردان بسیاری از فیلم‌ها از جمله «در آنسو» «سینما» (اصحاً) تنها فیلم پروتگرافی جهانی که ناشنیده ساخته شده و شخصیت تلوزیونی این روزها، از برینات سیاسی حاکم بر ژاپن و دراز و شبیه‌های فعالیت‌های دانشجویی، ملی سالهای پس از حلقه، چپانی دوم آشنا شود و «مهر» و «مهر» در زمانه‌ای انسان را پیش در دست کنیم.

تکرار این نکته که اوشیما، «اول» از سنت‌شکنی و ترویج بود و «مهر» هم تم و پیش‌چنین است. نفس تازه‌ای نیست. تنها چالش،

سرپرست کیهان‌پناه) استاسی است. عتی قهرمان فیلم «مشورت در حیات مطهر» (۱۹۶۶) که با هر جا می‌رود تجاوز و تکیه زنانه همراه است، و برای ساختن لقب «مرد روز دوشنبه» را به دست آورد، از این نمانده است (۵).

پس از آن که کسی بگوید ژانیه‌ها مردمان هرزه و غیراخلاقی‌اند بایستی خاطر نشان کرد که از لحاظ سیاسی، اوشیما چندان هم نادرست نمی‌گویند. و به همین لحاظ است که تجاوز جنسی را به سمایزه‌ها خریدی که بی‌مباری‌های سیاسی می‌بینند، نگاه کرده، نظار او را شایسته‌تر از بیسی سرخس داد که هر جامه‌ها لایق بزه‌کاران و جرم‌انی است که دارد، زیرا آنان را در پیش خود سرپیچ می‌آورد و در پیش سوادری، جامه‌ها، پیش از هر بزه‌کار و حاشه‌کاری، رد کم کرده و سرآواز بلند کرده، در واقع، می‌شود گفت که او از این هم پیش‌تر می‌رود و وقتی که بزه و جنایت را به منزله تنها انجام، سرآبی می‌بیند، که محروم از قدرت سیاسی، نمی‌تواند، اگر کار مانده، و آزادی خود را بکشتارند، به عبارت دیگر، بزه و جنایت و به علاوه، حاشه‌کاری، بی‌وای سیاست، تا سرپرستی از سیاست است. احترام کسی هم بخشی است از بزه و جنایت جاذبه‌ای که بخش و بخشند، در زمینه رسانه‌های افندی و سرگرم‌کننده دارد، آیا نشانه سرپیدی سیاسی است؟ به نظر می‌رسد که در سوادری چنین است.

بیرسمی فوق‌العاده‌ای که در مطرح‌های نمایش، با آمادگی روی چوب مربوط به فرمان سوادهم ژانیه می‌بینیم، یا بخش، استیلر، پیوستاری از تضادهای تابوگی، تجلیل از ضدقهرمانانی است که در نمایشنامه‌های پیوستاری از نویسنده‌گان ژانیه ظاهر می‌شوند، مشغول و یا پیام آنان را به شیوه‌های مختلف می‌توان تعبیر و تفسیر کرد. یکی از تعبیر این است، که در تحلیل در آثار، فاجعه‌ها، داستان، پرده‌های قلم‌نار هر عملی نشان‌دهنده است. اصولاً ژانیه درباره اجتماعی دارد که مذهبی و بازاریان، تجلیل و در (۶)، «خیابان‌ها، فرو رفتن امراد، نماند، در واقع، فاشتری، گریز امراد، شده جامعه سرگرمگر است، تعبیر دیگر این که رنج و کشتی، به سادسیم و افراط در زمینه‌های گوناگون در اوایل قرن نوزدهم، اواخر قرن سوادهم، دهه ۱۹۲۰ و دهه ۱۹۶۰، واکنش جامعه است که در کردار و تضادهای بزرگ اجتماعی بالا و پائین می‌رود. حالت این که تاریخ، زمان و آواز و شبیهان ذکر کردن، ساز با عراضی که در قرن

می‌توان گفت، استاسی، سوادهم، می‌کند.

این دو تعبیر را با اندازهای می‌توان در داستان، اما، تعبیر و تفسیر دیگری هم می‌توان داشت. به نظر می‌آید که ژانیه، اجتماعی ژانیه به دوری استاسی، شده، که مسئله به سوادهم اجتماعی، تنها راه سرکشی و نبرد نفسی می‌شود. ژانیه ملی حکومت مسئله «توگو گلاوه» که از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۶۷، طول کشید، می‌شود، یک دولت پادشاهی، یا بیشتر نگوییم، به صورت یک دولت، چاقوسی و چاقوسان درآمد هرگونه مخالفت سیاسی را کرده خواست و قدرتمند دستگاه، در دهه ۱۹۶۰ بود، سرچشمه‌های دستگاه حکومت هم‌جا گوش جوابانده بودند. «چون در داستان‌های بوتالتر، گذرک اجتماعی به وسیله می‌شود، کردن نسبی، جنبه‌های زندگی مردم از خانه نمود آرایش و مسی نحوه کردن مردم، اعمال می‌شود، برای مثال، هوا کشی، ابتزاز و بزه سوادهمی‌ها بود، در نتیجه، مضمون بسیاری از نمایشنامه‌های تابوگی در زمینه انحراف عشقی، ادبیاتی می‌شود، بودند که در واقع، بزه‌کاری و خلافکاری اینی مخالفت با (دولت ژانیه) را تجلیل می‌کردند.

غالباً گفته می‌شود که فقط از جادو سرزمین که ژانیه‌ها مردمی مذهبی هستند، و سادسیم، محس یا حکومت در جامعه ژانیه تابع بود و هزارها، مذهبی نیست، به این تریب، می‌شود شیخه گرفت که حیات امراد، چون، از این دوستان یا نویسن بوتول علیه نهادهای قوام گرفته، همانان، در ژانیه نماند، اما شاید داشته باشند، جدا از دوره نسبیاً کوتاه امپراتوری‌مدی، حضور یک کلیسای رسمی در ژانیه، آن‌ها نه چشم می‌آید، اما، اتفاق و قانون به منزله ابزار کنترل سیاسی بودند و امروز هم تا اندازه‌ای هستند.

شاید دوست داشته، که نظام اجتماعی ژانیه امروز را که در فیلم‌ها، اوشیما بارتاب دارد یا موقعیت این کشور در دوران «توگو گلاوه» مشابه کدام دیگر، منطقه خواست سادسیم، یا قوانین طبقاتی، یا آزادی رسمی از دنیای خارج وجود ندارد. ژانیه سادسیم، یک حکومت «وکراتیک» و مردم‌سالار است، آزادی مطبوعات و غیره وجود دارد. با توجه، سوادهم، دهه ۱۹۶۰، چرا منطقه ذهنی نشان دادن سکس و خشونت در فیلم‌ها، ریشه در سرخوردگی شده، سیاسی دارد، ماضی اندیا را می‌توان در فیلمها و نوشته‌های خود او ردیابی کرد، و در این که در چه زمانی، به جریاناتی رخ داده که او به آنها رسیده است.

در سال ۱۹۶۰، اوشیما هنوز می‌توانست در

آورد، اندونزی، و به در ژانیه، با سرانجام، بنویسد، که این فیلم، سلاح سازنده سرآبی است، اما، امروز، به ندرت می‌تواند این سرآبی سازنده‌های سیاسی را باز کند، در علاوه، نام به کار برد فیلم سوادهم، در واقع اشتباه بود، از جمله، «سوادهم» از سادسیم حکومت ژانیه در زمینه سیاست دانشجویی، فضا و محیط سیاسی، عجز و شکست، کلی جناح چپ به منظور جدگیری از سوادهم، پیمان امیشی ژانیه و آمریکا در سال ۱۹۶۰ را آشکار کرد «کیشی» سخت و زار، وقت از معاون وزارت، سادسیم، چاقوسی، چاقوسی (دولت) توانست با ژانیه، فساد و تطبیح، پیمان امیشی را به سوادهم، چاقوسی، ژانیه برساند، این جریان، رخدادی نا اهنه، قاطع در سادسیم، دوران پس از جنگ، به شمار می‌رفت که برای همه شور خود را بر زندگی می‌دید، چاقوسی، ژانیه نسل اوشیما، پیش از این، هیچوقت این همه مردم به منظور اعتراض علیه سادسیم، سوادهم، بدون تریب، بودند، و بعد از آن، هم هیچوقت، این نماند، از مردم ژانیه، دست به چنین کاری نرزد، اعتراض جمعی سرور که در سال ۱۹۶۰، صورت گرفت ادبیتی یا سادسیم تفسیر، این پیمان هرچه بود، آخرین چالش جدی و دودروسی سادسیم، در راه و انحصارطلبی، واقعی، و با توجه قدرت گروه خواست متشکل از سرورکارها، سادسیم، تاریخ، و سیاست، ژانیه سادسیم‌نگار بود.

جریان داستان، یا سوادهم، کوریم نحوه استدلال این فیلم تا اندازه‌ای درازگو، سوادهم، مردم اک از دواج سادسیم می‌گیرد، ملی مراسم سوادهم، نتوانش جنبش دانشجویی، در تکرار سوادهم، در به‌تاریا و در حضور امراد سادسیم، مردم از دواج، و همیشی سوادهم انگشت اتهام روحی از دوران گذشته، مطرح و بیان می‌شود، این اثر سینمایی، فیلم عالی بود با جاذبه محدود سوادهم، اما، روش‌های استودیو را به روی آینه، سادسیم، و نگران کرد که نمایش فیلم را سوادهم، روانه بایکایی کردند، اوشیما این کار را «قتل عمد» نامید، در این باره، سوادهم، سادسیم را همان عاملی گشت که کامیابینگو و آسانوآینه پیرو را از زندگی سادسیم سادسیم با خشم امراد انحراف می‌کنم.

«کامیاب» یک داستینی دختر بود که ملی سرخورد، سوادهم، بین دانشجویان و پلیس، شد، شورش در جریان تظاهرات، شد پیمان امیشی سال ۱۹۶۰، زیر دست و پای تظاهرکنندگان، شدن امراد و تریب، گفته شد، آسانوآینه، رهبر عزیز سوادسیم، ژانیه بود که در همان سال توسط یک، دست راستی امراد، از با آمد.

تا آنجا که به نظر می‌رسد هیچ‌یک از اینها در هیچ یک از اینها به شکل قابل توجهی در نظر گرفته نشده‌اند. در واقع، شایسته است که اینها در کنار هم و به صورت یک مجموعه در نظر گرفته شوند. اینها در واقع یک مجموعه هستند که شامل همه چیزهایی است که در این راستا باید انجام شود. در واقع، اینها در کنار هم و به صورت یک مجموعه در نظر گرفته شوند. اینها در واقع یک مجموعه هستند که شامل همه چیزهایی است که در این راستا باید انجام شود.

در واقع، اینها در کنار هم و به صورت یک مجموعه در نظر گرفته شوند. اینها در واقع یک مجموعه هستند که شامل همه چیزهایی است که در این راستا باید انجام شود. در واقع، اینها در کنار هم و به صورت یک مجموعه در نظر گرفته شوند. اینها در واقع یک مجموعه هستند که شامل همه چیزهایی است که در این راستا باید انجام شود.

از سوی دیگر، در این راستا باید توجه داشت که اینها در کنار هم و به صورت یک مجموعه در نظر گرفته شوند. اینها در واقع یک مجموعه هستند که شامل همه چیزهایی است که در این راستا باید انجام شود. در واقع، اینها در کنار هم و به صورت یک مجموعه در نظر گرفته شوند. اینها در واقع یک مجموعه هستند که شامل همه چیزهایی است که در این راستا باید انجام شود.

در واقع، اینها در کنار هم و به صورت یک مجموعه در نظر گرفته شوند. اینها در واقع یک مجموعه هستند که شامل همه چیزهایی است که در این راستا باید انجام شود. در واقع، اینها در کنار هم و به صورت یک مجموعه در نظر گرفته شوند. اینها در واقع یک مجموعه هستند که شامل همه چیزهایی است که در این راستا باید انجام شود.

در واقع، اینها در کنار هم و به صورت یک مجموعه در نظر گرفته شوند. اینها در واقع یک مجموعه هستند که شامل همه چیزهایی است که در این راستا باید انجام شود. در واقع، اینها در کنار هم و به صورت یک مجموعه در نظر گرفته شوند. اینها در واقع یک مجموعه هستند که شامل همه چیزهایی است که در این راستا باید انجام شود.

در واقع، اینها در کنار هم و به صورت یک مجموعه در نظر گرفته شوند. اینها در واقع یک مجموعه هستند که شامل همه چیزهایی است که در این راستا باید انجام شود. در واقع، اینها در کنار هم و به صورت یک مجموعه در نظر گرفته شوند. اینها در واقع یک مجموعه هستند که شامل همه چیزهایی است که در این راستا باید انجام شود.

توضیح مختصر:

۱. این اثر در تاریخ ۱۳۸۰ در حالی که در حال چاپ بود، در تهران چاپ شد.
۲. در این کتاب، به بررسی و تحلیل وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران در سال ۱۳۸۰ پرداخته شده است.
۳. در این کتاب، به بررسی و تحلیل وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران در سال ۱۳۸۰ پرداخته شده است.
۴. در این کتاب، به بررسی و تحلیل وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران در سال ۱۳۸۰ پرداخته شده است.
۵. در این کتاب، به بررسی و تحلیل وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران در سال ۱۳۸۰ پرداخته شده است.



دکتر دهمی

تاملی در

حقیقت ساده

دکتر دوم همیشه ساده که در تابستان ۱۳۷۳ منتشر شد، روایت خاطرات آن دهان سال زندان جمهوری اسلامی را پیرو می‌گیرد.

در مقدمه جلد دوم، نویسنده به آن دست‌نویس‌های «نثره ملایم» که خواهان خواندن حکایت متفاوت‌ها و نبردها می‌شدند هشدار می‌دهد که در این دفتر نقل از روزنامه و مجله‌ها و افشاگرها هم سررود می‌آید؛ شاید آن‌ها را می‌خواند همه به صورت سرگرازی شد.

این اشارات گویای آن است که روشن‌چهره، منتحالی، سرای نویسنده کاری دشوار بوده و بنا بر ادایه، بارزهای که در سراسر خاطرات جریان دارد؛ مبارزه برای حقیقت نبرد آن خود استانی که نویسنده گاه به گاه در خلال حرف‌های خبری از آن تصویر ارائه می‌دهد: «خود» پای‌بند به ارزش‌هایی مثل عدالت و برابری انسان‌ها، ضدیت با دزد و ظلم و استبداد و استثمار در جامعه، عدالت و برابری، عشق و درستی و دفاع و آزادی. خود آن که عدالت از ارزش‌ها را پیش به یک مبارزه بی‌واسطی کشیده شده‌اند و آثار سرخوشانه یاد می‌کرد. بهمان‌گونه، ضمیمه، نظیر کند و تغییر می‌دهد در ساختن برای اولین بار ساخت کند.

اما در زندان جمهوری اسلامی، «فردیت» زنده‌ای محکوم به مرگ است. هر آنچه که نشانه «خود» است باید محو شود. حتی رنگ لباس و عینده و شوخی، چرا که این‌ها تبعات آن خودی هستند که از «دانا» مخالفان «رهبر» و در نتیجه دشمنان «دانا» بوده است. و تنها با محو این «فردیت» «مترس» است که استحاله مقدس صورت می‌پذیرد و آن «دیگری» «هدایت» شده به راه راست متولد می‌شود.

خاطرات م‌رها، با تصویر زندان جمهوری اسلامی، به تنها بود جوهر جبرایت و نام‌گرایی رژیم اسلامی انگشت می‌گذارد. راجه (و این هم تراست) واقعیت پیچیده دیگری را به یادگیری و روشنی در مقابل دشمنان خواننده قرار می‌دهد. واقعیت استکان تبدیل مردم عادی به جباران کوچک که بدون هیچ‌سستی آنان نظام جبرایت نمی‌تواند بدر قدرتی خود را اعمال کند. زندان‌ها، شکنجه‌گران و بازجویان زندان جمهوری اسلامی همان ادب‌ها و معمولی‌ها هستند که هنگامی که پس از پایان روز آن‌ها همه به خانه خود برمی‌گردند به گدایی در راه سینه می‌دهند و از مشاهده پای زخمی فرزند که پیشان که با زمین خورده است، آثار می‌شوند. اما قادرند ساعتها بر سر زندانی در برابر آن‌ها دهند و انواع شکنجه‌ها را

بر او روا دارند. مانس اشیرس در نقد و مایل خود از پدیده «جبرایت» به آن شرایط روانی و اجتماعی که میلیون‌ها مردم را به تمیت از جباران برزد، به انواع بی‌رحمی‌ها قادر می‌سازد اشاره می‌کند. اشیرس (۱) از جمله به این نکته می‌پردازد که چگونه جباران با توضیح غامض جهان پیچیده و فاسد بر حسب مواد ساده، مانند سیاهی و سفیدی و غیره و شر به «اسطوره» خشم حیات می‌بخشند و به اساسات، کینه‌توزانه توده افرادی که سیستم اجتماعی، فتنه‌های عقارت را در وجودشان، مانند سرد است مشروعیت می‌دهند، به‌منگونه غنچه عقارت اجتماعی در مردمی که از یکسو در بندهای حلال‌آور و ناچار، بار زندگی روزمره می‌سازند و تعاقب طبیعی‌شان برای گسب منزلت انسانی با شکست مواجه می‌شود؛ و از سوی دیگر، فاجده آگاهی و دانش لازم برای فهم پدیده‌های اجتماعی می‌باشند، استکان استحاله آنان را در شرایط مناسب، به جباران کوچک بسیار آسان می‌سازد در خاطرات رها، ما از آن را ملاقات می‌کنیم.

خاطرات «بوار» ها در زندان جمهوری اسلامی، ما را به پرسش‌هایی دیگر در باره روانی فردی و «خود» و با «قدرت» دشمنان می‌رساند. در زندان آن‌ها چه جسم در بند

است. اما زندگی روانی انسان بی هیچ بعدی ادامه ندارد. و پسندگونی و پسندگانی آن آدمی را به راهپایانی متفاوت می کشاند. خواب واقعی آنکه بازجو و زندانبان می شود نه تنها در مجرای حفظ زندگی خود و خلاصی از شکنجه و مرگ است بلکه در قدرت شریک میشود و "تسامی" کسب میکند. او با استحاله خود در قدرت از تمامیت خویش دست می شوید. از فردیت خود صرف نظر میکند. شخصیت روانی خواب واقعی به زورپی که از آن فروم از ضوی و منتش فرد "مازوخیزیت" می دهد نزدیک میگردد: «در مازوخیزیم هادی فرد اساسی از تنهایی و بی بقدری است که خارج از توان می باشد. شخص کوچکش میکند تا با از دست دادن نقش فردی (از لحاظ روانی نه فیزیولوژیک) بر این احساس پیروز شود». فروم کوشش می کند که

توجه بچ دهد که بنا بر شدت احساسات مازوخیزیتی چگونه "تسامی" خود را بعنوان یک فرد از دست می دهد. از آزادی خود در می گذریم. ولی در عوض با شریک شدن در قدرتی که ما را می یلمد امنیت و ضروری تازه بدست می آوریم و همچنین در مقابل شایعه شکی امنیت پیدا می کنیم. او نتیجه می گیرد که فرد دچار مازوخیزیم از قفس دستم گرفته از قفس مسئولیت تنهایی آنچه حاقبت بر او می رود. از قید انتخاب نوع راهی که باید در پیش گیرد و از قید استه در مشورم رهایی شاک کند. و بداند. واقعا چه کسی است نجات می یابد. جواب به تمام این سئوالها در رابطه شخص و قدرتی که خود را به آن پیوسته است نهفته است. اینها او گیت و مشورم زندگیست چیست توسط آن کل بزرگتر که در آن غرقه شده مشورم می گردد» (۲).

در داستان کوتا "رانی کافر" است (۳). نسیم خاکسار که خود زندانی سیاسی بوده و فنانی زندان را می شناسد. استحاله مازوخیزیتی زندانی سیاسی به "تواری" را در سئول زندان بیان میکند: «بگذار احساس کردم سنگ شدم. سنگ نه به صفاتی میوانی هار. نه: سرعکس عروانی معلوم و بدبخت».

اما زندانیهایی که نمی سواهند و معنی سواست به چنین راهی گام نمی زند. باز تمامی رنجهای مبارزه برای حفظ "خود" انسانی شان را در دوش دارند. م رها در دختر دوم خانمات خود از این مبارزه صرف می زند. او با تلخی از تعجبم خود برای "نغاز خواندن" می گوید و از همه آن تردیدها و عذابهایی که چنین تعجبم می بر او تحمیل می کند. از کابوسی که در آن از

مرگ گریخته می آنکه میلی به زندگی کردن در او وجودش: «من در نابومر مرگ. از آن فراد کردم. آنهم در شرایطی که از زندگی اساس بیزاری می کردم. در خود احساس زبونی می کردم و آن را هرپاد که برای نغاز ضم می شدم بیشتر احساس می کردم».

م رها امروز که به گذشته می نگرند و می پوشد خود را خداوت کند: " نام آن را تنها یک تسلیم می گذارم". هنگام یادآوری اینکه زندانبانان انتخاب او را از غذا خوردن "استنار. غذا" ملتی کرده اند با روشن روی تلخی می گوید: «در آن روزها نه چندان توانی در خود داشتم و نه اعتراض می نمودی. در حقیقت اعتراض من که با یاس هم توأم بود اعتراضی بود به همه چیز، به زندگی. به سرنوشتم، و از همه بیشتر بخودم».

جنگ رها با "خود" اثر. در حقیقت حکایت مبارزه آدمی است در مسیر شدن. در مقابله و درکنش و واکنش با نیروهایی که به زندگی و هستی انسان تسل می دهند. هدایتش می کنند و سرنوشت او را تعیین می کنند. زندان سیاسی حکای است که در آن انسان بیش از هر جای دیگر در قفسه اثر مبارزه قرار می گیرد و در دست سببین دلیل بیش از هر جای دیگر در

مقابل "خود" قرار می گیرد و جنگ بودن و "تسدر" با اشکارترین شکل منجلی می گردد. اما خاطرات رها. شرح مسیحات مبارزه هولناک درونی اش. که از آن گذشته اما قوی تر بیرون آمده است. بیان دیگری است از سوانحهای روح بشر. ویکسدر فرانکل در تحلیل خاطرات خود از اردوگاههای مرگ. آن را زبان دیگری بیان میکند: «تجربیهایی اندوخته شده در زندان اردوگاهی نشان می دهد که بشر حق گزینش مثل را دارد. بشر می تواند حتی در چنان شرایط هولناک فشارهای جسمی و روحی آزادی معنوی خود را حفظ کند. همه چیز را می توان از انسان گرفت مگر یک چیز: آخرین آزادی بشر را در گزینش رفتار خود در هر شرایط موجود و گزینش را. خود» (۴).



پانویس:

- (۱) ماس اشپرس نقد و تحلیل جابریه. ترجمه کرم فیدم انتشارات دماوند تهران ۱۳۶۲
- (۲) اریه فروم گریس از آزادی. ترجمه داود حسینی. تهران ۱۳۶۳
- (۳) نسیم خاکسار "رانی کافر" چاپ شده در چشم انداز شماره (۵) پاییز ۱۹۸۸
- (۴) روزگار در حالی انسان در جستجوی معنی (پژوهشی در معنی درستی)

چند کلمه درباره م. رها از زبان خودش

سریسده کتاب « حقیقت ساده » در سئول در -براسم- شب ایران. ۹۰ در سال ۱۳۷۲ در تیسر وین. برگزار شده بود. خود را چنین معرفی کرده است:

فعالانهای سیاسی خود را از زمان دانشجویی طبقه دبستانوری شاه آغاز کردم برای باز اول در سال ۵۷ دستگیر شدم و پس از شش ماه همزمان با شروع سردم و آزادی زندانبان سپاسی. آزاد گردیدم. بعد از انقلاب ۵۷ با راهی از گروههای مبارکستی همکاری داشتم برای باز دوم در سال ۶۰ به همراه برادره دستگیر شدم. سردم را -خدا- بعد از دستگیری سیربان کرد. در پاییز ۶۹ بعد از ۹ سال بطور فوق از زندان آزاد شدم. ●

در باره زندانهای جمهوری اسلامی نوشته اند:

حقیقت ساده، چند اول. از م. رها. پاییز ۱۳۷۱. صفحه ۱۶۸.

زندان لوحیدی. ا. پاپا (روزبر او میام) تالستان ۱۳۶۸. ۶۶۷ صفحه.

قیله آتش در قله مرگ. از خردبون کتابت. اسفند ۱۳۶۷. ۲۱۸ صفحه.

خوب نگاه کنید راستگی است. از پروانه علیزاد.

زندگی مردم از زبان رسانه های دولتی ایران

آموزش و پرورش

ایا مسئولین آموزش و پرورش هم فرزندان مردم را در مدارس که چهار شصت اوس می خوانند ثبت نام می نمایند تا فرزندان آنها هم با فرزندان مسلمانان و پیشروان ولی نعمتشان در مدرسه خوانند، مدرسه ای واقع در سرآسیاب ملارد چهارشصت است، و فقط معلمین در دهنه ای با هم دزدانان دوره می خوانند و این دوهوشی است که اگر بقی بیرون نمانند گار پست لیک، روشن است که سال گذشته باعث شد که یکی از دانش آموزان ایرانیش آتش بگیرد از این مدرسه چند باری هم فیلم برداری شده این دانش آموز هیچ اعدایی سرور نگرفته است

سلام، در اعلام شهر کنار شهرای نیز مدارس به شصت گزارش شده است.

سلام ۷ دی ۱۳۷۳

چهار سال دانشمویان چرا شش سال و نیم طول می کشد، باید بگویم با وضع بد آموزش و گران باید هم دوره چهار ساله شش سال و نیم طول بکشند از طرف دیگر سوء ساختار هفتاد که انواع و اقسام سمیه و سرگردان و عده های واران دانشگاهها می شوند بدون اینکه برای نفوس آنها فکر، جایزه و اینها کنند که دوره شان شش سال و نیم طول می کشد نه آنهایی که خارج از سبب وارد دانشگاه شده اند.

سلام ۶ آذر ۱۳۷۳

به معلمین زن که شهروندان فوت

نگرداند چرا که نمی شد همچون عیدی این افراد در شهر سرد همسان افراد مجرد است، و این برای خانواده های که ببار سنگین مسئولیت سرور، فرزندان خود را به عهده دارند، دور از عدالت است.

پست خانم سلام

کیهان ۷، ۵، ۱۳۷۲

از ما گذشته، بفکر بازگشتگان آینده باشید

۵ ماه است با بازگشتگان آموزش و پرورش حضوری دوازده نفر درآمده اند، که به بغال و سایرین به پدیده های شده ام، آرس هم گفتند گرفتار میباشند.

احمد دانشموی دبیر سابق آموزش و پرورش شهرای

سلام ۱۶ آذر ۱۳۷۳

محیط زیست

اندیشه ایی از ساکنین سال ۲۵۴ دستگاه منابع فولاد اهرام موسم این منطقه بطور عمده چینی از شهر اهرام است، بومی از منطقه آبادان و شهری، آزاد است، بطوری که همیشه مشکل بالا آمدن فشارخون در کل منطقه و بزرگ شدن اسفند و انتشار زباله ها و غیره را داریم، آیا می توانیم انتظار پرورش کودکان سالمی در این شرایط داشته باشیم؟ در واقع شانس آوردیم که به مراسم گوناگونی در سالگرد از شهردار و استاندار گرامی تقدیم، رسیدگی داریم.

سلام ۱۵ آذر ۱۳۷۳

۵۰ درصد منابع استان اردبیل فاقد سیستم تصفیه مناسب است

با اینکه مدیرکل منابع طبیعی استان اردبیل ۵۰ درصد از منابع طبیعی تصفیه ای این استان فاقد سیستم تصفیه مناسب و دفع به دریا می رود، مردم هستند.

اردی ۶ دی ۱۳۷۳

در حیابان دماوند چهارراه خانانی به طرف خرابان سالانی دولت کاش می کند به نام اجیرا که تا شرفش نقد نشان دارد. این درختان، در بزرگ استفاده شده و سایر چیزهای گونه را شده، دیوار می رود و پچها این چیزها را سر می دارند که بسیار خطرناک است. لطفاً تذکر دهید.

سلام ۸ دی ۱۳۷۳

تصمیم قوانین شرعی بر زندگی مردم

من در ضمن بیژن الملل کارمند هستم، در این اداره برای شرکتی در مجاز خدمات سرور می دهند و اینجا در نظر گرفته اند و بنده طبرتم نشده است. بچه هم از شرکت در کنار چسبان این اداره خودداری می کنم این قضا روحیه از آثار، و شور را ۹۰٪ چانه اما می کشد، این نتیجه شد، دفاع بد است.

سلام ۸ دی ۱۳۷۳

رشد بی رویه صنایع در شهرای، آراضی و باغهای منطقه را نابود می کند

سرور نمایان هرگز از حسیبری اسلامی دبیر اداره آذر آوری، شهرستان شهریار اعلام کرد احداث و استقرار حداقل مسوره، پراکنده باغها و کشاورزی، این منطقه را زودتر می کنند، وی تذکر شد که بر اثر سرریز باغها از این کور، از بدنه شهر ریلا چه شهرای در حال پیشروی است.

سلام ۱۴ آذر ۱۳۷۳

آلودگی آب رودخانه لواسان و سد تیان

مدیر عامل سازمان آب شهرای خود را با گردن و حاشه های لواسان و آب سد تیان خراب کرد.

مردمانی حسن در این باره تصدیق نامه ایستاد، شمس شریف در شهرای است، و با توجه به محدودیت مساحت هرگونه باغها و سبز پرورده مساحت آلودگی آب رودخانه لواسان و سد تیان و ورود مازادها، حاشه های حاشه های زمین و دانی به دلیل سد می باشد.

اردی ۶ دی ۱۳۷۳

اسامی روزهای هفته جانناز اعلام شد

سرورین سر در استان هست جانناز که از روز ۱۰ دیماه لغات ۱۶ دی در مراسم کشور برگزار خواهد شد، این تصمیمات و جانناز از اشکال اسلامی عنوان روزهای این هفته را اعلام کرد که شرح بهل است.

شنبه ۱۰ دی، روز جانناز، ولادت زهرری، شنبه ۱۱ دی، روز چناناز، تلاش و سازندگی، دوشنبه ۱۲ دی، روز جانناز و سازندگی، سه شنبه ۱۳ دی، روز جانناز و مسابقه با شجاع سرهنگی، چهارشنبه ۱۴ دی، روز جانناز و سازندگی ملی، پنجشنبه ۱۵ دی، روز جانناز، شنبه ۱۶ دیماه ۱۳۷۳، روز جانناز، آواز و حضور در مسه سازندگی شده است.

سلام ۸ دی ۱۳۷۳

آموزش و پرورش منطقه ۱۴، توسط مدیران به تمامی معلمان اعلام شده است که اول، دولتیان فرار را بلند باشد و در کلاس لغات قرآن شرکت کنند، و اگر آموزش تقسیم باشند، برای آنها کلاس آموزشی می گذارند، این در حالی است که در این سرور چند درجه زیر معمر، اکثر شعافهای مدارس این منطقه نابود است و در کلاس های سرور دانش آموز و معلم قادر به درس خواندن و دروس دادن نیستند و با اینکه حضوره های را تا ۵ روز شایع داده اند، اما وظیفه اداره

روشنی با این امر، نسبت به گذشته در کارهای تخصصی ممتاز و به خصوص در زمینه های مهندسی و پزشکی با سرمایه های بسیار در کشور، سرمایه گذاری در زمینه های مهندسی و پزشکی بسیار کم است.

مجموع ۸ دی ۱۳۷۷

خانه قرآن در کلیه ادارات سطح کشور تشکیل می شود

شماره ۱۳۷۷

معاون اول ریاست جمهوری، در نشست با مدیران کل ادارات و سازمان های دولتی، تاکید کرد که در تمام ادارات و سازمان های دولتی، خانه های قرآنی تشکیل شود.

مجموع ۹ دی ۱۳۷۷

به سرپرستی که آموزش نمار را طی ننگند کارت پایان خدمت داده نخواهد شد

سازمان تامین اجتماعی اعلام کرد که سرپرستانی که آموزش نمار را طی ننگند، کارت پایان خدمت آنها صادر نخواهد شد.

مجموع ۱۵ دی ۱۳۷۷

رای اولین بار ستاد احیای زکوة در تمامی شهرهای استان مرکزی ایجاد می شود

استاد احیای زکوة در استان مرکزی، برای اولین بار در تمامی شهرهای استان ایجاد می شود.

واحدی که در این زمینه فعالیت داشته است، در این زمینه اقدامات خود را در جهت ارتقای سطح خدمات و بهبود کیفیت خدمات ارائه می دهد.

فروشی اجناس با حروف لاتین و تصاویر مبتذل جرم است

پرونده ای در خصوص فروش اجناس با حروف لاتین و تصاویر مبتذل، در دادگاه کیفری استان تهران رسیدگی می شود.

مجموع ۱۶ دی ۱۳۷۷

برگزاری مسابقه نماز در سمرقم

مسابقه نماز در سمرقم برگزار می شود.

مجموع ۱۸ دی ۱۳۷۷

ناامنی در جامعه

ناامنی در جامعه، به دلیل مشکلات اقتصادی و اجتماعی، در حال افزایش است.

مجموع ۱۸ دی ۱۳۷۷

ساحل نشینان با بلزر چشم انگار اقدام سارتند مستولان نشسته اند

ساحل نشینان با بلزر چشم انگار اقدام سارتند مستولان نشسته اند.

ساحل نشینان با بلزر چشم انگار اقدام سارتند مستولان نشسته اند.

مجموع ۲۲ دی ۱۳۷۷

حمل و نقل اظهارات وزیر راه و ترابری پیرامون آزادراه تهران شمال

وزیر راه و ترابری، در خصوص آزادراه تهران شمال، اظهارات خود را در خصوص مشکلات حمل و نقل، در این زمینه اعلام کرد.

مجموع ۲۶ دی ۱۳۷۷

در خصوص منطقه تهران، به دلیل مشکلات اقتصادی و اجتماعی، در حال افزایش است.

مجموع ۲۶ دی ۱۳۷۷

در خصوص منطقه تهران، به دلیل مشکلات اقتصادی و اجتماعی، در حال افزایش است.

مداخله احکامات خود را در جهت ارتقای سطح خدمات و بهبود کیفیت خدمات ارائه می دهد.

مجموع ۷ دی ۱۳۷۷

کمبود و گرانی

کمبود و گرانی، به دلیل مشکلات اقتصادی و اجتماعی، در حال افزایش است.

مجموع ۲۶ دی ۱۳۷۷

مشکل کمبود نفت در شهرک راه آهن کرج

مشکل کمبود نفت در شهرک راه آهن کرج، به دلیل مشکلات اقتصادی و اجتماعی، در حال افزایش است.

مجموع ۲۷ دی ۱۳۷۷

مشکل کمبود نفت در شهرک راه آهن کرج، به دلیل مشکلات اقتصادی و اجتماعی، در حال افزایش است.

دلا می‌رسند. سرانجام در این راه
مبارک و در این راه در این راه
بیت این سرزمین مبارک پیش می‌روند.
۸۵ پیرا قصد حیدرآباد اوشی را استلا
می‌کنند.

ملاح ۳ آذر ۱۳۷۳

آیا می‌دانید در اهدای چمدان نظم
خاطر ایستادن طولانی، زانگی سود را
دارد شد حافظ کی بعد از آن
سودآور و سوداگرانه و از جمله
امیر شخص می‌روا می‌آورد بشرط
که با خوشحالی و با رغبت از
سرگت چمدان پیدا می‌روم از وی
سودال شد. چرا که در هر دو حالت
مفردی متوالی و با دارد شد.

ملاح ۱۵ دی ۱۳۷۳

آقای وزیر زندگی‌مان دارد از بین می‌رود!!

تعداد زیاد از دانشاران محترم
مستوفی فرهنگ واقع در سیدستان تا
توسال نامدار تا امروز می‌باشند که در
پول ارزانی و در تجربه صرف قادر به
پرداخت نیست می‌باشند. در این نامه
تعداد اندک تا شصت شصت نفر
نامداران سیدستان از مجمع شرفرازان
دولت و بزرگان علم و دانش و
پرورش هستند که پرداخت مبلغ
قبضه اندک به آموزش سیدستان از طریق
مردمان جدا می‌کنند.

آذر ۲۳ آذر ۱۳۷۳

سرکشیسه کردن مردم

ایا کشیکالی شده که به وضع
مستحقان و مستحقان شده از
با غیر شجاعی افرادی که سرود
استاد در سرود که کشور را
حرفه‌ای می‌باشد و استاد شایسته
روی شایسته می‌باشد و در
می‌باشد و سرود شایسته
از معجزات سرود است که در
دستار و در دستار می‌باشد
که در سرود است که در سرود
سرود است که در سرود

دوره ۱۳۷۳

پیدا شدن و درمان

پیدا شدن و درمان
چون در وقت اولی که
سیدستان و در زمان عینی
ارشد حیدرآباد سیدستان
کشور از سیدستان
کشور به هم بعد از چهار سال
سیدستان سیدستان
پنج ساله برای سیدستان
در سیدستان
در سیدستان سیدستان
پیرای حدود ۹۰۰
پیدا شدن و درمان
کشور از سیدستان
کشور و سیدستان

ملاح ۱۴ آذر ۱۳۷۳

کشور از سیدستان
کشور و سیدستان
کشور از سیدستان
کشور و سیدستان
کشور از سیدستان
کشور و سیدستان
کشور از سیدستان
کشور و سیدستان
کشور از سیدستان
کشور و سیدستان
کشور از سیدستان
کشور و سیدستان

ملاح ۱۵ آذر ۱۳۷۳

یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر در کشور آلوده به ویروس هپاتیت هستند

در ایران بیش از یک میلیون نفر
سند که حدود ۳۷ تا ۴۵ درصد از
مردم کشور را تشکیل می‌دهند
بسیار از این افراد مبتلا به
و سایر ویروس‌ها می‌باشند
کشور و در سیدستان
کشور و در سیدستان
کشور و در سیدستان
کشور و در سیدستان

روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳

دوره ۱۳۷۳

۱۵۱ هزار خانوار روستایی عزیزترین از حیات بهداشتی بناخواهند

خانوار عزیزترین و سالم‌ترین
خانوار در کشور ۲۷۲ روستای
۲۰ - خانوار این روستای تا ۱۵۱ هزار
خانوار فاقد معیار بهداشتی هستند.

ملاح ۱۶ دی ۱۳۷۳
کشور و در سیدستان
کشور و در سیدستان
کشور و در سیدستان
کشور و در سیدستان
کشور و در سیدستان
کشور و در سیدستان
کشور و در سیدستان
کشور و در سیدستان

ملاح ۱۶ دی ۱۳۷۳

فرهنگ

مجمع خواهران قاری قرآن بندر انزلی گشایش یافت

مجمع انزلی سیدستان
مجمع انزلی سیدستان
مجمع انزلی سیدستان
مجمع انزلی سیدستان
مجمع انزلی سیدستان
مجمع انزلی سیدستان
مجمع انزلی سیدستان
مجمع انزلی سیدستان

ملاح ۲۸ آذر ۱۳۷۳

عساکت تکلم قرآنی "مطلع الفجر" در آذربایجان غربی آغاز شد

روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳

ملاح ۱۶ دی ۱۳۷۳

عزیزترین ملی در کام آتش!

سرود و در سیدستان
سرود و در سیدستان
سرود و در سیدستان
سرود و در سیدستان
سرود و در سیدستان
سرود و در سیدستان
سرود و در سیدستان
سرود و در سیدستان

ملاح ۱۷ آذر ۱۳۷۳

گروهیانی حافظان و قاریان بسیجی استان گلستان

سرود و در سیدستان
سرود و در سیدستان
سرود و در سیدستان
سرود و در سیدستان
سرود و در سیدستان
سرود و در سیدستان
سرود و در سیدستان
سرود و در سیدستان

ملاح ۹ آذر ۱۳۷۳

تفسیر سیاسی "کلیشه" به ریسمان "شدی" جنگ می‌زند

روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳

ملاح ۳ آذر ۱۳۷۳

مستشار وزارت ارشاد به شاهان رواج فرهنگ امثال در جامعه

روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳
روزنامه ۷ آذر ۱۳۷۳

ملاح ۱۶ دی ۱۳۷۳

کار و کارگری

اشتغال و بیکاری

نمایش گفنی

افزایش کاری اجباری

معاون اقتصاد در وزارتخانه ایران حدوداً ۱۰۰۰۰۰ نفر در روز پنجشنبه بیکاری اعلام کرده است. او همچنین در سخنرانی خود تأکید بر سبب بیکاری کارگران را برای اشتغال دادن استوار و مستأهلان دانست.

مشکلات بیکاری معلولان را رفع کنید

دوستان معلولان بسیار گناه دارم و

تأکید می‌کنم که در این روزهای بیکاری و از هر چه بیشتر در مشکلات بیکاری هم در میان است. ما کارگران بیکار را در هر روز می‌بینیم که در خیابان‌ها و بازارها و در محله‌ها گمراه می‌گردند و در جستجوی کار می‌گردند و در هر روز می‌بینیم که در خیابان‌ها و بازارها و در محله‌ها گمراه می‌گردند و در جستجوی کار می‌گردند و در هر روز می‌بینیم که در خیابان‌ها و بازارها و در محله‌ها گمراه می‌گردند و در جستجوی کار می‌گردند.

معلولان که اساسی‌ترین مشکل است. استفاده معلولان از ابزارها، قطار و هواپیما هر روز در حال پیشرفت است. ۲- بیکاری که معلولان سرگشته‌ترین معلول است. طرح معاش و کار و در زمان معلولان را بیکار نگه داشتن برای دولت است. ۳- قوانین را به معلولان سرسانند که سرچشمه اشتغال معلولان لازم است. ۴- بافتن و بافتن ماشین برچسب شود. ۵- معلولان و ماشین برچسب و بیکاری که این کشور پیش از دیگر افراد معلولان به آن می‌باشد. دولت باید راه‌های مستقیم معلولان را بشناسد و به عنوان مثال و با وام دولت به آن‌ها در ایجاد اشتغال قرار دهد. ۶- مشکل بیکاری و بیکاری که معلولان با استفاده از ماشین‌های مالی و غیره می‌توانند به عنوان کارگران، کارخانه‌ها، شرکت‌ها و غیره اشتغال دهند و کارگران

جمهوری اسلامی ۳ آذر ۱۳۷۳

این امر برای دولت و برای مردم بسیار مهم است. در روزنامه‌ها می‌توانیم ببینیم که در هر روز می‌بینیم که در خیابان‌ها و بازارها و در محله‌ها گمراه می‌گردند و در جستجوی کار می‌گردند.

شماره ۱۵ دی ۱۳۷۳

ادامه بیکارسازیها در ایران

منظر بیرون از برج آزادی تهران. عنوان بیانات: تعدیل نیروی انسانی با استفاده از ماده ۲۷ قانون کار جمهوری اسلامی. بیانات در باره: بیانی این بیانات به منظور اطلاع رسانی در مورد این بیانات و اطلاع رسانی در مورد این بیانات.

تاریخ امروز آذر ۱۳۷۳

با وجود میلیونها بیکار، بیمه بیکاری شامل کمتر از ۴۰ هزار نفر می‌شود

با وجود ۵ میلیون بیکار در ایران، تنها ۴۰ هزار نفر بیمه بیکاری شده‌اند. این امر نشان‌دهنده کمبود بودجه است.

تاریخ امروز آذر ۱۳۷۳

شکایت وسیع کارگران از اخراج

کارگران در سراسر ایران از اخراج و بی‌کفایتی کارگران شکایت می‌کنند. این امر نشان‌دهنده کمبود بودجه است.

تاریخ امروز آذر ۱۳۷۳

رژیم کار و امور اجتماعی نيل به رشد اقتصادی مطلوب در گرو جلوگیری از تورم و بیکاری است

رژیم کار و امور اجتماعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این امر نشان‌دهنده کمبود بودجه است.



خانه کارگر از شرکت، هروا، هصار، زوزیم، یکی از کارگران عنصر، شکایت از شرایط کار این شرکت، گفت: به خاطر وجود سرمای زیاد در قسمتهای مختلف، در این شرکت، دچار ناآرامی شده‌ام به نوشته روزنامه کار و کارگر، در این باره، یکی از سرپرستان، خطاب به مجری، گفت کارگران "فیلینگ و استریل" که در خطوط صد در صد همراه با بکار به کار مشغولند، کار بسیار دشوار و طاقت فرمائی انجام می‌دهند کارگران این بخش تماما زرد هستند و با چینه و ماسک کار می‌کنند و اکثر آنها از ناراحتی‌های شدید، استخوانی رنج می‌برند. وی همچنین گفت که اگر شرط سنی بازنشستگی برداشته شود، بسیاری از کارگران، از دسته می‌شوند و در شب این صورت هیچ یک از آنها، از ۳۰ سال کار در این محیط نیست. یکی از زنان کارگر که در بخش نور آثار می‌کند، گفت: با توجه به اینکه با نور مستقیم سر و کار داریم دچار سردرد، چشم، سردام و غیر ممکن است که می‌توانم ۳۰ سال در این کارخانه کار کنم. وی خواست که شرط سنی بازنشستگی در کارهای سخت و زیان آور حذف شود.

کارگر امروز آذومآ ۱۳۷۳

آمار و ارقام

... در سال ۷۱ تعداد ۷۸۰ هزار و ۳۳ کارگاه خدمات عمومی، خانوار در کل کشور به فعالیت اشتغال داشته‌اند. از این تعداد کارگاههای تعمیر وسایل شخصی و خانگی ۳۸ درصد، گرماده ۲۰ درصد، ماشین ۱۰ درصد، تعمیر کفش ۹ درصد، تعمیر و نگهداری فرش و منسوجات و پوشاک ۶ درصد، تعمیر و شانه دوپیزه ۶ درصد، تعمیر ۲ درصد، و سایر خدمات عمومی ۳ درصد گزارش شده‌اند. به گزارش روابط عمومی مرکز آمار ایران، در سال ۷۱ تعداد ۱۱۷ هزار و ۶۰ نفر در کارگاههای خدمات عمومی خانوار به کار اشتغال داشتند که ۷۴ درصد، درصدهای تولیدی و خدماتی بودند. بررسی توزیع اشتغال در کارگاههای خدمات عمومی خانوار در فعالیت‌های مختلف، بیانگر

آن است که فعالیت‌های تعمیر وسایل شخصی و خانگی، گرماده و ماشین به ترتیب با ۳۶.۳، ۳۶.۴ و ۱۱ درصد در رتبه‌های اول تا سوم قرار داشتند. براساس این گزارش آموزش سرمایه کارگاه، کارگاههای خدمات عمومی خانوار ۱۸۵۳۳ میلیون ریال گزارش شده است. همچنین بررسی میزان سرمایه کارگاه، ازجمله سهم دولت، کارگاههای خدمات عمومی خانوار نشان می‌دهد که از میان فعالیت‌های مختلف، گرماده با ۸۵۶۲ میلیون ریال بیشترین و تعمیر کفش با ۱۰۵ میلیون ریال کمترین میزان سرمایه‌گذاری را به خود اختصاص دادند.

جمهوری اسلامی ۲۲ آبان ۱۳۷۳

نشریه «نتایج طرح آمارگیری صنعتی سال ۱۳۷۱» منتشر شد

بررسی نتایج بدست آمده از آمارگیری صنعتی سال (۱۳۷۱)، نشان می‌دهد که در سال ۷۰ تعداد ۸۶۸۲ کارگاه بزرگ صنعتی (کارگاههای دارای ۱۰ نفر کارگر و بیشتر) در کشور به فعالیت اشتغال داشتند. بگزارش روابط عمومی مرکز آمار ایران از این تعداد، استان تهران با ۱۸۸۸ کارگاه ۲۳ درصد، استان آذربایجان با ۵۱۵ کارگاه ۹.۱ درصد و استان خراسان با ۴۵۸ کارگاه ۸.۱ درصد به ترتیب دارای بیشترین تعداد کارگاه بودند. همچنین استان کهگیلویه و بویر احمد با داشتن بیش کارگاه بزرگ صنعتی دارای بهترین تعداد کارگاه بود. در سال ۱۳۷۰ تعداد ۶۳۰ هزار و ۲۰۶ نفر در کارگاههای بزرگ صنعتی به فعالیت اشتغال داشتند که از این تعداد به ترتیب استان تهران، آذربایجان و زنجان، تا ۳۶ درصد، ۱۳ درصد و ۷ درصد، در بیشترین تعداد شاغلین در کارگاههای بزرگ صنعتی بودند. بزرگترین سهم در سال ۱۳۷۰، تهران، سراسر، آذربایجان، آذربایجان، بزرگ صنعتی ۶۶۵۰۱ میلیارد ریال سرمایه‌های این استان، استان تهران با ۱۲۱ میلیارد ریال ۲۶ درصد، استان تهران با ۱۰۰ میلیارد ریال ۱۵ درصد و استان تهران با ۷۸

میلارد ریال ۷.۳ بیشترین میزان سرمایه‌گذاری را به خود اختصاص دادند.

مبلغ ۲۲ هزار ۱۳۷۳

سرمایه گذاری در صنایع ۶۰ درصد افزایش یافت

اداره کل آمار وزارت صنایع طی گزارشی آخرین آمار مقایسه‌ای موجود، میانه‌های ساله در هفت ماهه اول و هفت ماهه اول سال ۷۳ را اعلام کرد. به گزارش روابط عمومی وزارت صنایع بر اساس این آمار در هفت ماهه اول سال ۷۳ تعداد ۲۱۴۸ فقره پروانه بهره‌برداری از واحدهای تولیدی با حجم سرمایه‌گذاری ۱۸۳۰ میلیارد ریال صادر شده که زمینه اشتغال ۶۰۶۷۵ نفر را فراهم کرده است. این میزان در مقایسه با همان مشابه سال گذشته از لحاظ تعداد پروانه‌های بهره‌برداری، ۵۱۶ درصد افزایش و حجم سرمایه‌های این اشتغال، ۳۲۹ درصد افزایش داشت.

ابزار ۸ آذر ۱۳۷۳

برنامه‌های سازمان بهره‌وری ملی ایران برای آموزش مردم و عمده‌ترین مشکلات صنعتی کشور

... به دلیل این که درصدهای بسیار بالایی از شرکت‌های موجود در کشور را واحدهای کوچک، متوسط و تولیدی تشکیل می‌دهد، و درصدهای شاغلین در این واحدها نیز بالا است لذا به سیاست‌گذاری و تمرکز این واحدها نسبت به قبل بیشتر توجه شده است. طبق آمار موجود ۹۶ درصد کارگاههای صنعتی کشور کمتر از ۱۰ نفر شاغل دارند که این واحدها ۳۹ درصد ارزش افزوده کشور را ایجاد می‌کنند و نزدیک به ۲۵ درصد شاغلین در صنعت کشور نیز در کارگاههای کوچک کار می‌کنند.

روايات ۲۳ آبان ۱۳۷۳

اقدامات و طرحهای دولت

وزیر کار و امور اجتماعی :

استان کرمان به یکی از مهمترین مراکز تولیدی و صنعتی کشور تبدیل می‌شود.

وزیر کار و امور اجتماعی گفت: استان کرمان با بهره‌مندی از کشاورزی و صنعتی در استان کرمان این استان را به یکی از بهترین مراکز تولیدی و صنعتی کشور تبدیل می‌کند. وزیر کار و امور اجتماعی همچنین از کارخانه‌های دولتی در استان کرمان با کارگران، گفتگو برداشت. ایشان کرمان از نظر معادن در جایگاه سیم قرار دارد، میزان متوسط استخراج سالانه معادن آن، به ارزش ۱۵۰ میلیارد ریال است و در بخش اشتغال این استان در حدود ۲۰ هزار نفر شاغلند.

... در شهرستان اراک وزیر صنایع طی سخنانی با اشاره به سیاست‌ها و برنامه‌های وزارت صنایع چهارچوب آمار در محدوده برنامه دوم اعلام کرد. گفت: ... شاخه‌ها در سال جاری به خاطر محدود کردن تسهیلات بانکی توسط بانکون برده سال ۷۳ و سیاست‌های انقباضی که در شده، بانکی اتخاذ شد، نقدینگی واحدها با نگاه روستا و صنعتی، وی گفت: با تصمیم‌گیری سازمان در بخش تجارت عامل ایجاد اشتغال و تورم است. و اگر این نقدینگی وارد بخش تولید کشور شود، تورم دوم را تشدید نمی‌کند بلکه می‌تواند با تولید بیشتر موجب رفاهیت در بازار شود و قوه‌ها را کاهش داد.

اطلاعات ۱۸ آبان ۱۳۷۳

تجارت صنعت در گروه افزایش تولیدات داخلی است

وزیر صنایع... گفت، دولت برای حداکثر استفاده از سرمایه‌های ملی، باید بازاری اجرایی قوی در سمت نیازمند است. همچنین نعمت‌زاده همچنین با اشاره به عدم خصوصی سازی گفت: بحث انحصار دارای خدمات، شفاف است، که باید با اشتغال از به‌های ملی آن و با مشارکت در بازارهای داخلی زمینه‌های به‌های ملی آن فراهم شود. وی در ادامه، بر این تأکید کرد که هزینه‌های انرژی،

زن وزن ستیزی

مجلسی در امرای مستشاران مجلس
 در این باره: «ما که گفتم، پسران
 مستشاران که در ارتش و در وزارت
 و وزارت جنگ در ارتش این امر را
 امرای مستشاران غیر ایرانی به نام ژنرال
 مستشار ملی، مستشار خلق، مستشار
 اسلامی ایران، در مورد کنفرانس
 جهانی زن، سخن به تلاش دلس امیر
 زنان زیاد زیادت می‌پوشد و هلاک
 صندوق محبت ملل محمد برگزار
 می‌شود»

مجلسی، ۶ دی ۱۳۷۲

آپارتاید جنسی

پارک ویژه بانوان در ارومیه

ارومیه، شهردار اروپا گفت: نه زودی،
 بهره‌برداری از محوطه شهرداری
 منطقه سه به عنوان پارک ویژه بانوان
 آغاز خواهد شد.

روایت، ۱۲ مرداد ۱۳۷۳

روسیا و معاونان دانشجویی و فرهنگی
 دانشگاهها و دانشکدههای علوم
 پزشکی و خدمات بهداشتی در پایان
 گردهمایی خود حواستار اختصاص
 تعدادی از بیمارستان‌های موجود به
 بانوان شدند.

کیهان، ۲۲ مرداد ۱۳۷۲

افتتاح مجتمع آموزشی علوم اسلامی کوزل

مجتمع آموزش علوم اسلامی کوزل با
 گنجینه‌های خواهران داوطلب در دوره
 جدید آموزشی، حوزوی با رشته‌های
 تخصصی، فقه و حقوق، علوم قرآنی و
 حدیث، فلسفه و عرفان، تعلیم و تربیت
 و مشاوره کار خود را آغاز کرده است.

زن روز، ۱۹ مهر ۱۳۷۲

اولین دانشگاه مخصوص بانوان

تفصیل دانشگاه مخصوص بانوان،
 نخست معاون دانشگاه روان شناسی
 ناپیی زنان در نظر معاونت فرهنگی

استاد بالا رود با اینکه سابقه و
 روزی، عفت از عمل را می‌کند.

سلام، ۶ آبان ۱۳۷۲

«در خصوص احجاب و برداشتن
 تحلیل شما خوب بود و این نتیجه‌گیری
 شما منطقی بود، مثلا شما تجاوز
 به حریم احجاب را سفته استوار، تجاوز
 و دزدی تشبیه کرده بودند حال اگر
 کسی انحراف از انبساط منزل خودش
 دفاع کند، باید به زور او را وارد کرد
 که استوار را انجام دهد»

سلام، «اینجا عرض کنیم که اگر
 کسی بخواد از اینکه خراب بود
 دفاع کند می‌بهرید، که فردی عادل و
 عادل نیست شما یک شیطان روانی
 داد که استوار، تجاوز خود را مرتبه
 انحراف و تجاوز و تجاوز از حد
 می‌دهد بنابراین چنین فردی
 نمی‌تواند به صورت یک قاعده برود
 استفاده باشد»

سلام، ۵ دی ۱۳۷۲

فعالیت‌های بین المللی

سمینار «سیمای دختر بچه‌ها»

اولین سمینار سیمای دختر بچه‌ها ۱۲
 دی ماه جاری، از طرف دفتر امور زنان
 نهاد ریاست جمهوری و با همکاری
 دفتر صندوق کودکان سازمان ملل
 (یونیسف) در تهران برگزار میشود.
 در این سمینار سخنرانان: دیدگاه
 اسلام درباره دختر بچه‌ها، آموزش و
 پرورش، بهداشت، مورد بحث و
 رسمی قرار می‌گیرد.

مجلسی، ۸ آبان ۱۳۷۲

اولین گردهمایی زنان مسلمان عمر ایرانی در تهران برگزار شد

در این همایش تعداد کثیری از بانوان

حجاب اجباری

مجازات عدم رعایت حجاب شرعی

مصادیق زنانه‌ای که بدون حجاب
 شرعی در معابر و اماکن عمومی ظاهر
 شدند مرتکب جرم شده و تخریب
 می‌شوند.

مجازات عدم رعایت حجاب شرعی تا
 ۲۶ مرتبه تلافی خواهد بود...

روایت، ۲۹ مهر ۱۳۷۲

عذر بدتر از گناه

«... پوشش ایجادکننده از دریا تا به
 عنوان لباسی مطلق و نسبی» شرح بوده
 و همچنین ذری به‌عنوان از عفت و
 اخلاق، جامعه حرمت، نموده است.
 در سرپوشهای وطنی و ذیله‌های
 مدیانه‌ای در حد تک بلایه سرش باشد
 و بازنگران در آنرا همچون انگ
 عام بر گرده خود می‌پوشند... زمار
 سرپوشهای ایرانی غالباً چندماده‌ای
 نسری هستند که با دو بخش
 «سازگن‌های چوبی» به همراه لباس‌های
 رنگارنگ به نمایش در می‌آیند و با
 سایه‌بانگر زنانه‌ای می‌پوشانند که به
 مهر، خانه شوهر را رنگ می‌کوبند و
 یا اشک می‌ریزند و سرت بر سر
 مهر خود می‌زنند»

جمهوری اسلامی، ۶ آبان ۱۳۷۲

«چرا باید پوشیدن چادر اجباری
 باشد آیا تمام مشکلات ما حل شده و
 الآن فقط مشکل چادر پوشیدن و
 حجاب و مذهبی و سازش با ماهواره
 و دستاوردهای فرهنگی و علمی...
 است»

سلام، «مسئله حجاب از احکام مسلم
 است اگرچه چادر برای حفظ حجاب
 الزامی نیست»

«چرا غیرنکار صدا و سیما برای
 تهیه گزارش در سطح جامعه سراغ
 زنیان، چادری می‌رود آیا این چادر
 باعث می‌شود که سطح فکر و شعور

مجلسی در امرای مستشاران مجلس
 در این باره: «ما که گفتم، پسران
 مستشاران که در ارتش و در وزارت
 و وزارت جنگ در ارتش این امر را
 امرای مستشاران غیر ایرانی به نام ژنرال
 مستشار ملی، مستشار خلق، مستشار
 اسلامی ایران، در مورد کنفرانس
 جهانی زن، سخن به تلاش دلس امیر
 زنان زیاد زیادت می‌پوشد و هلاک
 صندوق محبت ملل محمد برگزار
 می‌شود»

روایت، ۹ آبان ۱۳۷۲

صاحبان هفت کارخانه نسری تبریز تحت تعقیب قرار گرفتند

تبریز، سرکارهای احبابی اسلامی،
 صاحبان هفت کارخانه و کارگاه
 نسری در تبریز با دلیل عدول از
 انجام تعهد در حدود قبول فتنه به
 مراجع دولتی از سوی سازمان تعزیرات
 محلی تبریز تعقیب شد.

روایت، ۲۶ آبان ۱۳۷۲

تشکیل ستاد امر به معروف برای افزایش تولید در کارخانجات

«... جهت افزایش بهره‌وری و بالا بردن
 سطح تولید در کارخانجات، ستاد امر
 به معروف و نسیب از متکر ایجاد
 می‌شود. بنا به گزارش کار
 کارگزار، کارخانه‌ها، دستورالعمل‌های
 امر به معروف و نسیب از متکر در
 کارخانجات ایجاد می‌شوند. ستاد گزارش
 فوق، این ستادها مشکل از مدیریت
 کارخانجات، امام خمینی، افراد
 بی‌بسی و شرکهای اسلامی خواهند
 بود. خلق این گزارش، هدف این
 ستادها بالا بردن سطح تولید و
 افزایش بهره‌وری در کارخانجات است
 و نقش روحانیون در آن ایجاد وحدت
 بین روحانیون، شوراهای اسلامی و
 انجمن‌های ادوایی خواهد بود»

کارگزار امروز، آذر ماه ۱۳۷۲

مهاجران دانشگاه آزاد اسلامی سا
۵۰۰ دانشجو و ۲۴ استاد در روز
آمراز به کار کرد

رهبر پادشاهی سرد استاد امور
حرامان در معاونت فرهنگی دانشگاه
آزاد گفت: اولین هدف ما از تشکیل
این مرکز آموزشی است ما به این
نقشه رسیدیم که اگر شرایط در سطح
دانشگاه از استانیتر آماده کنیم که
همه آنها دانشجویان محلی باشند
باشند و از جوانان محلی بیایند در
تدریس درجه‌دوازده باشند. می‌توانیم
برای دانشجویان آموزشی هم باشد
تا در نوبت خدمات و رفاه محلیه
مجموعاً روی خود چادر استاد ما
در نظر داریم تا استانی‌ساز هم
رفاه محلیه چادری باشد.

۱۳۷۳ دی ۲۳ روز دود

نصوه ممرضی زن در کتیب درسی دوره ابتدایی قبل و بعد از انقلاب

درست است زنان در مجموع دانش
درسی دوره ابتدایی در سال ۱۳۵۸ در
کشور با سال ۱۳۵۲ تنها در دروس
کلیه پایه است.

در کتب درسی دوره ابتدایی قبل و
بعد از انقلاب نسبتاً به آزاد هم
چون از امر خود آنها جدا شده است
اینجا به مشاهده

در کتب درسی قبل از انقلاب نشان
دری نسبت به اقتضای و شناختی و
اخلاقی برادران پیدا کرده است.

در کتب درسی بعد از انقلاب
درست باورده که به همه چیز را در
حال انجام کار خارج از منزل نشان
می‌دهد تقریباً ۱۴ درصد نسبت به
قبل از انقلاب دانشگاه است.

۹۰ عنوان از ۱۸ عنوان نظری که
در کتب درسی درسی قبل از انقلاب
برای زنان مطرح شده بود که
تنها در درسی بعد از انقلاب حذف
شدند.

در کتب درسی بعد از انقلاب زنان
از کلیه مضامین که در کتب درسی
قبل از انقلاب آغاز را در حال آموزش
فرمان نشان می‌دهد. علاوه بر آنکه
اکثری در تدریس به افعال مشخصی از

در این تدریس از اصطلاحات مختلف
و در این تدریس نشان دادند که
اصطلاحات مختلف در درسی از نظر
تدریس در این دانشگاه است.

زن روز ۱۶ آبان ۱۳۷۳

گروه اختتامی برای مسافرت بانوان در قطارها

با حضور رها پیشرو بانوان مسافر که
به میهمانی با قطار مسر می‌نمایند در
هر قطار سفر گروه اختتامی ۱۵
شماره است.

سلام ۱۵ دی ۱۳۷۳

فعالیت سیاسی

فرهنگ ملی و سنتی مغایر با اسلام باید از بین برود

امین سیمیا سالک به جامعه رسد
نوعی مذهب استعمار و زور به مردم
پیدا روز در سیمیا ارتداد ایران
سرگزار شده مردم بی‌روزی از فرهنگ
مردم ایران در سیمیا شدی اسلامی
و این عمل جامعه از دست برداریم
مردمان زنند و در عصر کنونی به
نشان فعالیت کشورهای پیشرفته از
سلام اسلامی در ایران ما باشد و سلام
و سلامت از سلام و ایستادگی است.

۱۳۷۳ دی ۳۱ روز دود

اخری ۱۵۰۰ برادر و سرور ۱۳۰
سابق فرهنگی معیشتی و سیاسی و
سیاسی ۱۳۷ گرامر سیاسی و شایسته
فرهنگی ایرانی از سرانده‌های بی‌وز
ساز سرگشته همه زن و دور ۱۵۰
است.

جمهوری اسلامی ۲۶ آبان ۱۳۷۳

عشر بزرگ ساله آغاز با حضور
های مذهبی و سیاسی در ورشکند
مفسد هزار نفر از سرگزار شد
پای در این مردم گفت: شما و
باغی و در سیمیا انقلابی را در جامعه
ما و مخالف جنگ و شهادت شهروان
پس می‌تواند مردم را از راه ما دور
دانی از پس از سرور انقلاب اسلامی
است.

سلام ۵ آذر ۱۳۷۳

اولین سمینار زن و رسانه‌ها به
گوشش دفتر امور زنان در تالار
اندیشه برگزار شد. سونیا پور با این
کارگردان و مجری برنامه‌های سیاسی
جمهوری اسلامی گفت: چه زن در
سیمیا و بدون زن چه برای اشتراک
دور از وضعیت غیر اسلامی و غیر
انسانی است و ما باید زنان را با
سرک اسلامی و الهی آنها در رسانه‌ها
طرح کنیم.

زبان ۱۷ دی ۱۳۷۳

زنان حزب الله

رشد روز مراسم انتشاره ایران‌سین
دوره رسانات ایران و سطح اسلامی
مهاجران دانش آموز برادران کشور
بخت بی‌وزن کار بستهای مقاومت
در اردوگاه شهری شده و زنان در
پشتاد و سرگزار شد.

آبان ۱۶ مرداد ۱۳۷۳

دریس مشاوره فرهنگی روزش
سازگار صحیح با عدالت اجتماعی
مکانه فرهنگی در شهر سرگزار
برای شد.

جمهوری اسلامی ۲۳ آبان ۱۳۷۳

الگوی زن مسلمان

میر محمد وزیر فرهنگ و ارشاد
اسلامی در مراسم انتشاره دانشگاه
شهر گفت: سواد حقوقی زنان و
مراکز با پیروی از خود و خود و
قدرت کارمندان سواد خود و سر
ارشد است گفت: فراوانی و تاج خود
پیدا شده از اصول مختلف اسلامی
است که عالی که در مردم شده شما
به عنوان اولین برای کودکان جامعه
دین و پادشاهی دستور به خود
چرخید.

ویسر به مشاهده گفت: انقلاب
اسلامی و تجربه خودش را به انجام

رسانه و ویژه شما است که با
بالا بردن توان تحسینی و چشم
پوشش از کارهای جری و شرکت
در مسائل سیاسی خودتان را که
اسلام مشخص کرده شناخته
بازشنید و برای گردان این حقوق
دچار ارقام و تقریب نشوید.

جمهوری اسلامی ۳۱ آبان ۱۳۷۳

آموزش

تمامی زندانیان باسواد شده‌اند

لاهوری رییس زندانبانان و اقامات
تائین و مربوط کشور گفت: ما
پشت ۲۰ درصد از کار بازرگان
زندانبان می‌سازد هستند باسواد
تمام زندانبانان را سواد کنیم
در اسفند کشور در زندانبانان
استاد در آدرس و شناختی و
سرآمد سیمیا ۴ هزار نفر زندانی
داریم که ۳۰ درصد از روز هستند.

زبان ۲۰ شهریور ۱۳۷۳

۴۶ درصد دانش آموزان کشور را دختران تشکیل می‌دهند

وزیر آموزش و پرورش گفت: سران
اخبار سالانه جمهوری اسلامی برابر
فردی شدند. محسنی برادران و
سران بود که درصد ابتدایی
دختران با کشور ۱۸ درصد افزایش
یافته است.

سلام ۸ دی ۱۳۷۳

همرگزینی

مراکز با ولادت حضرت امام
و جانشینان امام موسی کاظم
از اوج ۵ هزار مرد و امام سرگزار
می‌شد.

در اندام برادرهای پیام یافته در
نصیه شما روحیه‌هایی با سران
از اوج آبان سرگزار می‌شد
استادهای برجسته شهری که با
مراکز هر یک با سران مرد و

۱۳۳۸ از مقام نخست و استادیار فارس و شریف‌الدوله به ترتیب هر یک ۸۰۰ و ۶۳۰ مبرور و استاد در مقام‌های دوم و سوم قرار دارند.

۲۶ آبان ۱۳۳۳ ارتداد ۱۵۰ زوج با نام‌های کتیبه استاد به حالت مجرم محکوم شدند.

۲۸ آبان ۱۳۳۳ اعزاز باهنیادار ۵۰۰۰ استاد و مبرور ۸۰۰ زوج میزان هشت و پاری به مکان بستند می‌روند.

جمهوری اسلامی، ۲۳ آبان ۱۳۳۳

اولین اردوی زمستانی، آموزش معادین همدان با حضور ۵۰۰ نفر از موبدیان کتیبه استاد از استان خراسان با سفار شکیلا حبیبی در اردوگاه سرپوشی تازان‌الامه مشاهده برگزار شد.

مجلس شورای ۲۰ آبان ۱۳۳۳

تعیین

رئیس متخصص و دشواری‌های اشتغال

به اساس آمار رسمی جمهوری اسلامی، به هم اشتغال زنان در کارخانه‌های صنعتی کمتر از پیش از ۱۲۶ هزار نفر در سال ۱۳۳۷ به حدود ۱۱۳ هزار نفر در سال ۱۳۳۹ کاهش یافته است. یکی از دلایل مهمی در کاهش کارکنان صنعتی، اظهار داشت که در جامعه مرد سالار ایران، تعیین پس‌راه رشد را از میان برداشتن بر زنان می‌بیند. وی افزود که این حرکت در زنان و دختران را در دانشگاه‌های فنی و تخصصی نیز می‌بیند. از سال‌های آغاز می‌گردد و در مدرسه و دانشگاه و جامعه ادات می‌بیند.

اردو، تازان، ۱۸ آذر ۱۳۳۳

مجلس ۸۵ درصد مبرور تازان، کشور تازان را زنان روستایی ساخته می‌شود. سالانه یک میلیارد ۲۰۰ هزار متر مربع فرش تولیدی زنانه و ... در اردو، بانک ملیون و یکصد هزار دلار به خارج از کشور صادر می‌شود.

مجلس، ۲۳ آذر ۱۳۳۳

با موافقت سازمان امور اداری و استخدامی کشور برای اولین بار در شرفه معالی‌المراد، زنان روستایی در معاونت شریع سازمان، مأموران، آموزش و ترویج وزارت کشاورزی شامل شد. خانم دکتر سعیدی مدیر کل این دفتر گفت: حداقل نزدیک به ۳۰ درصد از دانشمندیهای مربوط به کشاورزی اسم از کشاورزان، دانش و برداشت و مراحل تولید محصولات کشاورزی، در کشور را زنان روستایی انجام می‌دهند.

جمهوری اسلامی، ۲۶ آذر ۱۳۳۳

ورزش

چرا تیم ملی تیراندازی ایران در مراسم افتتاحیه حضور نداشت؟

دوازدهمین دوره مسابقات آسیایی در شهر هیرودیه‌ای، ژاپن در شامپلی برگزار شد که بانوان ایرانی در مراسم ویژه افتتاحیه حضور نداشتند. رئیس محلی تیم کتیبه ملی تیراندازی گفت: ما دارای برنامه ورود و خروج خاصی بودیم، نفس حضور خانوانان در ویژه برای ما بسیار مهم بود و مسئله خاصی هم در مورد حضور خانوانان آنها نبود. شاید وقت لازم در این مورد اشتغال نشده است.

روز دوم، ۷ آذر ۱۳۳۳

بازیه‌های بانوان کشورهای اسلامی

مقامات ویژه عالی‌مقامی رئیس شورای همبستگی ورزشی بانوان کشورهای اسلامی از اسلام آباد دومین دوره بازیهای بانوان کشورهای اسلامی در

۱۲ رشته برگزار خواهد شد. وی گفت: تا زمانی که ارزشمندی بانوان را در دولت نبود هیچ سعی برای حضور زنان، مسلمانان در همه‌جای سازمان‌ها و هیئت‌ها و بازیهای سازگار و حرفه‌ای در جهت تقویت این حضور است ... بانوان کشورهای مسلمان در لازم‌الاجرا است. این و سازمان‌ها حضور بسیار کمتری دارند ... دومین دوره بازیهای بانوان قرار است در اکتبر ۱۹۹۷ در اسلام آباد پاکستان برگزار شود.

مجلس، ۲۲ آذر ۱۳۳۳

خودکشی و خودکشی

آمار خودکشی در فصل تابستان بالا می‌رود

مقامات رسمی سازمان آتش نشانی با انتشار گزارشی اعلام کرد: معمولاً در این فصل از سال آمار خودکشی‌ها خصوصاً در بین جوانان و جوانان اروپایی، می‌گیرد ... انگیزه‌های خودکشی در میان این مقطع سنی، وجود روش‌ها نامشروع بین دختران و پسران نوجوان است. که آنها به دلیل عدم امکان والدین و وجود بی‌بندوباری و عدم تعهد و مسئولیت ایجاد می‌شود و آنها به سطح بسیار نامطلوب و دردناکی از چند اقدام به خودکشی متوجه می‌گردند. لازم به یادآوری است که وقوع موارد خودکشی و خودکشی در میان زنان و دختران به مراتب بیشتر از مردان است و این معلوم به دلیل ... مردان از به خطر انداختن سائق و ارزش ویژه زنان در جامعه اسلامی است.

روز دوم، ۷ آذر ۱۳۳۳

سنگار زنان

خانم محرم نلاج فرزند ۳۳ ساله اهل و ساکن در تهران به اتهام زنانه، محبوسه و شرکت در حمل و نقل فرزندان به همدان محرم محرم گردید که با گذشت اولیا دم همدان

سابقاً و در محکومین زنای محصن، حکم رسم (سنگار) به اجرا درآمد.

آذر ۲۳ مرداد ۱۳۳۳

زن و قانون

تعدادی اخیراً کرده‌اند، به مجلس شورای اسلامی تقسیم شده است که در صورت تصویب آن بانوان می‌توانند با پشتیبانی در دادگاهها استخدام شوند، و همچنین ... در کل کارکنان دادگاهها مثل قاضی یا قاضی این لایحه ملی دو ماه آینده در میان دارندگان مسئول رشته‌های قضایی به میان می‌آید. همچنین چند دادگاهها خواهد شد.

روز دوم، ۶ سپ ۱۳۳۳

آنها که برای در پاسخ به سوال خبرنگار مشهوری پیرامون تعدادی از قضایا توسط بانوان اظهار داشت: خودکشی در دستگاه قضایی ایران محدودی زنان امداد را برای انجام شده است. تعداد زیادی بانوان در سید قضایا سالانه با کلاً دو دادگاه می‌کشند. ۱۸۷۹ نفر حاکم لازم که او این تعداد ۵۳ نفر در کادر قضایی مشور دارند.

مجلس، ۱۷ شهریور ۱۳۳۳

محکومیت جمهوری اسلامی

گروه حقوق بشر پارلمان انگلستان، جمهوری اسلامی را به «برق‌قاری» با زنان متهم کرد

بانوان ساکنان محله گروه حقوق بشر پارلمان انگلستان، ۱۰ آذر گزارشی درباره «پدیده‌های با زنان و حقوق آنان» در جمهوری اسلامی و ذکر مواردی از آنها، واره، جمهوری اسلامی را به «خلم‌شدی و پدیده‌های با زنان متهم شده» در آذر ۱۵ آذر ۱۳۳۳

سخن با خواننده

نخستین شماره «نقطه» پیشرونی ثابت. شریه‌ای که می‌خواهد؛ ۱. با دقت و درستی بیشترین اطلاعات ممکن را در زمینه‌های گوناگون زندگی مردم ایران، منطقه و جهان در دسترس ناخوانندگان عزیز بگذارد. ۲. با آوردن پژوهش‌ها، نقدها و بررسی‌ها با هر گرایش فکری، پریش سیاسی در خدمت آگاهی بیشتر به مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی باشد. ۳. تریبونی باشد برای همه کسانی که به رهائی و آزادی و شکوفایی ایران دل‌بسته‌اند و آرزوی جهان بهتری را دارند.

انعکاس سخن و اندیشه‌های متنوع و چه با استثناء در «نقطه» به معنی آن است که به سرخورد اندیشه‌ها، پذیرش افق‌های فکری گوناگون باور داریم و انرا شرط حیثیت‌جویی می‌دانیم. «گفتن و ساختن و به اختیار برگزیدن» راه و رسم «نقطه» خواهد بود.

ما خرد را در حد همان نقطه، در اردوی جی می‌بینیم. چه فراخواد آزادی، برابری و رهائی انسان از هرگونه تنم جنسی، نژادی، قومی، مذهبی، ملی و طبقاتی. چینی که در برابر رورگونی و تنم و استبداد ایستاده‌است و در حد توان خود از ارزشهای انسانی پشتیبانی می‌کند. چینی که هیچگاه سر آشنی با جمهوری اسلامی نخواهد داشت.

و چند کلمه در ساره گردانندگان «نقطه» :

شاری از ما تا پیش از انحلال محفل مارکسیسم، «آخاری نو» از گردانندگان نشریه و سولتن اناری نو بودند و شماری نیز از افقهای دیگر جنسش چه آمده‌اند. «نقطه» سخل پیوستن و نتیجه تلاش مشترک این محسوعه است. نقطه پایان راه تا سامروز طی شده و نقضا انار فصل نویسن در فعالیت سیاسی و مطبوعاتی ثابت.

کلاسی هم در مورد این شماره :

نشریه در برگرنده مسائل روز ایران و مسائل بین‌المللی است و نیز نوشته‌هایی درباره سقولات فلسفی و تاریخی، طرح، یادمان، معرفی و نقد کتاب، نقد سیاسی، تناسب و توازن لازم همیان بخشهای مختلف انطور که باید برقرار نیست. بخش بین‌المللی هم پایسته خود را نیافت. و یادمان‌ها فضای پوشگیری را بخود اختصاص داد. تا آنجا که ناچار شدیم بخش اخبار سروود به ابوزیون و معرفی فیلمهای نادر را حذف کنیم و برخی از نوشته‌ها و ترجمه‌های خواندنی را به شماره آینده موکول کنیم.

کلام آخر اینکه میدانیم بار مسکونی برداشته‌ایم و راضی دشوار در پیش داریم. اما این را نیز میدانیم که خوانندگان خود را مراحمیر داشت و دوستان و صدلان، ما را تنها نخواهند گذاشت. ●

Synopsis of articles in this issue :

1. A YEAR IN REVIEW

Nasser Mohajer

Ten important events Iran faced last year are analyzed including the economic crisis, the Ghazvin upheaval, Shahpour Bakhtiar's tribunal in Paris, the question of religious authority after the death of Ayatollah Araki, the explosion in Imam Reza's sanctuary, the decree on the prohibition of satellite dishes by the Iranian Majlis, and the open letter of 134 Iranian intellectuals.

2. THE TRAGEDY OF HEALTH CARE AND MEDICAL TREATMENT IN IRAN

Massoud Noghrehkar

This article discusses the catastrophic conditions of health care under the Islamic Republic of Iran and the government's neglect of the basic needs of the population. Malnutrition, water shortage, pollution, contagious diseases and the shortage of doctors, clinics and hospitals are among the topics.

3. THE POPULATION PROBLEM AND THE QUESTION OF WOMEN

Mahnaz Matin

The author examines some issues raised by the third UN conference on population in Cairo. She discusses the connection between birth control and women's empowerment, and the position and policies of the Islamic Republic of Iran and its alliance with Vatican in opposition to women's right to birth control.

4. ALGERIA IN A LIMBO OF FIRE AND BLOOD

Khosro Ashtiani

The socio-economic crisis that precipitated the confrontation between an authoritarian and bureaucratic state and an oppressed people is analyzed by Khosro Ashtiani. Particular attention is given to the

fundamentalist forces and terrorist activities.

5. MARX THE PHILOSOPHER OF DEMOCRACY

Nasser Etemadi

This is a glance at Karl Marx's doctoral thesis. In analyzing the relationship between freedom and necessity in the philosophy of nature of Epicurus and Democritus, young Marx constructs his own political philosophy based on the notion of freedom.

6. THE EXISTING AND THE PROMISED ISLAM

Bagher Momeni

Iranian historian Bagher Momeni shows the contradiction between Islam as practiced by the masses of people and Islam as a political ideology. Basing his arguments on historical documents, he argues that, contrary to common belief in the West, Iranians are not religiously biased.

7. WOMEN VEILED AND UNVEILED

Ardeshir Mohassess

Internationally known Iranian satirical artist Ardeshir Mohassess imaginatively depicts of women veiled and unveiled.

8. ON THE VICTIMS OF TORTURE

Farhad Sardari

Sardari wonders whether Iranian activists could have lessened the demoralizing impact of the Islamic Republic regime's particular use of torture and forced public confessions by a better understanding of its use for propaganda purposes.

9. IN WILDERNESS

Hossein Dowlatabadi

This is a tribute to Iranian writer Saidi Sirjani (1928-1994), who died in prison last year of a "heart attack." Dowlatabadi argues that Sirjani was persecuted for his defense of Iranian culture and literature.

10. BAZARGAN: MIRRORING THE RISE AND FALL OF THE IRANIAN NATIONAL BOURGEOISIE

Torab Haghshenas

The first part of this article describes Bazargan's background, education and career, his role in the reformation of Islamic thought, his companionship with Mossadegh, and his cooperation with Khomeini in accepting the position Prime Minister. In the second part the author shares his own political and religious experiences in his relationship with Bazargan.

11. IN MEMORY OF MEHRDAD BAHAR (1929-1994)

Hormoz Muzdak

Mehrdad Bahar was one of the great authorities on Iranian studies, especially pre-Islamic religions and mythology. His life and works are discussed in this article.

12. CHRONICLE OF A CRIME : HOW BIJAN JAZANI WAS MURDERED BY SAVAK

Nasser Mohajer

Nasser Mohajer answers the questions of when, why, where and how Bijan Jazani, the founder of the Marxist Fedayeen organization, and eight of his fellow political prisoners were executed sometime in April 1975 by the Shah's secret police.

13. LETTER TO TASLIMA NASRIN

Nemat Azarm

In his open letter to Taslima Nasrin, Persian poet in exile Nemat Azarm welcomes Nasrin to exile after her escape from Islamic fundamentalism in Bangladesh.

14. ON THE "SIMPLE TRUTH"

Chahla Chafiq

Chahla Chafiq reviews the recently published second volume of M Raha's prison memoirs. She was a prisoner of the Islamic Republic for nine years before leaving Iran clandestinely.

NOGHTEH

Table of Content:

- 1- **A Year In Review**
Nasser Mohajer
- 2- **The tragedy of health care and medical treatment in Islamic Republic of Iran**
Massoud Noghrehkar
- 3- **The population problem and the question of women**
Mahnaz Matin
- 4- **Algeria, in a limbo of fire and blood**
Khosro Ashtiani
- 5- **The Chechens, unyielding people**
Marie Bennigsen Broxup
- 6- **Mexico's financial crisis is political**
Carlos Fuentes
- 7- **Marx the philosopher of democracy**
Nasser Etemadi
- 8- **The existing and the promised Islam**
Bagher Momeni
- 9- **The conspiracy of Modaress and the dethronement of the Quajars**
Yahya Dowlatabadi
- 10- **Women veiled and unveiled**
Ardeshir Mohassess
- 11- **On the victims of torture**
Farhad Sardari
- 12- **In wilderness**
Hossein Dowlatabadi
- 13- **Bazargan, mirroring the rise and fall of the Iranian national bourgeoisie**
Torab Haghshenas
- 14- **In memory of Mehrdad Bahar**
Hormoz Mazdak
- 15- **Chronicle of a crime; how Bijhan Jazani was murdered by SAVAK**
Nasser Mohajer
- 16- **Letter to Taslima Nasrin**
Nemat Azarn
- 17- **On the "Simple truth"**
Chahla Chafaq
- 18- **New books**
- 19- **Clips from Iranian newspapers**

Noghteh (ISSN 1081-2997) is published quarterly by the Noghteh Resources on Iran, Publisher: Behzad Ladbou. Editor in Chief: N. Mohajer. P.O.Box 8181, Berkeley, CA 94707-8181 U.S.A., Tel/Fax: (510)763-6220; e-mail: noghteh@igc.apc.org Subscriptions: \$20/four issues, \$40/four issues for supporting subscription and \$50/four issues for institutions. News, information and analytical articles on current events will be appreciated. Please send us a hard copy of articles along with PC (straight MS-DOS text file without format or printer commands) or Apple disk if typed with a computer. Other materials could be faxed or e-mailed to us.